

عَبْقَاءُ الْوَالِدِ

فِي إِمَامَةِ الْأُئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

جَدِيدُ الْعَقْدِ

تَأَلَّفَ

الْأَمَامُ الْمُجْتَهِدُ الْبَاهِغُ السَّيِّدُ سَامِدُ حُسَيْنِ الْكَتْمُونِ

مُتَحَقِّقُ

غُلَامُ رَضَا مَوْلَانَا الْبُرُوقُورْدِي

أَبْجَزُ السَّقَامِ

# عِبَقَاتُ الْإِنْفَارِ

## فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَظْهَارِ

مُحَدِّثُ الْغَدِيرِ

قِسْمُ الدَّلَالَةِ

مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ كَامِيُونِ عِلْمِ رَدِي

تَأَلِيفُ

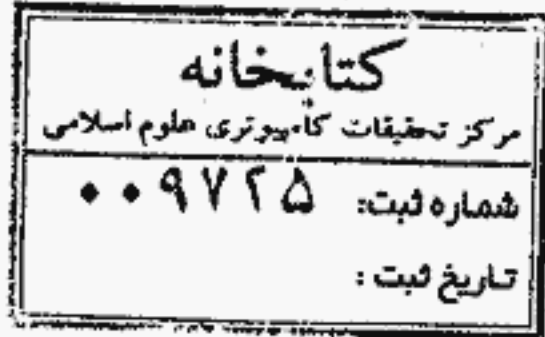
الْأَمَامِ الْحُجَّةِ الْمُجَاهِدِ

السَّيِّدِ حَامِدِ حُسَيْنِ الْكَنْهَوِيِّ

مُتَحَقِّقُ

غُلَامِ رِضَا مَوْلَانَا بَرُوجُردِي

الْجُزْءُ الثَّامِنُ



### شناسنامه کتاب :

- \* کتاب : عبقات الانوار ج ۸
- \* مؤلف : السید حامد حسین اللکهنوی
- \* محقق : غلام رضا مولانا البروجردی
- \* ناشر : حسین مولانا
- \* چاپخانه : چاپ سید الشهداء علیہ السلام - قم
- \* تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
- \* نوبت چاپ : اول
- \* تاریخ چاپ : ۱۴۱۰ھ - ق
- \* قیمت : ۱۵۰۰ ریال

# بسم الله الرحمن الرحيم

## «نقض ورد مصنف برهفوات دهلوی»

وهرگاه بحمد الله وحسن توفيقه، عبارات ائمه سنیّه متضمن طرق حدیث غدیر شنیدی، وبر اسماء جمعی از ناقلین ومخرجین آن مطلع شدی، پس حالا متوکلا علی اللطاف الالهیه، ومعتمداً علی التوفیقات الربانیه الغیر المتناهیة شروع می نمائیم در نقض ورد فقرات عبارت مخاطب تحریر که در جزء اول آنرا بالتامام وارد کرده ایم.

قوله : اول : حدیث غدیر که بطمطراق بسیار در کتب ایشان مذکور میشود و آنرا نص قطعی در این مدعی می انگارند <sup>(۱)</sup>.

اقول : مخاطب حمید الانحلاق زکی الاعراق، بسبب کمال مجانبیت از عناد وشقاق، ونهایت انهماک در ارعاد و ابراق، وازعاج و اقلاق، بایراد لفظ طمطراق مبالغه و اغراق در استهزاء و ستم ظریفی، و چشمک زنی بر تمسک اهل حق و وفاق فرموده، و معتقدین و جان نثاران بلاغت و فصاحت خود را بطرب و رقص در آورده، جامه انسانیت از ایشان برکنده، و لکن اگر اندک تأمل و تدبر میکردند، می دانستند که این اهانت و توهین



واستهزاء سراسر مجازفت و خطا است، چه اهتمام اهل حق در اثبات تواتر حدیث غدیر، و ذکر کثرت طرق آن، و بیان وجه دلالت آن بر امامت باثبات مجیبی «مولی» بمعنی اولی از تصریحات ائمه عریبت، و ذکر شواهد و براهین دالیه بر اراده امامت است، پس شناخت استهزاء و سخریه، و امز و رمز، و غمز و همز بر ذکر کثرت طرق و اثبات تواتر این حدیث شریف خود ظاهر است که اهتمام اهل حق و وفاق در این باب برای شق قلوب اهل شقاق است، که منکرین تواتر این حدیث شریف اند بلکه نعوذ بالله وقاحت<sup>(۱)</sup> و صفاقت و خلاعت را بغایت قصه‌وی رسانیده، قدح در صحت آن آغاز می‌نهند.

و فظااعت استهزاء و تشنیع بر اثبات مجیبی «مولی» بمعنی اولی نیز نهایت واضح است، که چون متعصبین جاحدین که شاه صاحب هم تقلیدشان نگذاشته‌اند، خود را از انکار سراسر خسار باز نداشته‌اند، این اهتمام اهل حق برای قلع و قمع، و استیصال و ابطال انکار و وجود ناقضین عهود است، و قبح استهزاء و تمسخر بر ذکر دلائل و شواهد و قرائن دلالت حدیث شریف بر امامت نیز بکمال مرتبه لائح، زیرا که این مطلب اقصی، و مرام اهم و اسنی است.

ولله الحمد والمنة که حقیر باقتضای آثار اعلام کرام، ادله قاهره، و شواهد باهره، و دلائل زاهره، و حجج ظاهره، و قرائن رزینه لائحه، و امارات متینة واضحة بر دلالت این حدیث شریف بر امامت ذکر می‌نمایم، و امر حق را روشن‌تر از صبح مسفر می‌گردانم، و آلسنة جاحدین و منکرین را لال، و شبهات و تشکیکات مشککین را، بابلغ وجوه استیصال

(۱) الوقاحة والصفاعة والخلاعة: التهتك وترك الحياء.

می‌نمایم .

واز طرائف الطاف جلّیه الهیه آنست که دلالت این حدیث شریف بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، حسب تصریح حسان بن ثابت، ثابت و قطعیت صحت آن بتقریر حضرت بشیر و نذیر و جناب امیر صلوات الله وسلامه علیهما وآلہما، مانفح المسک والعبیر ظاهر و مستتیر . پس این استهزاء و سخریه، العیاذ باللہ متوجه بر این انشاد و تقریر است نه بر تقریر اهل حق، که مقتضیان آثار سرور مختار و آل اطهار و صحابه کبارند، ولله الحجة البالغة .

### « دهلوی حدیث غدیر را فقط به بریده نسبت داده »

قوله: [حاصلش آنکه بریده<sup>(۱)</sup> بن الحصیب الاسلمی روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که هنگام مراجعت از حجة الوداع میان مکه و مدینه بآنموضع رسید، جماعة مسلمین را که در رکاب آنجناب بودند حاضر فرموده، خطاب کرد که : «یا معشر المسلمین، أأستأونی بکم من أنفسکم؟»، قالوا: بلی، قال: «من كنت مولاه، فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»<sup>(۲)</sup> .

(۱) بریده بن الحصیب (بضم الباء و الحاء) بن عبدالله بن الحارث الاسلمی : صحابی أسلم قبل بدر، ولم يشهدا، وشهد خيبر وفتح مكة، واستعمله النبي (ص) على صدقات قومه، وسكن المدينة، وانتقل الى البصرة، ثم الى مرو فمات بها، له في كتب القوم (۱۶۷) حديثاً، منها حديث الغدير توفي سنة (۶۳) .

— الاعلام ج ۲ ص ۲۲ — تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۴۳۲ —

(۲) تحفة اثناعشرية ص ۲۰۸ طيپشاور .

أقول : از عبارات سابقه در این جزء و جزء اول ، بحمد الله وحسن توفیقه ، یقین حاصل میشود بآنکه بریده تنها راوی این حدیث شریف نیست بلکه بسیاری از صحابه ، روایت آن نموده اند ، تا آنکه عدد صحابه که روایت این حدیث شریف اند از صد کس هم متجاوز شده<sup>(۱)</sup> .

پس چنین حدیث کثیرالطرق متنوع الاسانید را ، که اساطین محققین واعلام مدققین ، حکم بتواتر آن نموده اند ، صرف بریده منسوب ساختن ، و باز بذکر لفظ (طمطراق تمام) ، داد استهزاء و ستم ظریفی دادن ، ماجرائی بس عجیب و غریب است .

و نیز پر ظاهر است که عبارت حدیث غدیر که مخاطب تحریر در تقریر آورده ، نهایت مختصر و وجیز است ، و از عبارات سابقه حدیث ، که جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام نقل کرده اند ، ظاهر است که حضرت بشیر و نذیر علیه السلام در تمهید و تقریر حدیث غدیر ، بسیاری از مطالب ذکر فرموده که در روایت منقوله مخاطب ، مذکور نیست ، پس بملاحظه این عبارات ، اولیای مخاطب آیا لفظ (طمطراق تمام) بمزید ایقان و وفاق در حق ارشادات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هم بر زبان خواهند آورد ؟ ، یاسر بدامن شرمساری افکنده ، فطاعت این تمسخر و استهزاء خواهند دریافت .

قوله : [گویند که «مولی» بمعنی اولی بتصرف است ، و اولی بتصرف

(۱) قال العلامة المجاهد الامینسی قدس سره بعد ذکر مائة وعشر من رواة الغدير من الصحابة: هؤلاء مائة وعشر من أعظم الصحابة الذين وجدنا روايتهم لحديث الغدير، ولعل فيما ذهب علينا أكثر من ذلك بكثير، وطبع الحال يستدعي ان تكون رواة الحديث اضعاف المذكورين ، لان السامعين الوعاة له كانوا مائة ألف أو يزيدون ...

بودن عین امامت است<sup>(۱)</sup>.

اقول: جناب شاه صاحب بمزید بلاغت، داد ایجاز و اختصار داده، تقریر شیعه را در وجه دلالت این حدیث شریف بر امامت، در کمتر از یک سطر نقل فرموده اند، و قبل از این بذکر لفظ (طمطراق تمام) استهزاء و سخریه بر تقریرات اهل حق نموده، پس کاش برای اثبات مزعوم خود، تقریری از تقریرات مبسوطه اهل حق، و لا اقل بعض تقریر متوسطه اهل حق در شروع کلام نقل کرده، رد آن می نمودند.

### «دهلوی معنای اولویت را از مولی انکار کرده»

قوله: [اول غلط در این استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد] - الخ<sup>(۲)</sup>.

اقول: اول اختلال در این مقال آنست که شاه صاحب بمزید ورع و دیانت، و نهایت صدق و امانت، ادعا فرموده اند: که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، حال آنکه اهل عربیت، هرگز انکار نکرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، و ادعای انکار ایشان، کذب و بهت بحت است، و انکار احدی از اهل عربیت هم ثابت نیست، چه جا انکار جمیع اهل عربیت، و این کذبی است فاحش و بس شنیع، که بسماع آن موبرتن میخیزد!

و کلام شاه صاحب مانا<sup>(۳)</sup> است بآنکه کسی بگوید که «قول» بمعنی گفتن،

(۱) تحفه اثناعشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

(۲) تحفه اثناعشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

(۳) مانا است: شبیه است.

هرگز در استعمال عرب نیامده، و اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که «قول» بمعنی گفتن آمده باشد!

### «استعمال مولی در معنای اولی در قرآن و حدیث و اشعار عرب»

الحاصل استعمال «مولی» بمعنی اولی، در کتاب و سنت و اشعار عرب، شائع و ذائع است، و از ائمة فن عربیت و لغت و تفسیر، تصریحات بر اینکه «مولی» بمعنی اولی است واقع.

اسماء جمعی از علماء، که اثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی کرده اند، در اینجا ذکر میکنم، تا تخجیل منکرین بآبلغ وجوه متحقق گردد.

پس باید دانست که از جمله، اینها اند:

۱ - محمد بن سائب کلبی بن بشر بن عمرو بن الحارث الکوفی المتوفی سنة (۱۴۶)

۲ - أبوزید سعید بن أوس بن ثابت الانصاری اللغوی البصری المتوفی سنة (۲۱۵)

۳ - أبو عبیدة معمر بن المثنی البصری النحوی المتوفی سنة (۲۰۹)

۴ - أبو الحسن سعید بن مسعدة الاخفش الاوسط المجاشعی البلخی المتوفی سنة (۲۱۵)

۵ - أحمد بن یحیی بن زید بن سیار أبو العباس المعروف بشعلب الکوفی المتوفی (۲۹۱)

۶ - أبو العباس محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرد المتوفی (۲۸۶)

۷ - أبو اسحاق ابراهیم بن محمد السری الزجاج النحوی اللغوی المتوفی

بغداد سنة (۳۱۱)

۸- أبوبکر محمد بن القاسم المعروف بابن الأنباري المتوفى ببغداد سنة

(۳۲۸)

۹- محمد بن عزيز السجستاني العزيزي المقيم ببغداد المتوفى سنة (۳۳۰)

۱۰- أبو الحسن علي بن عيسى بن علي بن عبدالله الرماني المتوفى ببغداد

سنة (۳۸۴)

۱۱- أبو النصر اسماعيل بن حماد الفارابي الجوهری المتوفى بنيسابور

سنة (۳۹۳)

۱۲- أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي النيسابوري المتوفى

(۴۲۷)

۱۳- أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي المفسر المتوفى بنيسابور سنة

(۴۶۸)

۱۴- أبو الحجاج يوسف بن سليمان بن عيسى الشمتري المتوفى سنة

(۴۷۶)

۱۵- قاضي أبو عبدالله الحسين بن أحمد الزوزني المتوفى سنة (۴۸۶)

۱۶- أبوزكريا يحيى بن علي بن محمد الشيباني التبريزي المتوفى (۵۰۲)

۱۷- حسين بن مسعود الفراء البغوي المتوفى سنة (۵۱۰)

۱۸- جلاله محمود بن عمرازمخشري الاديب المفسر المتوفى سنة (۵۳۸)

۱۹- أبو الفرج عبدالرحمن بن علي المعروف بابن الجوزي البغدادي

المتوفى (۵۹۷)

۲۰- أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجكي

۲۱- نظام الدين حسن بن محمد القمي النيسابوري المتوفى سنة (۷۲۸)

- ٢٢ - أبو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبي المتوفى (٦٥٢)
- ٢٣ - شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزاغلي سبط ابن الجوزي المتوفى (٦٥٤)
- ٢٤ - قاضي ناصر الدين عبدالله بن عمر البيضاوي المتوفى سنة (٦٨٥)
- ٢٥ - أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي المعروف بالسمين المتوفى (٧٥٦)
- ٢٦ - محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي المتوفى بعد (٦٦٨)
- ٢٧ - تاج الدين أحمد الخجندي بن محمود الصرفي النحوي المتوفى سنة (٧٠٠)
- ٢٨ - عبدالله بن أحمد النسفي أبو البركات المتوفى بإيدح اصبهان سنة (٧١٠)
- ٢٩ - عمر بن عبد الرحمن القزويني الفارسي سراج الدين المتوفى سنة (٧٤٥)
- ٣٠ - شيخ نور الدين علي بن محمد المعروف بابن الصباغ المالكي المتوفى (٨٥٥)
- ٣١ - جلال الدين محمد بن أحمد المحلي الشافعي المتوفى بالقاهرة سنة (٨٦٤)
- ٣٢ - حسين بن علي الواعظ الكاشفي البيهقي السبزواري المتوفى (٩١٠)
- ٣٣ - أبو السعود محمد بن محمد العمادي الحنفي المفسر المتوفى بالقسطنطينية سنة (٩٨٢)
- ٣٤ - سعدي جلبي سعد الله بن عيسى مفتي الديار الرومية المتوفى سنة (٩٤٥)
- ٣٥ - شيخ شهاب الدين أحمد بن محمد بن عمر الخفاجي المصري المتوفى

(۱۰۶۹)

۳۶ - شیخ سلیمان الجمل بن عمر بن منصور العجلی المصري الشافعی

المتوفی (۱۲۰۴)

۳۷ - ملا جارالله اله آبادی

۳۸ - محب الدین افندی محمد بن أبی بکر بن داود بن عبدالرحمن الحموی

الدمشقی الحنفی المتوفی (۱۰۱۶)

۳۹ - محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی المتوفی سنة (۱۱۸۲)

۴۰ - عبدالرحیم بن عبدالکریم

۴۱ - رشید النبی بن حبیب النبی

۴۲ - سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی المصري المتوفی بعد (۱۳۰۸)

مرکز تحقیقات کلامی (۱) علوم اسلامی

## « تفسير محمد بن سائب كلبی »

اما تفسير محمد بن سائب كلبی موالی را بأولی، پس محمد بن یوسف

ابو حیان که از اکابر ائمه عاالی شأن واجله مهره اعیانست، و صلاح الدین

خلیل بن ایبک الصفدی<sup>(۱)</sup> در «وافی بالوفیات» بمدح او گفته :

[ محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الشیخ الامام المحافظ ،

العلامة فريد العصر ، وشیخ الزمان ، وامام النجاة ، اثر الدین أبو حیان

الغرناطی .

(۱) الصفدی : خلیل بن ایبک بن عبدالله صلاح الدین الادیب المتوفی سنة (۷۶۴)

ولد فی صفد (فلسطين) سنة (۶۹۶) .



قرأ القرآن بالروايات، وسمع الحديث بجزيرة الاندلس، وبلاد الافريقية،  
وثر الاسكندرية، وديار مصر، والحجاز، وحصل الاجازات من الشام والعراق  
وغير ذلك، واجتهد، وطلب، وحصل، وكتب، وقيد، ولم أر في أشياخي أكثر  
اشتغالا منه، لاني لم أره الا يسمع، أو يشغل، أو يكتب، ولم أره على غير ذلك،  
وله اقبال على الطلبة الاذكياء، وعنده تعظيم لهم .

نظم ونثر، وله الموشحات البديعة، وهو ثبت فيما ينقله، محرر لما يقوله،  
حارف باللغة، ضابط لالفاظها، واما النحو والتصريف فهو امام الدنيا فيهما، لم  
يذكر معه في اقطار الارض غيره في العربية، واه اليد الطولى في التفسير،  
والحديث، والشروط، والفروع، وتراجسم الناس وطبقاتهم، وتواريخهم  
وحوادثهم، خصوصاً المغاربة، وتقييد اسمائهم على ما يلفظون به من امالة،  
وترخيم، وترقيق، وتفخيم، لانهم مجاوروا بلاد الفرنج، واسماؤهم قريبة،  
والقابهم كذلك، كل ذلك قد جوده، وقبده، وحرره .

والشيخ شمس الدين الذهبي<sup>(١)</sup> له سؤالات، سألها عنها فيما يتعلق بالمغاربة  
وأجابه عنها .

وله التصانيف التي سارت وطارت وانتشرت وما انتشرت وقرئت ودرست  
ونسخت وما نسخت أنحلت كتب الاقدمين، والهمت المقيمين بمصره والقادمين،  
وقرأ الناس عليه وصاروا ائمة وأشياخاً في حياته، وهو الذي حث الناس على  
مصنفات الشيخ جمال الدين ابن<sup>(٢)</sup> مالك رحمه الله ورغبهم في قراءتها وشرح  
لهم غامضها وخاض بهم لججها وفتح لهم مقلها [ <sup>(٣)</sup> الخ .

(١) شمس الدين الذهبي : محمد بن احمد الدمشقي الشافعي المتوفى سنة (٧٤٨هـ).

(٢) ابن مالك جمال الدين : محمد بن عبدالله بن مالك الطائي الجبائي النحوي

المتوفى بدمشق (٦٧٢هـ) .

(٣) الوافي بالوفيات ج ٥ ص ٢٦٧ .

ونيز در آن گفته :

[وكتبت له استدعى اجازته بماصورته: المستول من احسان سيدنا الشيخ  
الامام العامل العلامة ، لسان العرب، ترجمان الادب ، جامع الفضائل ، عمدة  
وسائل السائل، حجة المقلدين، زين المقلدين، قطب المؤلفين ، افضل الاخران  
وارث علوم الاولين ، صاحب اليد الطولى في كل مقام ضيق ، والتصانيف التي  
تأخذ بمجامع القلوب ، فكل ذي لب اليها شيق ، والمباحث التي انارت الادلة  
الراجعة من مكان اماكنها ، وقنصت او ابدتها الجامعة من بواطن مواطنها ،  
كشاف معضلات الاوائل ، سباق غايات قصر عن شأوها <sup>(١)</sup> سبحان وائل <sup>(٢)</sup> ،  
فارع <sup>(٣)</sup> هضبات <sup>(٤)</sup> البلاغة في اجتلاء اجتلابها وهي في مرقى مرقدتها ، وسائب  
تيجان الفصاحة في اقتضاء اقتضابها من فرق فرقدها ، حتى ابرز كلامه جنان فضل  
جنان ، ومن بعده عن الدخول اليها جبان ، وأتسى يبراهين وجوه حورها ، لم  
يطمئنهن انس قبلهم ولا جان ، وابدع خمائل <sup>(٥)</sup> نظم ونثر لائنصل الى افنان فنونها  
يدجان ، اثير الدين ابي حيان محمد .

لا زال بيت العلم يحييه ولا عجب لذلك من ابي حيان  
حتى تنال بنو العلوم مرامهم وتحلهم دار المنى بأمان  
اجازة كاتب هذه الحروف مارواه ، فسح الله في مدته ، من المسانيد ،

(١) الشأو (بفتح الشين وسكون الهمزة) : السبق - الامد - الغاية .

(٢) سبحان وائل : بن زفر بن اياس خطيب يضرب به المثل في الفصاحة توفي سنة

(٥٤) .

(٣) الفارغ : الذى يصعد الجبل .

(٤) الهضبات : جمع الهضبة (بفتح الهاء وسكون الضاد) وهي الجبل المنبسط على

وجه الارض .

(٥) الخمائل : جمع الخميطة وهي الشجر الكثير الملتف .

والمصنفات، والسنن، والمجاميع الحديثية، والتصانيف الادبية نظماً ونثراً<sup>(١)</sup>  
- الخ .

در « بحر محيط » در تفسیر آیه « قل ان یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو  
مولینا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون »<sup>(٢)</sup> گفته :  
[هو مولانا، أي ناصرنا وحافظنا، قاله الجمهور .

وقال الكلبي : اولى بنا من انفسنا في الموت والحیوة ، وقيل : مالکنا  
وسیدنا ، فلهذا یتصرف کیف شاء ، فیجب الرضا بما یمدر من جهته ، وقال ذلك  
بأن الله مولى الذین آمنوا وان الکافرين لامولى لهم ، فهو مولانا الذی یتولانا  
ونتولاه ]<sup>(٣)</sup> .

وقمولى<sup>(٤)</sup> هم از کلبی نقل کرده که او مولى را بأولى تفسیر کرده ،  
کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی .

ومخفی نمایند که ائمه بارعین ، وحفاظ ماهرین ، وجهابذة اعلام ،  
وعلمای فخام ، ومعتمدین ثقات ، ومنقذین اثبات سنیہ ، بمدح وثنا ، ووصف  
واطراء محمد بن سائب کلبی ، رطب اللسان وعذب ال بیان اند ، واز اجل  
مادحین او ابواحمد عبدالله بن محمد المعروف بابن عدی است که از  
مهره حفاظ واثبات ایضا است .

(١) الوافی بالوفیات ج ٥ / ٢٧٦ - ٢٧٧ .

(٢) التوبة : ٥١ .

(٣) البحر المحيط ج ٥ ص ٥٢ ط بیروت .

(٤) القمولى : احمد بن محمد بن ابی الحزم القرشى المخزومی الشافعی المصری

المتوفی بالقاهرة سنة (٧٢٧) .

حافظ أبوسعبد عبدالكريم بن محمد سمعاني<sup>(١)</sup> در «انساب» در نسبت  
جرجانى گفته :

[أبو أحمد عبدالله بن عدي بن عبدالله بن محمد الجرجاني المعروف بابن  
القطان الحافظ، من أهل جرجان، كان حافظ عصره، رحل ما بين الاسكندرية الى  
سمرقند ودخل البلاد، وأدرك الشيوخ .

سمع أبا عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي<sup>(٢)</sup>، وعلي بن سعيد الرازي<sup>(٣)</sup>  
والقاسم بن عبدالله الاخميمي<sup>(٤)</sup>، والقاسم بن زكريا المطرز<sup>(٥)</sup>، وخلقا يطول  
ذكرهم .

روى عنه الحاكم أبو عبدالله الحافظ<sup>(٦)</sup>، وأبو القاسم حمزة بن يوسف  
السهمي<sup>(٧)</sup>، وأبو بكر أحمد بن الحسن الحيري<sup>(٨)</sup>، وغيرهم .  
وأول ما كتب الحديث بجرجان في سنة تسعين ومائتين ، عن أحمد بن<sup>(٩)</sup>  
حفص وغيره .

- (١) السمعاني : عبدالكريم بن محمد بن منصور المروزي أبوسعبد الحافظ المتوفى  
(٥٦٢) .
- (٢) النسائي : احمد بن على بن شعيب بن على الحافظ المتوفى برملة فلسطين سنة  
(٣٠٣) .
- (٣) على بن سعيد بن بشير بن مهران الحافظ الرازي نزيل مصر المتوفى (٢٩٧) .
- (٤) القاسم بن عبدالله بن مهدي الاخميمي الحافظ المتوفى سنة (٣٠٤) .
- (٥) القاسم بن زكريا المطرز : بن يحيى أبوبكر البغدادي المتوفى سنة (٣٠٥) .
- (٦) الحاكم أبو عبدالله الحافظ : محمد بن عبدالله بن حمدويه النيسابوري المتوفى  
(٤٠٥) .
- (٧) حمزة بن يوسف بن ابراهيم السهمي الحافظ الجرجاني المتوفى سنة (٤٢٧) .
- (٨) أبوبكر أحمد بن الحسن الحيري بن احمد الشافعي النيسابوري المتوفى (٤٢١) .
- (٩) أحمد بن حفص : بن يزيد أبوبكر المعافري المتوفى سنة (٣١١) .

ورحل الى العراق، والشام ، ومصر في سنة سبع وتسعين .

وصنف في معرفة ضعفاء المحدثين كتاباً مقدار ستين جزءاً سماه «الكامل»

وكان جمع أحاديث مالك بن أنس<sup>(١)</sup>، والاوزاعي<sup>(٢)</sup>، وسفيان الثوري<sup>(٣)</sup>،

وشعبة<sup>(٤)</sup>، واسماعيل بن أبي خالد<sup>(٥)</sup>، وجماعة من المقلين .

وصنف على كتاب المزني<sup>(٦)</sup> كتاباً وسماه «الانتصار» .

وكان حافظاً متقناً، لم يكن في زمانه مثله ، تفرد بالأحاديث ، وقد كان وديع

أحاديث له يتفرد بها لبيته : عدي<sup>(٧)</sup>، وأبي زرعة، ومنصور، تفردوا بروايتها، عن

أبيهم .

وابنه عدي ، سكن سجستان الى أن مات بها وحدث بها .

قال حمزة بن يوسف السهمي: سألت الدارقطني<sup>(٨)</sup> ان يصنف كتاباً في

ضعفاء المحدثين، فقال: أليس عندك كتاب ابن عدي؟، قالت: نعم، قال: فيه كفاية

لايزاد عليه .

وكانت ولادته يوم السبت غرة ذي القعدة سنة سبع وسبعين ومائتين ، وهي

السنة التي مات فيها أبو حاتم<sup>(٩)</sup> الرازي .

(١) مالك بن أنس: بن مالك الاصبحي امام المالكية المدني المتوفى سنة (١٧٩)

(٢) الاوزاعي: عبدالرحمن بن عمرو بن محمد الشامي المتوفى ببغداد سنة (١٥٧)

(٣) سفيان الثوري : بن سعيد بن مسروق الكوفي المتوفى بالبصرة سنة (١٦١) .

(٤) شعبة بن الحجاج بن الورد الواسطي المتوفى بالبصرة سنة (١٦٠) .

(٥) اسماعيل بن أبي خالد: الكوفي الحافظ المتوفى (١٤٥/١٤٦) .

(٦) المزني: اسماعيل بن يحيى بن اسماعيل المصري الشافعي المتوفى (٢٦٤) .

(٧) عدي: بن عبدالله بن عدي أبو محمد الجرجاني المتوفى بسجستان سنة .

(٨) الدارقطني: علي بن عمر بن أحمد الشافعي المتوفى ببغداد سنة (٣٨٥) .

(٩) أبو حاتم الرازي: محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الحنظلي الحافظ

المتوفى (٢٧٧) .

وتوفي غرة جمادى الآخرة سنة خمس وستين وثلثمائة بجرجان ، وصلى عليه أبو بكر الأسعيلي<sup>(١)</sup> ، ودفن بجانب مسجد كرزين وبرة ، عن يمين القبلة ، وزرت قبره<sup>(٢)</sup> .

وشيخ نحرير أبو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي البغدادي<sup>(٣)</sup>  
در «معجم البلدان» در ذكر جرجان گفته :

[ومنها أبو أحمد عبدالله بن عدي بن عبدالله بن محمد بن المبارك الجرجاني الحافظ المعروف بابن القطان ، أحد أئمة أصحاب الحديث ، والمكثرين منه ، والجامعين له ، والرحال فيه .  
رحل إلى دمشق ومصر الرحلتين : أولهما في سنة سبع وتسعين ومائتين ، والثانية في سنة خمس وثلثمائة .

سمع الحديث بدمشق من محمد بن خريم<sup>(٤)</sup> ، وعبد الصمد بن عبدالله بن أبي زيد ، وإبراهيم بن دحيم ، وأحمد بن عمير بن جوصا<sup>(٥)</sup> وغيرهم .  
وسمع بحمص حنبل<sup>(٦)</sup> بن محمد ، وأحمد بن أبي الأخيل ، وبزيد<sup>(٧)</sup> بن

(١) أبو بكر الأسعيلي : أحمد بن إبراهيم بن اسماعيل الحافظ الجرجاني المتوفى (٣٧١) .

(٢) انساب السمعاني ج ٣ ص ٢٣٨ ط حيدرآباد الدكن .

(٣) ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي البغدادي المتوفى (٦٢٦) .

(٤) محمد بن خريم (بالخاء المعجمة والراء المهملة) أبو بكر العقيلي محدث دمشق المتوفى (٣١٦) .

(٥) أحمد بن عمير بن يوسف بن موسى بن جوصا أبو الحسن الحافظ محدث الشام المتوفى سنة (٣٢٠) .

(٦) في المصدر المطبوع بيروت: هبيل بن محمد، وعلى أي حال ما وجدت له ولتاليه ترجمة في كتب التراجم .

(٧) في المصدر: زيد بن عبدالله المهراني .

عبدالله البهراني .

و بمصر أبايعقوب اسحق المنجنيقي<sup>(١)</sup> .

وبصيدا محمد المعافى بن أبى كريمة .

وبصور أحمد بن بشير بن حبيب السوري .

وبالكوفة أباالعباس بن عقدة<sup>(٢)</sup>، ومحمد بن الحصين بن حفص .

وبالبصرة أباخليفة الجمحي<sup>(٣)</sup>، وبالعسكر عبدان الاهوازي<sup>(٤)</sup> .

وببغداد أباالقاسم البغوي<sup>(٥)</sup>، وأبامحمد بن صاعد<sup>(٦)</sup> .

وبيعلىك أباجعفر أحمد بن هاشم، وخلقا من هذه الطبقة كثيراً .

وروى عنه أباالعباس بن عقدة وهو من شيوخته، وحمزة بن يوسف السهمي

وأبوسعد الماليني<sup>(٧)</sup> وخلق في طبقتهم .

وكان مصنفاً حافظاً ثقة، على لحن كان فيه .

(١) أبو يعقوب اسحاق المنجنيقي : بن ابراهيم الحافظ البغدادي نزيل مصر

المتوفى (٣٠٤) .

(٢) أباالعباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الحافظ الكوفي المتوفى سنة (٣٣٢) /

٣٣٣ .

(٣) أبوخليفة الجمحي : الفضل بن حباب البصري المحدث مسند عصره المتوفى

سنة (٣٠٥) .

(٤) عبدان الاهوازي : أبو محمد عبدان بن أحمد بن موسى الجواليقي الحافظ المتوفى

سنة (٣٠٦) .

(٥) أباالقاسم البغوي : عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز الحافظ المتوفى ببغداد سنة

(٣١١) .

(٦) أبو محمد ابن الصاعد : يحيى بن محمد بن صاعد البغدادي المتوفى سنة (٣١٨)

(٧) أبوسعد الماليني : أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله الهروي الحافظ

المتوفى (٤١٢) .

وقال حمزة : كتب أبو أحمد بن عدي الحديث بجرجان في سنة تسعين ومائتين عن أحمد بن حفص السعدي وغيره ، ثم رحل الى الشام ومصر ، وصنف في معرفة ضعفاء المحدثين كتاباً في مقدار ستين<sup>(١)</sup> جزءاً سماه «الكامل» .

قال : وسألت الدارقطني أبا الحسن ان يصنف كتاباً في ضعفاء المحدثين ، فقال : ليس عندكم كتاب ابن عدي ؟ ، قلت : بلى ، قال : فيه كفاية لايزاد عليه .

وكان ابن عدي جمع أحاديث مالك بن أنس ، والاوزاعي ، وسفيان الثوري وشعبة ، واسماعيل بن أبي خالد ، وجماعة من المقلين<sup>(٢)</sup> .

وصنف على كتاب المزني كتاباً سماه «الانتصار»<sup>(٣)</sup> .

وكان أبو أحمد حافظاً متقناً لم يكن في زمانه مثله ، تفرد بأحاديث ، كان قد وهب أحاديث له يتفرد بها لبنيه عدي ، وأبي زرعة ، وأبي منصور ، تفردوا بروايتها عن أبيهم ، وابنه عدي ، سكن سجستان وحدث بها .

قال ابن عدي : سمع مني أبو العباس بن عقدة كتاب «الجعفرية» ، عن أبي الأشعث ، وحدث به عني ، فقال : حدثني عبدالله بن عبدالله .

وكان مولده في ذي القعدة سنة سبع وسبعين ومائتين ، ومات غرة جمادى الآخرة سنة خمس وستين وثلاثمائة ليلة السبت ، فصلى عليه أبو بكر الاسمعياني ، ودفن بجانب مسجد كرزين<sup>(٤)</sup> وبره عن يمين القبلة مما يلي صحن المسجد بجرجان<sup>(٥)</sup> .

ومحمد بن أحمد ذهبي در «تذكرة الحفاظ» كفته :

(١) في المصدر المطبوع : في مقدار مائتي جزء .

(٢) في المصدر : وجماعة من المتقدمين .

(٣) في المصدر : سماه «الابصار» .

(٤) في المصدر المطبوع بيروت : مسجد كوزين وقبره عن يمين القبلة .

(٥) معجم البلدان ج ٢ ص ١٢١ .



[ ابن عدي الامام الحافظ الكبير أبو أحمد عبدالله بن عدي بن عبدالله بن محمد بن مبارك الجرجاني، ويعرف أيضاً بابن القطان، صاحب كتاب « الكامل » في الجرح والتعديل، كان أحد الاعلام .

ولد سنة سبع وسبعين ومائتين، وسمع سنة تسعين، وارتحل اولاً سنة سبع وتسعين، وسمع بهلول بن اسحق الانباري<sup>(١)</sup>، ومحمد بن عثمان بن أبي سويد<sup>(٢)</sup>، ومحمد بن يحيى المروزي<sup>(٣)</sup>، وعبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الدمشقي<sup>(٤)</sup>، وأنس بن السلم<sup>(٥)</sup>، وأبا خليفة الجمحي، والحسن بن سفيان<sup>(٦)</sup>، وأبا عبد الرحمن النسائي، وعمران بن مجاشع<sup>(٧)</sup>، وعبدان الاهوازي، وأبا يعلى الموصلي<sup>(٨)</sup>، والحسن بن محمد المدني، صاحب يحيى بن بكير<sup>(٩)</sup>، والحسن بن الفرج الغزي<sup>(١٠)</sup>، وخلائق .

(١) بهلول بن اسحاق بن بهلول بن حسان التتوخي أبو محمد قاضي الانبار المتوفى سنة (٢٩٨) .

(٢) محمد بن عثمان بن أبي سويد: الذارع البصري المعمر، له ترجمة في الميزان ولسان الميزان ولم يؤرخا وفاته .

(٣) محمد بن يحيى بن سليمان أبو بكر المروزي المتوفى ببغداد سنة (٢٩٨) .

(٤) عبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الهاشمي مسند دمشق المتوفى سنة (٢٩٧) .

(٥) أنس بن السلم الدمشقي المتوفى (٢٨٩) .

(٦) الحسن بن سفيان : أبو العباس الشيباني النسوي صاحب « المسند » المتوفى

سنة (٣٠٣) .

(٧) عمران بن موسى بن مجاشع الجرجاني السخثياني الحافظ المتوفى سنة (٣٠٥)

(٨) أبو يعلى الموصلي: أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى الحافظ صاحب « المسند »

المتوفى سنة (٣٠٧) .

(٩) يحيى بن عبدالله بن بكير الحافظ أبو زكريا المصري المتوفى (٢٣١) .

(١٠) الحسن بن الفرج الغزي أبو علي صاحب يحيى بن بكير توفي بعد سنة (٣٠٠) .

وعنه أبو العباس بن عقدة شيخه، وأبو سعد الماليني، والحسن بن رامين<sup>(١)</sup>  
ومحمد بن عبد الله بن عبيد الله با كويه<sup>(٢)</sup>، وحمزة بن يوسف السهمي، وأبو الحسين  
أحمد بن العالي، وآخرون .

وهو المصنف في الكلام على الرجال عارفاً بالعلل .

قال أبو القاسم بن<sup>(٣)</sup> عساكر : كان ثقة على لحن فيه .

قال حمزة السهمي : سألت الدارقطني ان يصنف كتاباً في الضعفاء ، فقال:  
أليس عندك كتاب ابن عدي ؟ ، فقلت : بلى ، قال : فيه كفاية لايزاد عليه .

قلت وقد صنف ابن عدي على أبواب مختصر المزي كتاباً سماه «الانتصار»

قال حمزة السهمي : كان حافظاً متقناً لم يكن في زمانه أحد مثله، تفرد برواية  
أحاديث وهب منها لابنيه: عدي وأبى زرعة وتفردا بها عنه .

قال الخليلي<sup>(٤)</sup> : كان عديم النظير حفظاً وجلالة، سألت عبد الله<sup>(٥)</sup> بن محمد

الحافظ: أيهما أحفظ؟ ابن عدي أو ابن قانع، فقال: رز قميص ابن عدي أحفظ من  
عبد الباقي بن قانع<sup>(٦)</sup> .

(١) الحسن بن الحسين بن رامين القاضي أبو محمد الاسترابادى المتوفى (٤١٢)

ببغداد .

(٢) ابن با كويه : محمد بن عبد الله بن عبيد الله الشيرازى الصوفى المتوفى سنة

(٤٢٨) .

(٣) ابن عساكر : أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله الدمشقى المتوفى سنة

(٥٧١) .

(٤) الخليلي: الحافظ أبو يعلى الخليل بن عبد الله بن أحمد القزوينى المتوفى (٤٤٦)

(٥) عبد الله بن محمد الحافظ: بن يوسف بن نصر القرطبى المتوفى (٤٠٣) .

(٦) عبد الباقي بن قانع: بن مرزوق بن واثق الحافظ أبو الحسين البغدادى المتوفى

(٣٥١) .

قال الخليلي: وسمعت أحمد بن مسلم<sup>(١)</sup> الحافظ يقول: لم أر أحداً مثل أبي أحمد بن عدي وكيف فوّقه في الحفظ، وكان أحمد قد لقي الطبراني<sup>(٢)</sup> وأبأحمد الحاكم<sup>(٣)</sup>، وقد قال لي: كان حفظ هؤلاء تكلفاً، وحفظ ابن عدي طبعاً، زاد معجمه على ألف شيخ<sup>(٤)</sup>.

ونيز ذهبى در «عبر في خبر من غير» در وقائع سنة خمس وستين وثلثمائة گفته :

ابن عدي الحافظ الكبير أبو أحمد عبدالله بن عدي بن عبدالله بن محمد ويعرف بابن القطان الجرجاني، مصنف «الكامل» في الجرح، وله ثمان وثمانون سنة، كتب الكثير سنة تسعين ومائتين، ورحل في سنة سبع وتسعين .  
وسمع أباخليفة، وعبدالرحمن بن أبو الرواس، وبهلول بن اسحق، وطبقتهم .  
قال ابن عساكر: كان ثقة على الحق فيه .  
وقال حمزة السهمي<sup>(٥)</sup>: كان حافظاً متقناً، لم يكن في زمانه مثله، توفي في جمادى الآخرة<sup>(٦)</sup>.

ونيز ذهبى در «دول الاسلام» در وقائع سنة خمس وستين وثلثمائة گفته :

وفيها مات حافظ العصر أبو أحمد عبدالله بن عدي الجرجاني وله ثمان

(١) في المصدر: أحمد بن أبي مسلم الحافظ، وعلى أي حال ما وجدت ترجمته .

(٢) الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب الحافظ المتوفى بإصفهان سنة (٣٦٠) .

(٣) أبو أحمد الحاكم: الحافظ محمد بن محمد بن أحمد النيسابوري المتوفى

(٣٧٨) .

(٤) تذكرة الحفاظ للذهبي ج ٣ ص ٩٤٠ .

(٥) تاريخ جرجان للسهمي ص ٢٢٥ .

(٦) العبر في خبر من غير ج ٢ ص ٣٤٣ .

وثمانون سنة .

وشيوخ جمال الدين عبدالرحيم بن حسن الاسنوي<sup>(١)</sup> در « طبقات شافعية » كفته : الحافظ أبو أحمد بن عدي بن محمد الجرجاني الامام المشهور، صاحب « الكامل » في الضعفاء .  
ولد سنة سبع وسبعين ومائتين ، وصنف على مختصر المزني كتاباً سماه « الانتصار » .

وتوفي في جمادى الاخرة سنة ستين وثلثمائة . ذكره الذهبي في « العبر »<sup>(٢)</sup> .  
وقاضى تقي الدين أبو بكر بن أحمد بن محمد الدمشقي الاسدي<sup>(٣)</sup> در « طبقات فقهای شافعية » كفته :

عبدالله بن عدي بن محمد بن مبارك أبو أحمد الجرجاني الحافظ الكبير يعرف بابن القطان .  
أحد الائمة الاعلام وأركان الاسلام ، طوف البلاد في طلب العلم ، وسمع الكبار، له كتاب « الانتصار » على « مختصر المزني » وكتاب « الكامل » في معرفة الضعفاء والمتروكين ، وهو كامل في بابيه كما سمي .

قال ابن عساكر : كان ثقة على لحن فيه .  
وقال الذهبي : كان لا يعرف العربية مع عجمة فيه ، وأما في العلل والرجال فحافظ لا يجارى .

ولد سنة سبع وسبعين ومائتين ، مات في جمادى الاخرة سنة خمس وستين وثلثمائة<sup>(٤)</sup> .

(١) الاسنوي: عبدالرحيم بن الحسن بن علي الشافعي المتوفى بالقاهرة سنة (٧٧٢)

(٢) طبقات الشافعية للاسنوي ج ٢ ص ٢٠٦ .

(٣) تقي الدين أبو بكر بن أحمد بن محمد الاسدي: ابن عمر بن محمد المعروف بابن

قاضى شهبة الدمشقي المتوفى (٨٥١) .

(٤) طبقات الشافعية لابن قاضي شهبة ج ١/ ١٤٠ .

وجلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطي<sup>(١)</sup> در «طبقات الحفاظ»  
كفنه :

ابن عدي الامام الحافظ الكبير أبو أحمد عبدالله بن عدي بن عبدالله بن  
محمد بن مبارك الجرجاني، ويعرف أيضاً بابن القطان، صاحب «الكامل في الجرح  
والتعديل»، أحد الاعلام، ولد سنة ٢٧٧، وسمع منه ٢٩٠ .  
روى عن محمد بن عثمان بن أبي شيبة<sup>(٢)</sup>، والنسائي، وأبي يعلى، وبنوه ابن  
عمدة، وهو شيخه، والماليني، وحمزة السهمي، وهو عارف بالعلل، مصنف في  
الكلام على الرجال، لم يكن في زمانه مثله .

قال الخليلي: كان عديم النظير حفظاً وجلالة ، مات في جمادى الآخرة سنة  
(٣٦٠) (٣) .

وعبدالرؤوف بن تاج العارفين بن علي بن زين الدين الحدادي ثم  
المناوي القاهري الشافعي<sup>(٤)</sup>، در «فيض القدير شرح جامع صغير»  
كفنه :

(عد لابن عدي) هو أبو أحمد عبدالله الجرجاني أحد الحفاظ الاعيان وأحد  
الجهابذة الذين طافوا البلاد، وهجروا الوساد، وواصلوا السهاد، وقطعوا المعتاد  
طالبين للعلم لا يعتري همهم قصور، ولا يشي عزمهم عظام الامور، روى عنه

(١) السيوطي عبدالرحمن بن أبي بكر جلال الدين الشافعي المتوفى (٩١١) .

(٢) محمد بن عثمان بن أبي شيبة : أبو جعفر الكوفي المتوفى سنة (٢٩٧) .

(٣) طبقات الحفاظ للسيوطي ص ٣٨٠ .

(٤) عبدالرؤوف بن علي المناوي القاهري الشافعي المتوفى (١٠٣١) .

الجمعي، وغيره، وعنه أبو حامد الاسفرايني<sup>(١)</sup>، وأبوسعده الماليني .

قال البيهقي<sup>(٢)</sup> : حافظ مثقن ، لم يكن في زمنه مثله .

وقال ابن عساكر : ثقة على لحن فيه .

مات سنة خمس وستين وثلثمائة عن ثمان وثمانين سنة، في كتاب « الكامل » الذي ألفه في معرفة الضعفاء ، وهو أصل من الأصول المعول عليها والدرجوع إليها، طابق اسمه معناه، ووافق لفظه فحواه، من عينه انتجع المنتجعون، وبشهادته حكم الحاكمون، وإلى ما قاله رجع المتقدمون والمتأخرون<sup>(٣)</sup> .

ومصطفى بن عبدالله القسطنطيني<sup>(٤)</sup> در « كشف الظنون عن أسامي

الكتب والفنون » گفته :

« الكامل » في معرفة الضعفاء والمتروكين من الرواة، لأبي أحمد عبدالله بن محمد المعروف بابن عدي الجرجاني المتوفى سنة خمس وستين وثلثمائة، في « ستين جزء » ، وهو أكمل كتب الجرح والتعديل وعليه اعتماد الأئمة .

قال السبكي<sup>(٥)</sup> : طابق اسمه معناه، ووافق لفظه فحواه، بصحته حكم الحاكمون

وبما يقول رضى المتقدمون والمتأخرون .

وقال حمزة السهمي : سألت الدارقطني إن يصنف كتاباً في الضعفاء فقال :

أليس عندك كتاب ابن عدي ؟ قلت : نعم ، قال : فيه كفاية لايزاد عليه .

وقال الحافظ ابن عساكر : ابن عدي ثقة على لحن فيه .

(١) أبو حامد الاسفرايني: أحمد بن محمد بن أحمد الشافعي المتوفى (٤٠٦) .

(٢) البيهقي: أحمد بن الحسين بن علي المحدث المتوفى بنيسابور سنة (٤٥٨) .

(٣) فيض القدير ج ١ ص ٢٨ .

(٤) مصطفى بن عبدالله الجلبى القسطنطيني المتوفى (١٠٦٧) .

(٥) السبكي : عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي المتوفى بدمشق سنة (٧٧١) .

وقال الذهبي : كان لا يعرف العربية مع عجمة فيه ، واما في العلل والرجال  
فحافظ لا يجارى<sup>(١)</sup>.

هرگاه نبندی از محاسن فاخره، و محامد زاهره، و مناقب باهره ابن عدی  
برزبان اکابر حذاق ماهرین ، و أجلة نقاد معتمدین شنیدی .  
پس باید دانست که همین ابن عدی در مدح و تبجیل کلبی نبیل کوشیده.  
علامه شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در «تذهیب التهذیب» بترجمة  
محمد بن سائب کلبی گفته :

وقال ابن عدی: هو معروف بالتفسير، وایس لاحد تفسیر اطول ولا أشبع منه  
وبعده مقاتل<sup>(٢)</sup>، الا ان الكلبی یفضل علی مقاتل ، لما قبل فی مقاتل من المذاهب  
الرديّة ، وحدث عن الكلبی شعبة ، والثوري ، وهشيم<sup>(٣)</sup> والثقات ، ورضوه فی  
التفسير - الخ<sup>(٤)</sup>.

در حاشیه کشف ذهبی مسطور است :

قال أبو أحمد بن عدی : والكلبي غير ما ذكرت أحاديث صالحة خاصة عن  
أبي صالح<sup>(٥)</sup>، وهو معروف بالتفسير ، وليس لاحد تفسیر أطول منه ولا أشبع ،  
وبعده مقاتل بن سليمان، الا ان الكلبی یفضل علی مقاتل بن سليمان، لما قبل فی مقاتل  
من المذاهب الرديّة<sup>(٦)</sup>.

(١) كشف الظنون ج ٢ ص ١٣٨٢ .

(٢) مقاتل : بن سليمان بن بشير البلخي المفسر المتوفى بالبصرة سنة (١٥٠) .

(٣) هشيم : بن بشير بن أبي خازم قاسم بن دينار أبو معاوية الواسطي المتوفى (١٨٣) .

(٤) تذهيب التهذیب ج ٨ / ١٩ .

(٥) أبو صالح : باذام التابعی الراوی عن مولاته ام هانئ بنت أبي طالب .

(٦) ضعف العامة والخاصة مقاتل بن سليمان وقالوا: كان دجالا جسورا وضاعا كذابا

ياخذ عن اليهود والنصارى علم القرآن الذي يوافق كتبهم .

وحدث عن الكلبي الثوري ، وشعبة ، وان كانا حدثا عنه بالشيء اليسير غير  
المسند .

وحدث عنه ابن عيينة<sup>(۱)</sup> ، وحماد بن سلمة<sup>(۲)</sup> ، وهشيم ، وغيرهم من ثقات الناس  
ورضوه في التفسير - الخ .

از این عبارت ظاهر است که حسب افاده ابن عدی ، محمد بن سائب  
معروف است بتفسیر ، و هیچ کس تفسیری أطول و أشبع از تفسیر او  
ندارد، و مقاتل بعد کلبی است، و کلبی بر مقاتل مقدم و فاضل است ، زیرا  
که در مقاتل مذاهب ردیه گفته شده .

و از این افاده، صراحة ظاهر می شود که محمد بن سائب، از عیب هائب  
مبری است ، و از لوث نسبت مذاهب ردیه معری .

و نیز از آن واضح است که تحدیث کرده اند از کلبی ابن عیینة، و حماد  
بن سلمة، و هشيم، و غیر ایشان از ثقات ناس ، و پسندیده اند او را در تفسیر  
و هر گاه تحدیث این حضرات ثلاثه و دیگر ثقات از کلبی، و پسندیدن شان  
او را در تفسیر ثابت شد، و ثوق و اعتماد و جلالت و عظمت کلبی بغایت قصوی  
و مرتبه اسنی رسید ، زیرا که این حضرات ثلاثه از اکابر أئمة حذاق  
و أعظم اساطین سباق اند .

اما سفیان بن عیینة ، پس بعض عیون فاخرة فضائل ، و فنون باهرة مناقب  
او ، در مابعد انشاء الله تعالی بتصریحات ثقات محققین سنیه ، خواهی  
دریافت .

اما مناقب عظیمه و محامد فخیمه حماد بن سلمه، پس مسلم و مقبول فحول

(۱) ابن عیینة : سفیان بن عیینة الکوفی المتوفی بمكة سنة (۱۹۸) .

(۲) حماد بن سلمة : بن دینار أبو سلمة الحافظ البصری المتوفی سنة (۱۶۷) .



منقدين است .

ابن حجر<sup>(١)</sup> عسقلاني در «تهذيب التهذيب» گفته :

حماد بن سلمة بن دينار البصري، أبو سلمة مولى تميم، ويقال : مولى قریش  
وقيل : غير ذلك .

روى عن ثابت البناني<sup>(٢)</sup>، وقتادة<sup>(٣)</sup>، وخاله حميد الطويل<sup>(٤)</sup>، واسحق بن  
عبدالله بن أبي طلحة<sup>(٥)</sup>، وأنس بن سيرين<sup>(٦)</sup>، وثمامة بن عبدالله بن أنس<sup>(٧)</sup>، ومحمد  
بن زياد القرشي<sup>(٨)</sup>، وأبي الزبير المكي<sup>(٩)</sup>، وعبد الملك بن عمير<sup>(١٠)</sup>، وعبد العزيز  
بن صهيب<sup>(١١)</sup>، وأبي عمران الجوني<sup>(١٢)</sup>، وعمر بن دينار<sup>(١٣)</sup>، وهشام بن زيد بن

(١) ابن حجر العسقلاني : أحمد بن علي شهاب الدين المتوفى سنة (٨٥٢) .

(٢) ثابت البناني : بن أسلم أبو محمد البصري المتوفى سنة (١٢٣) - وقيل : سنة  
(١٢٧) .

(٣) قتادة : بن دعامة بن قتادة بن عزيز المفسر البصري الضرير الاكمه المتوفى (١١٨) .

(٤) حميد الطويل : بن أبي حميد تيرويه التابعي البصري المتوفى (١٤٣) .

(٥) اسحاق بن عبدالله بن أبي طلحة زيد بن سهل الانصاري المدني المتوفى سنة  
(١٣٢) .

(٦) انس بن سيرين أبو موسى الانصاري التابعي المتوفى سنة (١١٨) .

(٧) ثمامة بن عبدالله بن أنس بن مالك الانصاري المتوفى بعد سنة (١١٠) .

(٨) محمد بن زياد : أبو الحارث القرشي الجمحي البصري سمع أبا هريرة، وكان مولى  
عثمان بن مظعون .

(٩) أبو الزبير المكي : محمد بن مسلم بن تدرس الحافظ المكي المتوفى سنة  
(١٢٨) .

(١٠) عبد الملك بن عمير : المعروف بعبد الملك القبطي المتوفى سنة (١٣٦) .

(١١) عبد العزيز بن صهيب : البناني البصري سمع انس بن مالك .

(١٢) أبو عمران الجوني : عبد الملك بن حبيب الكندي البصري المتوفى (١٣٨) .

(١٣) عمرو بن دينار : أبو محمد الاثرم المكي المتوفى سنة (١٢٥) / ١٢٦ / ١٢٩ .

أنس<sup>(١)</sup>، وهشام بن عروة<sup>(٢)</sup>، ويحيى بن سعيد الأنصارى<sup>(٣)</sup>، وأيوب السختياني<sup>(٤)</sup>  
وخالد الحذاء<sup>(٥)</sup>، وداود بن أبي هند<sup>(٦)</sup>، وسليمان التيمي<sup>(٧)</sup>، وسماك بن حرب<sup>(٨)</sup>  
وخلق كثير من التابعين فمن بعدهم .

وعنه ابن جريح<sup>(٩)</sup> والثوري وشعبة وهم أكبر منه وابن المبارك<sup>(١٠)</sup> وابن مهدي<sup>(١١)</sup>  
والقطن<sup>(١٢)</sup>، وأبو داود<sup>(١٣)</sup>، وأبو الوليد<sup>(١٤)</sup> الطيالسيان، وأبو سلمة التبوذكي<sup>(١٥)</sup>

- 
- (١) هشام بن زيد بن أنس : بن مالك الأنصارى سمع جده أنساً .  
(٢) هشام بن عروة : بن الزبير بن العوام المدني المتوفى سنة (١٤٦) / ١٤٧ .  
(٣) يحيى بن سعيد الأنصارى : بن قيس المدني المتوفى (١٤٣) / ١٤٤ / ١٤٦ .  
(٤) أيوب السختياني : بن أبي تميمه كيسان البصرى المتوفى سنة (١٣١) .  
(٥) خالد الحذاء : بن مهران الحافظ البصرى المتوفى سنة (١٤١) / ١٤٢ .  
(٦) داود بن أبي هند : أبو محمد البصرى المتوفى سنة (١٤٠) .  
(٧) سليمان التيمي : بن طرخان أبو المعتمر المتوفى سنة (١٤٣) .  
(٨) سماك بن حرب : بن أوس بن خالد الذهلي الكوفي المتوفى سنة (١٢٣) .  
(٩) ابن جريح : عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح الرومى المكي المتوفى (١٥٠) .  
(١٠) ابن المبارك : عبد الله أبو عبد الرحمن بن المبارك الحنظلي الحافظ المروزي المتوفى (١٨١) .  
(١١) ابن مهدي : عبد الرحمن بن مهدي أبو سعيد الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨) .  
(١٢) القطن : يحيى بن سعيد بن فروخ أبو سعيد الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨) .  
(١٣) أبو داود الطيالسي : سليمان بن داود الحافظ البصرى المتوفى (٢٠٤) .  
(١٤) أبو الوليد الطيالسي : هشام بن عبد الملك الحافظ البصرى المتوفى (٢٢٧) .  
(١٥) أبو سلمة التبوذكي : موسى بن اسماعيل المنقرى الحافظ البصرى المتوفى (٢٢٣) .

وآدم بن أبي إياس<sup>(١)</sup>، والاشيب<sup>(٢)</sup>، وأسود بن عامر شاذان<sup>(٣)</sup>، وبشر بن السري<sup>(٤)</sup>  
وبهز بن أسد<sup>(٥)</sup>، وسليمان بن حرب<sup>(٦)</sup>، وأبو نصر التمار<sup>(٧)</sup>، وهديبة بن خالد<sup>(٨)</sup>  
وشييان بن فروخ<sup>(٩)</sup>، وعبيد الله العيشي<sup>(١٠)</sup>، وآخرون .

قال أحمد: حماد بن سلمة أثبت في ثابت<sup>(١١)</sup> من معمر<sup>(١٢)</sup>، وقال أيضاً في  
الحمادين<sup>(١٣)</sup>: مامنهما الاثقة .

وقال حنبل<sup>(١٤)</sup> عن أحمد<sup>(١٥)</sup>: اسند حماد بن سلمة، عن أيوب أحاديث لا يسندها  
الناس عنه .

- 
- (١) آدم بن أبي إياس: أبو الحسن الخراساني المروزي المحدث المتوفى (٢٢٠).
  - (٢) الاشيب: الحسن بن موسى أبو علي الحافظ البغدادي المتوفى (٢٠٩).
  - (٣) الاسود شاذان: بن عامر أبو عبد الرحمن المتوفى ببغداد (٢٠٨) .
  - (٤) بشر بن السري: الإفوه نزيل مكة المتوفى (١٩٥) .
  - (٥) بهز بن أسد: أبو الاسود الحافظ البصري المتوفى (١٩٧) .
  - (٦) سليمان بن حرب: أبو أيوب الراشحي الحافظ البصري المتوفى (٢٢٤) .
  - (٧) أبو نصر التمار: عبد الملك بن عبد العزيز المتوفى ببغداد (٢٢٨) .
  - (٨) هديبة بن خالد: أبو خالد القيسي الحافظ البصري المتوفى (٢٣٦) .
  - (٩) شييان بن فروخ: بن أبي شيبة الابلبي المتوفى (٢٣٥) .
  - (١٠) عبيد الله العيشي: بن محمد البصري الاخباري المتوفى (٢٢٨) .
  - (١١) ثابت البناني: بن أسلم أبو محمد البصري المتوفى (١٢٧) - وقيل: ١٢٣ .
  - (١٢) معمر: بن راشد: أبو عروة الحافظ البصري المتوفى (١٥٣) .
  - (١٣) الحمادان: أحدهما ابن سلمة، والآخر: ابن يزيد بن درهم البصري المتوفى (١٧٩) .
  - (١٤) حنبل: بن اسحاق بن حنبل المتوفى بواسط سنة (٢٧٣) .
  - (١٥) أحمد: بن محمد بن حنبل امام الحنابلة المتوفى سنة (٢٤١) .

وقال أبو طالب <sup>(١)</sup> : حماد بن سلمة أعلم الناس بحديث حميد ، وأصح حديثاً .

وقال في موضع آخر : هو أثبت الناس في حميد الطويل ، سمع منه قديماً يخالف الناس في حديثه .

وقال اسحق بن منصور <sup>(٢)</sup> ، عن ابن معين <sup>(٣)</sup> : ثقة .

وقال الدورى <sup>(٤)</sup> عن ابن معين : من خالف حماد بن سلمة في ثابت ، قال قول قول حماد .

وقال جعفر الطيالسى <sup>(٥)</sup> عنه : من سمع حماد بن سلمة الاصناف ففيها اختلاف ومن سمع منه نسخا فهو صحيح .

وقال ابن المدينى <sup>(٦)</sup> : لم يكن في أصحاب ثابت ، أثبت من حماد بن سلمة .  
وقال الاصبعى <sup>(٧)</sup> عن عبد الرحمن بن مهدي <sup>(٨)</sup> : حماد بن سلمة صحيح السماع حسن اللقاء ، أدرك الناس ، لم يتهم بلون من الألوان ، ولم يلبس بشيء ، أحسن ملكة نفسه ولسانه ، ولم يطلقه على أحد فلم حتى مات .

وقال ابن المبارك : دخلت البصرة ، فما رأيت أحداً أشبه به سالك الاول من

(١) أبو طالب زيد بن اخزم الطائى النبهانى الحافظ البصرى المقتول سنة (٢٥٧) .

(٢) اسحاق بن منصور : بن بهرام الكوسج المروزى المتوفى (٢٥١) .

(٣) ابن معين : يحيى بن معين بن عون البغدادى المتوفى (٢٠٣) .

(٤) الدورى : عباس بن محمد بن حاتم الدورى الحافظ البغدادى المتوفى سنة

(٢٧١) .

(٥) جعفر الطيالسى : بن محمد بن أبى عثمان الحافظ البغدادى المتوفى (٢٨٢) .

(٦) ابن المدينى : على بن عبدالله بن جعفر الحافظ البصرى المتوفى (٢٣٤) .

(٧) الاصبعى : عبد الملك بن قريب بن على الباهلى البصرى المتوفى (٢١٦) .

(٨) عبد الرحمن بن مهدي الحافظ البصرى المتوفى سنة (١٩٨) .

حماد بن سلمة .

وقال أبو عمرو الجرمي<sup>(١)</sup> : مارأيت فقيهاً أفصح من عبد الوارث<sup>(٢)</sup> ، وكان حماد بن سلمة أفصح منه .

وقال شهاب بن معمر<sup>(٣)</sup> البلخي : كان حماد بن سلمة يعد من الابدال وعلامة الابدال ، ان لا يولد لهم ، تزوج سبعين امرأة ، فلم يولد له .

وقال عفان<sup>(٤)</sup> : قدرأيت من هو أعبد من حماد بن سلمة ، ولكن مارأيت أشد مواظبة على الخير وقراءة القرآن والعمل لله من حماد بن سلمة .

وقال ابن مهدي : لو قيل لحماد بن سلمة : انك تموت غداً ، ما قدر ان يزيد في العمل شيئاً .

وقال ابن حبان<sup>(٥)</sup> : كان من العباد المجابين الدعوة في الاوقات ، ولم ينصف من جانب حديثه واحتج في كتابه بأبي بكر بن عياش<sup>(٦)</sup> ، فان كان تركه اياه لما كان يخطيء فغيره من أقرانه مثل الثوري ، وشعبة ، كانوا يخطئون ، فان زعم ان خطاءه قد كثر حتى تغير ، فقد كان ذلك في أبي بكر بن عياش موجوداً ، ولم يكن من أقران حماد بن سلمة بالبصرة مثله في الفضل والدين والنسك والعلم والكتابة والجمع والصلابة في السنة والقمع لاهل البدع .

(١) أبو عمرو الجرمي : صالح بن اسحاق النحوي المتوفى سنة (٢٢٥) .

(٢) عبد الوارث : بن سعيد أبو عبيد التنوري الحافظ البصري المتوفى (١٨٠) .

(٣) شهاب بن المعمر بن يزيد بن بلال العوفي أبو الازهر البلخي ، روى عنه البخاري

في الادب .

(٤) عفان : بن مسلم أبو عثمان الصفار البصري المتوفى سنة (٢٢٠) .

(٥) ابن حبان : أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان الحافظ البستي المتوفى

(٣٥٤) .

(٦) أبو بكر بن عياش : المقرئ الكوفي واختلف في اسمه ، توفي سنة (١٩٣) .

قال سليمان بن حرب وغيره : مات سنة ١٦٧ .

زاد ابن حبان في ذي الحجة .

استشهد به البخاري<sup>(١)</sup>، وقيل : أنه روى له حديثاً واحداً عن أبي الوليد ،

عن ثابت .

قلت : الحديث المذكور في «مسند» أبي<sup>(٢)</sup> بن كعب من رواية ثابت ، عن

انس<sup>(٣)</sup>، عنه وقد ذكره المزي<sup>(٤)</sup> في «الاطراف» ولفظه : قال لنا أبو الوليد، فذكره،

وقد عرض ابن حبان بالبخاري لمجانبته حديث حماد بن سلمة حيث يقول : لم

ينصف من عدل عن الاحتجاج به السى الاحتجاج بفليح<sup>(٥)</sup> ، وعبد الرحمن بن

عبد الله بن دينار<sup>(٦)</sup> .

واعترض أبو الفضل بن طاهر<sup>(٧)</sup> عن ذلك لما ذكر أن مسلماً<sup>(٨)</sup> أخرج أحاديث

أقوام ترك البخاري حديثهم ، قال : وكذلك حماد بن سلمة أمام كبير ، مدحه الأئمة ،

واطنبوا ، ولما تكلم بعض منتحلي المعرفة أن بعض الكذبة أدخل في حديثه ما

ليس منه لم يخرج عنه البخاري معتمداً عليه ، بل استشهد به في مواضع ليبين

(١) البخاري : محمد بن اسماعيل بن المغيرة الحافظ صاحب «الجامع الصحيح»

توفي (٢٥٦) .

(٢) أبي بن كعب : بن قيس الصحابي الخزرجي المتوفى بالمدينة (٢١) .

(٣) انس بن مالك : بن النضر الخزرجي خادم النبي (ص) المتوفى بالبصرة سنة

(٩٣) .

(٤) المزي : يوسف بن عبد الرحمن أبو العجاج الدمشقي المتوفى (٧٤٢) .

(٥) فليح : بن سليمان المدني المتوفى سنة (١٦٨) .

(٦) عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار : مولى عبد الله بن عمر المدني .

(٧) أبو الفضل بن طاهر : محمد بن طاهر بن علي المقدسي المعروف بابن القيسراني

المتوفى (٧٠٥) .

(٨) مسلم : بن العجاج بن مسلم القشيري الحافظ النيسابوري المتوفى (٢٦١) .

أنه ثقة ، وأخرج أحاديثه التي يروونها من حديث أقرانه كشعبة ، وحماد بن زيد ، وأبي عوانة<sup>(١)</sup> ، وغيرهم ، ومسلم اعتمد عليه ، لأنه رأى جماعة من أصحابه القدماء والمتأخرين لم يختلفوا فيه ، وشاهد مسلم منهم جماعة ، وأخذ عنهم ، ثم عدالة الرجل في نفسه واجتماع أهل النقل على ثقته وأمانته انتهى .

وقال الحاكم : لم يخرج مسلم لحداد بن سلمة في الأصول إلا من حديثه عن ثابت ، وقد خرج له في الشواهد عن طائفة .

وقال البيهقي : هو أحد الأئمة المسلمين إلا أنه لما كبر ساء حفظه ، فلذا تركه البخاري ، وأما مسلم فاجتهده ، وأخرج من حديثه عن ثابت ما سمع منه قبل تغيره ، وما سوى حديثه عن ثابت لا يبلغ أثنى عشر حديثاً أخرجه في الشواهد .

وقال عفان : اختلف أصحابنا في سعيد بن أبي عروبة<sup>(٢)</sup> ، وحماد بن سلمة ، فصرنا إلى خالد بن الحارث<sup>(٣)</sup> فسألناه ، فقال : حماد أحسنهما حديثاً وأثبتهما لزوماً للسنة ، فرجعنا إلى يحيى القطان ، فقال : أقال لكم : واحفظهما ؟ قلنا : لا .

وقال القطان : حماد عن زياد<sup>(٤)</sup> الأعمى ، وقيس<sup>(٥)</sup> بن سعد ليس بذلك .

وقال عبد الله<sup>(٦)</sup> عن أبيه ، أو يحيى القطان : إن كان ما يروى حماد عن قيس بن

سعد فهو كذا .

قال عبد الله : قلت لأبي : لاي شيء؟ ، قال : لأنه روى عنه أحاديث رفعها .

وقال أحمد بن حنبل : أثبتهم في ثابت حماد بن سلمة .

(١) أبو عوانة : وضاح مولى أبي خالد الواسطي المتوفى (١٧٦) - ١٧٧ .

(٢) سعيد بن أبي عروبة : مهران أبو النضر البصري المتوفى (١٥٦) .

(٣) خالد بن الحارث : أبو عثمان الحجيمي البصري المتوفى سنة (١٨٦) / ١٨٧ .

(٤) زياد الأعمى : زياد بن حسان بن قرعة الباهلي البصري الراوى عن انس بن مالك .

(٥) قيس بن سعد : مفتى أهل مكة بعد عطاء ، توفي سنة (١١٩) .

(٦) عبد الله : بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادي المتوفى (٢٩٠) .

وقال الدولابي<sup>(١)</sup> : ثنا محمد بن<sup>(٢)</sup> شجاع ابن الثلجى ، حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي<sup>(٣)</sup> ، قال : كان حماد بن سلمة لا يعرف بهذه الاحاديث التي في الصفات ، حتى خرج مرة الى عبادان ، فجاء وهو يرويها ، فسمعت عباد بن صهيب<sup>(٤)</sup> يقول : ان حماداً كان لا يحفظ وكانوا يقولون : انها دست في كتبه ، وقد قيل : ان ابن أبى العوجاء<sup>(٥)</sup> كان ريبه ، فكان يدس في كتبه .

قرأت بخط الذهبي : ابن المثلجي ، ليس بمصدق على حماد وامثاله وقد اتهم .

قلت : وعباد أيضاً ليس بشيء ، وقد قال أبو داود : لم يكن لحماد بن سلمة كتاب غير كتاب قيس بن سعد ، يعني كان يحفظ علمه .

وقال عبد الله بن أحمد ، عن أبيه : ضاع كتاب حماد عن قيس بن سعد ، وكان يحدثهم من حفظه .

وأورد له ابن عدي في «الكامل» عدة أحاديث مما انفرد به متناً أو اسناداً ، قال : وحماد من أجلة المسلمين وهو مفتى البصرة ، وقد حدث عنه من هو أكبر منه سناً ، وله أحاديث كثيرة واصناف كثيرة وشايخ ، وهو كما قال ابن المديني : من تكلم في حماد بن سلمة فانه موه في الدين .

(١) الدولابي : محمد بن أحمد بن حماد الرازي الحافظ المورخ المتوفى (٣١٠).

(٢) محمد بن شجاع ابن الثلجى البغدادي المتوفى (٢٦٦).

(٣) ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي : البصري المحدث في القرن الثالث .

(٤) عباد بن صهيب : البصري يروى عن الأعمش توفي حدود سنة (٢١٢) .

(٥) ابن أبى العوجاء : عبد الكريم كان من الزنادقة قتلته المهدي العباسي بعد سنة



وقال الساجي<sup>(١)</sup>: كان حافظاً ثقة مأموناً .

وقال ابن سعد<sup>(٢)</sup>: كان ثقة كثير الحديث وربما حدث بالحديث المنكر .

وقال العجلي<sup>(٣)</sup>: ثقة رجل صالح، حسن الحديث، قال: ان عنده ألف حديث حسن، ليس عند غيره .

وحكى أبو الوليد الباجي<sup>(٤)</sup> في «رجال البخاري»: ان النسائي سئل عنه، فقال: ثقة .

قال الحاكم بن مسعدة: فكلته فيه، فقال: ومن يجترىء يتكلم فيه، لم يكن عند القطان هناك، ثم جعل النسائي يذكر الاحاديث التي انفرد بها في الصفات، كانه خاف ان يقول الناس: تكلم في حماد من طريقها .

وقال ابن المديني: أثبت أصحاب ثابت حماد، ثم سليمان<sup>(٥)</sup>، ثم حماد بن زيد، وهي صحاح<sup>(٦)</sup> .

اما هشيم بن بشير، پس محدث نحرير، وثقة كبير، وحافظ شهير، وصاحب فضل كثير است .

شمس الدين محمد بن أحمد ذهبي در تذهيب التهذيب گفته :

هشيم بن بشير بن القاسم بن دينار أبو معاوية ابن أبي حازم السدي الواسطي نزيل بغداد، أحد الحفاظ الاعلام، الى أن قال :

- (١) الساجي : أبو يحيى زكريا بن يحيى محدث البصرة المتوفى (٣٠٧) .
- (٢) ابن سعد : محمد بن سعد بن منيع البصري الحافظ المورخ المتوفى (٢٣٠) .
- (٣) العجلي : أبو الحسن أحمد بن عبدالله بن صالح الكوفي المتوفى سنة (٢٦١) .
- (٤) أبو الوليد الباجي : سليمان بن خاف بن سعيد القرطبي الذهبي المتوفى (٤٧٤) .
- (٥) سليمان : بن المغيرة أبو سعيد البصري المتوفى سنة (١٥٦) .
- (٦) تهذيب التهذيب ج ٣/ ١١ - الى ١٦ .

قال يعقوب الدورقي<sup>(١)</sup>: كان عند هشيم عشرون ألف حديث .  
 وقال أحمد : كتب هشيم ، عن الزهري<sup>(٢)</sup> بمكة .  
 وقال عمرو بن<sup>(٣)</sup> عون : سمعت هشيماً يقول: سمعت من الزهري نحواً من  
 مائة حديث فلم اكتبها ، وسمعت من أبي الزبير ثمانية .  
 وقال ابراهيم الهروي<sup>(٤)</sup>: كتب هشيم عن الزهري نحواً من ثلثمائة حديث ،  
 فكتب في صحيفة ، وانما سمع منه بمكة ، فكان يظن ان الصحيفة في المحمل ،  
 فجاءت الريح ، فرمت الصحيفة ، فلم يجدوها ، وسمع هشيم منها تسعة أحاديث .  
 وقال أحمد<sup>(٥)</sup> بن منيع : روى عن هشيم من القدماء شعبة ، وسفيان ،  
 ومالك .

وعن هشيم قال: كان جدي القاسم ووالد شعبة شريكين في بناء قصر الحجاج<sup>(٦)</sup>  
 يعني بواسط .

وقال حماد بن زيد : ما رأيت في المحدثين بأبلى من هشيم .  
 وقال محمد بن عيسى بن الطباع<sup>(٧)</sup>: قال عبد الرحمن بن مهدي: كان هشيم  
 احفظ للحديث من سفيان الثوري ، كان يقوى من الحديث على شيء لم يكن يقوى

(١) يعقوب الدورقي : بن ابراهيم بن كثير أبو يوسف محدث العراق المتوفى  
 (٢٥٢) .

(٢) الزهري : أبو بكر محمد بن مسلم المدني الحافظ المتوفى سنة (١٢٤) .

(٣) عمرو بن عون : أبو عثمان الحافظ الواسطي البزاز المتوفى سنة (٢٢٥) .

(٤) ابراهيم الهروي : أبو اسحاق بن عبدالله الحافظ نزيل بغداد المتوفى (١٤٤) .

(٥) أحمد بن منيع : أبو جعفر البغوي البغدادي الحافظ صاحب « المسند » توفي

(٢٤٤) .

(٦) الحجاج : بن يوسف بن الحكم القتيبي السفاح الهالك سنة (٩٥) .

(٧) محمد بن عيسى بن الطباع الحافظ أبو جعفر البغدادي المتوفى سنة (٢٢٤) .

عليه سفيان ، وسمعت وكيعاً<sup>(١)</sup> يقول نحواً عن هشيماً ، وهانوا من شتمهم ، يعني في المذاكرة .

وقال ابن مهدي : هشيم في حصين<sup>(٢)</sup> أثبت من سفيان ، وشعبة .

وقال علي بن حجر<sup>(٣)</sup> : هشيم بن بشير مثل ابن عيينة في الزهري .

وقال عيينة بن سعيد عن ابن المبارك : قال : من غير الدهر حفظه ، فلم يغير

حفظ هشيم .

وقال العجلي : هشيم ثقة يدلس ، وسئل أبو حاتم ، عن هشيم ، ويزيد بن

هارون<sup>(٤)</sup> ، فقال : هشيم أحفظ منه ، ومن أبي عوانة - الخ<sup>(٥)</sup> .

وأبو اسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبي<sup>(٦)</sup> ، كه كمال جلالته

وفضل ، وثقت واعتماد او ، در مابعد انشاء الله تعالى واضح خواهد شد ،

كلیبی راهمپایه مجاهد<sup>(٧)</sup> وسدی<sup>(٨)</sup> گرفته و از مشایخ سلف ماضین و علمای

سابقین دانسته ، و از اهل حق قرار داده ، غرض او را محمود ، و سعی او

را مشكور گفته ، چنانچه در دیباچه تفسیر خود گفته :

وفرقه جردوا التفسیر دون الاحكام و بیان الحلال والحرام ، و احل عن العویصات

المشكلات ، و الرد على اهل الزيغ والشبهات ، كمشايع السلف الماضين ،

(١) وكيع : بن الجراح بن مليح الحافظ محدث العراق المتوفى (١٩٧) .

(٢) حصين : بن عبد الرحمن السلمي أبو الهذيل الكوفي المتوفى (١٣٦) .

(٣) علي بن حجر : بن إياس الحافظ المروزي المتوفى (٢٤٤) .

(٤) يزيد بن هارون : بن زاذى أبو خالد الحافظ الواسطي المتوفى سنة (٢٠٦) .

(٥) تذهيب التهذيب .

(٦) أحمد بن محمد بن إبراهيم أبو اسحاق الثعلبي النيسابوري المتوفى (٤٢٧) .

(٧) مجاهد : بن جبر أبو الحجاج المكي التميمي المفسر المتوفى (١٠٤) .

(٨) السدي : اسماعيل بن عبد الرحمن المتابعي الكوفي المتوفى (١٢٨) .

والعلماء السابقين من التابعين واتباعهم ، مثل مجاهد ، ومقاتل ، والكلبي ،  
والسدي ، رضي الله عنهم أجمعين ، ولكل من أهل الحق منهم فيه غرض محمود  
وسعي مشكور .

ويحيى بن عيسى بن علي بن جزله<sup>(۱)</sup> در «مختصر تاريخ بغداد» گفته:  
قال الحسن بن عثمان القاضي<sup>(۲)</sup>: وجدت العلم بالعراق والحجاز ثلثة: علم  
أبي حنيفة<sup>(۳)</sup> وتفسير الكلبي ، ومغازي محمد بن اسحاق<sup>(۴)</sup>.

از این عبارت واضح است که حسن بن عثمان قاضي علم را در عراق  
وحجاز درسه چیز منحصر ساخته: علم أبي حنيفة ، وتفسير كلبي ، ومغازي  
محمد بن اسحاق .

پس ظاهر شد که كلبي از ممالکین ومساهمين امام اعظم حضرت أبو  
حنيفة میباشد ، وناهيك به تعظيماً عظيماً ، وتبجيلاً جليلاً.  
وقاضي أبو عبد الله محمد بن علي العامري در كتاب «ناسخ ومنسوخ»  
ميفرمايد :

قد خرجت هذا من التفاسير التي سمعتها من الائمة رحمهم الله، منها ما سمعت  
من الاستاذ أبي اسحاق ابراهيم بن محمد الاسفراييني<sup>(۵)</sup> رحمه الله مثل تفسير مقاتل  
ابن سليمان ، والحلي والكلبي وغيرهما ... الى أن قال : ولم أعتد الا بما صح

(۱) يحيى بن عيسى جزلة : أبو علي البغدادي كان نصرانيا فأسلم سنة (٤٦٦)  
وتوفي سنة (٤٩٣) .

(۲) الحسن بن عثمان القاضي : أبو حسان الزياتي المتوفى ببغداد سنة (٢٤٢) .

(۳) أبو حنيفة : النعمان بن ثابت الكوفي امام الحنفيين المتوفى سنة (١٥٠) .

(۴) محمد بن اسحاق بن يسار المتوفى سنة (١٥١) / ١٥٢ .

(۵) أبو اسحاق ابراهيم بن محمد : بن ابراهيم الاسفراييني المتوفى سنة (٤١٨) .

عندي بتواتر واستفاضة أروى في الصحاح بغير طعن الطاعن، والله الموفق لذلك.  
 از این عبارت ظاهر است که قاضی مذکور در امر ناسخ و منسوخ که  
 مدار احکام اسلام و مناط استنباط مسائل حلال و حرام است، بر تفسیر کلبی  
 اعتماد نموده و احادیث آنرا از احد القسمین دانسته، یا مروی بتواتر  
 و استفاضة، یا مروی فی الصحاح بغير طعن طاعن.

و أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة<sup>(١)</sup> الكلبی الدینوری در کتاب «المعارف»

گفته :

الكلبي صاحب التفسير وهو محمد بن السائب بن بشر الكلبي، ويكنى  
 أبا النصر، وكان جده بشر بن عمر، وبشوه: السائب، وعبيد، وعبد الرحمن،  
 شهدوا الجمل وصفين مع علي بن أبي طالب رضوان الله عليه، وقتل السائب  
 مع مصعب بن الزبير<sup>(٢)</sup>، وشهد محمد بن السائب الكلبي الجناح مع ابن  
 الأشعث<sup>(٣)</sup>، وكان نساباً، عالماً بالتفسير، وتوفي بالكوفة سنة ست وأربعين ومائة  
 وابن الكلبي هشام بن محمد بن السائب كان أعلم الناس بالانساب<sup>(٤)</sup>.

وحسين بن مسعود بغوي<sup>(٥)</sup> در «معالم التنزيل» گفته :

وما ثقلت فيه من التفسير عن عبدالله بن عباس<sup>(٦)</sup> رضي الله عنهما خبر

(١) أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري البغدادي الكوفي المتوفى (٢٧٦).

(٢) مصعب بن الزبير بن العوام بن خويلد الاسدي القرشي المقتول سنة (٧١).

(٣) ابن الأشعث : عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث بن قيس الكندي المقتول.

سنة (٨٥).

(٤). المعارف / ٥٣٥ - ٥٣٦.

(٥) بغوي: الحسين بن مسعود بن محمد الفراء المفسر الفقيه الشافعي المتوفى (٥١٠).

(٦) عبدالله بن عباس : بن عبد المطلب الصحابي المتوفى سنة (٦٨).

هذه الامة ، ومن بعده من التابعين ، أئمة السلف مثل : مجاهد ، وعكرمة<sup>(١)</sup> ، وعطاء بن أبي رباح<sup>(٢)</sup> ، والحسن البصري<sup>(٣)</sup> رضي الله عنه ، وقتادة ، وأبي العالية<sup>(٤)</sup> ، ومحمد بن كعب القرظي<sup>(٥)</sup> ، وزيد بن أسلم<sup>(٦)</sup> ، والكلبي ، والضحاك<sup>(٧)</sup> ، ومقاتل بن حيان<sup>(٨)</sup> ، ومقاتل بن سليمان ، والسدي ، وغيرهم ، فكثر مما أخبرني الشيخ أبو سعيد أحمد بن محمد الشريحي الخوارزمي - الخ<sup>(٩)</sup>.

از این عبارات ظاهر است که کلبی مثل دیگر ائمه ، واساطین سنیه ، وارکان و اعیان ذوی المراتب العلیه ، از تابعین صحابه ، و ائمه سلف است ، و بغوی بر تفسیر او مثل تفسیرات دیگر اعظم ، اعتبار و اعتماد ندوده ، و او را قرین و نظیر مجاهد ، وعکرمة ، وعطاء ، و حسن بصری ، وقتاده ، و ابوالعالیه ، و محمد ابن کعب قرظی ، و زید بن اسلم گردانیده ، و در ذکر تقدیم بر ضحاك و مقاتل ابن حیان ، و مقاتل بن سلیمان ، و سدی ،

بخشیده .

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

و نیز در « معالم التنزیل » گفته :

وأما تفسير الكلبي فقد قرأت بمرو على الشيخ أبي عبد الله بن الحسن المروزي ،

- (١) عكرمة : بن عبد الله البربري المدني المفسر المتوفى سنة (١٠٥) .
- (٢) عطاء بن أبي رباح أسلم بن صفوان التابعي الفقيه المتوفى (١١٤) .
- (٣) الحسن البصري : بن يسار أبو سعيد التابعي المتوفى (١١٠) .
- (٤) أبو العالية : رفيع بن مهران الرياحي البصري المتوفى (٩٣) .
- (٥) محمد بن كعب : بن سليم بن عمرو القرظي التابعي المفسر المتوفى سنة (١٠٨) .
- (٦) زيد بن أسلم : أبو أسامة المدني المتوفى سنة (١٣٦) .
- (٧) الضحاك : ابن مزاحم الخراساني التابعي المتوفى سنة (١٠٥) .
- (٨) مقاتل بن حيان : أبو بسطام البلخي المتوفى قبل سنة (١٥٠) .
- (٩) معالم التنزيل ج ١ ص ٣ هامش تفسير الخازن .

في شهر سنة خمسين وأربعمائة، قال: أنا أبو اسحق بن ابراهيم بن أحمد بن معروف الهرموزي، ثنا محمد بن علي الانصاري المفسر، ثنا علي بن اسحق، وصالح ابن محمد السمرقندي قالا: ثنا محمد بن مروان<sup>(١)</sup>، عن محمد بن السائب الكلبي أبي نصر، عن أبي صالح باذام<sup>(٢)</sup> مولى أم هاني بنت أبي طالب عن ابن عباس<sup>(٣)</sup>. وموأي صديق حسن<sup>(٤)</sup>، معاصر در «فتح البيان في مقاصد القرآن» كفته: وجمعه جمعاً حسناً بعبارة سهلة وأفاظ يسيرة، مع تعرض للتوجيه بين التفاسير المتعارضة في مواضع كثيرة، وبيان المعنى العربي والاعرابي واللغوي مع حرص على إيراد صفوة ما ثبت من التفسير النبوي، وعن عظماء الصحابة، وعلماء التابعين، ومن دونهم من سلف الأمة وأئمتها المعترين، كابن عباس حبر هذه الأمة، ومن بعده من الأئمة، مثل مجاهد، وعكرمة، وعطاء، والحسن، وقتادة، وأبي العالية، والقرظي، والكلبي، والضحاك، ومقاتل، والسدي، وغيرهم من علماء اللغة والنحو كالفراء<sup>(٥)</sup>، والزجاج<sup>(٦)</sup>، وسيبويه<sup>(٧)</sup>، والمبرد<sup>(٨)</sup>،

(١) محمد بن مروان: بن عبدالله بن اسماعيل السدي الصغير المتوفى (١٨٦).

(٢) أبو صالح باذام التابعي الراوي عن مولاه أم هاني وأخيها أمير المؤمنين عليه السلام.

(٣) معالم التنزيل ج ١/ ٢٩.

(٤) صديق حسن خان: بن حسن بن علي بن لطف الله الحسيني البخاري القنوجي المتوفى (١٣٠٧).

(٥) الفراء: يحيى بن زياد بن عبدالله الكوفي النحوي المتوفى (٢٠٧).

(٦) الزجاج: ابراهيم بن السري بن سهل أبو اسحاق البغدادي النحوي اللغوي المتوفى (٣١١).

(٧) سيبويه: عمرو بن عثمان بن قنبر النحوي الشيرازي المتوفى (١٨٠).

(٨) المبرد: محمد بن يزيد بن عبد الأكبر البغدادي النحوي المتوفى (٢٨٦).

والمخلیل<sup>(۱)</sup>، والنحام<sup>(۲)</sup>، - الخ<sup>(۳)</sup>.

از این عبارت ظاهر است که کلبی مثل ، مجاهد ، وعکرمه، وعطاء ، وحسن ، وقتادة ، وابوالعاليه ، وقرظی ، وضحاك ، ومقاتل، وسدی ، از سلف امت واثمة معتبرین است .

وعلي بن محمد البزدوي<sup>(۴)</sup> در کتاب «اصول فقه» گفته :  
ليس من اتهم بوجه ما يسقط به كل حديثه مثل الكلبي وأمثاله ومثل سفیان الثوري ، وأصحابه مع جلالة قدره ، وتقدمه في العلم والورع<sup>(۵)</sup>.  
وعلاء الدين عبدالعزيز بن احمد البخاري<sup>(۶)</sup> در «كشف الاسرار» شرح اصول بزدوی ، در حمایت کلبی بمرتبه قصوی کوشیده ، او را همپایه عبد الله بن لهيعة<sup>(۷)</sup> وحسن بن عماره<sup>(۸)</sup> وسفیان ثوری گرفته .  
واقفاده کرده : که او وامثالش اگرچه در هر یکی از ایشان طعن بوجهی کرده اند ، لیکن علو درجه ایشان در دین ، وتقدم رتبه شان در علم وورع، مانع است از قبول این طعن ورد حدیث ایشان .  
وبصراحت تمام باز، گفته : که اگر حدیث کلبی وامثال او مردود شود

- (۱) الخلیل : بن أحمد بن عمرو القراهیدی اللغوی المروزی المتوفی (۱۷۰) .  
(۲) النحام : أحمد بن محمد بن اسماعیل المصري المفسر الادیب المتوفی (۳۳۸) .  
(۳) فتح البیان فی مقاصد القرآن ج ۱/ ۱۷ .  
(۴) علی بن محمد البزدوی : بن الحسين أبو الحسن فخر الاسلام المتوفی (۴۸۲) .  
(۵) أصول الفقه ج ۳/ ۷۲ شرح عبدالعزيز البخاری .  
(۶) عبدالعزيز بن أحمد البخاری : بن محمد علاء الدين الفقيه الحنفی الاصولی المتوفی (۷۳۰) .  
(۷) عبد الله بن لهيعة : بن فرعان الحضرمی المصري القاضي المتوفی (۱۷۴) .  
(۸) الحسن بن عماره : أبو محمد الفقيه الكوفي قاضي بغداد المتوفی سنة (۱۵۳) .



انقطاع روایت و اندر اس اخبار لازم آید ، زیرا که بعد انبیاء علیهم السلام ، کسی یافت نشده مگر اینکه ادنی چیز یکم موجب جرح باشد در او یافته شود الا من شاء الله .

و هذه عبارته : قوله : مثل الكلبي ، هو أبو سعيد محمد بن السائب الكلبي صاحب التفسير ، ويقال له : أبو النضر أيضاً ، طعنوا فيه بأنه يروي تفسير كل آية عن النبي صلى الله عليه وآله ، ويسمى زوائد الكلبي ، وبأنه يروي حديثاً عند الحجاج ، فسأل عن يرويه ؟ ، فقال : عن الحسن بن علي رضي الله عنهما <sup>(١)</sup> ، فلما خرج قبلي له : هل سمعت ذلك من الحسن ؟ ، فقال : لا ، ولكنني رويت عن الحسن شيئاً له .

وذكرني «لأنساب» أن الثوري ، ومحمد بن إسحاق <sup>(٢)</sup> يرويان عنه ويقولان : حدثنا أبو النضر حتى لا يعرف .

قال : وكان الكلبي سبائياً من أصحاب عبد الله بن سبا <sup>(٣)</sup> من أوامك الذين يقولون : إن علياً لم يمت ، وأنه راجع إلى الدنيا قبل قيام الساعة ، ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وإذا رأوا سخابة قالوا : أمير المؤمنين فيها ، والرعد صوته ، والبرق سوطه ، حتى تبرأ واحد منهم وقال :

ومن قوم إذا ذكروا علياً  
يصلون الصلاة على السحاب  
مات الكلبي سنة ست وأربعين ومائة .

(١) الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما سلام الله المولود سنة (٣) بالمدينة والشهيد في سنة (٥٠) .

(٢) محمد بن إسحاق : بن يسار المدني المورخ صاحب « السيرة النبوية » توفي ببغداد سنة (١٥١) .

(٣) عبد الله بن سبا : رأس الطائفة السبائية وأصله كان من اليمن ، كان يهودياً فآخى بالاسلام ثم ضل فأضل الغلو فنفاه أمير المؤمنين عليه السلام إلى سباط المدائن ، ولكنه ما ترك الضلال حتى أحرق بالنار على ما قيل في حدود سنة (٤٠) .

وامثاله مثل عطاء بن السائب<sup>(١)</sup>، والربيعة<sup>(٢)</sup>، وعبدالرحمن<sup>(٣)</sup>، وسعيد بن أبي عروبة<sup>(٤)</sup> غيرهم ، اختلطت عقولهم فلم يقبل رواياتهم التي بعد الاختلاط ، وقبلت الروايات التي قبله .

فان قيل : ما قل عن الكلبي ، يوجب الطعن عاماً ، فينبغي ان لا يقبل رواياته جميعاً .

قلنا : انما يوجب ذلك اذا ثبت مانقوا عنه بطريق القطع ، فاما اذا اتهم به فلا يثبت حكمه في غير موضع التهمة ، وينبغي أن لا يثبت في موضع التهمة أيضاً ، إلا أن ذلك يورث شبهة في الثبوت وبالشبهة ترد الحجة ، ويتنفي ترجح المصدق في الخبر ، فلذلك لم يثبت ، ومعناه ليس كل من اتهم بوجه ساقط الحديث مثل الكلبي ، وعبدالله بن لهيعة ، والحسن بن عمار ، وسفيان الثوري وغيرهم ، فانه قد طعن في كل واحد منهم بوجه ، ولكن على درجاتهم في الدين وتقدم رتبهم في العلم والورع منع من قبول ذلك الطعن في حقهم ، ومن رد حديثهم به ؟ اذ لورد حديث أمثال هؤلاء بطعن كل واحد انقطع الرواية واندرس الاخبار ، اذ لم يوجد بعد الانبياء ﷺ من لا يوجد فيه ادنى شيء مما يجرح إلا من شاء الله تعالى ، فلذلك لم يلتفت الى مثل هذا الطعن ، فيحمل على احسن الوجوه وهو قصد الصيانة<sup>(٥)</sup> .  
وعبد العزيز بخارى اذا اخم ائمة كبار ، ودرقه واصول آن بحر زخار

(١) عطاء بن السائب : أبو زيد الثقفي الكوفي المتوفى سنة (١٣٦) .

(٢) ربيعة بن أبي عبدالرحمن فروخ المدني الفقيه المعروف بريبعة الراى توفى

سنة (١٣٦) .

(٣) عبدالرحمن : بن ثابت بن ثوبان الدمشقي الزاهد المتوفى سنة (١٦٥) وله (٩٠)

سنة .

(٤) سعيد بن أبي عروبة مهران امام أهل البصرة في زمانه ، توفى سنة (١٥٦) .

(٥) كشف الاسرار في شرح اصول الفقه ج ٣/ ٧٢ .

وصاحب تصانيف مقبولة مشتهرة بين الاساطين الاحبار است .

عبدالقادر<sup>(١)</sup> بن محمد در « جواهر مضیئة في طبقات الحنفية » گفته :

عبدالعزیز بن أحمد بن محمد البخاري الامام البحر في الفقه، والاصل، تفقه على عمه الامام محمد المايبرغي، من تصانيفه « شرح أصول الفقه » للبزدوي، وشرح « أصول » الاخسيكي<sup>(٢)</sup>، وضع كتاباً على الهداية لسؤال قوام الدين الكاكي<sup>(٣)</sup>، له حين اجتماع به بترمذ، وتفقه عليه على ما يأتي في ترجمة قوام الدين، ووصل فيه الى النكاح واختارته المنيّة<sup>(٤)</sup>.

ومحمود بن سليمان كفوي<sup>(٥)</sup> در « كتائب اعلام الانبياء » گفته :

الشيخ الامام العلامة في الفروع والاصول عبدالعزيز بن أحمد البخاري ، تفقه على عمه العلامة محمد المايبرغي تلميذ شمس الائمة الكردي<sup>(٦)</sup>، وأخذ عن الشيخ الامام حافظ الدين الكبير، عن شمس الائمة الكردي ، عن صاحب « الهداية »، عن نجم الدين عمر النسفي<sup>(٧)</sup>، عن صدر الاسلام أبي اليسر البزدوي<sup>(٨)</sup>

(١) عبدالقادر بن محمد : بن نصر الله القرشي أبو محمد محيي الدين الحنفي المتوفى بالقاهرة (٧٧٥) .

(٢) الاخسيكي : محمد بن محمد بن عمر حسام الدين الفقيه الحنفي المتوفى (٦٤٤) .

(٣) قوام الدين الكاكي : محمد بن محمد بن أحمد السنجاري الفقيه الحنفي المتوفى سنة (٧٤٩) .

(٤) الجواهر المضیئة في طبقات الحنفية ج ١ ص ٣١٧ .

(٥) الكفوي : محمود بن سليمان القسطنطيني الرومي الحنفي القاضي المتوفى (٩٩٠) .

(٦) الكردي : محمد بن محمد بن عبد الستار شمس الائمة الفقيه الحنفي المتوفى (٦٤٢) .

(٧) النسفي : نجم الدين عمر بن محمد بن أحمد السمرقندي المتوفى (٥٣٧) .

(٨) أبو اليسر البزدوي : محمد بن محمد الحنفي الملقب بالقاضي المصدر المتوفى ببخارى سنة (٤٩٣) .

عن اسمعيل بن عبد الصادق، عن عبد الكريم البزدوى، عن أبي منصور الماتريدي<sup>(١)</sup>  
عن أبي بكر الجوزجاني، عن أبي سليمان الجوزجاني<sup>(٢)</sup>، عن محمد، عن أبي  
حنيفة رحمهم الله تعالى.

ولصاحب «الهداية» شيوخ كثيرة وعنقات متعددة تقدم ذكرها في ذكره،  
وتفقه عليه الامام جلال الدين أبو محمد عمر بن محمد البخاري<sup>(٣)</sup> شارح «الهداية»  
والشيخ الامام محمد السنجاري المعروف بقوام الدين الكاكي، استاذ الشيخ أكمل  
الدين<sup>(٤)</sup>، وله تصانيف مقبولة منها: «شرح أصول البزدوى» المسمى «كشف الاسرار»  
في مجلدين ضخمين و«شرح أصول الاخسيكتي».

وذكر كشف الظنون در ذكر شراح أصول بزدوى گفته :

والشيخ الامام علاء الدين عبد العزيز بن أحمد البخاري الحنفي، المتوفى  
سنة ثلثين وسبعمائة، وشرحه أعظم الشروح وأكثرها افادة وبياناً وسماه «كشف  
الاسرار»<sup>(٥)</sup>.

وجمال الدين عطاء الله بن غياث الدين فضل الله بن عبد الرحمن،  
محدث<sup>(٦)</sup> كلبی را از اكابر مفسران ميداند، چنانچه در «روضة الاحباب»  
در حال حضرت اسمعيل ميفرمايد : كه نوبتى وعده كرد بامردى كه در  
موضعى معين باشد تا آن مرد بزدوى آيد، سه روز در آن موضع توقف

(١) أبو منصور الماتريدي: محمد بن محمد بن محمود السمرقندى المتوفى (٣٣٣).

(٢) أبو سليمان الجوزجاني: موسى بن سليمان البغدادي الحنفي المتوفى (٢٠٠).

(٣) البخاري: عمر بن محمد بن عمر البخاري الحنفي المتوفى (٦٩١).

(٤) أكمل الدين محمد بن محمود الحنفي الباهلي من شراح أصول البزدوى توفى

سنة (٧٨٦).

(٥) كشف الظنون ج ١ ص ١١٢.

(٦) جمال الدين عطاء الله الشافعي المتوفى سنة (٩٢٦).

گردد تا او به نزد وی آمد ، و در تفسیر « معالم التنزیل » از کلبی که از اکابر مفسران است نقل کرده : که یکسال در آن موضع توقف نمود .  
وابو الولید محمد بن عبدالله بن أحمد الازرقی<sup>(۱)</sup> در « تاریخ مکه » گفته :

قال عثمان<sup>(۲)</sup> : وأخبرنا محمد بن السائب الکلابی قال : كانت بنو نصر ، وجشم وسعد بن بکر ، وهم عجز هوازن ، یعبدون العزی .  
قال الکلبی : وكانت اللات والعزی ومناة فی کل واحدة منهن شیطانة تکلمنهم وتراوی للسدنة (وهم الحجة) وذاك من صنع ابليس وأمره<sup>(۳)</sup> .

(۲)

« تفسیر فراء نحوی »

اما تفسیر یحیی بن زیاد الفراء ، مولی زابیه اولی ، پس در تفسیر « غاتیح الغیب » که مشهور بتفسیر کبیر مذکور است :  
« ماویکم النار هی مولاکم وبش المصیر »<sup>(۴)</sup> ، وفي لفظ المولی ههنا أقوال :

(۱) الازرقی : محمد بن عبدالله بن أحمد بن محمد بن الولید بن عقبه بن الازرق المکی المتوفی حدود (۲۵۰) .

(۲) عثمان : بن ساج ، أو عثمان بن عمرو بن ساج من المحدثین فی القرن الثانی یحدث عن محمد بن اسحاق ومن الکلبی ، وسهیل بن أبی صالح ، ذکره المذہبی فی میزان الاعتدال ج ۳ ص ۴۹ و قال : قال أبو حاتم : لا یحتج به ، روی عنه اهل الجزيرة ، وله ترجمة فی « تهذیب الکمال » .

(۳) تاریخ مکه للازرقی ج ۱ ص ۱۲۷ .

(۴) سورة الحديد : ۱۵ .

أحدها : قال ابن عباس : موليكم أي مصيركم ، وتحقيقه ان المولى موضع  
الولى وهو القرب ، فإله عني : ان النار هي موضعكم الذي تقربون منه وتصلون  
إليه .

والثاني : قال الكلبي : يعنى أولى بكم ، وهو قول الزجاج ، والفراء ، وأبي  
عبيدة<sup>(١)</sup> .<sup>(٢)</sup> الى آخر ما سيجيء فيما بعد مع رده ونقضه انشاء الله تعالى .  
وفرا از اكابر بارعين كملا ، واعاظم ماهرين نبلاء ، وافاخم حذاق أجلاء  
وامائل سباق فضلاء است .

قاضي شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلكان<sup>(٣)</sup>  
البرمكي الاربلي الشافعي در «وفيات الاعيان في أنباء ابناء الزمان» كفته :  
أبو زكريا يحيى بن زياد بن عبد الله بن منظور الاسلمي المعروف بالفراء  
الدبلمي الكوفي مولى بني أسد ، وقيل مولى بني منقر ، كان أبرع الكوفيين واعلمهم  
بالنحو واللغة وفنون الادب .

حكى عن أبي العباس ثعلب<sup>(٤)</sup> أنه قال : لولا الفراء لما كانت العربية ، لانه  
خلصها وضبطها ، ولولا الفراء لسقطت العربية ، لانها كانت تتنازع ويدعيها كل من  
أراد ويتكلم الناس فيها على مقادير عقولهم وقرائحهم ، فتذهب .

وأخذ النحو عن أبي الحسن الكسائي<sup>(٥)</sup> ، وهو والاحمر<sup>(٦)</sup> (المقدم ذكره)

(١) أبو عبيدة : معمر بن المثنى النحوى البصرى اللغوى المتوفى سنة (٢٠٩) .

(٢) مفاتيح الغيب ج ٢٩ / ٢٢٧ .

(٣) ابن خلكان : أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر البرمكي الاربلي المورخ  
المتوفى سنة (٦٨١) .

(٤) ثعلب : أحمد بن يحيى بن زيد بن سيار الشيباني أبو العباس الكوفي النحوى  
اللغوى المتوفى (٢٩١) .

(٥) الكسائي : على بن حمزة بن عبد الله الاسدي الكوفي النحوى اللغوى المتوفى (١٨٩) .

(٦) الاحمر : على بن الحسن (أو المبارك) مؤدب المأمون العباسي توفى سنة (١٩٤) .

من أشهر أصحابه وأخصهم به .

ولما عزم الفراء على الاتصال بالمأمون كان يتردد الى الباب فبينما هو ذات يوم على الباب اذ جاء أبو بشر ثمامة بن الاشرس النميري المعتزلي<sup>(١)</sup>، وكان خصيصاً بالمأمون، قال ثمامة : فرأيت ابهة أديب ، فجلست اليه، ففاتشته عن اللغة فوجدته بحرأ ، ففاتشته عن النحو فوجدته نسيج وحده ، وعن الفقه فوجدته رجلاً فقيهاً عارفاً باختلاف القوم ، وبالنجوم ماهراً ، وبالنطب خبيراً ، وبأيام العرب وأشعارها حاذقاً .

فقلت : من تكون وما اظنك الا الفراء ؟ ، قال : انا هو ، فدخات فاعلمت أمير المؤمنين المأمون<sup>(٢)</sup>، فأمر باحضاره لوقته وكان سبب اتصاله به .

وقال قطرب<sup>(٣)</sup> : دخل الفراء على الرشيد<sup>(٤)</sup>، فتكلم بكلام لحن فيه مرات . فقال جعفر بن يحيى البرمكي<sup>(٥)</sup> : أنه قد اذن يا أمير المؤمنين، فقال الرشيد للفراء : أنلحن ؟ فقال الفراء : يا أمير المؤمنين أن طباع أهل البدو الاعراب وطباع أهل الحضر اللحن، فاذا تحفظت لم اللحن، واذا رجعت الى الطبع لحننت، فاستحسن الرشيد قوله .

وقال الخطيب<sup>(٦)</sup> في «تاريخ بغداد» : ان الفراء لما اتصل بالمأمون أمره أن

(١) ثمامة بن اشرس النميري المعتزلي كان من البلغاء توفى سنة (٢١٣) .

(٢) المأمون العباسي : عبدالله بن هارون بن محمد المهدي سابع الخلفاء العباسيين مات سنة (٢١٨) .

(٣) قطرب : محمد بن المستير بن أحمد أبو علي النحوي البصري المتوفى سنة (٢٠٦) .

(٤) الرشيد : هارون بن محمد سادس العباسيين مات سنة (١٩٣) .

(٥) جعفر بن يحيى البرمكي : بن خالد أبو الفضل وزير الرشيد والمقتول بأمره سنة (١٨٧) .

(٦) الخطيب : أحمد بن علي بن ثابت البغدادي الحافظ المورخ المتوفى (٤٦٣) .

يؤلف ما يجمع به أصول النحو وما سمع من العربية ، وأمر أن يفرد في حجرة من حجر الدار ، ووكل به جوارى وخدماء يقمن بما يحتاج اليه ، حتى لا يتعلق قلبه ولا تشوق نفسه الى شيء ، حتى أنهم كانوا يؤذنون له بأوقات الصلاة وصبر له الوراقين ، وألزمه الامناء والمنفقين ، فكان يملئ والوراقون يكتبون حتى صنف « الحدود » في ستين ، وأمر المأمون بكتبه في الخزائن وبعد أن فرغ من ذلك ، خرج الى الناس وأبتدأ في كتاب « المعاني » .

وقال الراوي : وأردنا أن نعد الناس الذين اجتمعوا لاملأ كتاب « المعاني » فلم نضبظهم ، فعدنا القضاة ، فكانوا ثمانين قاضياً ، فلم يزل يمايه حتى اتمه ، ولما فرغ من كتاب « المعاني » ، خزنه الوراقون عن الناس ليكسبوا به وقالوا : لا نخرجه الى أحد الا لمن أراد أن ننسخه له على خمس أوراق بدرهم ، فشكا الناس الى الفراء ، فدعا الوراقين وقال لهم في ذلك ، فقالوا له : انما نحن صحبناك لنتفح بك ، وكلاما صنفته فليس بالناس اليه من الحاجة ما بهم الى هذا الكتاب ، فدعنا نعيش به ، فقال : فقاربوهم تنفقوا وينفقوا ، فأبوا عليه ، فقال : سأريكم ، وقال للناس : اني أريد أن أملئ كتاب « معاني » أتم شرحاً وأبسط قولاً من الذي أملت ، فجلس يملئ فأملئ « الحدود » في مائة ورقة ، فجاء الوراقون اليه وقالوا : نحن نبلغ الناس ما يحبون ، فنسخوا كل عشرة أوراق بدرهم .

وكان سبب املائه كتاب « المعاني » أن أحد أصحابه وهو عمر بن بكير كان يصحب الحسن بن سهل<sup>(١)</sup> (المقدم ذكره) ، فكتب الى الفراء أن الامير الحسن لا يزال يسألني عن أشياء من القرآن لا يحضرني عنها جواب ، فان رأيت أن تجمع لي أصولاً وتبذل في ذلك كتاباً يرجع اليه ففعلت ، فلما قرأ الكتاب ، قال لأصحابه :

(١) الحسن بن سهل : من عبد الله السرخسي أبو محمد وزير المأمون العباسي



اجتمعوا حتى أُمي عايكم في القرآن ، وجعل لهم يوماً ، فلما حضروا خرج اليهم وكان في المسجد رجل يؤذن فيه وكان من القراء ، فقال له : اقراً ، فقرأ « فاتحة الكتاب » ففسرها حتى مر في القرآن كله على ذلك ، يقرأ الرجل والقراء يفسره . وكتابه هذا نحو ألف ورقة ، وهو كتاب لم يعمل مثله ، ولا يمكن لاحد أن يزيد عليه .

وكان المأمون قد وكل القراء يلقن أبنيه النحو ، فلما كان يوماً أراد القراء أن ينهض الى بعض حوائجه ، فابتدروا الى نعل القراء يقدمانه له فتنازعا أيهما يقدمه له ، فاصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما فرداً فقدمادا ، وكان المأموناه على كل شيء صاحب خبر ، فرفع ذلك الخبر اليه ، فوجه الى القراء ، فاستدعاه ، فلما دخل عليه قال : من أعز الناس ؟ ، قال : ما أعرف اعز من أمير المؤمنين ؟ ، قال : بلى من اذا نهض يقاتل على تقديم نعليه وليا عهد المسلمين حتى رضى كل واحد منهما أن يقدم له فردا .

قال : يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما عن ذلك ، ولكن خشيت أن ادفعهما عن مكرمة مبقا اليها وأكسر نفوسهما عن شريعة حرصا عليها ، وقد روى عن ابن عباس أنه أمسك للحسن والحسين ركابيهما حين خرجا من عنده ، فقال له بعض من حضر : اتمسك لهذين الحديثين ركابيهما وأنت اسن منهما ؟ فقال له : أسكت يا جاهل لا يعرف الفضل لاهل الفضل الا ذوو الفضل .

فقال له المأمون : لو منعتهما عن ذلك لا وجعتك لوماً وعتباً والزمنك ذنباً ، وما وضع ما فعلاه من شرفهما ، بل رفع من قدرهما وبين عن جواهرهما ، ولقد ظهرت لي مخيلة الفراسة بفعلهما ، فليس يكسر الرجل وان كان كبيراً عن ثالث : عن تواضعه لسلطانه ، ووالده ، ومعلمه العلم ، وقد عرضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار ، والمك عشرة الاف درهم على حسن أدبك لهما .

وقال المخطيب أيضاً : كان الفقيه محمد بن الحسن<sup>(١)</sup> بن خالة الفراء ، وكان الفراء يوماً جالساً عنده ، فقال له الفراء : قل رجل أنعم النظر في باب من العلم فأراد غيره الأسهل عليه ، فقال له محمد : يا أبا زكريا قد أنعمت النظر في العربية فأسألك عن باب من أبواب الفقه؟ فقال : هات على بركة الله تعالى ، قال : ما تقول في رجل صلى فسهى ، فسجد سجدةً للسهو فسهى فيهما ، ففكر الفراء فيهما ساعة ، ثم قال : لا شيء عليه ، فقال له محمد : ولم ؟ قال : لأن التصغير عندنا لا تصغير له وإنما السجدة ثمان تمام الصلاة وليس للتمام تمام ، فقال محمد : ما ظننت آدمياً يلد مثلك .

وقد سبقت هذه الحكاية في ترجمة الكسائي ونبّهت عليها ، ثم ذكرته ههنا . وكان الفراء لا يميل إلى الاعتزال . وحكى سلمة بن عاصم<sup>(٢)</sup> عن الفراء ، قال : كنت أنا وبشر<sup>(٣)</sup> المريسي يعني «المقدم ذكره» في بيت واحد عشرين سنة ما تعلم مني شيئاً ولا تعلمت منه شيئاً . كما في تاريخ علوم بني هاشم . وقال الجاحظ<sup>(٤)</sup> : دخلت بغداد حين قدمها المأمون في سنة أربع ومائتين وكان الفراء يجيئني وأنا اشتغى أن يتعلم شيئاً من علم الكلام ، فلم يكن له فيه طبع . وقال أبو العباس ثعلب : كان الفراء يجلس للناس في مسجد إلى جانب منزله وكان يتفلسف في تصانيفه حتى يسلك في ألفاظه كلام الفلاسفة . وقال سلمة بن عاصم : اني لأعجب من الفراء كيف كان يعظم الكسائي وهو أعلم بالنحو منه .

(١) محمد بن الحسن : بن فرقد الشيباني الواسطي الكوفي الفقيه المتوفى (١٨٩) .

(٢) سلمة بن عاصم : أبو محمد النحوي الكوفي المتوفى سنة (٣١٠) .

(٣) بشر المريسي : بن غياث بن أبي كريمة عبد الرحمن الفقيه المعتزلي المتوفى

(٢١٨) .

(٤) الجاحظ : عمرو بن بحر بن محبوب الليثي أبو عثمان المتوفى (٢٥٥) .

وقال الفراء : أدوت وفي نفسي شيء من « حتى » لأنها ترفع ، وتنصب ، وتخفض .

ولم ينقل من شعره غير هذه الايات ، وقد رواها أبو حنيفة الدينوري<sup>(١)</sup> عن أبي بكر الطوال وهي :

يا أميراً على جريب من الارض له تسعة من الحجاب  
جالساً في الخراب يحجب فيه ماسمعا بحاجب في خراب  
لن تراني لك العيون ياب ليس مثلي يطيق رد الحجاب  
ثم وجدت هذه الايات لابن موسى المكفوف والله أعلم .

ومولد الفراء بالكوفة، وانتقل الى بغداد، وجعل أكثر مقامه بها، وكان شديد طلب المعاش لا يستريح في بيته ، وكان يجمع طول السنة ، فاذا كان في آخرها خرج الى الكوفة، فاقام بها أربعين يوماً في أهله يفرق عليهم ما جمعه ويبرهم .  
وله من التصانيف الكتابان المقدم ذكرهما ، وهما : « الحدود » و « المعاني » وكتابان في « المشكل » أحدهما أكبر من الآخر ، وكتاب « البهي » وهو صغير الحجم وقفت عليه بعد أن كتبت هذه الترجمة ، ورأيت فيه أكثر الالفاظ التي استعملها أبو العباس ثعلب في كتاب « الفصيح » وهو في حجم « الفصيح » غير انه غيره ورتبه على صورة اخرى ، وعلى الحقيقة ليس لثعلب في « الفصيح » سوى الترتيب وزيادة يسيرة ، وفي كتاب « البهي » أيضاً ألفاظ ليست في « الفصيح » ، لكنها قليلة ، وليس في الكتابين اختلاف الا في شيء قليل لا غير ، وله كتاب « اللغات » وكتاب « المصادر في القرآن » وكتاب « الجمع والتنشئة في القرآن » وكتاب « الوقف والابتداء » وكتاب « الفاخر » وكتاب « آلة الكتاب » وكتاب « النوادر » وكتاب « الواو » وغير ذلك من الكتب .

(١) أبو حنيفة الدينوري : أحمد بن داود المهندس المورخ المتوفى (٢٨٢).

وقال سلمة بن عاصم: املى الفراء كتبه كلها حفظاً، لم يأخذ بيده نسخة الا في كتابين: كتاب «ملازم» وكتاب «يافع ويفعة» .  
قال أبو بكر الانباري<sup>(١)</sup>: ومقدار الكتابين خمسون ورقة، ومقدار كتب الفراء ثلاثة آلاف ورقة .

وقدمدحه محمد بن الجهم<sup>(٢)</sup> بقصيدة على روى الواو الموصولة بسالهاء المكسورة، أضربت عن ذكرها خوف الاطالة .

وتوفى الفراء سنة سبع ومائتين في طريق مكة، وعمره ثلثة وستون سنة - رحمه الله تعالى. والفراء بفتح الفاء وتشديد الراء وبعدها ألف ممدودة، وانما قيل له الفراء ولم يكن يعمل الفراء ولا يبيعها، لانه كان يفرى الكلام، ذكر ذلك الحافظ السمعاني في كتاب «الانساب» وعزاه الى كتاب «اللقاب» .

وذكر أبو عبيد الله المرزباني<sup>(٣)</sup> في كتابه اذنياداً والمد الفراء كان أقطع، لانه حضر وقعة الحسين بن علي رضي الله عنهما، فقطعت يده في تلك الحرب . وهذا عندي فيه نظر، لان الفراء عاش ثلثاً وستين سنة، فتكون ولادته سنة اربع وأربعين ومائة، وحرب الحسين كانت سنة احدى وستين للهجرة، فبين حرب الحسين وولادته اربع وثمانون سنة، فكيف قد عاش أبوه؟ فان كان الاقطع جده، فيمكن والله أعلم .

ومنظور بفتح الميم وسكون النون وضم الظاء المعجمة وسكون الواو وبعدها راء .

(١) أبو بكر الانباري: محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الاديب اللغوي المتوفى

(٣٢٨) .

(٢) محمد بن الجهم: بن هارون أبو عبد الله السمرى الكاتب المتوفى سنة (٢٧٧) .

(٣) أبو عبيد الله المرزباني: محمد بن عمران بن موسى الاديب المودخ البغدادي

المتوفى (٣٨٤) .

وقد تقدم الكلام على الديلمي وبني أسد .

وأما بنو منقر فهو بكسر الميم وسكون النون وفتح القاف وبعدها راء ، وهو منقر بن عبيد بن مقاعس ، واسمه الحارث بن عمرو بن كعب بن سعد بن زيد مناة ابن تميم بن مرة ، وهي قبيلة كبيرة ينسب إليها خلق كثير من الصحابة رضوان الله عليهم وغيرهم ، ومنها خالد بن صفوان<sup>(١)</sup> ، وشبيب بن شيبه<sup>(٢)</sup> ، وصفوان وعيينة ابنا عبدالله بن عمرو بن الاهتم المنقرى ، وهما اعنى خالداً وشبيباً المشهوران بالفصاحة والبلاغة والخطابة ، ولخالد مجالس مشهورة مع أمير المؤمنين السفاح<sup>(٣)</sup> ولشبيب مع المنصور<sup>(٤)</sup> والمهدي<sup>(٥)</sup> وغيرهما ، وقد تقدم ذكر خالد وشبيب في ترجمة البحرى<sup>(٦)</sup> في حرف الواو<sup>(٧)</sup> .

وأبو محمد عبدالله بن اسعد يافعى<sup>(٨)</sup> يمنى در «مرآة الجنان» در وقائع

(١) خالد بن صفوان : بن عبدالله بن عمرو بن الاهتم من فصحاء العرب وكان بصرياً توفي نحو سنة (١٣٣) .

(٢) شبيب بن شيبه : بن عبدالله التميمي المنقرى أبو معمر البصرى اديب الملوك المتوفى نحو (١٧٠) .

(٣) السفاح : أبو العباس عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن العباس اول الخلفاء العباسى المتوفى بالانبار (١٣٦) .

(٤) المنصور العباسى : عبدالله بن محمد بن علي ثانى خلفاء بنى العباس مات سنة (١٥٨) .

(٥) المهدي العباسى : محمد بن عبدالله المنصور ثالث خلفاء بنى العباس مات بماسبذان سنة (١٦٩) .

(٦) البحرى : الوليد بن عبيد بن يحيى الطائى الشاعر الكبير المتوفى بالشام سنة (٢٨٤) .

(٧) وفيات الاعيان ج ٦ ط القاهرة ص ١٧٦ - ص ١٨٢ .

(٨) اليافعى : عبدالله بن اسعد بن علي الشافعى المورخ المتوفى (٧٦٨) .

سنة سبع ومائتين كفته :

وفيها توفي الامام البارع النحوي ، يحيى بن زياد الفراء الكوفي ، أجل أصحاب الكسائي ، كان رأساً في النحو ، واللغة ، أبرع الكوفيين واعلمهم بفنون الادب على ما ذكر بعض المؤرخين .

وحكى عن أبي العباس ثعلب انه قال : لولا الفراء لما كانت العربية ، لانه خلاصها وضبطها ، ولولا له لسقطت العربية ، لانها كانت تتنازع ويدعيها كل واحد .  
أخذ الفراء النحو عن أبي الحسن الكسائي ، وهو والاحمر من أشهر أصحابه وأخصهم به .

وحكى عن ثمامة بن الاشرس النميري المعتزلي وكان خصيصاً بالمأمون :  
أنه صادف الفراء على باب السأمون يروم الدخول عليه ، قال : فرأيت ابهة اديب ، فجلست اليه ففاتشته عن اللغة ، فوجدته بحراً ، وفاتشته عن النحو فشاهدته نسيج وحده ، وعن الفقه فوجدته رجلاً فقيها عارفاً باختلاف القوم ، وبالنجوم ماهراً ، وبالطرب خبيراً ، وبأيام العرب وأشعارها حاذقاً ، فقلت : من تكون وما أظنك الا الفراء ؟ قال : انا ، فدخلت فاعلمت أمير المؤمنين المأمون ، فأمر باحضاره لوقته وكان ذلك سبب اتصاله به .

وقال قطرب : دخل الفراء على الرشيد ، فتكلم بكلام لحن فيه مرات ، فقال جعفر بن يحيى البرمكي : انه قد لحن يا أمير المؤمنين ، فقال الرشيد : أنلحن ، فقال الفراء : يا أمير المؤمنين ان طباع أهل البدو الاعراب ، وطباع أهل الحضرة اللحن ، فاذا تحفظت لم ألحن ، واذا رجعت الى الطبع لحن ، فاستحسن الرشيد قوله .  
قلت : وأيضاً فان عادة المنتهين في النحو لا يتشدقون<sup>(١)</sup> بالمحافظة على اعراب

(١) تشدق : لوى شذقه للتفصح ، والشدق (بكسر الشين أو فتحها) هي زاوية الفم

كل كلمة عند كل أحد، بل قد يتكلمون بالكلام الملحون تعمداً على جاری عادة الناس ، وانما يبالغ في التحرز والتحفظ عن اللحن في سائر الاحوال المبتدون اظهاراً لمعرفتهم بالنحو ، وكذلك يكثرون البحث والتكلم بما هم مترسمون به من بعض فنون العلم، ويضرب لهم في ذلك مثل ، فيقال: الاناء اذا كان ملان كان عند حمله ساكناً ، واذا كان ناقصاً اضطرب وتخضخض<sup>(١)</sup> بما فيه .

وحكى الخطيب ان المأمون أمر الفراء ان يؤلف ما يجمع أصول النحو وما سمع من العربية، وأمر ان يفرد في حجرة من حجر الدار، وان يوصل اليه كل ما يحتاج اليه ، فاخذ في جمع ذلك والوراقون يكتبون، حتى فرغ من ذلك في سنتين وسماه كتاب «الحدود» وأمر المأمون بكتبه في الخزائن، وبعد الفراغ من ذلك خرج الى الناس وابتدأ بكتاب «المعاني» .

قال الراوي : فأردنا ان نعد الناس الذين اجتمعوا لاملأ كتاب «المعاني» ، فلم يضبطهم عدد، فعددنا القضاة، فكانوا ثمانين قاضياً، ولم يزل يمليه الى أن اتمه، ولما فرغ من كتاب «المعاني» حزنته الوراقون عن الناس ليكتبوا، وقالوا: لانخرجه الا لمن أراد ان ينسخه على خمسة أوراق بدرهم ، فشكا الناس الى الفراء ، فدعا الوراقين، فقال لهم في ذلك، فقالوا : انا صحبناك انتنتفع بك، وكلما صنفته فليس بالناس اليه من الحاجة ما بهم الى هذا الكتاب، فدعنا نعيش به، قال: فقاربوهم ينتفعوا وتنتفعوا ، فأبوا عليه فاراد أن ينشيء الناس كتاباً أحسن من ذلك ، فجاء الوراقون اليه ورضوا بان يكتبوا للناس كل عشرة أوراق بدرهم .

وقال لأصحابه : اجتمعوا حتى أملئ عليكم كتاباً في القرآن ، فلما حضروا أمر قارياً أن يقرأ فاتحة الكتاب ، فقرأها ففسردا ، حتى مر في القرآن كله على ذلك، وكتابه المذكور نحو ألف ورقة، وهو كتاب لم يعمل مثله .

(١) تخضخض : تحرك .

وكان المأمون قد وكله بتلقين ابنه النحوى ، فلما كان يوماً أراد النهوض لبعض حوائجه، فابتدرا الى نعليه ، أيهما يسبق بتقديم النعلين اليه، فتنازعا، ثم اصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما نعل احدى رجله ، وكان للمأمون على كل شيء صاحب خبر يرفع الخبر اليه، فاعلم بذلك فاستدعى بالفراء وقال له : من اعز الناس؟ قال: ما أعز من أمير المؤمنين؟ قال: بلى، من اذا نهض يقاقل على تقديم نعليه وليا عهد المسلمين، قال: يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما من ذلك، ولكن خشيت ان أدفعهما عن مكرمة سبقا اليها وأكسر نفوسهما عن شريعة حرصا عليها ، وقد روى عن ابن عباس انه أمسك للحسن والحسين رضي الله عنهما ركائيهما حين خرجا من عنده، فقبل له في ذلك، فقال : لا يعرف الفضل الا أهل الفضل .

فقال المأمون: لو منعتهما عن ذلك لا وجعتك لوماً وعتباً ، وألزمتك ذنباً ، وما وضع ما فعلاه من شرفهما، بل رفع من قدرهما وبين عن جوهرهما، فليس يكسر الرجل وان كان كبيراً عن ثلث : عن تواضعه لسلطانه ، ووالده ، ومعلمه ، وقد عوضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار، ولك عشرة آلاف درهم على حسن تأديبك لهما .

وقال الخطيب: وكان محمد بن الحسن الفقيه ابن خالة الفراء ، فقال الفراء يوماً له: قل رجل أمعن النظر في باب من العلم، فأراد غيره الا سهل عليه، فقال له محمد: يا أبازكريا قد أمعنت النظر في العربية ، فنسألك في باب من الفقه ؟ فقال: هات على بركة الله، قال: ما تقول في رجل سها في السجود السهو؟ نفكر الفراء ساعة، ثم قال: لا شيء عليه، فقال له: ولم؟ فقال: لان المصغر لا يصغر ثانياً، وانما السجدتان تمام الصلوة، فليس للتمام تمام، فقال محمد: ما ظننت آدمياً يلد مثلك .



قلت : وهذه الحكاية مذكورة في ترجمة الكسائي، وأنه هو صاحب هذا الجواب والله تعالى أعلم .

وقال سلمة بن عاصم : اني لاعجب من الفراء ، كيف كان يعظم الكسائي وهو أعلم بالنحو منه .

وقال الفراء : أموت وفي نفسي شيء من « حتى » لأنها تخفض وترفع وتنصب .

وله من التصانيف كتاب « الحدود » وكتاب « المعاني » وكتابان في « المشكل » وكتاب « اللغات » وكتاب « المصادر في القرآن » وكتاب « الوقف والابتداء » وكتاب « النوادر » وكتب أخرى .

وقال سلمة بن عاصم : املا الفراء كتبه كلها حفظاً لم يأخذ بيده نسخة الا في كتابين : كتاب « ملازم » وكتاب « يافع » .

وانما قيل له : الفراء ولم يكن يعمل الفراء ولا يبيعها ، لانه كان يقرى الكلام ، ذكر ذلك الحافظ السمعاني في كتاب « الانساب » وذكر أبو عبيد الله المرزباني ان والد الفراء كان أقطع لانه حضر وقعة حسين بن علي رضي الله عنهما ، فقطعت يده في تلك الحرب<sup>(١)</sup> .

وذهبى در « تذكرة الحفاظ » كفته :

الفراء اخباري علامة نحوي، كان رأساً في قوة الحفظ : أملى تصانيفه كلها حفظاً .

مات بطريق مكة سنة سبع ومائتين عن ثلث وستين سنة . اسمه يحيى بن زياد<sup>(٢)</sup> .

(١) مرآة الجنان ج ٢ ص ٣٨ - ٤١ .

(٢) تذكرة الحفاظ للذهبي ج ١ ص ٣٧٢ طحيدرآباد الدكن .

ونيز ذهبى در « عبر » درو قائع سنة سبع ومائتين گفته :

الفراء يحيى بن زياد الكوفي النحوي، نزل بغداد وحادث في مصنفاته من قيس بن الربيع<sup>(١)</sup>، وأبى الاحوص<sup>(٢)</sup>، وهو أجل أصحاب الكسائي، وكان رأساً في النحو واللغة<sup>(٣)</sup>.

وعمر بن مظفر الشهير بابن الوردى<sup>(٤)</sup> در « تمة المختصر في احوال

البشر » درو قائع سنة سبع ومائتين گفته :

وفيه مات أبوزكريا يحيى بن زياد بن عبدالله الديلمي المعروف بالفراء الكوفي، أبرع الكوفيين نحواً ولغة وأديباً، وله كتاب « الحدود » وكتاب « المعاني » وكتابان في « المشكل » وكتاب النهي، وغير ذلك.

توفى بطريق مكة، وعمره نحو ثلاث وستين، كان يفسر الكلام، فلقب بذلك<sup>(٥)</sup>.

مرکز تحقیقات کلامی و حدیثی  
(٣)

### ابوزيد سعيد بن اوس الانصارى

اما اينكه ابوزيد سعيد بن اوس الانصارى قائل است بمجىء موسى

(١) قيس بن الربيع: ابو محمد الاسد الكوفي الحافظ المتوفى سنة (١٦٨).

(٢) ابو الاحوص: سلام بن سليم الحافظ الكوفي المتوفى سنة (١٧٩).

(٣) العبر في خبر من غير ج ١ ص ٣٥٤ ط الكويت.

(٤) ابن الوردى: عمر بن مظفر بن عمر بن محمد ابو حفص المعري المورخ المتوفى

(٧٤٩).

(٥) تمة المختصر في حوادث (٢٠٧).

بمعنی اولی، پس از ارشاد خود شاهصاحب<sup>(۱)</sup> واضح است .  
 و غلام محمد بن محبی الدین بن عمر الاسلامی<sup>(۲)</sup> در ترجمه «عقربیه»  
 که ترجمه «تحفة اثناعشریه» است بجواب حدیث غدیر گفته :  
 ولا یخفی ان اول الغلط فی هذا الاستدلال هو انکار أهل العربیة قاطبة ثبوت  
 ورود الموالی بمعنی الاولی، بل قالوا: لم یجیء قط المفعول بمعنی افعول فی موضع  
 ومادة أصلاً، فضلاً عن هذه المادة بالخصوص، الا ان أبایزید اللغوی جوز هذا  
 متمسکاً فیہ بقول أبی عبیدة فی تفسیر «هی مولیکم» أي اولی بکم - الخ .  
 و عنقریب میدانمی که ابوزید<sup>(۳)</sup> از اکابر ائمة عربیت، و از ائمہ معتمدین  
 و مشاهیر واعاظم محققین است .

( ۴ )

### ابوعبیده معمر بن المثنی البصری

اما تفسیر ابوعبیده معمر بن المثنی البصری موالی را بأولی، پس از  
 عبارت فخر رازی در «نهاية العقول» که عنقریب مذکور می شود واضح  
 است، و از عبارت «مفاتيح الغیب» که آنفاً نقل شده، نیز ظاهر است،

(۱) شاهصاحب : عبدالعزيز الدهلوی صاحب « التحفة الاثنا عشریة » توفي سنة (۱۲۳۹) .

(۲) غلام محمد الاسلامی من علماء القرن الثالث عشر فی الهند ترجم التحفة فی سنة (۱۲۲۷) بالمدراس .

(۳) ابوزید: سعید بن اوس بن ثابت الانصاری البصری أحد أئمة اللغة والادب توفي سنة (۲۱۵) .

وعلامة تحریر ابن جوزی <sup>(۱)</sup> هم تفسیر «ولی بأولی از ابو عبیده در «زاد المسیر» نقل نموده، و خود شاه صاحب هم اعتراف کرده اند بآنکه ابو عبیده در تفسیر «هی مولا کم» گفته: ای اولی بکم، و اذنا صرح به الاسلمی فی الترجمة العبریة .

### ترجمه ابی عبیده

و ابو عبیده از مهره حذاق، و مشاهیر آفاق، و حائز مناقب غزیره، و جامع مناقب شهیره، و مصنف تصنیفات کثیره است .  
محمد بن احمد ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته :

أبو عبیده : محدث المثنی الثیمي البصري اللغوي الحافظ، صاحب التصانيف .  
روی عن هشام بن عروة <sup>(۲)</sup>، وأبی عمرو بن العلاء <sup>(۳)</sup> . روی عنه علي ابن المدیني <sup>(۴)</sup>، وعمر بن شبة <sup>(۵)</sup>، وأبو عثمان المازني <sup>(۶)</sup>، وأبو العیناء <sup>(۷)</sup>، وخاق .

(۱) ابن الجوزی : عبدالرحمن بن علی بن محمد البغدادی أبو الفرج المتوفی (۵۹۷) .

(۲) هشام بن عروة بن الزبیر بن العوام الحافظ المدنی المتوفی (۱۴۶) ببغداد .

(۳) ابو عمرو بن العلاء : المازنی مقلد البصرة احد السبعة توفی سنة (۱۵۴) .

(۴) علی بن المدینی : أبو الحسن علی بن عبدالله بن جعفر بن نجیح السعدی الحافظ

البصري المتوفی (۲۳۴) .

(۵) عمر بن شبة : بن عبیده النمیری الحافظ البصري نزیل بغداد المتوفی سنة

(۲۶۲) .

(۶) أبو عثمان المازنی : بکر بن محمد بن حبیب بن بقیة النحوی البصري المتوفی

(۲۴۹) .

(۷) ابو العیناء : محمد بن القاسم بن خلاد بن یاسر الهاشمی بالولاء الادیب الفصیح

المتوفی بالبصرة (۲۸۳) .

قال الجاحظ : لم يكن في الارض خارجي ولا جماعي أعلم بجميع العلوم من أبي عبيدة .

وذكره ابن المديني، فصيح رواياته .

مات أبو عبيدة سنة عشر ومائتين، وقيل : سنة تسع (١) .

ونيز ذهبي در «عبر» در وقائع سنة عشر ومائتين گفته :

أبو عبيدة معمر بن المثنى التيمي البصري اللغوي العلامة الاخباري، صاحب التصانيف، روى عن هشام بن عروة، وأبي عمر بن العلاء، وكان أحد أوعية العلم وقيل : توفي سنة إحدى عشرة (٢) .

وجزى (٣) در «نهایه» گفته :

أما بعد فلاخلاف بين أولى الالباب والعقول، ولا ارتياب عند ذوي المعارف والمحصل، أن علم الحديث والآثار من أشرف العلوم الإسلامية قدراً واحسنها ذكراً، وأكملها نفعا، وأعظمها اجرا .  
وأنه أحد أقطاب الإسلام التي يدور عليها، ومعاقده التي أضيف اليها، وأنه فرض من فروض الكفايات يجب التزامه، وحق من حقوق الدين يتعين أحكامه وأعتزاه ...

الى أن قال: وقد عرفت ايدك الله وايانا بلطفه وتوفيقه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أفصح العرب لسانا وأوضحهم بياناً وأعذبهم نطقاً، وأسدهم لفظاً، وأبينهم لهجة، وأقومهم حجة، وأعرفهم بمعرفة الخطاب، وأهداهم الى طرق الصواب، تأييداً الهياً، واطفاً سماوياً وعناية ربانية، ورعاية روحانية، حتى لقد قال له علي بن

(١) تذكرة الحفاظ للذهبي ج ١/ ٣٧١ .

(٢) البر في خبر من غير ج ١/ ٣٥٩ ط الكويت .

(٣) الجزرى : ابن الاثير المبارك بن محمد بن محمد المتوفى سنة (٦٠٦) .

أبي طالب كرم الله وجهه ، وسمعه يخاطب وفد بني نهد : يا رسول الله نحن بنو  
أب واحد ، ونحن نراك تكلم وفود العرب بما لا نفهم أكثره ، فقال : « أدبني  
ربي ، فأحسن تأديبي وربيت في بني سعد » ، فكان صلى الله عليه وسلم يخاطب  
العرب على اختلاف شعوبهم وقبائلهم ، وتباين بطونهم وافخاذهم وفصائلهم كلا  
منهم بما يفهمون ، ويحادثهم بما يعلمون ، ولذلك قال صدق الله قواه : « أمرت أن  
أخاطب الناس على قدر عقولهم » فكان الله عز وجل قد أعلمه ما لم يكن يعلمه غيره  
من بني آية ، وجمع فيه من المعارف ما تفرق ولم يوجد في قاصي العرب ودانيه ،  
وكان أصحابه رضي الله عنهم ومن يفد عليه من العرب يعرفون أكثر ما يقوله ، وما  
جهلوه سألوه عنه فيوضحه لهم .

واستمر عصره عليه السلام إلى حين وفاته على هذا السنن المستقيم ، وجاء العصر  
الثاني ، وهو عصر الصحابة ، جارباً على هذا النمط ، سالكاً هذا المنهج ، فكان  
اللسان العربي عندهم صحيحاً محروساً لا يداخله الخلل ، ولا يتطرق إليه الزلل ،  
إلى أن فتخت الأمصار ، وخالط العرب غير جنسهم ، من الروم والفرس والحبس  
والنبط ، وغيرهم من أنواع الأمم الذين فتح الله على المسلمين بلادهم ، وأفاء  
عليهم أموالهم ورقابهم ، فاختلطت الفرق وامتزجت اللسن ، وتداخلت اللغات  
ونشأ بينهم الأولاد ، فتعلموا من اللسان العربي ما لا بد لهم في الخطاب منه ، وحفظوا  
من اللغة ما لا غنى لهم في المحاوره عنه ، وتركوا ما عداه لعدم الحاجة إليه ،  
وأهملوه لقلة الرغبة في الباعث عليه ، فصار بعد كونه من أهم المعارف مطروحاً  
مهجوراً ، وبعد فرضيته اللازمة كأن لم يكن شيئاً مذكوراً ، وتنادت الأيام والحالة  
هذه على ما فيها من التماسك والثبات ، واستمرت على سنن من الاستقامة والصلاح  
إلى أن انقرض عصر الصحابة والشأن قريب ، والقائم بواجب هذا الأمر لقلته  
غريب ، وجاء التابعون لهم باحسان ، فسلكوا سبيلهم ، اكنههم قلوا في الانفاق

عددًا، وإن كانوا مدوا في البيان يدًا، فما انقضى زمانهم على احسانهم الا واللسان العربي قد استحال أعجمياً أو كاد ، فلا ترى المستقل به والمحافظ عليه الا الاحاد .

هذا والعصر ذلك العصر القديم ، والعهد ذلك العهد الكريم ، فجعل الناس من هذا المهم ما كان يلزمهم معرفته، وأخروا منه ما كان يجب عليه تقدمته، واتخذوه وراءهم ظهرياً ، فصار نسياً منسياً ، والمشتغل به عندهم بعيداً قصياً ، فلما أعضل الداء وعز الدواء الهم الله عز وجل جماعة من اولى المعارف والنهى وذوى البصائر والحجى، ان صرفوا الى هذا الشأن طرفاً من عنايتهم، وجانباً من رعايتهم ، فشرعوا فيه للناس موارد ، ومهدوا فيه لهم معاهد ، حراسة لهذا العلم الشريف من الضياع ، وحفظاً لهذا المهم العزيز من الاختلال .

فقال : ان أول من جمع في هذا الفن شيئاً ، والقه أبو عبيدة معمر بن المثنى التميمي ، فجمع من الفاظ غريب الحديث والاثار كتاباً صغيراً ذا أوراق معدودات ولم تكن قلته لجهلاء بغيره من غريب الحديث ، وانما ذلك لمرين : أحدهما ان كل مبتدئ بشيء لم يسبق اليه ، ومبتدع أمراً لم يتقدم فيه عليه ، فانه يكون قليلاً ثم يكثر ، وصغيراً . ثم يكبر ، والثاني ان الناس كان يومئذ فيهم بقية وعندهم معرفة، فلم يكن الجاهل قد عم ، ولا المخطئ قد طم<sup>(١)</sup> .

از اين عبارت ميتوان دريافت كه ابو عبيده ، صدر نشين اين حضرات است كه حسب افاده جزري ، ارباب معارف ونهى ، واصحاب بصائر وحجابند كه بالهام ربانى ، وتأيد فوقانى ، صرف عنايت ، وعطف رعايت خود بسوى اين مهم لازم المعرفة وامر عظيم واجب التقدمة ، كه در بيان عظمت وجلالت آن ، ابن اثير اهتمام تمام فرموده ، نمودند ،

(١) النهاية في غريب الحديث والاثار ج ١ / ١ - ٥ .

و برای مردم تشریع موارد و تمهید معاهد کردند ، تا حراست این علم شریف از ضیاع ، و حفظ این مهم عزیز ، از اختلال نمایند ، و ناهیک به تفخیم و تبجیل .

و جلال الدین سیوطی در کتاب « مظهر » نقل از ابی الطیب<sup>(۱)</sup> اللغوی بعد ذکر خلیل گفته :

[ و كان في هذا العصر ثلاثة ، هم أئمة الناس في اللغة والشعر وعلوم العرب لم ير قبلهم ولا بعدهم مثلهم ، منهم أخذ جل ما في أيدي الناس من هذا العلم بل كله ، وهم : أبو زيد ، وأبو عبدة ، والاصمعي<sup>(۲)</sup> ، وكلهم أخذوا عن أبي عمرو<sup>(۳)</sup> اللغة والنحو والشعر ، ورووا عنه القراءة ، ثم أخذوا بعد أبي عمرو عن عيسى بن عمر<sup>(۴)</sup> ، وأبي الخطاب الاخفش<sup>(۵)</sup> ، ويونس بن حبيب<sup>(۶)</sup> ، وعن جماعة من ثقات الاعراب وعلماهم ، مثل أبي مهدية ، وأبي طفيلة ، وأبي اليبداء<sup>(۷)</sup> ، وأبي حبة ابن لقيط ، وأبي مالك عمرو<sup>(۸)</sup> بن كركرة ، صاحب « النوادر » من بني نمير ، وأبي الدقيس الاعرابي ، وكان أفصح الناس وليس الذين ذكرنا دونه ، وقد أخذ

- (۱) أبو الطيب اللغوی : عبد الواحد بن علی الحلبي المقتول بحلب سنة (۳۵۱) .  
 (۲) الاصمعي : عبد الملك بن قریب بن علی الباهلی البصري المتوفی سنة (۲۱۶) .  
 (۳) أبو عمرو : هو ابن العلاء البصري السابق ذكره .  
 (۴) عيسى بن عمر : أبو عمر الثقفي النحوی المقرئ البصري المتوفی سنة (۱۴۹) .  
 (۵) أبو الخطاب : الاخفش الأكبر عبد الحمید بن عبد المجید كان استاذاً لجمع من الادباء منهم سيويه توفی سنة (۱۷۲) .

- (۶) یونس بن حبيب : أبو عبد الرحمن البصري النحوی المتوفی (۱۸۳) .  
 (۷) أبو اليبداء : أسعد بن عصمة الرياحی اعرابی شاعر نزل البصرة و يعلم الصبيان بالاجرة ، وكان زوج أم أبي مالك عمرو بن كركرة .  
 (۸) عمرو بن كركرة أبو مالك الاعرابی ، كان معلماً بالبادية ، راویة أبي اليبداء ، حافظاً للغة العرب .



الخليل أيضاً عن هؤلاء واختلف اليهم .

وكان أبو زيد احفظ الناس للغة بعد أبي مالك وأوسعهم رواية وأكثرهم أخذاً عن البادية .

وقال ابن منذر<sup>(١)</sup> : كان الاصمعي يجيب في ثلث اللغة ، وكان أبو عبيدة يجيب في نصفها ، وكان أبو زيد يجيب في ثلثها ، وكان أبو مالك يجيب فيها كلها .  
وانما عني ابن منذر توسعهم في الرواية والفتيا ، لان الاصمعي كان يضيق ولا يجوز الا أصح اللغات ويلج في ذاك ويمحك<sup>(٢)</sup> ، وكان مع ذلك لا يجيب في القرآن ولا في الحديث ، فعلى هذا يزيد بعضهم على بعض ، وأبو زيد من الانصار وهو من رواة الحديث ، ثقة عندهم مأثور ، وكذلك حاله في اللغة ، وقد أخذ عنه اللغة أكابر الناس منهم سيبويه<sup>(٣)</sup> وحسبك .

قال أبو حاتم عن أبي زيد : كان سيبويه يأتي مجلسي ، وله ذوابتان ، قال : فاذا سمعته يقول : وحدثني من أثق بعربيته فانما يريدني ، وكبر سن أبي زيد حتى اختل حفظه ولم يختل عقله .

ومن جلاله أبي زيد في اللغة ما حدثنا به جعفر بن محمد ، حدثنا محمد بن الحسن الأزدي<sup>(٤)</sup> عن أبي حاتم ، عن أبي زيد قال : كتب رجل من أهل رامهرمز الى الخليل يسأله كيف يقال : ما أوقفك ههنا ومن أوقفك ؟ فكتب اليه : هما واحد ، قال أبو زيد :

(١) ابن منذر : محمد أبو جعفر الاديب الشاعر البصري المتوفى بمكة سنة (١٩٨) .

(٢) يمحك : (بكسر الحاء المهملة في الماضي وفتحها في المضارع) ينازع في الكلام ويشمادي في اللجاج .

(٣) سيبويه : عمرو بن عثمان بن قنبر الشيرازي امام النحوين المتوفى بالاهواز سنة (١٨٠) .

(٤) محمد بن الحسن الأزدي : بن دريد الاديب اللغوي البصري المتوفى ببغداد سنة (٣٢١) .

ثم لقيني الخليل ، فقال لي في ذلك ، فقلت له : انما يقال من وقفك وما أوقفك ، قال : فرجع الى قولي .

وأما أبو عبيدة فانه كان أعلم الثلاثة بأيام العرب وأخبارهم ، وأجمعهم لعلومهم وكان أكمل القوم .

قال عمر بن شبة : كان أبو عبيدة يقول : ما التقى فرسان في جاهلية ولا اسلام الا عرفتهما وعرفت قارسيهما ، وهو أول من ألف غريب الحديث .

حدثنا علي بن ابراهيم البغدادي ، سمعت عبدالله بن سليمان <sup>(١)</sup> يقول : سمعت اباحاتم السجستاني <sup>(٢)</sup> يقول : جاء رجل الى أبي عبيدة يسأله كتاباً وسيلة الى بعض الملوك ، فقال لي : يا اباحاتم اكتب عني والحن في الكتاب ، فان النحو مبدود أي محروم صاحبه <sup>(٣)</sup> .

ونيز در «مزر» نقلا عن ابي الطيب اللغوي مسطوراست :

[ أخبرنا جعفر بن محمد ، أخبرنا علي بن سهل ، أخبرنا أبو عثمان الاشناندي <sup>(٤)</sup> ، أخبرنا التوزي <sup>(٥)</sup> ، قال : خرجت الى بغداد ، فحضرت حلقة الفراء ، فلما آنس بي ، قال : ما فعل أبو زيد ؟ ، قلت : ملازم لبيته ومسجده وقد أسن ، فقال : ذاك أعلم الناس باللغة واحفظهم لها ، ما فعل أبو عبيدة ؟ قلت : ملازم لبيته ومسجده على سوء خلقه ، فقال : اما انه أكمل القوم وأعلمهم بأيام العرب ومذاهبها ، ما فعل الاصمعي ؟ ، قلت : ملازم لبيته ومسجده ، قال : ذاك أعلمهم

(١) عبدالله بن سليمان: بن الاشعث الازدي أبو بكر بن أبي داود السجستاني الحافظ المتوفى (٣١٦) .

(٢) ابوحاتم السجستاني : سهل بن محمد بن عثمان اللغوي البصري المتوفى سنة (٢٤٨) .

(٣) المزهر: ج ٢/ ٤٠١ .

(٤) ابو عثمان الاشناندي: سعيد بن هارون اللغوي البغدادي المتوفى سنة (٢٨٨) .

(٥) التوزي : عبدالله بن محمد بن هارون ابو محمد اللغوي المتوفى سنة (٢٣٣) .

بالشعر وأنقنهم للغة واحضروهم حفظاً، مافعل الاخفش<sup>(١)</sup> يعني سعيد بن مسعدة؟، قلت: معافى تركته عازماً على الخروج الى الري، قال: اما انه ان كان خرج فقد خرج معه النحو كله والعلم باصوله وفروعه<sup>(٢)</sup>.

ونيز در «مزهري» نقلاً عن ابي الطيب المذكور است :

[ أخبرنا جعفر بن محمد، أخبرنا ابراهيم بن حميد<sup>(٣)</sup> قال : قال أبو حاتم : اذا فسر حروف القرآن المختلف فيها ، وحكيث عن العرب شيئاً ، فانما احكيه عن الثقات منهم، مثل أبي زيد، والاصمعي، وأبي عبيدة، ويونس، وثقات من فصحاء الاعراب وحمله العلم ، ولا انتفت الى رواية الكسائي ، والاحمر ، والاموي، والقراء ، ونحوهم ]<sup>(٤)</sup>.

ونيز در «مزهري» نقلاً عن ابي الطيب اللغوي مسطور است :

[وأما أبو عبيد القاسم بن سلام<sup>(٥)</sup>، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الرواية، يقتطعه عن اللغة علوم اثنى فيها ، فاما كتابه « الغريب المصنف »، فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بني هاشم، جمعه لنفسه، وأخذ كتب الاصمعي فبوب ما فيها، وأضاف اليها شيئاً من علم أبي زيد، وروايات عن الكوفيين، وأما كتابه في « غريب الحديث » فانه اعتمد فيه على كتاب أبي عبيدة معمر بن المثنى في « غريب الحديث »، وكذلك كتابه في « غريب القرآن »، منتزع من كتاب أبي

(١) الاخفش سعيد بن مسعدة: المعروف بالاخفش الاوسط البصري المتوفى (٢١٠)

٢٢١/٢١٥ .

(٢) المزهر في اللغة ج ٢ ص ٢٤٩ .

(٣) ابراهيم بن حميد (محمد) : ابواسحاق الكلابزي النحوي المتوفى (٣١٦) /

٣١٢ .

(٤) المزهر: ج ٢ / ٤١٠ .

(٥) ابو عبيد القاسم بن سلام: الهروي الخراساني البغدادي المتوفى سنة (٢٢٤) .

عبیده، وكان مع هذا ثقة ورعاً، لا بأس به . وقد روى عن الأصمعي وأبي عبیده ،  
ولانعلمه سمع من أبي زيد شيئاً [ (١) ] .

وابوالطيب اللغوي كه مدائح جليله، وفضائل سنية ابو عبیده ذكر كرده  
از اكابر ائمة متوحدین، واجلة مبرزین متقین است .  
سیوطی در « بغية الوعاة » گفته :

[ عبدالواحد بن علي أبو الطيب اللغوي الحلبي الامام الاوحد .  
قال في « البلغة » : له التصانيف الجليلة، منها : « مراتب النحويين »، « اهلئف  
الاتباع »، « الابدال »، « شجر الدر » .  
وقد ضاع أكثر مؤلفاته، وكان بينه وبين ابن خالويه (٢) منافسة مات بعد الخمسين  
وثلاثمائة .

وقال الصفدي : أحد العلماء المبرزين المتقنين لعلمي اللغة والعربية، أخذ  
عن أبي عمر الزاهد (٣)، ومحمد بن يحيى (٤) الصولي، وأصله من عسكر مكرم (٥)  
قدم حلب وأقام بها الى أن قتل في دخوله دمشق سنة احدى وخمسين [ (٦) ] .

(١) المزهر: ج ٢/ ٤١١ .

(٢) ابن خالويه : الحمين بن أحمد بن خالويه الهمداني النحوي اللغوي المتوفى  
سنة (٣٧٠) .

(٣) ابو عمر الزاهد : محمد بن عبدالواحد بن أبي هاشم المطرز اللغوي المتوفى  
ببغداد سنة (٣٤٥) .

(٤) محمد بن يحيى الصولي: ابوبكر الاديب البغدادي المتوفى سنة (٣٣٥) .

(٥) عسكر مكرم (بضم الميم وسكون الكاف وفتح الراء) بلد من نواحي خوزستان

منسوب الى مكرم بن معزاه الحارث - معجم البلدان ج ٤ ص ١٢٣ .

(٦) بغية الوعاة ص ٣١٧ ط بيروت .

( ۵ )

## الاخفش الاوسط

اما حکم ابوالحسن سعید بن مسعدة المجاشعی المعروف بالاخفش ،  
 بمجیء «مولى» بمعنی اولی ، پس فخرالدین محمد بن عمر الرازی<sup>(۱)</sup>  
 در «نهاية القول فى الكلام فى دراية الاصول» گفته :  
 [ ان أبا عبيدة وان قال في قوله تعالى : «أوليك النار هي مولاكم»<sup>(۲)</sup> ،  
 معناه هي أولى بكم ،

وذكر هذا أيضاً الاخفش ، والزجاج ، وعلي بن عيسى<sup>(۳)</sup> ، واستشهدوا ببيت  
 لبيد<sup>(۴)</sup> الى آخر ما سيجىء ] .

از این عبارت ظاهر است که اخفش ، بلکه زجاج ، وعلي بن عيسى  
 هم در تفسیر (هي مولاكم) ذکر کرده اند که معنای آن (هي اولی بكم)  
 است ، و بر محض این تفسیر اکتفا و اقتصار ننموده اند ، بلکه به بیت لبيد  
 بر این تفسیر ، استشهد هم نموده اند .

وفضائل سنیه ، ومفاخر وضیه ، وماثر علیه ، ومحامد جليلة اخفش ،  
 مشهور ومعروف است .

قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان .

(۱) فخرالدین محمد بن عمر الرازی : المفسر ويقال له : ابن خطيب الری ، توفي  
 سنة (۶۰۶) .

(۲) سورة الحديد : ۱۵ .

(۳) علی بن عيسى : بن علی بن عبدالله ابوالحسن الرماني المتوفى (۳۸۴) .

(۴) لبيد : بن ربيعة بن مالك ابو عقيل العامري الصعابي المتوفى (۴۱) .

در « وفيات الاعيان » كفته :

[ أبو الحسن سعيد بن مسعدة المجاشعي بالولاء، النحوي الباهي المعروف  
بالاخفش الاوسط، أحد نحاة البصرة، والاخفش الأكبر أبو الخطاب، وكان نحويًا  
أيضاً وهو من أهل هجر من مواليهسم ، واسمه عبد الحميد بن عبد المجيد، وقد  
أخذ عنه أبو عبيدة، وسيبويه وغيرهما .

وكان الاخفش الاوسط المذكور من ائمة العربية، وأخذ النحو عن سيبويه،  
وكان أكبر منه، وكان يقول ما وضع سيبويه في كتابه شيئاً الا وعرضه علي، وكان  
يرى لانه أعلم به مني، وأنا اليوم أعلم به منه .

وحكى أبو العباس ثعلب، عن آل سعيد بن سالم ، قالوا : دخل القراء على  
سعيد المذكور ، فقال لنا : قد جاءكم سيد أهل اللغة وسيد أهل العربية ، فقال  
القراء : اما مادام الاخفش يعيش فلا .

وهذا الاخفش هو الذي زاد في العروض بحر الخبب ، كما سبق في حرف  
الخاء في ترجمة الخليل (١) .

وله من الكتب المصنفة كتاب « الاوسط » في النحو، وكتاب « تفسير معاني  
القرآن » وكتاب « المقاييس » في النحو، وكتاب « الاشتقاق » وكتاب « القوافي »  
وكتاب « معاني الشعر » وكتاب « الملوك » وكتاب « الاصوات » وكتاب « المسائل  
الكبير » وكتاب « المسائل الصغير » ، وغير ذلك .

وكان أجلع، والاجلع الذي لا ينضم شفتاه على أسنانه، والاخفش : الصغير  
العينين مع سوء بصرهما .

(١) قال في الوفيات ج ٢ ص ٢٤٤ في حرف الخاء في ضمن ترجمة الخليل : هو  
الذي استنبط علم العروض وأخرجه الى الوجود وحصر أقسامه في خمس دوائر يستخرج  
منها خمسة عشر بحراً، ثم زاد الاخفش بحراً آخر وسماه الخبب .

وكانت وفاته سنة خمس عشرة ومائتين، وقيل سنة احدى وعشرين ومائتين رحمه الله تعالى. وكان يقال له الاخفش الاصغر، فلما ظهر علي بن سليمان المعروف بالاخفش<sup>(١)</sup> أيضاً صار هذا وسطاً .

ومسعدة «بفتح الميم» و«سكون السين» و«فتح العين والذال المهملات» وبعدهن «هاء ساكنة»، والمجاشعي «بضم الميم» و«فتح الجيم» وبعد الالف «شين» مثلثة مكسورة وبعدها «عين مهملة»، هذه النسبة الى مجاشع بن دارم بطن من تميم<sup>(٢)</sup>.

وعبد الله بن اسعد يافعي يمني در «مرآة الجنان» در ذكر وقائع سنة خمس عشرة ومائتين كفته :

[وفيها توفي الاخفش الاوسط، امام العربية أبو الحسن سعيد بن مسعدة النحوي البلخي المجاشعي أحد نحاة البصرة ...] .

الى أن قال: والاوسط المذكور كان من أئمة العربية، أخذ النحو عن سيبويه وكان يقول : ما وضع سيبويه في كتابه شيئاً الا عرضه علي وكان يرى أنه أعلم به مني وانا اليوم أعلم به منه .

وهذا الاخفش المذكور هو الذي زاد في العروض، واحداً من البحور على ما وضعه الخليل المشهور .

وحكى أبو العباس ثعلب، عن أبي سعيد بن سلمة<sup>(٣)</sup> قال : دخل الفراء على سعيد بن مسعدة المذكور، فقال: جاءكم سيد أهل العربية، فقال الفراء: اما مادام

(١) علي بن سليمان: بن الفضل أبو الحسن النحوي الاخفش الاصغر المتوفى ببغداد سنة (٣١٥) .

(٢) وفيات الاعيان ج ٢ ص ٣٨٠/٣٨١ .

(٣) في وفيات الاعيان ج ٢ ص ٣٨١ : عن آل سعيد بن سالم قالوا : .. الخ .

الاخفش يعيش فلا .

وللاخفش المذكور عدة تصانيف منها: كتاب «الاوسط» في النحو، وكتاب «تفسير معاني القرآن» وكتاب «الاشتقاق» وكتاب «المقاييس» وكتاب «العروض» وكتاب «القوافي» وكتاب «معاني الشعر» وكتاب «الملوك» وكتاب «الاصوات» وكتاب «المسائل الكبير» وكتاب «المسائل الصغير» وغير ذلك [ - الخ<sup>(١)</sup> .  
وجلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة» كفته :

[ سعيد بن مسعدة أبو الحسن الاخفش الاوسط ، وهو أحد الاخافش الثلاثة المشهورين ، ورابع الاخافش المذكورين في هذا الكتاب .  
كان مولى بنى مجاشع بن دارم من أهل بلخ ، سكن البصرة .  
وكان أجلع لا ينطق شفتاه على اسنانه ، قرأ النحو على سيبويه ، وكان اسن منه ولم يأخذ عن الخليل ، وكان معتزلياً ، حدث عن الكلبي ، والنخعي<sup>(٢)</sup> ، وهشام بن عروة .

وروى عنه أبو حاتم السجستاني ، ودخل بغداد وأقام بها مدة ، وروى وصنف بها وقال : ولما ناظر سيبويه الكسائي ورجع وجه الي ، فعرفني خبره ومضى الى الاهواز وودعني ، فوردت بغداد ، فرأيت مسجد الكسائي ، فصليت خلفه الغداة ، فلما انقفل من صلاته وقعد ، وبين يديه القراء ، والاحمر ، وابن سعدان<sup>(٣)</sup> ، سلمت عليه وسألته عن مائة مسألة ، فاجاب بجوابات خطاته في جميعها ، فاراد أصحابه الوثوب علي ، فمنعهم عني ، ولم يقطعني مارأيتهم عليه مما كنت فيه ، ولما فرغت ، قال لي : بالله أنت أبو الحسن سعيد بن مسعدة ، فقلت : نعم ، فقام الي وعانقني

(١) مرآة الجنان ج ٢ ص ٦١ ط حيدر آباد الدكن .

(٢) النخعي : شريك بن عبدالله القاضي الكوفي المتوفى سنة (١٧٧) .

(٣) ابن سعدان : الضرير الكوفي النحوي المقرئ أبو جعفر المتوفى (٢٣١) .



واجلسني الى جنبه ، ثم قال : لي أولاد أحب أن يتأدبوا بك ويتخرجوا عليك ،  
وتكون معي خير مفارق لي ، فاجبته الى ذلك ، فلما اتصلت الايام بالاجتماع ،  
سألني ان أولف له كتاباً في «معاني القرآن» ، فألفت كتاباً في المعاني فجعله أمامه  
وعمل عليه كتاباً في المعاني ، وعمل الفراء في ذلك كتاباً عليهما ، وقرأ عليه الكسائي  
كتاب سيبويه سرّاً ، وهب له سبعين ديناراً .

وقال المبرد : احفظ من أخذ عن سيبويه الاخفش ، ثم الفاشي<sup>(١)</sup> ، ثم قطرب .  
قال : وكان الاخفش أعلم الناس بالكلام ، وأحذقهم بالجدل ، صنف «الواسط»  
في النحو ، «معاني القرآن» ، «المقاييس» في النحو ، «الاشتقاق» ، «المسائل الكبير»  
«الصغير» ، «العروض» ، «القوافي» ، «الاصوات» وغير ذلك ، ومات سنة عشر ،  
وقيل : احدى وعشرين ومائتين [٢] .

( ٦ )

### أبو العباس ثعلب

اما تفسير أبو العباس ثعلب احمد بن يحيى الشيباني البغدادي ، مولى  
رابأولي ، بن حسين بن أحمد زوزني<sup>(٣)</sup> در « شرح سبع معلقة » كفته :  
فندت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها  
الفرج موضع المخافة ، والفرج ما بين قوائم الدواب ، فما بين اليدين فرج ،  
وما بين الرجلين فرج ، والجمع فروج .

وقال ثعلب : ان المولى في هذا البيت بمعنى الاولى بالشئ كقوله تعالى :

(١) الفاشي : وفي المصدر ، ومعجم الادباء : الناشئ بالنون ، وعلى أي حال ما وجدته  
ترجمة له .

(٢) بغية الوعاة ص ٢٥٨ .

(٣) الزوزني : حسين بن أحمد بن حسين ، أبو عبد الله الاديب المتوفى سنة (٤٨٦) .

«ماويكم النار هي موليككم»<sup>(١)</sup> اي هي الاولى بكم ] - الخ<sup>(٢)</sup>.  
وفصائل شامخه ومناقب باذخه ثعلب ، سابقاً در جزء اول ابن جلد ، از  
زبان اعيان، مثل ابن خاكان در «وفيات الاعيان»<sup>(٣)</sup> ونووي در «تهذيب  
الاسماء واللغات»<sup>(٤)</sup> ويافعي در «مرآة الجنان»<sup>(٥)</sup> وذهبي در «عبر»<sup>(٦)</sup>  
وابن الوردي در «تنمة المختصر»<sup>(٧)</sup> شنيدى .

ونيز ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته :

[ثعلب العلامة المحدث شيخ اللغة والعربية أبو العباس أحمد بن يحيى بن  
يزيد الشيباني مولاهم البغدادي المقدم في الكوفيين .

سمع ابراهيم بن المنذر الحزامي<sup>(٨)</sup>، ومحمد بن سلام الجمحي<sup>(٩)</sup>، وعبيد الله  
ابن عمر القواريري<sup>(١٠)</sup>، ومحمد بن الاعرابي<sup>(١١)</sup>، وطائفة سواهم .  
حدث عنه نبطويه<sup>(١٢)</sup>، ومحمد بن العباس اليزيدي<sup>(١٣)</sup>، وعالي الاخفش، وأحمد

(١) الحديد : ١٥ .

(٢) شرح المعلقات للزوزنى / : ٩١ .

(٣) وفيات الاعيان ج ١ : ٣٦ .

(٤) تهذيب الاسماء ج ٢ : ٢٧٥ .

(٥) مرآة الجنان ج ٢ : ٢١٨ .

(٦) المعبر فى خبر من غير ج ٢ : ٩٤ .

(٧) تنمة المختصر فى حوادث سنة (٢٩١) .

(٨) ابراهيم بن المنذر بن عبدالله الحزامى أبو اسحاق المدني المتوفى (٢٣٦) .

(٩) محمد بن سلام الجمحي : بن عبدالله البصرى المتوفى (٢٣١) .

(١٠) القواريري : عبيد الله بن عمر الحافظ البصرى المتوفى (٢٣٥) .

(١١) ابن الاعرابي : أبو عبدالله محمد بن زياد اللغوى المتوفى بسامراء سنة (٢٣١) .

(١٢) نبطويه : ابراهيم بن محمد بن عرفة الأزدي النحوى الواسطى المتوفى (٣٢٣) .

(١٣) اليزيدى : محمد بن العباس بن محمد أبو عبدالله البغدادي المتوفى (٣١٠) .

ابن كامل<sup>(١)</sup>، وأبو عمر الزاهد، ومحمد بن مقسم<sup>(٢)</sup>، وآخرون .

مولده سنة مائتين، وابتدأ بالطلب سنة ست عشرة، حتى برع في علم الادب  
ولو سمع اذ ذاك لسمع من عفان<sup>(٣)</sup>، وذويه، وانما أخرجته في هذا الكتاب،  
لانه قال : سمعت من القواريري مائة ألف حديث .

وقال الخطيب<sup>(٤)</sup> : كان ثعلب ثقة حجة، ديناً صالحاً، مشهوراً بالحفظ ...  
الى أن قال : قال المبرد : اعلم الكوفيين ثعلب، فذكر له الفراء فقال : لا يعشره]  
- الخ<sup>(٥)</sup> .

از این عبارت ظاهر است که، ثعلب، علاءه، ومحدث، وشيخ لغت،  
وعريت، ومقدم در نحو کوفيين است، و چون که از قواريري صدهزار حديث  
شنیده، ذهبی اورا از حفاظ حديث شمرده، و خطيب تصريح کرده بآنکه  
ثعلب ثقة و حجت، و دين و صالح، و مشهور بالحفظ بوده، و مبرد گفته که  
اورا علم کوفيين است، و هر گاه کسی ذکر فراء بمقابله ثعلب کرد، مبرد  
افاده کرد که فراء يک دهم مرتبه ثعلب نمی رسد .

( ٧ )

### أبو العباس محمد بن يزيد المبرد

أما حكم أبو العباس محمد بن يزيد المبرد بمجيء مولى بمعنى أولى،

(١) أحمد بن كامل : بن خلف بن شجرة أبو بكر القاضي الكوفي المتوفى (٣٥٠).

(٢) محمد بن مقسم : محمد بن الحسن بن يعقوب البغدادي المقرئ. الحوى المتوفى

(٣٥٤).

(٣) عفان : بن مسلم الحافظ البصري المتوفى سنة (٢٢٠).

(٤) الخطيب : أحمد بن علي بن ثابت البغدادي المتوفى سنة (٤٦٣).

(٥) تذكرة الحفاظ ج ٢ / ٦٦٦ .

پس جناب سید مرتضی<sup>(۱)</sup> رضی الله تعالی عنه وارضاه در «شافی» فرموده:  
 قال أبو العباس المبرد في كتابه المترجم بالعبارة عن صفات الله تعالى:  
 تأويل (الواي): الذي هو أولى: أي أحق، ومثله (المولى)<sup>(۲)</sup>.  
 از این عبارت ظاهر است که ولی بمعنی اولی و احق است، و «وای» مثل  
 ولی است، پس آنهم بمعنی اولی و احق باشد.  
 و مبرد از مشاهیر اساطین جلیل الشأن، و نحاریر مهرة اعیان است، و عوالی  
 محامد، و جلائل محاسن او، سابقاً در جزء اول این جلد، از تصریحات  
 ائمة بارعین، و نقاد ماهرین، مثل ابن خلکان، و ذهبی، و صفدی، و باقی،  
 و سیوطی شنیدی<sup>(۳)</sup>، بعض عبارات سابقه در اینجا هم ذکر می شود.  
 جلال الدین سیوطی در « بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة »  
 گفته:

محمد بن يزيد بن عبد الاكبر الازدي البصري أبو العباس المبرد، امام العربية  
 ببغداد في زمانه، أخذ عن المازني<sup>(۴)</sup>، وأبي حاتم السجستاني<sup>(۵)</sup>.  
 وروی عنه اسمعيل الصفار<sup>(۶)</sup>، ولفطويه، والصولی<sup>(۷)</sup>، وكان فصيحاً بليغاً،

(۱) سید العلماء ذوالمجدین الشریف المرتضی علم الهدی المتوفی ببغداد سنة (۴۳۶).

(۲) تلخیص الشافی تألیف الشیخ الطوسی ج ۲/ ۱۵ ط النجف الاشرف.

(۳) ترجمة المبرد توجد في وفيات الاعيان ج ۴/ ۳۱۳ - والعبر في خبر من خبر

ج ۲/ ۸۰.

(۴) بكر بن محمد بن حبيب بن بقية أبو عثمان المازني النحوي البصري المتوفى

(۲۹۴).

(۵) أبو حاتم السجستاني: سهل بن محمد بن عثمان اللغوي ساكن البصرة المتوفى

حدود (۲۵۰).

(۶) اسماعيل الصفار: بن محمد بن اسماعيل أبو علي اللغوي النحوي المتوفى (۳۰۱).

(۷) الصولي: محمد بن يحيى بن عبدالله المتوفى سنة (۳۳۵).

مفوها ثقة ، اخبارياً ، علامة ، صاحب « نوادر » و « ظرافة » ، وكان جميلاً لاسيما في صباه .

قال السيرافي <sup>(١)</sup> في «طبقات النحاة البصريين» : وهو من ثمالة قبيلة من الازد وفيه يقول عبد الصمد بن المعذل <sup>(٢)</sup> :

سألنا عن ثمالة كسل حي      فقال القائلون ومن ثمالة  
فقلت محمد بن يزيد منهم      فقالوا زدتنا بهم جهالة

قال : وكان الناس بالبصرة يقولون : مارأى المبرد مثل نفسه ، ولما صنف المازني كتاب «الالف واللام» سأل المبرد عن دقيقه وعويصه ، فاجابه باحسن جواب فقال له : فانت المبرد «بكسر الراء» .

قال نفطويه : مارأيت احفظ للاخبار بغير أسانيد منه ، واه من التصانيف : «معاني القرآن» ، «الكامل» ، «المقتضب» ، «الروضة» ، «المقصود والمدود» ، «الاشتقاق» ، «القوافي» ، «اعراب القرآن» ، «نسب عدنان وقحطان» ، «الرد على سيبويه» ، «شرح شواهد» ، الكتاب «ضرورة الشعر» ، «العروض» «ما اتفق لفظه واختلف معناه» «طبقات النحاة البصريين» وغير ذلك .

قال السيرافي : وكان بينه وبين ثعلب من المنافرة مالاخفاء فيه ، واكثر اهل التحصيل يفضاونه [ - الخ <sup>(٣)</sup> .

ونيز سيوطي در «مزهري» نقلا عن أبي الطيب آورده :

وأخذ النحو عن المازني والجرمي جماعة ، برع منهم أبو العباس المبرد ،

(١) السيرافي : الحسن بن عبد الله بن المازبان أبو سعيد النحوي المتوفى (٣٦٨) .

(٢) عبد الصمد بن المعذل : بن غيلان بن الحكم العبدى الشاعر البصرى الهجاء المتوفى نحو (٢٤٠) .

(٣) بنية الوعة ١١٦ ط بيروت .

فلَمْ يَكُنْ فِي وَقْتِهِ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ .

وَعَنْهُ أَخَذَ أَبُو اسْحَقَ الزَّجَّاجُ ، وَأَبُو بَكْرُ بْنُ السَّرَّاجِ <sup>(۱)</sup> ، وَمِیْرْمَانُ <sup>(۲)</sup> ، وَاکْبَارُ  
مِنْ لَقِينَا مِنَ الشُّيُوخِ ] .

و از آنجا که بواسطه جناب سید مرتضی طاب ثراه ، عبارت مبرد نقل  
کرده شد ، محتمل است که متعصبی بملاحظه آن ، ماروار بر خود بیچد ،  
و گردن کبر و غرور بزدارد ، و حرف تشکیک و تمریض بر زبان آرد ، پس  
برای تنکيس رأس ، و ازاحه و سواس او ، تذکیرش بدرود غرر فضائل  
باهره ، و جواهر زواهر مناقب فائزۀ آنجناب ، که ائمه و اساطین و اعیان  
محدثین سنیہ ، بالجماع حق ذکر کرده اند ، و سابقاً در جزء اول این جلد ذکر  
کردیم ، کافی و وافی است ، بیانش آنکه از عبارت ابن خلکان در «وفیات  
الاعیان» <sup>(۳)</sup> ظاهر است که جناب سید مرتضی ، نقیب طالبین بوده ، و امام  
بود در علم کلام و ادب و شعر ، و کتاب «غرر و درر» آنجناب نهایت جلیل  
النشآن و عظیم المرتبه است ، که در حق آن گفته : که آن کتابی است . متع  
که دلالت میکند بر فضل کثیر و توسع در اطلاع بر عاوم .

و نیز ابن خلکان تصریح نموده بکثرت فضائل و ملح آنجناب .  
و نیز از آن ظاهر است که ابن بسام <sup>(۴)</sup> ، جناب سید مرتضی را در کتاب  
«ذخیره» ذکر کرده ، و بمدح و ثنای آنجناب ، ذخیره شرف اندوخته ،  
و گفته آنچه حاصلش این است : که این شریف ، امام ائمه عراق است

(۱) أبو بکر بن السراج : محمد بن السری البغدادی النحوی المتوفی (۳۱۶) .

(۲) مبرمان : محمد بن علی بن اسماعیل أبو بکر العسکری النجری المتوفی (۳۵۴) .

(۳) وفیات الاعیان ج ۳ / ۳۱۳ .

(۴) ابن بسام : أبو الحسن علی بن بسام الاندلسی المتوفی (۵۴۲) .

در اختلاف و اتفاق ، و بسوی آنجناب پناه آورده اند علماء عراق ، و نیز از آنجناب اخذ کرده اند علمای عراق ، و آنجناب صاحب مدارس عراق است ، و جامع شارد و آنس آن است ، و اخبار آنجناب دائر و سائر ، و اشعارش معروف و مشهور ، و مآثر و آثار آنجناب در راه خدا محمود و توالیف آنجناب در دین ، و تصانیفش در احکام مسامین از آن قبیل است که شهادت میدهد بر آنکه آنجناب فرع این اصول ، و از اهل این بیت جلیل است .

و عبدالله بن اسعد یافعی که فضائل سنیه و مناقب علیه او از زبان اساطین قوم شنیدی ، نیز مثل ابن خلکان در تعظیم و تبجیل ، و مدح و ثناء سید مرتضی طاب ثراه کوشیده است ، یعنی تصریح کرده بآنکه آنجناب نقیب طالبین و امام در علم کلام و ادب و شعر بوده ، و در مدح کتاب «غرر و درر» آنجناب گفته : که آن مشتمل است بر فنون از معانی ادب ، و تکلم کرده در آن بر نحو و لغت و غیر آن ، و آن کتابی است که دلالت میکند بر فضل کبیر ، و توسع در اطلاع بر علوم .

و بعد این وصف و ثناء ، مدح عظیم ، و تبجیل جلیل آنجناب از ابن بسام که ابن خلکان آورده ، ذکر کرده ، و در آخر تصریح نموده ، بآنکه ملح شریف مرتضی و فضائل آنجناب بسیار است<sup>(۱)</sup> .

و محتجب نماید که ابن بسام ، مدح جناب سید مرتضی ، از اکابر فضلاء اعلام ، و اجله مهرة فخام است ، و ابو عبدالله محمد بن ابی الخصال<sup>(۲)</sup> ، که

(۱) مرآة الجنان ج ۴ / ۵۵ ط حیدر آباد الدکن .

(۲) ابن ابی الخصال : محمد بن مسعود بن طیب بن فرج بن ابی الخصال الاندلسی

المقتول ( ۵۴۰ ) .

جائز انواع خصال فضل وكمال است، اورا بنهايت مدح وثنا ستوده،  
وقصص مسابقت در تعظيم وتبجيل اور بوده، چنانچه محبى الدين ابو محمد  
عبدالواحد بن على التميمى المراكشى<sup>(١)</sup> در كتاب «المعجب في تلخيص  
اخبار المغرب» گفته :

[ لم يزل أمير المسلمين يعنى على بن يوسف بن تاشفين<sup>(٢)</sup> من اول امارته  
يستدعى اعيان الكتاب من جزيرة الاندلس، وصرف عنايته الى ذلك، حتى اجتمع  
له منهم مالم يجتمع لملك، كابي القاسم بن الجعد المعروف بالاجدب<sup>(٣)</sup>، أحد  
رجال البلاغة، وابى بكر محمد بن محمد المعروف بابن القبطرنة، وابى عبدالله  
محمد بن أبى الخصال، وأخيه أبى مروان<sup>(٤)</sup>، وأبى محمد عبدالمجيد بن عبدون<sup>(٥)</sup>  
المذكور آنفاً في جماعة يكثر ذكرهم .

وكان من انبهم عنده، وأكبرهم مكانة لديه، أبو عبدالله محمد بن أبى الخصال  
وحق له ذلك، اذ هو آخر الكتاب، واحد من انتهى اليه علم الادب، وله مع  
ذلك في علم القرآن والحديث والاثر وما يتعلق بهذه العلوم الباع<sup>(٦)</sup> الارحب،  
واليد الطولى، فمما اختار له رحمه الله فصول من رسالة كتب بها مراجعاً لبعض  
اخوانه عن رسالة وردت عليه منه، يستدعى فيها منه شيئاً من كلامه، وهذا الرجل  
صاحب الرسالة هو أبو الحسن علي بن بسام صاحب كتاب «الذخيرة» وصل من

(١) المراكشى : عبدالواحد بن على المورخ المتوفى سنة (٦٤٢) .

(٢) على بن يوسف بن تاشفين اللمتونى أبو الحسن من أمراء مراكش المتوفى سنة

(٥٣٧) .

(٣) ابن الجعد : أبو القاسم محمد بن عبدالله الفهرى الاندلسى المتوفى سنة (٥١٥) .

(٤) أبو مروان : عبدالملك بن مسعود أبى الخصال القرطبى المتوفى سنة (٥٣٩) .

(٥) عبدالمجيد بن عبدالله بن عبدون الفهرى الاندلسى المتوفى سنة (٥٢٧) .

(٦) الباع الارحب : الباع : قدر مد اليمين وهى كناية عن الاقتدار الواسع .



السيد المسترق والمالك المستحق وصل الله انعامه لديه، كما قصر الفضل عليه ،  
 كتابه البليغ، واستدراجه الدريغ<sup>(١)</sup>، فلولا ان يصاد زند اقتداحه، ويرقد طرف  
 افتتاحه، وتنقبض يدان بساطه، وتغيب صفة اغتباطه، الزمت معه مركز قدرى، وصنت  
 سريرة صدرى، لكنه بنفثات سحره يسمع الصم، ويستنزل العصم<sup>(٢)</sup>، ويقناد الصعب  
 فيضحب، ويستدر الصخور فتحلب، ولما فجأنى ابتداؤه ، وقرع سمعى نداؤه ،  
 فزعت الى الفكر، وخفق القلب بين الامن والمحذر، فطاردت من الفقر أو أبدقفر،  
 وشوارد عفر، تغبر في وجه سائقها، ولا يتوجه للحاق لوجيها ولاحقها ، فعلمت  
 انها الاهابة والمهابة والاسترابة حتى أياستنى المخاطر، واخطفتنى المواطر ، الا  
 زبرجأ يعقب جواداً، وبهرجأ لا يحتمل انتقاداً، وانى لمثلى والقريحة مرجاة، والبضاعة  
 مزجاة، بيراعة الخطاب وبزاعة الكتاب، ولولا دروس معالم البيان، واستيلاء العفاء  
 على هذا الشأن، لما فاز لمثلى فيه قدح ، ولا نحصل لى في سوقه ربح، لكنه جوخال  
 ومضمار جهال ، وهي حكمة الله في الخلق ، وقسمته للرزق ، وانا أعزك الله أرباً  
 بقدر الذخيرة عن هذه التنف الاخيرة، وأرى انها قد بلغت مداها، واستوفت حلاها  
 وانا أخشى القدح في اختيارك، والاخلال بمخزارك، وعلى ذلك فوالله مامن  
 عادتى أن اثبت ما أكتب في رسم ينقل ولا في وضع المراتب عندنا مخاطب ،  
 نحفظه ونحتفل، وانما هو عفر فكر ويسير ذكر، وعذراً أعزك الله، فاني خططت  
 ما خططته والنوم مغازل، والقر منازل، والريح تلعب بالسراج وتصول عليه صولة  
 المحجاج [ - الخ<sup>(٣)</sup> .

وابن حجر عسقلانى كه جلالت شأن، وعظامت مرتبه ، وكمال تحقيق

(١) المريغ : المرید والطالب على وجه المکر .

(٢) العصم (بضم العين وسكون الصاد أو ضمها أيضاً) بقية كل شيء .

(٣) المعجب ص ١٢٣ .

و تنقید او، مستغنی از بیان، در «لسان المیزان» نهایت مدح و ثنای آنجناب ذکر کرده، یعنی از ابن ابی طی<sup>(۱)</sup> نقل نموده آنچه حاصلش این است: که سید مرتضی اول کسی است که دار خود را دار علم گردانیده، و برای مناظره آنرا مقرر ساخته، و فتوی داده قبل از آنکه بسن بیست سال رسد و حاصل بود برای آنجناب ریاست دنیا و علم با عمل کثیر در سر، و مواظبت تلاوت قرآن شریف، و قیام لیل، و افاده علم، و شوق و محبت علم بمرتبه داشت که بر علم چیزی را اختیار نمی ساخت، و علم بلاغت و فصاحت لهجه می افراشت.

و شیخ أبو اسحق شیرازی، بکمال تبجیل و تعظیم و تفضیم، جناب سید مرتضی را ذکر کرده، یعنی گفته آنچه حاصلش این است که: شریف مرتضی ثابت الجلس بود، و کلام میکرد بزبان معرفت، و وارد میکرد کلمه مسدده را، پس میگذاشت مثل گذشتن تیر در نشانه، و هرگاه شروع میکردند مردم کلام را، آنجناب در یکجانب میبود، و مردم دیگر در جانب دیگر، حاصل آنکه آنجناب تنها مقابل و مزاحم سائر علماء و فضلاء میشد و دیگر اکابر و اجله بمرتبه او نمی رسیدند<sup>(۲)</sup>.

و جلالت شأن و علو مکان أبو اسحق شیرازی، هر چند سابقاً دریافتی، لیکن در این جا از لسان عمدة الاعیان سنیان، حضرت یحیی بن شرف نووی<sup>(۳)</sup>، بعض فضائل عالیّه و مناقب حالیه او باید شنید، در «تهذیب

(۱) ابن ابی طی: یحیی بن حمیدة بن ظافر بن علی بن عبد الله الفسانی المورخ الحامی

المتوفی سنة (۶۳۰).

(۲) لسان المیزان ج ۴/ ۲۲۳ ط حیدرآباد الدکن.

(۳) النووی: یحیی بن مشرف بن مری بن حسن الحزامی الشافعی أبو زکریا المتوفی

سنة (۶۷۶).

الاسماء» كُفْتَهُ :

أبو اسحق الشيرازي صاحب «المهذب» و«التنبيه» و«تكرّر في الروضة» هو الإمام أبو اسحق إبراهيم بن علي بن يوسف بن عبد الله الشيرازي الفيروز آبادي منسوب إلى فيروز آباد (بفتح الفاء) وأصله بالفارسية (الكسر)، وهي بلدة من بلاد فارس، وهو الإمام المحقق المتقن والمدقق، ذوا فنون من العلوم المتكاثرات، والتصانيف النافعة المستجدات، الزاهد العابد الورع، المعرض عن الدنيا، المقبل بقلبه على الآخرة، الباذل نفسه في نصر دين الله تعالى، المجانب للهوى، أحد العلماء الصالحين، وعباد الله العارفين، الجامعين بين العام والعبادة، والورع والزهادة المرأطين على وظائف الدين، المتبعين هدى سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم. ولد سنة ثلث وتسعين وثلثمائة، وتفقّه بفارس على أبي الفرج ابن البيضاوي وبالبصرة على الجزري، ثم دخل بغداد سنة خمس عشرة وأربعمائة، وتفقّه على شيخه القاضي الإمام الجليل أبي الطيب<sup>(١)</sup> الطبري طاهر بن عبد الله، وجماعات من مشايخه المعروفين، وسمع الحديث من الإمام الحافظ أبي بكر البرقاني<sup>(٢)</sup>، (بفتح الباء) البرقاني و(بكسرهما) وأبي علي بن شاذان<sup>(٣)</sup>، وغيرهما من الأئمة المشهورين. رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام، فقال له: يا شيخ، فكان يفرح بذلك، ويقول سماني رسول الله صلى الله عليه وسلم شيخاً، وقال: كنت أعبد كل درس مائة مرة، وإذا كانت في المسئلة بيت شعر يستشهد به، حفظت القصيدة

(١) أبو الطيب الطبري : طاهر بن عبد الله بن طاهر بن عمر المتوفى سنة (٤٥٠).

(٢) أبو بكر البرقاني : أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الخوارزمي الشافعي

البغدادي المتوفى (٤٢٥).

(٣) أبو علي بن شاذان : الحسن بن أبي بكر أحمد بن إبراهيم بن محمد بن شاذان

البغدادي المتوفى سنة (٤٢٥).

كلها من أجله .

وكان عاملاً بعلمه ، صابراً على خشونة العيش ، معظماً للعلم ، مراعيّاً للعمل بدقائه وبالاحتياط .

كان يوماً يمشى ومعه بعض أصحابه فعرض في الطريق كلب فجره صاحبه ، فنهاه الشيخ ، وقال : أما علمت إن الطريق بيني وبينه مشترك ؟ .  
ودخل يوماً مسجداً ليأكل فيه شيئاً على عادته ، فنسى فيه ديناراً ، فذكره في الطريق ، فرجع فوجده ، فتركه ولم يمسه وقال : ربما وقع من غبري ولا يكون ديناري .

قال الحافظ أبو سعد السمعاني : كان الشيخ أبو اسحق امام الشافعية والمدرسين ببغداد في النظامية ، شيخ الدهر و امام العصر ، رحل إليه الناس من الاقطار ، وقصده من كل النواحي والامصار ، وكان بجري مجرى . أبي العباس بن سريج<sup>(١)</sup> .  
قال : وكان زاهداً ورعاً ، متواضعاً ظريفاً ، كريماً سخياً جواداً ، طلق الوجه ، دائم البشر ، حسن المجالسة ، مليح المتحاور ، وكان يحكي الحكايات الحسنة ، والاشعار المليحة ، وكان يحفظ منها كثيراً ، وكان يضرب به المثل في الفصاحة .

وقال السمعاني أيضاً في موضع آخر : تفرد الامام أبو اسحق الشيرازي بالعلم الوافر كالبحر الزاخر ، مع السيرة الجميلة ، والطريقة المرضية ، جاءت له الدنيا صاغرة ، فأبى لها وأطرحها وقلاما .

قال : وكان عامة المدرسين بالعراق والجبال تلاميذه وأصحابه ، صنف في الاصول والفروع ، والخلاف ، والجدل ، كتباً اصبحت للدين أنجماً وشهباً .  
قال : وكان يكثر مباشرة أصحابه ، ويكرمهم ، ويطعمهم ، ويشترى طعاماً كثيراً

(١) ابن سريج : أبو العباس أحمد بن عمر البغدادي الفقيه الشافعي المتوفى سنة

فيدخل بعض المساجد فيأكل منه مع أصحابه، وما فضل تركوه لمن يرغب فيه،  
وكان طارحاً للتكلف.

قال القاضي أبو بكر محمد بن عبد الباقي<sup>(١)</sup> الانصاري : حدثت إليه فتوى ،  
فرأيت في الطريق ، فمضى إلى دكان خباز، أو يقال، وأخذ قلمه ودواته ، وكتب  
جوابه، ومسح القلم في ثوبه، وكان ذا نصيب وافر من مراقبة الله عز وجل، والاخلاص  
وارادة اظهار الحق ونصح الخلق .

قال أبو الوفاء بن عقيل<sup>(٢)</sup> : شاهدت شيخنا ابا اسحق لا يخرج شيئاً إلى فقير  
الا احضر النية، ولا يتكلم في مسألة الا قدم الاستعاذة بالله تعالى ، وأخلص القصد  
في نصرة الحق ، ولا صنف شيئاً الا بعد ما صلى ركعات ، فلا جرم شاع اسمه ،  
وانتشرت تصانيفه شرقاً وغرباً لبركة اخلاصه، قالوا : وكان مستجاب الدعاء .  
قال القاضي محمد بن محمد الماهاني : انما لم يتفوق لهما الحج : الشيخ  
أبو اسحق الشيرازي ، والقاضي أبو عبد الله الدامغانى<sup>(٣)</sup> .  
انشد السمعاني ، وغيره للرئيس أبي الخطاب علي بن عبد الرحمن بن هارون  
ابن الجراح<sup>(٤)</sup> :

سقى لمن صنف « التنبيه » مختصراً      الفاظه الغر واستقصى معانيه

(١) محمد بن عبد الباقي بن محمد القاضي أبو بكر البغدادي الحنبلي البزاز المتوفى  
سنة (٥٣٥) .

(٢) أبو الوفاء : علي بن عقيل بن محمد بن عقيل البغدادي الحنبلي المتوفى سنة  
(٥١٣) .

(٣) أبو عبد الله الدامغانى : قاضي القضاة محمد بن علي بن محمد الحنفى المتوفى  
سنة (٤٧٨) .

(٤) أبو الخطاب بن الجراح : علي بن عبد الرحمن بن هارون البغدادي الشافعي المتوفى  
(٤٩٧) .

ان الامام أبا اسحق صنفه      لله والدين لالكبر والتب  
 رأى علوماً عن الفهم شاردة      فحازها ابن علي كلها فيه  
 بقيت للشرع ابراهيم متصراً      تذود عنه اعداياه وتحميه  
 قوله مختصراً بكسر الصاد ، والفاظه منصوب به .  
 ولا يبي الخطاب أيضاً :

اضحت بفضل ابي اسحق ناطقة      صحائف شهدت بالعلم والسورع  
 به المعاني كمالك العقيد كامنحة      واللفظ كالدر سهل حد ممتنع  
 رأى العلوم وكانت قبل شاردة      فحازها الالمعي النذب في اللع  
 لازال حلفك ممدوداً سرادقه      على الشريعة منصوراً على البدع  
 ولا يبي الحسن القاسي (١) :

ان شئت لشرع رسول الله مجتهداً      يفتي ويعلم حقاً كلما شرعاً  
 فاقصد هديت أبا اسحق مفتناً      وادرس تصانيفه ثم احفظ «اللمعا»  
 ونقل عنه انه قال : بدأت في تصنيف «المهذب» سنة خمس وخمسين وأربع  
 مائة ، وفرغت منه يوم الاحد آخر رجب سنة تسع وستين وأربع مائة .  
 توفي رحمه الله ببغداد يوم الاحد ، وقيل : ليلة الاحد الحادي والعشرين من  
 جمادي الآخرة ، وقيل : الأولى ، سنة ثنتين وسبعين واربع مائة ، ودفن بباب البرز  
 وصلى عليه من الخلائق من لا يعلمهم الا الله ، ورؤى في النوم ، وعليه ثياب بيض ،  
 فقيل : ما هذا ؟ فقال : عز العالم (٢) .

(١) أبو الحسن القاسي : الحافظ علي بن محمد بن خلف المعافري القروي المتوفى

(٤٠٣) ولا يخفى ان نسبة البيتين الى ابي الحسن القاسي المذكور غير صحيح الا أن يكون  
 رجلاً سمي به ولا نعرفه .

(٢) تهذيب الاسماء واللغات ج ١/ ١٧٢ - ١٧٤ .

واز افاده ابو الحسن علی بن الحسن الباهرزی <sup>(۱)</sup> در « دمیة القصر »  
ظاهر است که جناب سید مرتضی ، ثمردو حة سیادت ، وفلك ریاست ،  
وعلم آنجناب مثل سیف منتضی است ، و برای آنجناب محاسن اشعار  
ومحامد آثار است <sup>(۲)</sup> .

واز عبارت ذهبی در « عبر <sup>(۳)</sup> » ظاهر است : که جناب سید مرتضی امام  
بود در کلام و شعر و بلاغت ، و کثیر التصانیف و متبحر بود در فنون علم .  
واز عبارت سیوطی در « بغیة الوعاة <sup>(۴)</sup> » واضح است : که یاقوت  
حموی مدح عظیم و ثناء جلیل جناب سید مرتضی نقل کرده که از آن  
ثابت است که آنجناب ، متوحد بود در علوم کثیره مثل کلام و فقه و اصول  
فقه و ادب از نحو و شعر و معانی آن و لغت و غیر آن ، واجتماع بر فضل  
آنجناب واقع شده .

و نیز سیوطی کتاب « غرر و درر » سید مرتضی را از مأخذ کتاب خود  
« اتقان فی علوم القرآن » گردانیده ، مثل افادات و تحقیقات دیگر ائمه  
واساطین عالی درجات خود تمسک بآن نموده ، در صدر « اتقان » بعد  
ذکر انواع علوم قرآن گفته :

[و غالب هذه الأنواع فیها تصانیف مفردة ، وقفت علی کثیر منها ، ومن  
المصنفات فی مثل هذا النمط ، وليس فی الحقيقة مثله ولا قریباً منه ، وانما هي  
طائفة يسيرة ونبذة قصيرة ، : « فنون الافنان فی علوم القرآن » لابن الجوزي ،

(۱) أبو الحسن الباهرزی: علی بن الحسن بن علی بن أبی الطیب الادیب النیسابوری

المتوفی (۴۶۷) .

(۲) دمیة القصر ج ۱/ ۲۱۵ ط الکویت .

(۳) العبر فی خبر من غیر ج ۳/ ۱۸۶ .

(۴) بغیة الوعاة : ۳۳۵ .

و«جمال القراء» للشيخ علم الدين السخاوي<sup>(١)</sup>، و«المرشد الوجيز في علوم تتعلق بالقرآن العزيز» لأبي شامة<sup>(٢)</sup>، و«البرهان في مشكلات القرآن» لأبي المعالي<sup>(٣)</sup> عزيز بن عبد الملك المعروف بشيذة وكلها بالنسبة إلى نوع من هذا الكتاب، كحبة رمل في جنب رمل عالج، ونقطة قطرفي حبال بحر زاهر، فهذه أسماء الكتب التي نظرتها على هذا الكتاب ولخصته منها فمن الكتب المتعلقة بالتفسير: «تفسير ابن جرير<sup>(٤)</sup>» وابن أبي حاتم<sup>(٥)</sup>.

إلى أن قال: ومن الكتب الجامعة «بدائع الفوائد» لابن القيم<sup>(٦)</sup>، «كنز الفوائد» للشيخ عز الدين ابن عبد السلام<sup>(٧)</sup>، «الغرر والدرر» للشريف المرتضى، «تذكرة» للبدر بن الصاحب، «جامع الفنون» لابن شبيب الحنبلي<sup>(٨)</sup>، «النفيس»



(١) السخاوي: علم الدين علي بن محمد بن عبد الصمد الهمداني المصري الشافعي المتوفى (٦٤٣).

(٢) أبو شامة: عبد الرحمن بن اسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المتوفى سنة (٦٦٥).

(٣) أبو المعالي المعروف بشيذة: عزيز بن عبد الملك بن منصور الجيلي الشافعي المتوفى (٤٩٤).

(٤) ابن جرير: محمد بن جرير بن يزيد الطبري أبو جعفر السورخ المتوفى سنة (٣١٠).

(٥) ابن أبي حاتم: عبد الرحمن بن محمد أبي حاتم بن إدريس الرازي الحافظ المتوفى (٣٢٧).

(٦) ابن القيم: محمد بن أبي بكر بن أيوب الدمشقي أبو عبد الله المتوفى (٧٥١).

(٧) ابن عبد السلام: أحمد بن محمد بن محمد المتوفى المصري المتوفى سنة (٩٣١).

(٨) ابن شبيب الحنبلي: أحمد بن حمدان بن شبيب الحنبلي المتوفى سنة (٦٩٥).



لابن الجوزي، «البستان» لابی اللیث السمرقندی<sup>(۱)</sup> [۲].

از این عبارت ظاهر است که سیوطی «غرر و درر» جناب سید مرتضی را از مآخذ کتاب خود که مصنفات جلیله دیگر ائمه کبار را بمقابله نوعی از آن مثل حبه رمل بمقابله رمل عالج، و نقطه قطر در خیال بحر زاهر می داند، گردانیده.

و نیز سیوطی در «اتقان» در ذکر انواع اقامه صیغه مقام آخری گفته: [ومنها تذکیر المؤمن علی تأویلہ بمذکر، نحو: «فمن جاءه موهبة من ربه»<sup>(۳)</sup> أي وعظ، «وأحيينا به بلدة مينا»<sup>(۴)</sup> علی تأویل البلدة بالمكان «فلما رأى الشمس بازغة، قال هذا ربي»<sup>(۵)</sup>، أي الشخص أو الطالع «ان رحمة الله قريب من المحسنين»<sup>(۶)</sup>.

قال الجوهری: ذكرت علی معنى الاحسان.

وقال الشریف المرتضی فی قوله: «ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم»<sup>(۷)</sup>: ان الاشارة للرحمة، وانما لم يقل: ولنلك، لان تأنيثها غیر حقیقی، ولانه يجوز أن يكون فی تأویل «أن یرحم»<sup>(۸)</sup>.

(۱) ابواللیث نصر بن محمد السمرقندی المتوفی سنة (۳۵۵).

(۲) الاتقان ج ۱/ ۳۵.

(۳) البقرة ۲۷۵.

(۴) ق ۱۱.

(۵) الانعام ۷۸.

(۶) الاعراف ۵۶.

(۷) هود ۱۱۸ - ۱۱۹.

(۸) الاتقان.

وابن الشجري<sup>(١)</sup> كه از اكابر علمای مشهورين ، واعاظم ائمة نحويين  
وانغوين است ، چنانچه ابن خلكان در « وفيات الاعيان » گفته :

[ التحريف أبو السعادات هبة الله بن علي بن محمد بن حمزة العلوي الحسيني  
المعروف بابن الشجري البغدادي ، كان اماماً في النحو واللغة وأشعار العرب  
وأيامها وأحوالها ، كامل الفضائل ، متضلعا من الادب ، صنف فيها عدة تصانيف  
فمن ذلك كتاب « الامالي » وهو أكبر تأليفه وأكثرها أفادة . أملاه في أربعة وثمانين  
مجلساً ، وهو يشتمل على فوائد جمعة من فنون الادب ، وختمه بمجلس قصره  
على أبيات من شعر أبي الطيب المتنبى<sup>(٢)</sup> نكلم عليها ، وذكر ماقاله الشراح فيها ،  
وزاد من عنده ما سنع له وهو من الكتب الممتعة ] الخ<sup>(٣)</sup> .

در « أمالي » خود از جناب سید مرتضی نقل می نماید :

شهاب الدین أحمد خفاجی<sup>(٤)</sup> در « ریحانة الالباء وزهرة الحياة الدنيا »  
بترجمة عبدالحق<sup>(٥)</sup> شامی ، بعد ذکر اشعار عدیده كه از قصیده طویله نقل  
كرده ، واز جمله آن این اشعار است :

|                                |   |
|--------------------------------|---|
| كان دموع المزن وهي سواكب       | دموع محب فارقته الحبايب                       |
| فذاك الحرا لازال في أربع الحمى | مرئياً به منها الزلال المخضارب <sup>(٦)</sup> |
| فصبح منه الارض مخضرة الربى     | مجللة بالربط منها الهازب                      |

(١) ابن الشجري أبو السعادات هبة الله بن علي البغدادي المتوفى سنة (٥٤٢) .

(٢) أبو الطيب المتنبى : أحمد بن الحسين بن الحسن الكوفي الشاعر المتوفى (٣٥٤) .

(٣) وفيات الاعيان ج ٦ / ٤٥ .

(٤) الشهاب الخفاجي : أحمد بن محمد بن عمر المصري قاضي القضاة المتوفى

سنة (١٠٦٩) .

(٥) عبدالحق : بن محمد زين الدين المتوفى بدمشق سنة (١٠٢٠) .

(٦) ماء خضارب : يروج بعضه في بعض .

ويصبح منشوراً بها ريق الحيا  
 خمائل فيها للظباء مسارح  
 وفيها لأطراف الفصون ونورها  
 كما نثرت من جيدها السمط كاعب  
 وفيها لأذيال الريساح مساحب  
 عيون علت من فوقهن حواجب  
 كفته :

[ وقوله : « وفيها لأطراف الفصون » البيت كقول ابن نباتة<sup>(١)</sup> السعدي من قصيدة له مطلعها :

رضينا ولم ترض السيوف القواضب  
 نجاذبها عن هامهم وتجادب  
 ومنها :

خلقنا بأطراف القنا في ظهورهم  
 وتابعه أبو اسحاق ابراهيم الغزي<sup>(٢)</sup>، فقال :  
 خلقنا لهم في كل عين وحاجب  
 بسر القنا والبيض عيناً وحاجباً  
 وهنا لنا فائدة نفيسة: وهي ان من أهل المعاني من ادعى ان بيت الغزي ابداع لما

(١) ابن نباتة السعدي: عبدالعزيز بن عمر بن محمد بن نباتة ابونصر الشاعر المتوفى ببغداد (٤٠٥).

(٢) الغزي: ابراهيم بن عثمان بن محمد الكلبي ابواسحاق الشاعر المتوفى بخراسان سنة (٥٢٤).

فيه من الطباع<sup>(١)</sup> بسين السمر والبيض ، ورد المعجز<sup>(٢)</sup> على الصدر ، واللف<sup>(٣)</sup> والنشر ، ومراعاة النظر<sup>(٤)</sup> .

وادعى انه يجوز أن يراد بالعين فيه الرئيس ، وبالحاجب من يتبعه وحجابه ، والمعنى أن رماحنا وسيوفنا نالت الحاجب والمحجوب ، والرئيس والمرؤس ، مع اشتماله على التورية ، والاستعارة ، وهو جميعه مما تحلا عنه البيت الاول ، مع ما فيه من الافتخار بقنال الاعداء الثابتين دون المنهزمين ، فانه لا يفخر بعثله . وبهذا عيب البيت النباتي أيضاً ، وان ذكر صاحب « ايضاح المعاني » انه ابلغ ، لاشتماله على زيادة معنى ، وهو الاشارة الى انهزامهم<sup>(٥)</sup> ، وأطال<sup>(٦)</sup> فيه ،

(١) الطباع : اصطلاح بديعي وهو ان يجمع بين معنيين متقابلين باى تقابل كان ولو كان فى الجملة .

(٢) رد المعجز على الصدر: هو أيضاً اصطلاح بديعي وهو فى النظم ان يتكرر لفظ فى البيت احدهما فى آخر البيت والاخر فى المصراع الاول سواء كان فى صدره او حشوه او آخره .

(٣) اللف والنشر فى البديع هو ان يلف شيان مثلاً اولاً ثم يردفا بتفسيرهما او بما يناسبهما فى الجملة وهو على قسمين: مرتب ومشوش ، مثاله فى الفارسي قول الفردوسي :

بروز نبرد آن يل ارجمند      بشمشير وخنجر بگرزو کمند

درید و برید و شکست و به بست      یلانرا سرو سپنه و پای و دست

(٤) مراعاة النظر عبارة عن جمع امر وما يناسبه نحو قوله تعالى: « الشمس والقمر بحسبان » .

(٥) ذكر الخطيب القزويني هذا فى آخر كتابه « ايضاح المعاني » فى الباب الذى عقده للسرقات . انظر شروح التلخيص ج ٤/ ٤٨٦ .

(٦) الضمير فى « اطال » غير راجع الى الخطيب القزويني ، ولعله راجع الى المترجم .

وأسهب ، وبعد ، وقرب .

والحق ماذهب اليه خطيب المعاني ، فان الفضل للمتقدم ، وبيت النباتي  
احلى لما فيه من التشبيه البديع ، بجعل أثر الطعنة المستديرة من الرمح عينا ،  
وشطبة السيف فوقها حاجباً ، والاغراب بجعل الظهر محل العين والحاجب .  
وأما انهزامهم فلا يدل على عدم شجاعتهم حتى يغل بالفخر ، فان الشجاع  
ينهزم ممن هو أشجع منه ، ولهذا قالوا : القرار مما لا يطاق من سنن المرسلين  
كما فر موسى حين هم به القبط<sup>(١)</sup> ، وما ذكره من معنى العين والحاجب سخيـف  
وتخيل ضعيف ، مع أن جعل الضرب في العين والحاجب من المعجائب<sup>(٢)</sup> .

وقد مر لي مانحوت فيه ابن نباته بعينه وحاجبه وهو :

وتنظره في قلبي الصب أعين عايبها امحنى الضلوع حواجب

وما ذكر من النقد عليه نقله ابن الشجري في «اماليه»<sup>(٣)</sup> عن الشريف المرتضى  
وقال : انه عاب عليه قوله : « بظهورهم » وقال : لو قال : « بصدورهم » لكان أمدح ،  
لان الطعن والضرب في الصدور ادل على الاقدام والشجاعة للطاعن والضارب  
والمطعون والمضروب ، لان الرجل اذا وصف قرنه بالاقدام مع ظهوره عليه ،  
كان أمدح من وصفه بالانهزام كما قال أبو تمام<sup>(٤)</sup> :

(١) يعني قوم فرعون ، وقد ذكرهم النويري باسم القبط في نهاية الارب ج ١٣ / ١٨٣ .

(٢) وردت العبارة في خلاصة الاثر ج ٢ / ٣١٥ نقلا عن الخفاجي هكذا : « على

ان جعل العين والحاجب بمعنى الرئيس والمرؤس فمن المعجائب » .

(٣) امالي ابن الشجري ج ٢ / ١٨٧ .

(٤) أبو تمام : حبيب بن اوس بن الحارث الشاعر الاديب المقدم على اقاربه المتوفى

بالموصل سنة (٢٣١) .

حرام علی أرماحنا طعن مدبر وتندق فی أعلى الصدور صدورها<sup>(۱)</sup> (۲)

از این عبارت ظاهر است که نقدی که بعض اهل معانی بر بیت ابن نباته وارد کرده ، موجد و مخترع آن جناب سید مرتضی است ، و این شجره آنرا در « امالی » خود از آنجناب نقل کرده .

پس از این جا نهایت جلالت مرتبه و عظمت شأن جناب سید مرتضی ، و غایت مهارت و حدیق و جودت نظر آنجناب ظاهر است ، که بر بیت ابن نباته که از اکابر بلغیا و اجله فصحاء است ، نقدی وارد فرموده که دیگران اقتضای اثر و تقلید آنجناب در ذکر آن اختیار کرده اند ، و این الشجره ، که از افاحم و اعظم مهره و حذاق است ، آنرا در « امالی » خود از آن جناب نقل کرده .

و نیز سابقاً شنیدی که ابوالعلاء معری<sup>(۳)</sup> که علو مرتبه او در علوم عربیه دریافتی ، و شنیدی که در علم ادب کتابی تصنیف کرده که زیاده از یکصد جلد است ، و قاضی ابوالطیب الطبری نظیر او را در جمیع مردم عزیز دانسته ، و او را سابق الفضل و مکمل گفته ، و ارشاد کرده : که قلب او کتب جمیع علوم است ، و خاطر او در حدت نار مشعل است ، و متساوی است برای او سر معانی و جهر آن ، و معضل معانی ظاهر است نزد او و مفصل است .

و نیز از « ارشاد » او ظاهر است که ابوالعلاء نظام در یاسراع نموده ،

(۱) دیوان ابی تمام بشرح التبریزی ج ۲/ ۲۲۲ .

(۲) در بحار الانباء ج ۱/ ۳۶۴ - ۳۶۷ .

(۳) ابوالعلاء: احمد بن عبدالله بن سلیمان المعری الشاعر الفیلسوف المتوفی سنة

وبلندی مرتبه این در بمثابة است که کواکب هم هست تراست از آن<sup>(۱)</sup>  
الی غیر ذلک محاسمت .

جناب سید مرتضی و سید رضی را بمالکی شرح القریض وصف نموده  
جلالات شأن و تقدم و تبریز ایشان در فن شعر ظاهر ساخته، و قصیده بدیعه  
خود را، که ابن خلکان نهایت مدح آن نموده<sup>(۲)</sup>، و صفدی هم بعض  
اشعار آنرا بکمال مرتبه استحسان کرده<sup>(۳)</sup>، (کمترین بهاره از روی حسن  
که اهداء کرده شود بسوی احسن روضه موقفه که باوصف حسن رعی  
نکرده شود)<sup>(۴)</sup>، و انموده .

و نیز مدح این هردو جناب را سبب تشرف خود دانسته<sup>(۵)</sup> .  
و نیز از مدح او باملاحظه عبارت شرح ظاهر است که این هردو جناب  
در رفعت مکان و شهرت فضائل، مثل دو کواکب اند که مخفی نمی شود  
ضوء آن، بلکه آن هردو روشن اند در ظلمت لیل و ییاض صبح، و مرتقی  
نمی شود بسوی ایشان حوادث دهر، پس اخفای شان بکند<sup>(۶)</sup> .  
و نیز ظاهر است که ایشان متأنق اند، و مرتع در ریاض مکارم، و متأنق اند

(۱) راجع الی عبقات الانوار ج ۳/ ۲۲۷ طقم بتحقیق الفقیر .

(۲) وفيات الاعیان ج ۴/ ۴۲۰ .

(۳) الوافی بالوفیات ج ۲/ ۳۷۴ - ۳۷۹ .

(۴) قال فی القصیده کما سبقت مع شرحها فی ج ۳/ ۳۱۴ :

وَأَنَا الَّذِي أَهْدَى أَقْلَ بِهَارَةٍ      حَسَنًا لِأَحْسَنِ رَوْضَةٍ مِينَافِ  
(۵) قال :

أَوْضَعْتُ فِي طَرَقِ النُّشْرِفِ سَامِيًا      بِكَمَا وَلَمْ أَسْلُكْ طَرِيقَ الْعَافِي  
(۶) قال :

أَبْقَيْتُ فِينَا كَوَكِبَيْنِ مِنْهُمَا      فِي الصَّبْحِ وَالظُّلُمَاءِ لَيْسَ بِخَافِ

بشود و عفاف، و مثل قمراند در ظلمات، و فصاحت کلام ایشان بمرتبه  
ایست که هر گاه گویا میشوند اهل نجد نزدشان، مثل نبطاند در رکاکت  
و عی (۱).

و نیز از آن هویدا است که سید مرتضی و سید رضی هر دو متساوی اند  
در فضل، و قسمت کرده اند در میان خود مکارم را بتناصف و تصافی (۲).  
و نیز از آن روشن است که سید مرتضی و سید رضی سبقت کرده اند  
در حلیه مکارم وجود، و اظهر خلف افخر جناب سید مرتضی تالی ایشان  
است، و تبریز این هر سه بزرگان در فضائل، بمثابة ایست که حکم کرده  
مردم را بآنکه قضاء عجب کنند از این احلاف ندی وجود، که معاهده  
آن کردند و وفا بمقتضای آن نمودند (۳).

و نیز ابوالعلاء بخطاب اینها گفته: که شما صاحبان نسب قصیر هستید،

(۱) قال:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| متألقین و فی المکارم ارتعا   | متألقین بشود و عفاف         |
| قدرین فی الارداء بل مطرین فی | الاجداء بل قمرین فی الاسداف |
| رزقا العلا فاهل نجد کما      | نطقا الفصاحة مثل اهل دیاف   |

(۲) قال:

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ساوی الرضی المرتضی و تقاسما | خطط العلا بتناصف و تصافی |
|-----------------------------|--------------------------|

(۳) قال:

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| حلیا ندی سبقا و صلی الاظهر | المرضی فی اثباته احلاف |
|----------------------------|------------------------|

قال صدر الافاضل فی شرح هذا البيت كما سبق فی ج ۳/ ۳۰۸:

الحلف بمعنى الحلیف، ای انهما عاهدا الجود و عقدا معه الحلف وهو المهد أن  
لا یخالفا الندی و قد سبق فی حلیه المکارم و الجود، و صلی الاظهر وهو ابن المرتضی، ای  
صار بمنزلة المصلی للسابق وهو الذی یجیب تالیاً للسابق فی حلیه المسابقة، ای ان الاظهر  
قال لایبیه فی الفضل یم الخ.



پس شرف شما ظاهر است بر کبراء و اشراف ، و نیز کمال جلالت بیت رفیع ایشان بقول خود : مازاغ - الخ ، <sup>(۱)</sup> ظاهر ساخته .

و از قول او : «والشمس دائمة البقاء» واضح است که شرف بیت ایشان مثل شرف شمس دائم و غیر زائل است <sup>(۲)</sup> .

و از قول او : سطعت - الخ واضح است که نار قری که آنرا رضیین کریمین و سید اطهر روشن کرده ، عظیم و مرتفع است که زحل هم ، اطفاء آن نمی تواند کرد و روشنی این نار روشنی نور حق است که همیشه زیادت در سطوع دارد و منطقی نمی شود <sup>(۳)</sup> .

و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در رساله « تأویل حدیث صحیح مسلم » مثبت کذب و غدر و خیانت فلان و فلان خود را معتقد علم و فضل و بلاغت جناب سید مرتضی و انموده و آنجناب را بلقب علم الهدی یاد ساخته .

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

(۱) قال :

انتم ذووا النسب القصير فطولكم  
والراح ان قيل ابنة العنب اکتفت  
مازاغ بيشکم الرفیع وانما  
بالوجد ادركه خفي زحاف

(۲) قال :

والشمس دائمة البقاء وان تنل  
بالشکو فهي سريعة الاخطاف

(۳) قال :

سطعت فما يستطيع اطفاء ألها  
زحل ونور الحق ليس بطاف

( ۸ )

## ابواسحاق الزجاج

اما حکم ابراهيم بن محمد ابواسحق الزجاج ، بمعنی مولی بمعنی  
اولی ، پس از عبارت فخرالدین رازی در « نهایة القول » که آنفاً در  
ذکر حکم اخفش منقول شده ، واضحست .

و مستتر نماند که زجاج نجم و هاج سماء فضلی و براعت ، بلکه بدر  
منیر فلک اتقان صناعت است ، واجله و اعظم ارباب نقد و اتقان ، و اساطین  
والاشان بمدح او رطب اللسان اند .

حافظ ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی در « انساب » نسبت زجاج  
گفته :

[والمشهور بهذه النسبة ابواسحق ابراهيم السري بن سهل النحوي الزجاج  
صاحب كتاب «معاني القرآن»، كان من أهل الفضل والدين، حسن الاعتقاد، حميد  
المذهب، وله مصنفات حسان في الادب] - الخ<sup>(۱)</sup> .

و یحیی بن شرف نووی در « تهذیب الاسماء واللغات » گفته :

[ابواسحق الزجاج الامام في العربية، مذكور في «الروضة» في الشرط في  
الطلاق فيمن علق طلاقها بأول ولد ، وهو ابواسحق ابراهيم بن السري بن سهل  
البصري النحوي صاحب كتاب «معاني القرآن» .

قال الخطيب في تاريخ<sup>(۲)</sup> بغداد: كان ابواسحق الزجاج هذا من أهل الفضل  
والدين، حسن الاعتقاد، حسن المذهب، له مصنفات حسان في الادب. روى عنه

(۱) انساب السمعانی ج ۳ / ۱۴۱ .

(۲) تاریخ بغداد ج ۶ / ۸۹ .

هالي بن عبدالله بن المغيرة وغيره] - الخ<sup>(١)</sup> .

وقاضى شمس الدين ابوالعباس احمد بن محمد المعروف بابن

خلكان در « وفيات الاعيان » كفته :

[ابواسحق ابراهيم بن محمد السري بن سهل الزجاج النحوي، كان من أهل

العلم بالادب والدين] - الخ<sup>(٢)</sup> .

وياقعي در « مرآة الجنان » در سنة عشر وثلثمائة كفته :

[وفيها وقيل : في احدى عشرة، وقيل : في ست عشرة وثلثمائة توفي ابواسحق

الزجاج ابراهيم بن محمد النحوي .

كان من أهل العلم بالادب والدين المتين، وله من التصانيف في معاني القرآن

وعلوم الادب، والعربية والنواذر وغير ذلك بضع عشرة مصنفاً .

أخذ الادب عن المبرد، وطلب، وكان يخرط الزجاج، ثم تركه، واشتغل

بالادب ونسب اليه، وعنه أخذ أبو علي الفارسي النحوي<sup>(٣)</sup>، واليه ينسب أبو

القاسم عبدالرحمن الزجاجي<sup>(٤)</sup> صاحب كتاب « الجمل »<sup>(٥)</sup> .

( ٩ )

### ابن الانباري

اما تصريح محمد بن القاسم الانباري باينكه أولى بمعنى مولى می آید

(١) تهذيب الاسماء واللغات ج ٢ / ١٧٠ .

(٢) وفيات الاعيان ج ١ / ٤٩ .

(٣) الفارسي : ابو علي الحسن بن أحمد بن عبدالغفار المتوفى ببغداد سنة (٣٧٧) .

(٤) ابوالقاسم الزجاجي : عبدالرحمن بن اسحاق المتوفى بطبرية سنة (٣٣٩) .

(٥) مرآة الجنان ج ٢ / ٢٦٢ .

پس جناب سيد مرتضى رضى الله تعالى عنه وأرضاه، وجعل الجنة مثواه  
در «شافى» فرموده :

[ وقال ابوبكر محمد بن القاسم الانباري في كتابه في القرآن المعروف  
« بالمشكل » : والمولى في اللغة ينقسم الى ثمانية أقسام : أولهن المولى المنعم  
المعتق، ثم المنعم عليه المعتق، والمولى الولي، والمولى الاولى بالشيء، وذكر  
شاهداً عليه الآية التي قدسنا ذكرها، ويبت لبيد<sup>(١)</sup>، والمولى الجار، والمولى ابن  
العم، والمولى الصهر، والمولى الحليف، واستشهد على كل واحد من أقسام  
مولى بشيء من الشعر، لم نذكره لان غرضنا سواه ]<sup>(٢)</sup> .

و مخفى نماند كه ابن الانباري از حفاظ بارعين، واجله مهرة كالين،  
واكابر مشاهير، وافاخم نهار براست .

حافظ ابوسعبد الكريم بن محمد سمعاني در « انساب » گفته :

[ ابوبكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بيان بن سماعة  
ابن فروة بن قطن بن دعامة الانباري النحوي صاحب النصانيف .  
كان من أعلم الناس بالنحو والادب، وأكثرهم حفظاً .

سمع اسمعيل بن اسحق القاضي<sup>(٣)</sup>، وأحمد بن الهيثم بن خالد البزاز<sup>(٤)</sup> ،

(١) لبيد : بن ربيعة بن مالك ابو عقيل العامري الشاعر الصحابي المتوفى سنة  
( ٤٠ ) .

(٢) الشافى فى الامامة : ١٣٤ .

(٣) اسماعيل بن اسحاق بن اسماعيل بن حماد البصرى المالكي النحوى اللغوى  
المتوفى سنة ( ٢٨٢ ) .

(٤) احمد بن الهيثم بن خالد : ابوجعفر البزاز العسكري من أهل سرمن رأى المتوفى  
( ٢٨٠ ) .

ومحمد بن يونس الكديمي<sup>(١)</sup>، وأبا العباس أحمد بن يحيى ثعلب النحوي، ومحمد ابن أحمد بن النضر<sup>(٢)</sup>، وأباه القاسم بن محمد بن بشار<sup>(٣)</sup> الانباري وغيرهم .  
روى عنه أبو الحسن الدارقطني، وأبو عمر بن حيويه<sup>(٤)</sup> الخزاز، وأبو الحسين ابن البواب، وطبقتهم، وكان صدوقاً، فاضلاً، ديناً، برأ، خيراً من أهل السنة، وصنف كتباً كثيرة في علم القرآن، وغريب الحديث و«المشكل» و«الوقف» و«الابتداء» والرد على من خالف مصحف العامة .

وكان يملئ وأبوه حي، يملئ هر في ناحية من المسجد، وأبوه في ناحية أخرى، وكان يحفظ ثلثمائة ألف بيت شاهد في القرآن، وكان يملئ من حفظه، وما كتب عنه الاملاء قط الا من حفظه .

وكانت ولادته في رجب سنة احدى وسبعين ومائتين، وتوفي ليلة النحر من ذي الحجة سنة ثمان وعشرين وثلثمائة<sup>(٥)</sup> .

ومباركك بن محمد أبي الكريم المعروف بابن الاثير در «خطبه نهايه»  
كفته :

ثم صنف الناس غير من ذكرنا في هذا الفن تصانيف كثيرة، منهم شهر بن

(١) الكديمي: أبو العباس محمد بن يونس بن موسى القرشي البصري الحافظ المتوفى سنة (٢٨٦) .

(٢) محمد بن احمد بن النضر : بن عبدالله بن مصعب الازدي الكوفي البغدادي المتوفى (٢٩١) .

(٣) القاسم بن محمد بن بشار أبو محمد الانباري المتوفى سنة (٣٠٥) .

(٤) ابو عمر بن حيويه: محمد بن العباس بن محمد بن ذكرى البغدادي الخزاز المتوفى سنة (٣٨٢) .

(٥) انساب السمعاني ج ١/ ٢١٢ .

حمدويه<sup>(١)</sup>، وأبو العباس أحمد بن يحيى اللغوي المعروف بشعلب، وأبو العباس  
محمد بن يزيد الثمالي المعروف بالمبرد، وأبو بكر محمد بن القاسم الأنباري،  
وأحمد بن الحسن الكندي<sup>(٢)</sup>، وأبو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد<sup>(٣)</sup>، صاحب  
ذوالب، وغير هؤلاء من أئمة اللغة والنحو والفقه والحديث، ولم يخل زمان وعصر  
من جمع في هذا الفن شيئاً، وانفرد فيه بتأليف، واستبد فيه بتصنيف<sup>(٤)</sup>.  
وأحمد بن محمد المعروف بابن خلكان در «وفيات الأعيان» كفته :

[ أبو بكر محمد بن أبي محمد القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بيان  
ابن سماعة بن فروة بن قطان بن دهامة الأنباري النحوي صاحب التصانيف  
المشهورة في النحو والادب، كان علامة وقته في الادب، وأكثر الناس حفظاً لها،  
وكان صدوقاً ثقة، دينا خيراً من أهل السنة، وصنف كتباً كثيرة في علوم القرآن  
وغريب الحديث، «المشكل» و«الوقف» و«الابتداء» و«الرد على من خالف  
مصحف العامة» وكتاب «الزاهر» ذكره الخطيب في «تاريخ بغداد»<sup>(٥)</sup> وأثنى  
عليه وقال : بلغني انه كتب عنه وابوه حي، وكان يماي في ناحية من المسجد،  
وأبوه في ناحية أخرى .

وكان أبوه عالماً بالادب، موثقاً في الرواية، صدوقاً أميناً، سكن بغداد،  
وروى عنه جماعة من العلماء، وروى عنه ولده المذكور، وله تصانيف، فمن

(١) شمر بن حمدويه الهروي أبو عمرو اللغوي الأديب المتوفى سنة (٢٥٥).

(٢) أحمد بن الحسن الكندي: بن اسماعيل بن صبيح الكوفي كان حياً قبل سنة (٢٩١).

(٣) محمد بن عبد الواحد بن أبي هاشم أبو عمرو المطارز الباردى المعروف بعلام ثعلب

توفى سنة (٣٤٥).

(٤) النهاية في غريب الحديث والاثرج ١/ ٧.

(٥) تاريخ بغداد ج ٣/ ١٨١.

ذلك كتاب «خلق الإنسان» وكتاب «خلق الفرس» وكتاب «الأمثال» وكتاب «المقصود والممدود» وكتاب «المذكر والمؤنث» وكتاب «غريب الحديث» .  
وقال ابو علي القالي <sup>(١)</sup> : كان ابوبكر الانباري يحفظ فيما ذكر ثلثمائة ألف بيت شاهد في القرآن الكريم .

وقيل له : قد أكثر الناس في محفوظاتك فكم تحفظ؟ فقال : احفظ ثلثة عشر صندوقاً، وقيل : انه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً للقرآن بأسانيدها [ - الخ <sup>(٢)</sup> ] .  
وذهبى در «تذكرة الحفاظ» كفته :

[ابن الانباري الحافظ العلامة شيخ الادب ابوبكر محمد بن محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النجوي .

سمع أبا العباس الكديمي ، واسماعيل القاضي ، وأحمد بن الهيثم البزاز ، وثعلباً ، وطبقتهم ، صنف تصانيف كثيرة ، وروى بأسانيده ، ويملي من حفظه ، وكان من أفراد الدهر في سعة الحفظ مع الصدق والدين .

قال الخطيب : كان صدوقاً ديناً من أهل السنة ، صنف في القراءات و« الغريب » و«المشكل» و«الوقف» و«الابتداء» .

حدث عنه أبو عمر بن حيويه ، وأحمد بن نصر الشاذلي <sup>(٣)</sup> ، وعبد الواحد بن

(١) ابو علي القالي : اسماعيل بن القاسم بن عيذون الاديب اللغوي المتوفى سنة (٣٥٦) .

(٢) وفيات الاعيان ج ٤ / ٣٤١ .

(٣) الشاذلي : ابوبكر أحمد بن نصر البصري المقرئ المتوفى سنة ( ٣٧٣ ) ، والشاذلي (بفتح الشين والذال المعجمة ، وبعد الالف ياء مثناة من تحتها) نسبة الى شذا ، وهي قرية بالبصرة (الباب) .

أبي هاشم<sup>(١)</sup> ، والدارقطني ، ومحمد بن أخى ميمى<sup>(٢)</sup> ، وأحمد بن الجراح<sup>(٣)</sup> وآخرون .

قال أبو علي القالي: كان شيخنا أبو بكر يحفظ فيما قيل ثلثة أئة ألف بيت شاهداً في القرآن .

وقال أبو علي التنوخي<sup>(٤)</sup> : كان ابن الأنباري يملئ من حفظه ، وما أملئ من دفتر قط .

وقال حمزة بن محمد بن طاهر<sup>(٥)</sup> : كان ابن الأنباري زاهداً متواضعاً ، حكى الدارقطني انه حينه فصحف في اسم ، قال : فاعظمت له أن يحمل عنه وهم ، وهبته ، فعرفت مستمليه ، فلما حضرت الجمعة الأخرى ، قل ابن الأنباري : أنا صحفنا الاسم الفلاني ونبهنا عليه ذلك الشاب على الصواب .

قال محمد بن جعفر النميمي<sup>(٦)</sup> : مارأيت أحداً أحفظ من ابن الأنباري ، ولا أغزر من علمه ، وحدثني عنه انه قال : أحفظ ثلثة عشر صندوقاً ، وقيل : كان يأكل القلبية ويقول : ابقى على حفظي ، قيل : كان ممن يحفظ عشرين ومائة تفسير بأسانيدھا .

(١) عبد الواحد بن عمر بن محمد بن أبي هاشم أبو طاهر البغدادي المقرئ النحوي المتوفى (٣٤٩) .

(٢) محمد بن عبد الله بن أخى ميمى أبو الحسين الدقاق المتوفى ببغداد سنة (٣٩٠) .

(٣) أحمد بن الجراح : هو الحافظ أبو العباس أحمد بن محمد عيسى بن الجراح ابن النحاس المصري المتوفى (٣٧٦) .

(٤) أبو علي التنوخي : المحسن بن علي بن محمد بن أبي الفهم داود البصري الأديب المتوفى (٣٨٤) .

(٥) حمزة بن محمد بن طاهر : الحافظ أبو طاهر الدقاق المتوفى سنة (٤٢٤) .

(٦) محمد بن جعفر النميمي : أبو الحسن ابن النجار الكوفي النحوي المقرئ المتوفى



وقيل : انه كان يتردد الى أولاد الراضي<sup>(١)</sup> بالله يعلمهم ، فسأته جارية عن تعبير رؤيسا ؟ ، فقال : أنا حاقن<sup>(٢)</sup> ، ثم عاد من الغد وقد صار عابراً ، درس كتاب الكرمانى<sup>(٣)</sup> .

وقيل : انه أملئ «غريب الحديث» في خمسة وأربعين ألف ورقة ، وله كتاب «الامداد» كبير جداً ، وكتاب «شرح الكافي» في ألف ورقة وكتاب «الجاهليات» في سبع مائة ورقة ، وكان رأساً في نحو الكوفيين [الخ]<sup>(٤)</sup> .

ونيز ذهبى در «عبر فى خبر من غير» در وقائع سنة ثمان وعشرين وثلثمائة كفته :

وفىها ابن الانبارى ابوبكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار النحوي اللغوي العلامة ، صاحب المصنفات ، وله سبع وخمسون سنة ، سمع في صغره من الكديمي واسماعيل القاضي ، وأخذ عن أبيه ، وثعلب ، وطائفة .

قال ابو علي القالي : كان شيخنا ابوبكر ، يحفظ فيما قبل ثلثمائة الف بيت شاهد في القرآن .

وقال محمد بن جعفر التميمي : مارأينا احفظ من ابن الانبارى ، ولا أغزر بحراً ، حدثوني عنه ، انه قال : احفظ ثلثة عشر صندوقاً . قال : وحدثت انه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً<sup>(٥)</sup> .

(١) الراضى بالله : ابواسحاق محمد بن المقندر بالله جعفر الخليفة المتوفى سنة (٣٢٩) .

(٢) الحاقن : الذى حبس بوله .

(٣)

(٤) تذكرة الحفاظ للذهبي ج ٣/ ٨٤٢ .

(٥) العبر فى خبر من غير ج ٢/ ٢٢٠ ط الكويت .

ونخيل بن ايبيك الصفدي در « وافي بالوفيات » گفته :

[ محمد بن القاسم بن محمد بن بشار ابوبكر ابن الأنباري التحوي اللغوي

العلامة، ولد سنة احدى وسبعين .

قال ابو علي القالي تلميذه : كان يحفظ فيما قيل ثلثمائة الف بيت شعر شاهد

في القرآن ، وكان يملئ من حفظه ، وما أملئ من دفتر ، وكان زاهداً متواضعاً . . .

الى ان قال :

وروى عنه : انه قال : احفظ ثلثة عشر صندوقاً .

قال التميمي : وحدثت انه كان يحفظ عشرين ومائة تفسيراً بأسانيدھا .

كان يتردد الى اولاد الراضي بالله ، فسألته جارية عن تعبير رؤيا ، فقال : أنا

حاقن ، ومضى ، فلما عاد من الغد عاد وقد صار عابراً ، مضى من بومه ، فدرس كتاب

الكرمانی .

كان اماماً في نحو الكوفيين ، وأملئ كتاب « غريب الحديث » في خمسة

وأربعين ورقة [ - الخ <sup>(١)</sup> ] .

وعبدالله بن اسعد يافعي در « مرآة الجنان » در سنة ثمان وعشرين

وثلثمائة گفته :

وفيها توفي العلامة امام اللغة ، صاحب المصنفات ، ابوبكر محمد بن الأنباري

التحوي اللغوي ، عمر سبعاً وخمسين سنة ، سمع في صغره من الكديمي ، (بضم

الكاف) واسماعيل القاضي ، وأخذ عن أبيه ، وتعلب ، وطائفة .

قال ابو علي القالي : كان شيخنا ابوبكر يحفظ فيما قيل ثلثمائة الف بيت شاهد

في القرآن .

وقال محمد بن جعفر التميمي : مارأيت احفظ من ابن الأنباري ، ولا أغزر

بحراً منه .

وروى عنه : انه قال : احفظ ثلثة عشر صندوقاً .

قال : وحدثت انه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً للقرآن العظيم بأسانيدھا .

وقيل : انه املأ « غريب الحديث » في خمسة وأربعين ألف ورقة ، وكان علامة وقته في الاداب ، وأكثر الناس حفظاً لها ، وكان صدوقاً ثقة ، ديناً خيراً من أهل السنة ، وصنف كتباً كثيرة في علوم القرآن ، و« غريب الحديث » و« المشكل » ، وكان يملئ في ناحية من المسجد وأبوه في ناحية أخرى [ (١) ] .

وشيخ محمد بن محمد الجزري (٢) در « طبقات القراء » كفته :

[ محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن أبو بكر بن الانباري البغدادي الامام الكبير والاستاد الشهير ... الى أن قال :

قال ابو علي القالي : كان ابن الانباري يحفظ ثلثمائة الف بيت شاهداً في القرآن ، وكان ثقة صدوقاً ، وكان احفظ من تقدم من الكوفيين .

وقال حمزة بن محمد بن طاهر : كان زاهداً متواضعاً .

وقال الداني (٣) فيه : امام في صناعته مع براعة فهمه ، وسعة علمه ، وصدق لهجته .

وقال ابو علي التنوخي : كان ابن الانباري يملئ من حفظه ، ما أمسى قط من دفتر ... الى أن قال :

قال محمد بن جعفر التميمي : ما رأينا احفظ من ابن الانباري ولا أغزر من علمه حدثوني عنه انه قال : احفظ ثلثة عشر صندوقاً .

(١) مرآة الجنان ج ٢ / ٢٩٤ ط حيدرآباد الدكن .

(٢) الجزري : محمد بن محمد بن محمد ابو الخير شمس الدين الدمشقي المتوفى سنة ٨٣٣ .

(٣) الداني : ابو عمرو عثمان بن سعيد بن عثمان بن سعيد القرطبي المتوفى سنة

قال التميمي : وهذا ما لا يحفظ لاحد قبله ، وحدث عنه : انه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً بأسانيدها .

وقال لي ابو الحسن العروضي<sup>(١)</sup> : كان ابن الأنباري يتردد الى أولاد الراضي بالله ، فسألته جارية عن تعبير رؤيا ، فقال : أنا حاقن ، ومضى ، وجاء من الغد وقد صار عابراً مضى من يومه فدرس كتاب الكرمانى .

قلت : وأكتابه في «الوقف والابتداء» أول ما ألف فيه واحسن .

قال الداني : سمعت بعض أصحابنا يقول عن شيخ له : ان ابن الأنباري لما صنف كتابه في «الوقف والابتداء» جرى به الى ابن مجاهد<sup>(٢)</sup> فنظر فيه ، وقال : لقد كان في نفسي ان أعمل في هذا المعنى كتاباً ، وماترك هذا الشاب لمصنف ما يصنف .

وحكى جعفر بن معاذ انه كان عنده في الجامع ، فسأله انسان عن معنى آية ، فقال : فيها عشرة أرجه ، فقال : هات ما حضر منها ، فقال : كلها حاضرة ... الى أن قال :

توفي في يوم الاضحى سنة ثمان وعشرين وثلثمائة ببغداد في داره ، وقبل : سنة سبع وعشرين وله ثمان وستون سنة [ <sup>(٣)</sup> ] .

وجلال الدين سيوطى در « بغية الوعاة » گفته :

[ محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسين بن بيان بن سماعة بن فروة ابن قطن بن دعامة الامام ابوبكر بن الأنباري النحوي اللغوي .

(١) ابو الحسن العروضي : احمد بن محمد بن احمد كان معلماً لأولاد الراضي بالله ، توفي سنة (٢٤٢) .

(٢) ابن مجاهد : احمد بن موسى بن العباس بن مجاهد التميمي الحافظ البغدادي المتوفى سنة (٣٢٤) .

(٣) غاية النهاية ج ٢ / ٢٣٠ .

قال الزبيدي<sup>(١)</sup> : كان من اعظم الناس علماً بالنحو والادب ، وأكثرهم حفظاً .

سمع من ثعالب وخلق ، وكان صدوقاً فاضلاً ، ديناً خيراً من أهل السنة .  
روى عنه الدارقطني ، وجماعة ، وكان يملأ في ناحية وأبوه مقابله ، وكان يحفظ ثلثمائة الف بيت شاعداً في القرآن ، وكان يملأ من حفظه لا من كتاب .  
ومرض يوماً ، فماده أصحابه ، فرأوا من انزعاج والده عليه أمراً عظيماً فطيخوا نفسه ، فقال : كيف لا انزعج ؟! وهو يحفظ جميع ماترون ، وأشار الى خزانة مملوءة كتباً وكان مع حفظه زاهداً متواضعاً [ الخ<sup>(٢)</sup> ] .

ونيز سيوطي در « طبقات الحفاظ » كفته :

[ ابن الانباري الحافظ العلامة شيخ الادب أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النحوي صاحب ثعلب .

صنف التصانيف الكثيرة ، وأملأ من حفظه ، وكان من أفراد الدهر في سعة الحفظ مع الدين والصدق من أهل السنة ، وكان يحفظ ثلثمائة الف بيت شاعداً في القرآن ، وعنه : احفظ ثلثة عشر صندوقاً ، مات ليلة النحر ببغداد سنة ٣٢٨ ]<sup>(٣)</sup> .

ونيز سيوطي در « اتقان » كفته :

[ قال ابن الصلاح<sup>(٤)</sup> : وحيث رأيت في كتب التفسير : قال أهل المعاني ،

(١) الزبيدي : محمد بن الحسن بن عبدالله بن مذحج النحوي الاشيبلي المتوفى (٣٧٩) .

(٢) بغية الوعاة : ٩١ .

(٣) طبقات الحفاظ : ٣٤٩ .

(٤) ابن الصلاح : ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن بن موسى الشهرزوري المتوفى بدمشق سنة (٦٤٣) .

فالمراد به مصنفوا الكتب في معاني القرآن، كالزجاج، والفراء، والاعخش<sup>(١)</sup>،  
وابن الانباري<sup>(٢)</sup>.

(١٠)

### محمد بن عزيز السجستاني

امانصريح محمد بن عزيز السجستاني العززي بمجىء مولى بمعنى  
أولى، پس در تفسير خود مسمى به «نزهة القلوب» كه اول آن اينست:  
[ الحمد لله رب العالمين ) والصلوة على محمد وآله وسلم تسليماً ، هذا  
تفسير غريب القرآن الف على حروف المعجم ليقرّب تناوله ويسهل حفظه على  
من أراد به وبالله التوفيق والعون ] .  
وقاضي محمد بن علي شوكاني<sup>(٣)</sup> در «انحاف الاكابر باسناد الدفاتر» در  
ذكر روايت آن گفته :

[ تفسير السجستاني المسمى «نزهة القلوب» ارويه بالاسناد السابق الى  
الشماعى<sup>(٤)</sup> أيضاً عن أحمد بن عباس السامري، عن محمد بن<sup>(٥)</sup> علي المؤذن،

(١) الاخفش : سعيد بن مسعدة البلخي البصري المعروف بالاخفش الاوسط توفي

سنة (٢١٥) .

(٢) الاتقان في علوم القرآن ج ٢/ ٣ .

(٣) الشوكاني: محمد بن علي بن محمد بن عبدالله اليمنى المتوفى سنة (١٢٥٠) .

(٤) الشماعى: احمد بن سعيد بن عبد الواحد المورخ الجربى المتوفى سنة (٩٢٨) .

(٥) محمد بن علي المؤذن: بن احمد بن معاسن الدمشقي المتوفى (٧٧٦) .

عن عبدالله بن محمد بن دحمان، عن محمد بن أحمد المعروف بابن الخطاب<sup>(١)</sup>  
عن أبي الحسن عبد الباقي بن فارس المقرئ<sup>(٢)</sup>، عن عبدالله بن الحسين بن حسن  
المقرئ<sup>(٣)</sup>، عن المؤلف [٤].

كفته : [مولانا ای : ولینا، والمولى على ثمانية اوجه : المعتق، والمعتق  
والولي، والاولى بالشيء، وابن العم، والصهر، والجار، والحليف].  
وعزیزى ماهر عزیز القدر، وحاذق جلیل الفخر است .  
جلال الدین سیوطی در « بغیة الوعاة » كفته :

[محمد بن عزیز ابوبکر العزیزى السجستانی (بزائین معجمین) كما ذكره  
الدارقطنی، وابن ماكولا<sup>(٥)</sup>، وغيرهما، وقيل : الثانية مهمة نسبة لبني عزرة ورد  
بان القياس فيه العزري لا العزيري .

كان ادیباً فاضلاً، متواضعاً، اخذ عن ابی بکر الانباري، وصنف غريب القرآن  
المشهور، فجوده ويقال : انه صنفه في خمس عشرة سنة، وكان يقرأه على شيوخه  
الانباري يصلح فيه مواضع. رواه عنه ابن حسنون، وغيره. مات سنة ثلث وثلثمائة.

(١) ابن الخطاب (بالحاء المهملة) : مسند مصر محمد بن احمد بن ابراهيم بن احمد  
المتوفى سنة (٥٢٥) .

(٢) عبد الباقي بن فارس المقرئ : بن احمد ابوالحسن الحمصی المصری المتوفى  
حدود سنة (٤٥٠) .

(٣) عبدالله بن الحسين بن حسنون : ابواحمد السامري المقرئ المتوفى بمصر سنة  
(٣٨٦) .

(٤) اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر : ٢٥ .

(٥) ابن ماكولا : على بن هبة الله بن علي بن جعفر أبو نصر المورخ المقتول  
بخوزستان سنة (٤٨٦) .

وقال ابن النجار<sup>(١)</sup> في ترجمته: كان عبداً صالحاً، روى عنه «غريب القرآن» أبو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان المعروف بابن بطة<sup>(٢)</sup> الكبير وأبو عمرو عثمان بن أحمد بن سمعان الرزاز<sup>(٣)</sup>، وأبو أحمد عبد الله بن حسنون المقرئ وغيرهم.

قال: والصحيح في اسم أبيه عزير آخره راء هكذا رأيت به خط ابن ناصر<sup>(٤)</sup> الحافظ، وذكر أنه شاهده بخط يده، وبخط غير واحد من الذين كتبوا كتابه عنه وكانوا متقنين.

وذكر لي شيخنا أبو محمد ابن الاخضر<sup>(٥)</sup> أنه رأى نسخة بغريب القرآن بخط مصنفه وفي آخرها كتبه محمد بن عزير (بالراء المهملة) [٦].  
ونيز جلال سيوطي در «اتقان في علوم القرآن» گفته:  
[النوع السادس والثلاثون في معرفة غريبه، افردته بالتصنيف خلافتك لا يحصون:

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

(١) ابن النجار: محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الحافظ المورخ البغدادي المتوفى سنة (٦٤٣).

(٢) ابن بطة: عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان الحنبلي الكبير المتوفى سنة (٣٨٧).

(٣) أبو عمرو الرزاز: عثمان بن أحمد بن سمعان البغدادي المتوفى سنة (٣٦٧).

(٤) ابن ناصر: محمد بن ناصر بن محمد بن علي الحافظ محدث العراق المتوفى سنة (٥٥٠).

(٥) أبو محمد بن الاخضر: عبد العزيز بن محمود بن المبارك بن محمود البغدادي الحافظ المتوفى (٦١١).

(٦) بنية الوعاة: ٧٢ - ٧٣.



منهم أبو عبيدة، وأبو عمر الزاهد، وابن دريد<sup>(۱)</sup>، ومن أشهرها كتاب العزيري، فقد أقام في تأليفه خمس عشرة سنة، يحرره هو وشيخه أبو بكر بن الأنباري<sup>(۲)</sup>.

وعبد الكريم بن محمد سمعاني در «انساب» گفته :

[وكتاب «غرائب القرآن» للعزيري، وهو محمد بن عزيز السجستاني المعروف بالعزيري، لانه من بني عزة، هكذا ذكره القاضي أبو الفرج محمد بن عبيد الله ابن أبي البقاء القاضي<sup>(۳)</sup>، وروى الكتاب عن أبي موسى الاندلسي، عن أبي الفتح ابن أبي الفوارس الحافظ<sup>(۴)</sup>، عن أبي عمرو عثمان بن أحمد بن سمان الرزاز، عن محمد بن عزيز العزيري، ومن قال بالزائين فقد اخطأ]<sup>(۵)</sup>.

(۱۱)

علی بن عیسیٰ الرمانی

اما تفسیر علی بن عیسیٰ الرمانی، مولیٰ رابأولی، پس از عبارت فخرالدین رازی که سابقاً مذکور شد ظاهر است .

وثقت وجلالت، ونبالت وریاست، ومهارت وبراعت رمانی در نحو

(۱) ابن دريد : محمد بن الحسن بن دريد الازدي البصري اللغوي الاديب المتوفى

سنة (۴۴۷) .

(۲) الاتقان ج ۲ / ۳ .

(۳) ابن أبي البقاء القاضي : محمد بن عبيد الله بن الحسن بن الحسين البصري أبو

الفرج قاضي البصرة المتوفى (۴۹۹) .

(۴) أبو الفتح بن أبي الفوارس : محمد بن أحمد بن فارس بن سهل الحافظ البغدادي

المتوفى (۴۱۲) .

(۵) انساب السمعاني ج ۴ / ۱۸۸ .

ولغت وقته وقرآن وكلام وديگر علوم كثيره بملاحظة كتب رجاله، ظاهر وباهر است .

عبدالكريم بن محمد سمعاني در «انساب» بنسبت رماني گفته :  
[أبو الحسن علي بن عيسى بن علي بن عبد الله الرماني النحوي المتكلم ،  
صاحب التصانيف .

يروى عن أبي بكر بن دريد، وأبي بكر السراج ، وغيرهما .  
روى عنه أبو القاسم التنوخي<sup>(١)</sup>، وأبو محمد الجوهري<sup>(٢)</sup> .  
وكان من أهل المعرفة، متقناً في علوم كثيرة من الفقه، والقرآن، والنحو ، واللغة  
والكلام على مذهب المعتزلة .  
وكانت ولادته في سنة ست وتسعين ومائتين، ووفاته في جمادي الاولى سنة  
أربع وثمانين وثلثمائة<sup>(٣)</sup> .  
وابن خلكان در «وفيات الأعيان» گفته :

[أبو الحسن علي بن عيسى بن علي بن عبد الله الرماني النحوي المتكلم ، أحد  
الائمة المشاهير ، جمع بين علم الكلام والعربية، وله تفسير القرآن الكريم .  
أخذ الأدب عن أبي بكر بن دريد ، وأبي بكر بن السراج<sup>(٤)</sup>، وروى عنه  
أبو القاسم التنوخي وأبو محمد الجوهري وغيرهما .  
وكانت ولادته ببغداد سنة ست وتسعين ومائتين، وتوفي ليلة الأحد حادي عشر

(١) أبو القاسم التنوخي : علي بن المحسن بن علي القاضي المعتزلي المتوفى سنة  
(٤٤٧) .

(٢) أبو محمد الجوهري : الحسن بن علي الشيرازي البغدادي المقنعي المتوفى سنة  
(٤٥٤) .

(٣) انساب السماني ج ٣ / ٨٩ .

(٤) أبو بكر بن السراج : محمد بن السري النحوي البغدادي المتوفى سنة (٣١٦) .

جمادي الاولى سنة أربع وثمانين ، وقيل : اثنتين وثمانين وثلثمائة ، رحمه الله تعالى وأصله من سر من رأى .

والرمانى (بضم الراء) و(تشديد الميم) وبعد الالف (نون) ، هذه النسبة يجوز ان تكون الى الرمان وبيعه، ويمكن ان تكون الى قصر الرمان، وهو قصر بواسط معروف ، وقد نسب الى هذا وهذا خلق كثير ، ولم يذكر السمعاني ان نسبة أبي الحسن المذكور الى أيهما والله أعلم<sup>(١)</sup>.

وذهبي در «عبر» درو قانع سنة أربع وثمانين وثلثمائة گفته :

[والرمانى شيخ العربية ، أبو الحسن علي بن عيسى النحوي ، ببغداد وله ثمان وثمانون سنة، له قريب من مائة مصنف، أخذ عن ابن دريد وأبي بكر بن السراج وكان متقناً في علوم كثيرة من القرآن والفقه والنحو والكلام على مذهب المعتزلة ، والتفسير واللغة]<sup>(٢)</sup>.

وجلال الدين سيوطى در «بغية الوعاة» گفته :

[ علي بن عيسى بن علي بن عبد الله أبو الحسن الرمانى كان يعرف أيضاً بالاحشيدى وبالوراق ، وهو بالرمانى أشهر .

كان اماماً في العربية ، علامة في الادب ، في طبقة الفارسي ، والسيرافي ، معتزلياً .

ولد سنة ست وسبعين ومائتين ، وأخذ من الزجاج ، وابن السراج ، وابن

دريد .

قال أبو حيان التوحيدى<sup>(٣)</sup> : لم يرمثه قط علماً بالنحو ، وغزارة بالكلام ،

(١) وفيات الاعيان ج ٢/ ٢٩٩ .

(٢) العبر فى خبر من غير ج ٣/ ٢٥ ط الكويت .

(٣) أبو حيان التوحيدى : على بن محمد بن العباس الفيلسوف المتصوف المتوفى نحو

سنة (٤٠٠) .

وبصراً بالمقالات ، واستخراجاً للعویص ، وإيضاحاً للمشکل ، مع تأله ، وتنزه ،  
ودین ، وفصاحة ، وعفافة ، ونظافة ] - الخ<sup>(۱)</sup> .

(۱۲)

## أبونصر الجوهري

أما تفسير أبونصر اسمعيل بن حماد فارابی جوهري ، مولی را بأولی ،  
پس در کتاب «صحاح اللغة» که در شروع آن تصریح کرده بآنکه در آن  
لغت صحیحہ ذکر کرده ، و تحصیل آن بعراق روایة و اتقان آن درایة  
نموده ، و مشافہہ کرده بآن عرب عاربه را در دیارشان بیادیه ، و قصور  
نکرده در آن از روی نصیح ، و ادخار نکرده وسع را ، حیث قال :  
[أما بعد فاني قد اودعت هذا الكتاب ماصح عندي من هذه اللغة التي شرف  
الله منزلتها، وجعل علم الدين والدنيا منوطاً بمعرفتها، على ترتيب لم اسبق اليه  
وتهذيب لم أغلب عليه ، في ثمانية وعشرين باباً ، وكل باب منها ثمانية وعشرون  
فصلاً، على عدد حروف المعجم، وترتيبها ، الا ان يهمل من الابواب جنس من  
الفصول، بعد تحصيلها بالعراق روایة و اتقانها درایة، و مشافہتی بها العرب العاربة  
في ديارهم بالبادية ولم آل في ذلك نصحاً ولا ادخرت وسعاً ] .

در لغت « ولی » می فرماید :

[وأما قول لييد<sup>(۲)</sup> :

فقدت كلا الفرجين تحسب انه      مولی المخافة خلفها وأمامها  
فيريد انه أولى موضع ان يكون فيه الخوف ] .

(۱) بغية الوعاة : ۳۴۴ .

(۲) لييد : بن ربيعة بن مالك ابو عقيل العامري الشاعر المتوفى سنة (۴۱) .

ونفائس عرائس محامد سنیه، وجواهر زواهر مدائح بهیه جوهری از افادات اکابر واعاظم سنیه ظاهر است، که اورا از أفاضل وأجله أعلام وأماثل فخام، ومنقدين لغات، ومحققين أثبات، وأعیان ائمة ادب ولغت، وفرسان كلام واصول، وأساطین فحول، ودر علم وذکا وفطنت، از اعاجیب زمان می دانند .

ابومنصور عبدالملک بن احمد بن اسمعیل الثعالبی اللغوی در «یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر» علی مافی «مزهر» السیوطی گفته :  
[کان الجوهري من اعاجيب الزمان <sup>(۱)</sup>، وهو امام في اللغة <sup>(۲)</sup>، وله كتاب «الصحاح» وفيه يقول ابو محمد اسمعيل بن محمد بن عبدوس النيسابوري :  
هذا كتاب الصحاح سيد ما  
يشمل انواعه ويجمع ما  
يتركه من الكتب <sup>(۳)</sup>]  
ومحمد بن احمد ذهبي در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنة ثلث وتسعين وثلثمائة گفته :

[والجوهري، صاحب «الصحاح» أبو نصر اسمعيل بن حماد التركي اللغوي احد ائمة اللسان، وكان في جودة الخط في طبقة ابن مقلة <sup>(۴)</sup>، ومهلهل، اكثر الترحال، ثم سكن بنيسابور] - الخ <sup>(۵)</sup> .

ونیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنة ثلث وتسعين وثلثمائة

(۱) فی المصدر: من اعاجیب الدنيا .

(۲) فی المصدر: وهو امام فی لغة العرب .

(۳) یتیمه الدهر للثعالبی ج ۴/ ۴۰۶ .

(۴) ابن مقلة : محمد بن علی بن الحسین بن مقلة الوزير الخطاط المتوفی بالسجن

فی بغداد سنة (۳۲۸) .

(۵) الخبر فی خبر من غیر ج ۳/ ۵۵ .

كفته :

[ فيها مات الامام في اللغة وصاحب الصحاح أبونصر اسمعيل بن حماد الجوهري التركي ] - الخ .

وعمر بن مظفر الشهير بابن الوردي در «تمة المختصر في احوال البشر» دروقائع سنة ثمان وتسعين وثلثمائة كفته :

[ وفيها توفي ابونصر اسمعيل بن حماد الجوهري صاحب الصحاح وهو من فاراب من مدن الترك، وتسمى اليوم اطرار، وله خط منسوب عال وقدم نيسابور فتوفى بها، وكتابه «الصحاح» يصف فضله ] .

وعبدالله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» دروقائع سنة ثلث وتسعين وثلثمائة كفته :

[ وفيها توفي الامام ابونصر صاحب الصحاح الجوهري اسمعيل بن حماد التركي اللغوي ، أحد أركان اللغة ] - الخ <sup>(١)</sup> .

وجلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة» كفته :

[ اسمعيل بن حماد الجوهري صاحب «الصحاح» الامام ابونصر الفارابي . قال ياقوت : كان من أعاجيب الزمان ذكاء، وفطنة ، وعلماً، واصله من فاراب من بلاد الترك، وكان اماماً في الادب واللغة، وخطه يضرب به المثل، لا يكاد يفرق بينه وبين خط ابن مقلة، وهو مع ذلك من فرسان الكلام والاصول، وكان يؤثر السفر على الحضر، ويطوف الافاق، ودخل العراق، فقرأ العربية على ابي علي الفارسي، والسيرافي، وسافر الى الحجاز، وشافه باللغة العرب العاربة، وطاف بلاد ربيعة، ومصر، ثم عاد الى خراسان، ونزل الدامغان عند ابي الحسن بن علي أحد أعيان الكتاب والفضلاء، ثم أقام بنيسابور ملازماً للتدريس والتأليف، وتعلم

الخط وكتابة المصاحف والدفاتر، حتى مضى لسبيله عن آثار جميلة، وصنف كتاباً في العروض، ومقدمة في النحو، و«الصحاح» في اللغة، وهو كتاب الذي بأيدي الناس اليوم، وعليه اعتمادهم، أحسن تصنيفه، وجود تأليفه، وفيه يقول اسمعيل بن عبدوس النيسابوري<sup>(١)</sup> :

هذا كتاب الصحاح سيد ما      صنف قبل الصحاح في الأدب  
يشمل أبوابه ويجمع ما      فرق في غيره من الكتب [ <sup>(٢)</sup> ]  
ونيز سيوطي در «مزهري» كفته :

[ اعظم كتاب ألف في اللغة بعد عصر «الصحاح» كتاب «المحكم والمحيط  
الاعظم» لابي الحسن علي بن سيدة الاندلسي الضرب <sup>(٣)</sup> ]، ثم كتاب «العياب» للرضي  
الصفاني<sup>(٤)</sup> ووصل فيه الى فصل بكم، حتى قال القائل :

ان الصفاني الذي      حاز العلوم والحكم  
كان قصاري أمره      أن انتهى الى بكم

ثم كتاب «القاموس» للامام مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز <sup>(٥)</sup> آبادي  
شيخ شيوخنا، ولم يصل واحد من هذه الثلاثة في كثرة التداول الى ما وصل اليه  
«الصحاح»، ولا نقصت رتبة «الصحاح» ولا شهرته بوجود هذه، وذلك لالتزامه  
ماصح فهو في كتب اللغة نظير «صحيح البخاري» في كتب الحديث وليس المدار  
في الاعتماد على كثرة الجمع، بل على شرط الصحة [ <sup>(٦)</sup> ] .

(١) اسمعيل بن محمد بن عبدوس الدهان النيسابوري الاديب كان من تلامذة الجوهري.

(٢) بغية الوعاة: ١٩٥ .

(٣) ابوالحسن علي بن اسماعيل الاندلسي المعروف بابن سيدة المتوفى سنة (٤٥٨).

(٤) الرضي الصفاني: الحسن بن محمد المتوفى سنة (٦٥٠) .

(٥) الفيروز آبادي: محمد بن يعقوب اللغوي الشيرازي المتوفى سنة (٨١٧) .

(٦) المزهر في اللغة ج ١/ ٦٢ .

وملاعلي قارى<sup>(١)</sup> در رساله‌ای که بجواب رساله امام الحرمین ابو المعالی جوینی<sup>(٢)</sup> در ذم مذهب ابوحنیفه<sup>(٣)</sup> نوشته، میگوید :

[ وقال الكردي<sup>(٤)</sup> : ليس الشافعي<sup>(٥)</sup> بصاحب مذهب ، بل هو متصرف في مذهب غيره انتهى .

وهذا نظير من صنف كتابه في ثلثين سنة ، فجاء بعده شخص فهدبه وبوبه وأجزه في ثلث سنين ، وأراد أن يفتخر بأن صنفه في زمان قليل أحسن ممن قبله فقيل له : انما صنفت أنت في ثلث وثلثين ، ومن هذا القبيل « تفسير البيضاوي » بالنسبة الى « كشاف الزمخشري » وكتاب « القاموس » بالاضافة الى كتاب الجوهري ونحو ذلك ] .

ونیز ملاعلي قارى در این رساله گفته :

[ من القواعد المقررة والامور المسلمة ان الفضل للمتقدم ، وانهم لولا هم لكان أصحاب الزمن الاخير في مقام الجهل كالحمير ، فاعترض صاحب « القاموس » بانه لغوي<sup>(٦)</sup> ، مع انه لغوي فأخذ عن الجوهري ، جواهر اللغة ووجهه في مواضع تقليداً لبعض الائمة ، وأكثرها قابل أن يدفع ، وعن محل الوهم يرفع ] - الخ .

(١) الملاعلي القارى: بن محمد سلطان الهروي المتوفى سنة (١٠١٤) .

(٢) الجوینی ابوالمعالی : عبدالملك بن عبدالله امام الحرمین الشافعی المتوفى

سنة (٤٧٨) .

(٣) ابوحنيفة: النعمان بن ثابت الكوفي امام الحنفية المتوفى سنة (١٥٠) .

(٤) الكردي: محمد بن محمد بن عبد الستار الحنفی البخاری المتوفى سنة (٦٤٢) .

(٥) الشافعی: محمد بن ادريس القرشي المتوفى بمصر سنة (٢٠٤) .

(٦) اللغوي ( بفتح اللام وسكون الغين المعجمة ) منسوب الى اللغز وهو ما لا يعتد

من الكلام وغيره .



(۱۳)

## ابواسحاق الثعلبی

اما تفسیر ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی، مولی را بأولی

پس در تفسیر خود مسمی به « الكشف والبيان » گفته :

[ أنت مولانا، أي: ناصرنا وحافظنا وولينا وأولى بنا ]<sup>(۱)</sup> .

و نیز ثعلبی در تفسیر خود گفته :

[ ماویکم النار هی مولاکم ]<sup>(۲)</sup>، أي صاحبکم وأولى بکم وأحق بأن تكون

ممکناً لکم، قال لبيد :

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافة خلفها وامامها]



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی (۱۴)

## ابوالحسن علی بن احمد الواحدي

اما تفسیر ابوالحسن علی بن احمد الواحدي<sup>(۳)</sup>، مولی را بأولی، پس

در « تفسیر و سبط » که نسخه عتیقه آن بخط عرب نزد ابن حقیر بعنایت

رب قدیر، حاضر است گفته :

[ ماویکم النار هی مولاکم ]، هی أولى بکم لما أسلفتم من الذنوب،

(۱) الكشف والبيان للثعلبی مخطوط فی مكتبة المؤلف بلکهنو .

(۲) سورة الحديد: ۱۵ .

(۳) الواحدي : علی بن أحمد بن محمد بن علی بن متویه ابوالحسن المفسر الادیب

النيسابوري نعتہ الذهبي بامام علماء التأويل، توفي سنة (۴۶۸) .

والمعني انها هي التي تلى عليكم لانها قد ملكت أمركم فهي أولى بكم من كل شيء» [ (١) ] .

(١٥)

### تفسير أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري

اما تفسير أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري ، مولى را بأولى  
 پس در كتاب «تحصيل عين الذهب من معدن جوهر الادب في علم مجازات  
 العرب» ، كه در آن شرح ابيات كتاب سيويه نموده، واملای آن در سنة  
 ست وخمسين واربعمائة ، برای معتضد بالله ابی عمرو عباد بن محمد بن  
 عباد<sup>(٢)</sup>، نموده ، ونسخه حقیقه آن كه ابراهيم بن علی مغازلی برای خود  
 نوشته ، چنانچه در آخر آن مذکور است :  
 [ وكان فراغ هذه النسخة في شهر صفر من سنة تسع عشرة وخمسمائة ، وكتب  
 ابراهيم بن علي المغازلي<sup>(٣)</sup> لنفسه بيده بمدينة فاس ، والحمد لله رب العالمين ]  
 پیش حقیر حاضر گفته :

[ فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافة خلفها وأمامها  
 الشاهد فيه رفع خلفها وأمامها ، اتساعاً ومجازاً ، والمستعمل فيهما الظرف  
 ورفعها على البذل من كلا ، والتقدير : فغدت خلفها وأمامها تحسبهما مولى المخافة  
 وكلا في موضع رفع بالابتداء ، وتحسب مع ما بعدها في موضع الخبر ، والهاء

(١) التفسير الوسيط للواحدى مخطوط في مكتبة الناصرية بلقهنو .

(٢) المعتضد بالله أبو عمرو عباد بن القاضي محمد بن اسماعيل بن عباد اللخمي صاحب

اشيلية توفي سنة (٤٦٤) .

(٣) ابراهيم بن علي المغازلي الفاسي كان حياً في سنة (٥١٩) .

من انه عائدة على كلا ، لانه اسم واحد في معني الثنية فحمل ضميره على لفظه ، ومولى المخافة خبر ، لان معناه موضع المخافة ومستقرها من قول الله عزوجل : (ماويكم النار هي مولاكم<sup>(١)</sup>) ، أي هي مستقركم الاولى بكم . وصف بقرة فقدت ولدها ، او أحست بصائد ، فهي خائفة حذرة ، تحسب كلا طريقها من خلفها وأمامها مكمناً له يغترها منه ، والفرج ههنا موضع المخافة وهم مثل الثغر ، وثناه لانه أراد ما تخاف منه خلفها وأمامها ] .

وابو الحجاج يوسف از اكابر محققين ثقات ، واعاظم متقدين اثبات است .

علامة ابن خلكان در «وفيات الاعيان» گفته :

[ ابو الحجاج يوسف بن سليمان بن عيسى النحوي ، المعروف بالاعلم من أهل شتمرية الغرب ، رحل الى قرطبة في سنة ثلث وثلثين واربعمائة وأقام بها مدة ، واخذ عن أبي القاسم ابراهيم بن محمد بن زكرياء الافليلي<sup>(٢)</sup> ، وأبي سهل الحراني ، وأبي بكر مسلم بن احمد الأديب<sup>(٣)</sup> .

كان عالماً بالعربية ، واللغة ، ومعاني الاشعار ، حافظاً لجميعها ، كثير العناية بها حسن الضبط لها ، مشهوراً بمعرفتها واتقانها ، اخذ الناس عنه كثيراً ، وكانت الرحلة في وقته اليه ، وقد اخذ عنه ابو علي الحسين بن محمد بن احمد الغساني

(١) سورة الحديد : ١٥ .

(٢) ابن الافليلي : ابراهيم بن محمد بن زكريا الزهري اللغوي الوزير الاندلسي المتوفى سنة (٤٤١) .

(٣) ابو بكر مسلم بن احمد الأديب بن افلح النحوي القرطبي ، ولد سنة (٣٧٦) وتوفى لثمان خلون من شعبان سنة (٤٣٣) - انباه الرواة ج ٣ / ٢٦١ .

الجباني<sup>(١)</sup> المقدم ذكره، وغيره .

وكف بصره في آخر عمره ، وشرح كتاب «الجمال في النحو» لأبي القاسم الزجاجي، و« شرح أبيات الجمل» في كتاب « مفرد » وساعد شيخه ابن الأفليلي المذكور على شرح «ديوان المتنبي»، وغالب ظني انه «شرح الحماسة» ، فقد كان عندي « شرح الحماسة » للشتمري في خمس مجلدات وقد غاب عن ظني الآن من كان مصنفه واطنه هو، والله اعلم ، وقد اجاد فيه، وتوفي سنة ست وسبعين واربعمئة بمدينة اشبيلية من جزيرة الاندلس، وكانت ولادته في سنة عشرواربعمئة رحمه الله تعالى .

ورأيت بخط الرجل الصالح العالم محمد بن الخير المقرئ الاندلسي<sup>(٢)</sup> رحمه الله تعالى: ان ابا الحجاج المذكور انما قيل له « الاعلم » لانه كان مشقوق الشفة العليا شفاً فاحشاً [ - الخ<sup>(٣)</sup> .

وبافعى در « مرآة الجنان » كفته :

[ ابو الحجاج يوسف بن سليمان المعروف بالاعلم النحوي، رحل الى قرطبة واقام بها مدة، واخذ الادب عن جماعة، وكان عالماً بالعربية واللغة ومعاني الاشعار حافظاً لها، كثير العناية بها، حسن الضبط لها، مشهوراً بمعرفتها واتقانها، اخذ الناس عنه كثيراً، وكانت الرحلة في وقته اليه، وقد اخذ عنه ابو علي الحسين ابن محمد الفسائي الجباني، وشرح كتاب «الجمال» للزجاجي، وشرح أبياته في كتاب « مفرد » [ - الخ<sup>(٤)</sup> .

(١) ابو علي الجباني : الحسين بن محمد بن احمد الفسائي الاندلسي المتوفى سنة

(٤٩٨) .

(٢) محمد بن الخير الاندلسي: بن عمر ابو بكر الحافظ المقرئ الاشبيلي المتوفى

سنة (٥٧٥) .

(٣) وفيات الاعيان ج ٧/ ٨١ - ٨٢ .

(٤) مرآة الجنان ج ٣/ ١٥٩ وارج وفاته في سنة (٤٩٦) خلافاً لغيره .

وابن قاضي شهبه در « طبقات النحاة » على ما نقل گفته :

[ يوسف بن سليمان بن عيسى ابوالحجاج الاعلم الاندلسي الضرير الشتمري (بفتح الشين المعجمة) ، ثم (نون ساكنة) ، ثم (مثناة من فوق مفتوحة) ، ثم (ميم) ، ثم (راء) ، النحوي اللغوي ، شارح ايات كتاب سيويه ، ولد سنة عشر واربعمائة ، اخذ عن أبي القاسم ابراهيم بن الافليلي ، وابي سهل الحراني ، ومسلم بن احمد الاديب ، وكانت الرحلة في وقته اليه ، وكان واسع الحفظ ، جيد الضبط ، كثير العناية بهذا الشأن ، اخذ عنه أبو علي الغساني الحافظ وطائفة كثيرة ، وكف بصره وكان مشغوق الشفة العليا كثيراً ، وشرح « جمل » الزجاجي وشرح ابياته في كتاب « مفرد » وساعد شيخه الافليلي على شرح « ديوان المتنبي » و « شرح الحماسة » شرحاً مطولاً ، ورتبها على حروف المعجم ، توفي باشبيلية سنة ست وسبعين بتقديم السين واربعمائة ] .

[ وجلال الدين سيوطي در « بغية الوعاة » گفته :

[ يوسف بن سليمان بن عيسى النحوي الشتمري المعروف بالاعلم ، كان عالماً بالعربية واللغة ومعاني الاشعار ، وحافظاً لجميعها ، كثير العناية بها ، حسن الضبط ، مشهوراً بانقائها ، رحل الى قرطبة ، واخذ عن ابراهيم الافليلي ، وسارت اليه الرحلة في زمانه ، ولد في سنة عشر واربعمائة ، ومات سنة ست وسبعين واربعمائة ]<sup>(١)</sup> .

(١٦)

« تفسير حسين بن احمد زوزني »

اما تفسير حسين بن احمد زوزني ، مولی را بأولی ، پس در شرح

او بر « سبع معلقه » مذکور است :

[ فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وأمامها  
الفرج موضع المخافة، والفرج مابين قوائم الدواب، فما بين اليدين فرج ،  
وما بين الرجلين فرج ، والجمع فروج .

وقال ثعالب: ان المولى في هذا البيت بمعنى الاولى بالشيء ، كقوله تعالى:  
(مأوبكم النار هي مولاكم)<sup>(۱)</sup>، أي هي الاولى بكم ، يقول : فغدت البقرة وهي  
تحسب ان كلا فرجها مولى المخافة أي موضعها وصاحبها ، أو تحسب ان كل  
فرج من فرجها هو الاولى بالمخافة ] - الخ<sup>(۲)</sup>.

وزوزنی از اکابر مشهورین، واعاظم معروفین، و أفاضل ائمة نحو وعربية،  
وأمائل محققین علوم ادبیه است .

جلال الدین سیوطی در « بغية الوعاة » گفته :

[ الحسين بن احمد الزوزني القاضي ابو عبدالله، قال عبد الغافر: امام عصره  
في النحو والمغة والعربية ، مات سنة ست وثمانين واربعمائة ]<sup>(۳)</sup>.  
و در « كشف الظنون » در ذکر « معلقات سبع » گفته :

[ وشرحها القاضي الامام المحقق أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن الحسين  
الزوزني ، المتوفي سنة ست وثمانين وأربعمائة ]<sup>(۴)</sup>.

وفاضل رشید<sup>(۵)</sup> در « ايضاح لطافة المقال » گفته :

قاضی امام سيد أبو عبدالله الحسين زوزني در « شرح سبعة معلقه » در

(۱) سورة الحديد : ۱۵ .

(۲) شرح المعلقات / ۹۱ .

(۳) بغية الوعاة / ۲۳۲ .

(۴) كشف الظنون ج ۲ / ۱۷۴۱ .

(۵) الفاضل رشيد خان الدهلوی المتوفى سنة ۱۲۴۳ .

شرح شعر

مشعشة كأن الحصص<sup>(۱)</sup> فيها إذا ما السماء خالطها مغيصنا  
ميفر مايد : شعشت الشراب اذا مزجته بالماء انتهى ] .

( ۱۷ )

« الخطيب التبریزی »

أما تصريح يحيى بن على ابو زكريا بن الخطيب التبریزی ، بمجىء  
مولی بمعنی أولى ، پس در « شرح دیوان حماسه »<sup>(۲)</sup> در آخر شرح  
شعر :

الهی بقری سبیل حین أحلبت علينا الولايا والعدو المباسل  
گفته : والمولی على وجوه : هو العبد ، والسيد ، وابن العم ، والصهر ،  
والجار ، والحليف ، والولي ، والاولی بالشیء ] .  
وتبریزی از آجله ائمة مبرزین ، و أمائل اساطین محققین ، وصاحب  
تصانیف مفیده ، وحائز مناقب حمیده است .  
عبدالکریم سمعانی در « أنساب » گفته :

[أبو زكريا يحيى بن علي بن محمد بن الحسن بن بسطام الشيباني التبريزي .  
قاطن بغداد ، أحد أئمة اللغة ، وكانت له معرفة تامة بالأدب والنحو .  
قرأ على أبي العلاء أحمد بن عبد الله بن سليمان المعري<sup>(۳)</sup> ، وغيره من الشاميين

(۱) الحصص (بضم الحاء وتشديد الصاد) : اللؤلؤة - الزعفران .

(۲) الحماسة لأبي تمام حبيب بن اوس الطائي المتوفى سنة (۲۳۱) .

(۳) ابوالعلاء المعري : احمد بن عبد الله بن سليمان التنوخي الشاعر الاديب  
الفيلسوف المتوفى سنة (۴۴۹) .

وسمع بالشام أبا الفتح سليم بن أيوب الرازي<sup>(١)</sup>، وأبا القاسم عبيد الله بن علي الرقي<sup>(٢)</sup>، وأبا القاسم عبد الكريم بن محمد السيار<sup>(٣)</sup>.

وحدث عنه الامام أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب، وغيره.

روى لنا عنه أبو الفضل محمد بن ناصر السلامي<sup>(٤)</sup>، وأبو منصور موهوب

ابن أحمد بن الجواليقي<sup>(٥)</sup>، وأبو الحسن سعد الخير بن محمد بن سهل الاندلسي<sup>(٦)</sup>

بغداد، وأبو طاهر محمد بن محمد بن عبد الله السنجي<sup>(٧)</sup> بعمرو.

ومات في جمادى الآخرة سنة اثنتين وخمسمائة ببغداد، ودفن بتبريز<sup>(٨)</sup>.

وذهبي در «عبر» در وقائع سنة اثنتين وخمسمائة كفته :

[أبوزكريا التبريزي الخطيب صاحب اللغة يحيى بن علي بن محمد الشيباني،

(١) أبو الفتح سليم بن أيوب الرازي الشافعي المفسر المتوفى سنة (٤٤٧).

(٢) أبو القاسم عبيد الله بن علي الرقي : بن عبيد الله بن زنين البغدادي المتوفى

سنة (٤٥٠).

(٣) أبو القاسم عبد الكريم بن محمد : بن عبد الله بن يوسف الدلال السيار البغدادي

كتب عنه الخطيب البغدادي وسأل عن مولده فقال : في رجب سنة ( ٤٤٩ ) - تاريخ

بغداد ج ٨١/١١.

(٤) أبو الفضل محمد بن ناصر السلامي (منسوب الى مدينة السلام بغداد) الحافظ

المتوفى (٥٥٠).

(٥) أبو منصور بن الجواليقي : موهوب بن أحمد بن محمد بن الخضر البغدادي

النحوي اللغوي المتوفى (٥٤٠).

(٦) سعد الخير بن محمد بن سهل الاندلسي : الانصاري البلسي المحدث المتوفى

سنة (٥٤١).

(٧) أبو طاهر السنجي : محمد بن محمد بن عبد الله المروزي الحافظ المتوفى سنة

(٥٤٨).

(٨) أنساب السمعاني ج ١/٤٤٦.



صاحب التصانيف ، أخذ اللغة عن أبي العلاء المعري ، وسمع من سليم بن أيوب بصور<sup>(١)</sup> ، وكان شيخ بغداد في الادب ، توفي في جمادي الاخرة عن احدى وثمانين سنة [٢] .

وفيز ذهبى در « دول الاسلام » در وقائع سنة اثنتين وخمسمائة كفته :  
[ وفيها مات امام اللغة ببغداد أبوزكريا يحيى بن علي التبريزي الخطيب ،  
صاحب التصانيف ] .

وياقمى در « مرآة الجنان » كفته :

[ أبوزكريا التبريزي الخطيب صاحب اللغة يحيى بن علي بن محمد الشيباني  
صاحب التصانيف .

أخذ اللغة عن أبي العلاء المعري ، وسمع من سليمان بن أيوب<sup>(٣)</sup> ، بصور  
وكان شيخ بغداد في الادب ، وسمع الحديث بمدينة صور من الفقيه أبي الفتح  
سليم بن أيوب الرازي ، وجماعة . وروى عنه الخطيب الحافظ أبو بكر ، وغيره من أعيان الأئمة ، وتخرج عنه خلق  
كثير وتلمذوا له ، وصنف في الادب كتاباً مفيدة منها : « شرح الحماسة » و « شرح ديوان  
المتنبي » و « شرح المعلقات السبع » ، وله « تهذيب غريب الحديث » و « تهذيب  
اصلاح المنطق » و « مقدمات حسنة في النحو » و كتاب « الكافي في علم العروض »  
و « القوافي » و « شرح سقط الزند » للمعري ، وله « الملخص في أعراب القرآن »  
في أربع مجلدات ، ودرس الادب في نظامية بغداد ، ودخل مصر فقرأ عليه ابن

(١) صور : مدينة في جنوب صيدا ، بلبان على البحر الابيض .

(٢) المعبر في خبر من غير ج ٥ / ٤ .

(٣) سليمان بن أيوب : أظن أنه أبو الفتح سليم بن أيوب الذي تقدم وياتى ، ليس  
غير فالعبارة مكررة ، والصواب سليم ، لا سليمان .

بابشاذ<sup>(١)</sup> حيثاً من اللغة<sup>(٢)</sup>.

وازينقي تلميذ محمود بن محمد بن قاضي زاده الرومي<sup>(٣)</sup> ابن بنت علي

بن محمد القوشجي<sup>(٤)</sup> در «مدينة العلوم» گفته :

[ومن الكتب النافعة «عروض» الخطيب التبريزي ، يحيى بن علي بن محمد

ابن الحسن بن محمد بن موسى بن بسطام الشيباني أبو زكريا بن الخطيب  
التبريزي .

قال ياقوت: وربما يقال له : الخطيب، وهو وهم ، وكان احد الاثمة في النحو

واللغة والادب ، حجة، صدوقاً، ثبناً ، هاجر الى أبي العلاء المعري ، واخذ عنه ،

وعن عبيد الله الرقي ، والحسن بن رجا بن الدهان<sup>(٥)</sup> ، وابن البرهان<sup>(٦)</sup> ، وعبد

القاهر الجرجاني<sup>(٧)</sup> ، وغيرهم ، وسمع الحديث وكتب الادب على خلق، منهم :

القاضي أبو الطيب الطبري<sup>(٨)</sup> ، وأبو القاسم التنوخي ، والخطيب البغدادي ،

مركز تحقيق كتاب علوم تبريزي

(١) ابن بابشاذ : طاهر بن أحمد المصري النحوي المتوفى سنة (٤٦٩) .

(٢) مرآة الجنان ج ١٧٢/٣ .

(٣) محمود بن محمد بن قاضي زاده الرومي : الحنفي القاضي بمسكن آنا طولی

المتوفى سنة (٩٣١) .

(٤) القوشجي : علي بن محمد علاء الدين الحنفي السمرقندي المتوفى سنة (٨٧٩) .

(٥) ابن الدهان : الحسن بن محمد بن علي بن رجا ابو محمد اللغوي المتوفى

سنة (٤٤٧) .

(٦) ابن البرهان : (فتح الباء) عبد الواحد بن علي أبو القاسم الاسدي المتوفى

سنة (٤٥٦) .

(٧) عبد القاهر الجرجاني : بن عبد الرحمن النحوي الشافعي المتوفى سنة (٤٧٤) .

(٨) أبو الطيب الطبري : طاهر بن عبد الله بن طاهر الشافعي القاضي المتوفى سنة

(٤٥٠) .

وأخذ عنه العلم موهوب الجواليقي، وغيره . وروى عنه السلفي<sup>(١)</sup>، وأبو الفضل ابن ناصر، وولى تدريس الأدب بالنظامية، وخزانة الكتب بها، وانتهت إليه الرياسة في فنه، وشاع ذكره في الاقطار، وكانوا يقرأون عليه تصانيفه، وصنف «شرح القصائد العشر» و«تفسير القرآن» و«الاعراب» و«شرح اللمع» و«الكافي في العروض» و«القوافي» و«ثلاثة شروح على الحماسة» و«شرح شعر المتنبي» و«شرح أبي تمام» و«شرح الدريدية» و«شرح سقط الزند» و«شرح المفضليات» و«تهذيب الاصلاح» لابن السكيت وغير ذلك .

ولد سنة احدى وعشرين وأربعمائة، ومات في جمادى الاولى سنة اثنتين وخمسمائة [ .



### « تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوى »

اما تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوى، مولى را بأولى، پس در تفسير «معالم التنزيل» گفته :

[ ماويكم النار هي مولاكم<sup>(٢)</sup> ] صاحبكم وأولى بكم، لما أسلفتم من الذنوب [ .

وبغوى از ثقات محدثين، واثبات معتمدين، وأجلة منقدين، وكملاى مفسرين است، وبعض مدائح ومحامد، وفضائل ومفاخر او سابقاً از

(١) السلفى: أبو طاهر احمد بن محمد بن سلفه (بفتح اللام وكسر السين) الحافظ الاصفهاني المتوفى (٥٧٦) .

(٢) سورة الحديد : ١٥ .

«طبقات الحفاظ» سيوطي منقول شد ، بعض مناقب عزيمة اودر اين جامه  
بايد شنيد .

ابن خلکان در «وفيات الاعيان» گفته :

[ أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوي الفقيه الشافعي المحدث المفسر ، كان بحراً في العلوم ، وأخذ الفقه عن القاضي حسين بن محمد<sup>(١)</sup> ، كما تقدم في ترجمته ، وصنف في تفسير كلام الله تعالى وأوضح المشكلات من قول النبي صلى الله عليه وسلم ، وروى الحديث ودرس ، وكان لا يلقى الدرس الا على الطهارة ، وصنف كتباً كثيرة منها : كتاب « التهذيب » في الفقه وكتاب « شرح السنة » في الحديث و« معالم التنزيل » في تفسير القرآن الكريم وكتاب « المصاييح » و« الجمع بين الصحيحين » وغير ذلك .

توفي في شوال سنة عشر وخمسمائة بمرورود ، ودفن عند شيخه القاضي حسين بمقبرة الطالقان ، وقبره مشهور هناك رحمه الله تعالى .  
ورأيت في كتاب « الفوائد السلفية » التي جمعها الشيخ الحافظ زكي الدين عبد العظيم المنذري<sup>(٢)</sup> انه توفي سنة ست عشر وخمسمائة ، ومن خطه نقلت هذا والله أعلم .

ونقلت أيضاً عنه : انه مات له زوجة فلم يأخذ من ميراثها شيئاً ، وانه كان يأكل الخبز البحت فعذل في ذلك فصار يأكل الخبز مع الزبيب .  
والفراء نسبة الى عمل الفراء وبيعها .

والبغوي (بفتح الباء الموحدة) و(الغين المعجمة) وبعدها (واو) هذه النسبة الى

(١) القاضي حسين بن محمد : ابن أحمد أبو علي الشافعي المروروذي المتوفى سنة

(٤٦٢) .

(٢) الحافظ المنذري : عبد العظيم بن عبد القوي المصري المتوفى سنة (٦٥٦) .

بليلة بخراسان بين مرو وهرارة يقال لها : بڠ وبغشور ( بفتح الباء الموحدة )  
و(سكون الغين المعجمة) و(ضم الشين المعجمة) وبعدها (واو ساكنة) ثم (راء).  
وهذه النسبة شاذة على خلاف الاصل ، هكذا قال السمعاني في كتاب  
«الانساب» [١].

(١٩)

### « ابوالقاسم الزمخشري »

لما تصريح علامه ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري، بمجيء  
«مولي» بمعنى أولى ، پس در «اساس اللغة» كه نسخه حقيقه آن بعنايت  
رب منعم، پيش اين اقل الانام حاضر ، ودر «كشف الظنون» در ذكر  
آن گفته :

[«أساس البلاغة» للعلامة جابر الله ابى القاسم محمود بن عمر الزمخشري ،  
المتوفى سنة ثمان وثلثين وخمسمائة ، وهو كتاب كبير الحجم، عظيم الفحوى ،  
من اركان علم الادب بل هو أساسه، ذكر فيه المجازات اللغوية، والمزايا الادبية،  
وتعابير البلغاء على ترتيب موداها «كالمغرب» (٢) أوله خير منطوق به امام كل  
كلام ] (٣).

ومحمد عابد سندى (٤) در «حصر المشار» در ذكر روايت آن گفته :

(١) وفيات الاعيان ج ٤ / ١٣٦ .

(٢) المغرب فى شرح المغرب فى لغة الفقه للمطرزى ناصر بن عبد السيد الخوارزمى

المتوفى سنة (٦١٦) .

(٣) كشف الظنون ج ١ / ٧٤ .

(٤) محمد عابد سندى: بن احمد بن على بن يعقوب الانصارى الحنفى المتوفى سنة

[ وأما «الاساس» للزمخشري، فأرويه أيضاً بالسند المتقدم الى الحافظ ابن حجر<sup>(١)</sup>، عن محمد بن حيان بن محمد بن يوسف بن حيان<sup>(٢)</sup>، وابي اسحق التنوخي<sup>(٣)</sup>، عن أبي الحسن علي بن أحمد بن عبد الواحد المعروف بابن الغازي عن أبي طاهر الخشوعي<sup>(٤)</sup>، عن أبي القاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمر الزمخشري مؤلفه، ميفرمايد :

[ومولاي: سيدي، وعبدي، ومولى بين الولاية، ناصر، وهو أولى به]<sup>(٥)</sup>.  
ونيز زمخشري در «كشاف» گفته :

[ هي موليكُم ] قيل: هي أولى بكم، وأنشد بيت لبيد :  
فدلت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها  
وحقيقة موليكُم : محريكُم ومقمنكُم: أي مكانكُم الذي يقال فيه : هو أولى بكم، كما قيل: هو مثنة للكرم: أي مكان لقول القائل: انه لكريم، ويجوز أن يراد هي ناصركم: أي لناصر لكم غيرها، والمراد نفي الناصر على البتات، ونحوه قولهم: قد اصاب فلان بكذا فاستنصر الجزع، ومنه قوله تعالى: « يغاثوا بماء كالمهل»<sup>(٦)</sup>، وقيل: تتوليكُم كما توليتُم في الدنيا أعمال أهل النار]<sup>(٧)</sup>.

(١) ابن حجر: احمد بن علي بن محمد المسقلاني المتوفى بالقاهرة سنة (٨٥٢).

(٢) محمد بن حيان: حفيد ابي حيان محمد بن يوسف المتوفى سنة (٧٤٥).

(٣) ابو اسحاق التنوخي: ابراهيم بن احمد بن عبد الواحد بن عبد المؤمن بن سعيد ابن كامل بن علوان الدمشقي نزيل القاهرة ابن القاضي شهاب الدين الجريدي توفى سنة (٨٠٠).

(٤) ابو طاهر الخشوعي: بركات بن ابراهيم بن طاهر الدمشقي الانماطي المتوفى

(٥٩٨).

(٥) اساس البلاغة: ٦٨٩ - حرف الواو بعدها اللام.

(٦) سورة الكهف: ٢٩.

(٧) الكشاف عن حقائق التنزيل ج ٤ ص ٦٤.

ومدائح بازغة زمخشری ، بتفصیل در مابعد انشاء الله تعالى خواهی شنید، و عبارت «جواهر مضیئه» سابقاً شنیدی<sup>(١)</sup> ، بعض عبارات اینجا هم ذکر میشود .

محمود بن سلیمان کفوی در کتاب «اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار» گفته :

[ الشيخ الامام الفهامة جارا لله العلامة ابوالقاسم محمود بن عمر بن مجد الدين الزمخشري، امام عصره بلا مدافعة .

كان نحوياً ذكياً ، خبيراً بالمعاني والبيان، فقيهاً مناظراً، متكلماً نظاراً، أديباً شاعراً، محدثاً مفسراً، استاد زمانه في الادب، ومجتهد اوانه في المذهب ، له في العلوم آثار ماليس لغيره من أهل عصره ، وكان من الفصاحة والبلاغة بالمحل الاعلى الذي تشهد به تصنيفاته ، سيما «الكشاف» في التفسير بما فيه من اعجاز البيان، وبيان اعجاز القرآن، وحسن التأليف، واطف الترصيف، ورشاقة التعبير واطافة التحرير .

ان التفاسير في الدنيا بلا هدد      وليس فيها لعمرى مثل كشاف  
ان كنت تبغي الهدى فالزم قرآته      فالجهل كالداء والكشاف كالشافي ]  
ومبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در «جامع الاصول» گفته :

أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي الحنفي مذهباً، صاحب النصايف العجيبة، والتأليفات الغريبة مثل : «الفائق في غريب الحديث» و«الكشاف في تفسير القرآن» و«الامثال» و«المفصل في النحو» .

(١) قد مر نقل ترجمة الزمخشري من الجواهر المضیئة في المجلد السادس من العِبَقَاتُ فِي الْغَدِيرِ ص ٣٢٠ .

وله اليد الباسطة، واللسان الفصيح في علوم الادب: لغتها، ونحوها، وشعرها  
ورسائلها، وعلم البيان، اليه انتهت هذه الفضائل وبه ختمت، وأقام بمكة دهرأ  
حتى صار يعرف بجار الله [ .

ويافى در «مرآة الجنان» در وقائع سنة وثمان وثلثين وخمسمائة  
گفته :

[ وفيها العلامة النحوي اللغوي المفسر المعتزلي، أبو القاسم محمود بن  
عمر الزمخشري الخوارزمي، صاحب «الكشاف» و«المفصل» .  
عاش احدى وسبعين سنة، كان متقناً في التفسير، والحديث، والنحو، واللغة  
وعلم البيان، امام عصره في فنونه .

وله التصانيف البديعة الكثيرة الممدوحة الشهيرة، عدد بعضهم منها نحو  
ثلثين مصنفاً في التفسير، والحديث، والرواية، وعلم الفرائض، والنحو، والفقه،  
واللغة، والامثال، والاصول، والعروض، والشعر [ - الخ (۱) .

(۲۰)

### «ابن الجوزي»

اما ذكر ابو الفرج عبد الرحمن بن علي المعروف بابن الجوزي،  
تفسير مولى را بأولى، پس در تفسير «زاد المسير» كه در آخر آن  
گفته :

[فهذا آخر «زاد المسير» والحمد لله على الانعام الغزير، واذ قد بلغنا بحمد  
الله مرادنا مما املنا، فلا يعتقدين من رأى اختصارنا انا اقلنا، فقد اشرنا بما ذكرنا  
الى ما تركنا ودلنا، فليكن الناظر في كتابنا متيقظاً لما أغفلنا، فانا ضمنا الاختصار

(۱) مرآة الجنان ج ۳/ ۲۶۹ ط حيدرآباد الدكن .



مع نيل المراد وقد فعلنا، ومن أراد زيادة بسط في التفسير ، فعليه بكتابنا المسمى «بالمغني في التفسير» ، فإن أراد مختصراً فعليه بكتابنا المسمى «بتذكرة الأريب في تفسير الغريب» .

والحمد أولاً وآخراً ، وباطلاً ، وظاهراً ، وصلوته على سيدنا محمد النبي وآله أجمعين وسلامه ] .

در تفسیر سورة حدید می فرماید :

[ قوله تعالى : [مولاکم<sup>(١)</sup>] ، قال أبو عبيدة : أي أولى بکم ]<sup>(٢)</sup> .

وابن جوزی را اکابر اعیان ، وأعظم مهره ، بمدائح عظیمه ، ومناقب جمیله ستوده اند .

ابن خلکان در «وغیات الاعیان» گفته :

[ابو الفرج عبدالرحمن بن أبي الحسن هلي بن محمد بن علي بن هبيل الله ابن عبدالله بن حمادي بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزي بن عبدالله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه ، وبقية النسب معروف ، القرشي التيمي البغدادي الفقيه الحنبلي الواعظ الملقب جمال الدين الحافظ .

كان علامة عصره ، وإمام وقته في الحديث ، وصناعة الوعظ .

صنف في فنون عديدة منها : «زاد المسير في علم التفسير» أربعة أجزاء أنى فيه بأشياء غريبة ، وله في الحديث تصانيف كثيرة ، وله «المنتظم في التاريخ» وهو كبير ، وله «الموضوعات» في أربعة أجزاء ، ذكر فيها كل حديث موضوع

(١) سورة الحديد : ١٥ .

(٢) زاد المسير في التفسير ج ٨ / ١٦٧٤ .

وله «تلقح فهم الاثر» على وضع كتاب «المعارف» لابن قتيبة<sup>(١)</sup> ، وبالجمله فكتبه اكثر من أن تعد، وكتب بخطه شيئاً كثيراً، والناس يغاون في ذلك حتى يقولوا: انه جمعت الكراريس التي كتبها وحسبت مدة عمره وقسمت الكراريس على المدة فكان ما خص به كل يوم تسع كراريس ، وهذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل ويقال : انه جمعت براية<sup>(٢)</sup> اقلامه التي كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فحصل منها شيء كثير ، وأوصى أن يسخن بها الماء الذي يغسل به بعد موته ، ففعل ذلك، فكفت وفضل منها، وله اشعار لطيفة انشدني له بعض الفضلاء يخاطب اهل بغداد :

عذيري من فتية بالعراق قلوبهم بالجفا قلب  
يرون العجيب كلام الغريب وقول القريب فلا يعجب  
ميازيهم ان قنيت بخير الى غير جيرانهم تغلب  
وعندهم عند توبيخهم كابتور علو مغنية الحسي ما تطرب  
وله اشعار كثيرة ، وكانت له في مجالس الوعظ اجوبة نادرة ، فمن احسن ما يحكى عنه: انه وقع النزاع ببغداد بين اهل السنة والشيعة في المفاضلة بين ابي بكر وعلي رضي الله عنهما ، فرضى الكل بما يجيب به الشيخ أبو الفرج، فاقاءوا شخصاً سألته عن ذلك ، وهو على الكرسي في مجلس وعظه ، فقال : افضلهما من كانت ابنته تحته ، ونزل في الحال حتى لايراجع في ذلك ، فقالت السنية : هو ابو بكر ، لان ابنته عائشة رضي الله عنها تحته ، وقالت الشيعة : هو علي لان فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تحته، وهذا من لطائف الاجوبة ولو حصل

(١) ابن قتيبة : عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري أبو محمد الاديب البغدادي

الكوفي ولد ببغداد سنة (٢١٣) وتوفي بها سنة (٢٧٦) .

(٢) البراية (بضم الباء) نحاتة القلم وما ينحت منه .

بعد الفكر التام وامعان النظر، كان في غاية الحسن، فضلا عن البديهة، وله محاسن كثيرة يطول شرحها .

وكانت ولادته بطريق التقريب سنة ثمان، وقيل: عشر وخمسمائة، وتوفي ليلة الجمعة ثاني عشر شهر رمضان سنة سبع وتسعين وخمسمائة ببغداد ودفن بباب حرب<sup>(١)</sup>.

وذهبي در «عبر» در وقائع سنة سبع وتسعين وخمسمائة گفته :

[وأبو الفرج ابن الجوزي عبدالرحمن بن علي بن محمد بن علي الحافظ الكبير جمال الدين التيمي البكري البغدادي الحنبلي السواعظ المتقن صاحب التصانيف الكثيرة الشهيرة في انواع العلم : من التفسير ، والحديث ، والفقه ، والزهد ، والوعظ ، والاخبار ، والتاريخ ، والطب ، وغير ذلك . ولد سنة عشر وخمسمائة أوقبلها، وسمع من علي بن عبدالواحد الدينوري<sup>(٢)</sup> وابن الحصين<sup>(٣)</sup>، وأبي عبدالله البارع<sup>(٤)</sup>، وتتمه سبعة وثمانين نفساً .

ووعظ من صغره ، وفاق فيه الاقران ونظم الشعر المليح، وكتب بخطه مالا يوصف ، ورأى من القبول والاحترام مالا يزيد عليه ، وحكى غير مرة ان مجلسه حزر بمائة ألف، وحضر مجلسه الخليفة مرات من وراء الستر ، توفي في ثالث عشر رمضان<sup>(٥)</sup>.

(١) وفيات الأعيان ج ٣ / ١٤٠ - ١٤٢ .

(٢) علي بن عبدالواحد الدينوري أبو الحسن المتوفى سنة (٥٢١) .

(٣) ابن الحصين : أبو القاسم بن الحصين هبة الله بن محمد بن عبدالواحد الشيباني البغدادي المتوفى (٥٢٥) .

(٤) أبو عبدالله البارع : الحسين بن محمد بن عبدالوهاب البغدادي المقرئ الاديب المتوفى سنة (٥٢٤) .

(٥) المعبر في خبر من غير : ج ٤ / ٢٩٧ .

وسيوطى در «طبقات الحفاظ» كفته :

[ابن الجوزي الامام العلامة الحافظ، عالم العراق ، وواعظ الافاق، جمال الدين، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي بن عبدالرحمن بن علي بن علي بن عبدالله القرشي البكري الصديقي البغدادي الحنبلي الواعظ، صاحب التصانيف السائرة في فنون ، وعرف<sup>(١)</sup> بالجوزي لجوزة كانت في دارهم لم يكن بواسط سواها . ولد سنة ٥١٠هـ، أوقبلها، وسمع في سنة ١٩ من ابن الحصين، وأبي غالب بن البناء<sup>(٢)</sup>، وخلق عدتهم سبعة وثمانون نفساً، وكتب بخطه الكثير جداً، ووعظ من سنة عشرين الى أن مات .

حدث عنه بالاجازة القرظلي<sup>(٣)</sup>، وغيره ، وله «زاد المسير في التفسير» و«جامع المسانيد» و«المغني في علوم القرآن» و«تذكرة الارب في اللغة» و«الوجوه والنظائر» و«مشكل الصحاح» و«الموضوعات» و«الواهبات» و«الضعفاء» و«تلقيح فهوم الاثر» و«المنتظم في التاريخ» وأشياء بطول شرحها، وما علمت احداً من العلماء صنف ما صنف ، وحصل له من الحظوة في الوعظ ما لم يحصل لاحد قط، قيل : انه حضره في بعض المجالس مائة ألف، وحضره ملوك ووزراء خلق،

(١) في تذكرة الحفاظ للذهبي ج ٤/١٣٤٢ : وعرف جدهم بالجوزي .

(٢) أبو غالب بن البناء : أحمد بن أبي علي الحسن بن أحمد بن عبدالله البغدادي

الحنبلي المتوفى سنة (٥٢٧) .

(٣) القرظلي - أو قرظاغلي ( بكسر القاف وسكون الزاي ثم همزة مضمومة وغين اساكنة ولام مكسورة ) لفظ تركي معناه ابن البنت ، والمراد به هنا سبط أبي الفرج ابن الجوزي وهو يوسف بن عبدالله أبوالمظفر المورخ المتوفى سنة (٦٥٤) .

وفي المصدر : حدث عنه بالاجازة الفخر علي والمراد به هو ابن البخاري أبو الحسن علي بن أحمد بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد الرحمن السعدي المقدسي الحنبلي المتوفى سنة (٦٩٠) .

وقال : کتبت بأصبعي ألف مجلد ، وتاب على يدي مائة ألف ، وأسلم على يدي عشرون ألفاً .

مات يوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنة ٥٩٧ .

قلت : قال الذهبي في «التاريخ الكبير» : لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة ، بل باعتبار كثرة اطلاعه وجمعه <sup>(١)</sup> .

(٢١)

### أبو نصر الدرواجکی

أما تفسير أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجکی ، مولی را بأولی ، پس درتفسیر خود که مشهور است «بتفسیر زاهدی» و در اول آن در نسخه حاضر مذکور است :

[الحمد لله الذي أنزل الفرقان نوراً مضيئاً ، وجعل اتباعه ديناً راضياً ، ووعد المؤمنين والعباد المعتدين لتكليف المحجوجين ، والصلوة على رسوله محمد وآله أجمعين .

قال الشيخ الإمام الاجل العالم الزاهد المجاهد سيف الملة والدين ، مقتدى الاسلام والمسلمين ، ناصر السنة ، قاصع البدعة ، فخر الائمة جمال الاسلام ، تاج المفسرين ، أبو نصر أحمد بن الحسن بن أحمد الدرواجکی في تفسير كلام الله ، املاءً ببخارا في اليوم التاسع من شوال سنة تسع وخمسمائة ، سقاه الله صوب غفرانه وكساه ثوب رضوانه وانه تعالى على ما يشاء قدير ، ابتدا کردیم بتفسیر قرآن

وشرح معانی وی، و بیان مجمل و مفسر وی، و ناسخ و منسوخ وی، و محکم و متشابه وی، و وعده و وعید و بیان امر و دلیل وی، و بیان نهی و نزول و قصص و نظم بر سبیل اختصار، و الله الموفق للصواب والسداد، والهادی الی الرشاد.

میفرماید: [قوله تعالى: «بل الله مولاكم»<sup>(۱)</sup> - الآية - أي الله أولى أن يطاع، خدا ناصر و معین شما است، و بهترین نصرت کنندگان است، هر کرا وی نصرت کرد، کس ویرا غایب نکند].

و احمد زاهد، از اکابر اساطین، و اعظام محققین، و افاحم مهره حذاق و امثال مشاهیر آفاق است

شیخ محی الدین عبد القادر بن ابی الوفا محمد القرشی المصری الحنفی<sup>(۲)</sup> در «جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه» گفته :  
[أحمد بن الحسن بن أحمد أبو نصر الدرواجکی الزاهد عرف بفخر الاسلام، استاد العقیلبی، و لم يذكر السمعاني هذه النسبة]<sup>(۳)</sup>.

از این عبارت، مثل سفیده صبح، هویدا و آشکار است که احمد بن الحسن الزاهد، معروف است بفخر الاسلام، و استاد عقیل است.  
و عقیل از اعیان اعلام، و نحاری رفخام، و ائمه کبار، و مشایخ عالی فخر، و اساطین فقهاء حنفیین، و اجله معتمدین و محققین است.  
شیخ عبد القادر در «جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه» گفته :

[عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن أحمد شرف الدین أبو حفص العقیلبی الانصاری، جد شمس الدین أحمد بن محمد، و قد تقدم.

(۱) سورة آل عمران : ۱۵۰ .

(۲) عبد القادر القرشی : بن محمد بن نصر الله أبو محمد محی الدین المصری الحنفی

المتوفی سنة (۷۷۵) .

(۳) الجواهر المضیئة ج ۱ / ۶۳ ط جیلد آباد الدکن .

قال الذهبي : العلامة شرف الدين كان من كبار حنفية بخارا ، وعلمائها ،  
 قدم بغداد حاجاً في سنة ثمان وثمانين وخمسمائة ، وحج ، ثم رجع وحدث .  
 روى عن الصدر الشهيد حسام الدين أبي المفاخر برهان الاثمة <sup>(١)</sup> عمر بن  
 الصدر الماضي عبدالعزيز بن عمر بن مازة وقد تقدما <sup>(٢)</sup> .

قال الذهبي : روى عن القراوي <sup>(٣)</sup> ، روى عنه سبطه أحمد بن محمد بن  
 أحمد تقدم <sup>(٤)</sup> ، والعلامة محمد بن عبدالستار الكردي <sup>(٥)</sup> ، توفي ببخارا وقت  
 صلاة الفجر من يوم الثلاثاء الخامس من جمادي الاولى سنة ست وتسعين  
 وخمسمائة ، ودفن عند القضاة السبعة . والعقبلي ( بفتح العين ) كذا رأيت بخط  
 شيخنا عبدالكريم <sup>(٦)</sup> ، قلت : نسبته الى عقيل بن أبي طالب ، وذكره ابن النجار  
 في تاريخه [ <sup>(٧)</sup> ] .

ومحمود بن سليمان كفوي <sup>(٨)</sup> در كتاب « اعلام الاخيار » گفته :

[ الشيخ الامام شرف الدين ابو حفص عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن  
 محمد بن أحمد العقيلي الانصاري ، كان من كبار الاثمة الحنفية ، واعيان فقهاء الملة

(١) الصدر الشهيد عمر بن عبدالعزيز بن عمر بن مازة ابو محمد حسام الدين  
 المقنول (٥٣٦) .

(٢) الجواهر المضية ج ١ / ٣٩١ .

(٣) القراوي : أبو البركات عبدالله بن محمد بن الفضل النيسابوري المتوفى (٥٤٩) .

(٤) أحمد بن محمد بن أحمد العقيلي الانصاري البخاري المتوفى سنة (٦٥٧) .

(٥) محمد بن عبدالستار بن محمد بن الهادي الكردي البرائقي المتوفى سنة  
 (٦٤٢) .

(٦) عبدالكريم بن المبارك بن محمد بن عبدالكريم البلدي ابو الفضل الفقيه الحنفي  
 المتوفى سنة (٥٩٦) .

(٧) الجواهر المضية في طبقات الحنفية ج ١ / ٣٩٧ .

(٨) محمود بن سليمان الكفوي القاضي الرومي الحنفي المتوفى سنة (٩٩٠) .

الحنفية ، وله اليد الباسطة في المذهب والخلاف ، وكان على احسن طريقة سلكها  
الاشراف ، وله تصانيف حسنة منها : « المنهاج » ....  
الى أن قال : قدم بغداد حاجاً في سنة ثمان وثمانين وخمسمائة وحب ، ثم رجع  
وحدث ، وروى عن الصدر الشهيد ، ومات سنة ست وتسعين وخمسمائة ، ودفن  
عند القضاة السبعة ، والعقيلي (بفتح العين) نسبة الى عقيل <sup>(١)</sup> بن أبي طالب ،  
ذكره ابن النجار في تاريخه .

ونيز بايد دانست كه « تفسير زاهدي » از مأخذ كتاب « ترغيب الصلوة »  
می باشد ، چنانچه در « كشف الظنون » گفته :

[ « تفسير الزاهدي » ذكره صاحب « ترغيب الصلوة » ] <sup>(٢)</sup> .

و كتاب « ترغيب الصلوة » تصنيف محمد بن احمد علا زاهد است ،  
چنانچه در « كشف الظنون » گفته :

[ « ترغيب الصلوة » فارسي لمحمد بن احمد الزاهد ، جمعه من نحو مائة كتاب  
ورثه على ثلاثة اقسام : الاول : في فرضية الصلوة ، والثاني : في الطهارة ، والثالث  
في نوافض الوضوء ] <sup>(٣)</sup> .

وعلاء زاهد از اكابر فقهای حنفيين ، ومشاهير نحارير بارعين است .

عبدالكريم سمعاني در « انساب » در نسبت علاني گفته :

[ ومن المتأخرين الامام الزاهد محمد بن عبد الرحمن العلاني واعظ من أهل  
بخارا ، ومفسرهم ، وكان فصيحاً حسن الاداء ، مقبولا عند الخاص والعام ،

(١) عقيل بن أبطال : بن عبد المطلب الهاشمي العلامة النسابة اخو امير المؤمنين

عليه السلام وجعفر لاييهما وكان اسن منهما ، توفي سنة (٦٠) .

(٢) كشف الظنون ج ١ / ٤٤٨ .

(٣) كشف الظنون ج ١ / ٣٩٩ .



حدث وسمع منه ، وما أدركته حياً ببخارا ] .

وعبدالقادر بن محمد در «جواهر مضبته» كفته :

[محمد بن عبدالرحمن<sup>(١)</sup> بن أحمد أبو عبدالله البخاري الملقب بالزاهد العلاء تفقه على أبي نصر أحمد بن عبدالرحمن الريحدموني<sup>(٢)</sup> ، وحدث عنه وتقدم . قال السمعاني : وكان فقيهاً ، فاضلاً ، مثقناً ، مذاكراً ، أصولياً ، متكلماً . قيل : انه صنف في التفسير كتاباً أكثر من ألف جزء ، وأملى في آخر عمره كتب الى بالاجازة ولم ألحقه ببخارا ، لانه توفي ليلة الثاني عشر من جمادى الآخرة سنة ست وأربعين وخمسمائة .

ومحمد بن عبدالرحمن هذا من مشايخ صاحب<sup>(٣)</sup> «الهداية» وقد ذكره في مشيخته وقال : اجاز لي جميع ما صبح من مسموعاته ومن مستجازاته ومصنفاته اجازة مطلقة مشافهة وكتب بخط يده [ (٣) .

ومحمود بن سليمان كفوي در «كنايب اعلام الاخيار» كفته :

[الامام الزاهد علاء الدين محمد بن عبدالرحمن البخاري المفسر المعروف بالعلاء الزاهد ، له « تفسير كبير » مشتمل على مجلدات ضخام ، تفقه عليه شرف الدين عمر بن محمد العقيلي .

(١) أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالرحمن بن اسحاق أبو نصر جمال الدين الحنفي

الريحدموني .

(٢) صاحب «الهداية» هو برهان الدين علي بن أبي بكر المرعيتاني الحنفي المتوفى

سنة (٥٩٣) والهداية في فروع الفقه الحنفي شرح على متن لنفسه سنه «بداية المبتدى»

(٣) الجواهر المضبته ج ٢/٧٦ .

وفي باب السلمة والوكالة فيه من «القنية»<sup>(١)</sup> عازياً إلى برهان<sup>(٢)</sup> الدين صاحب «المحيط»، من علاء الدين الزاهد: الوكيل يقبض المسلم فيه قبضاً ردياً أو نصيباً معيناً، لا يلزم الموكل إلا أن يرضى به.

وفي فتاوى حافظ الدين ابن البزازي<sup>(٣)</sup> في كتاب «الالفاظ تكون كقراً» في النوع التاسع من الفصل الثالث، يحكي عن الصدر الشهيد لعلقه منخراسك، وقد لقب برهان الدين، استقبله الخاص والعام وقرأ قاريء: «يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم»<sup>(٤)</sup>، قال الامام المعروف بزاهد علاء: هم كفروا برب العزة، وقال: يا ايها الناس هو ليس ذلك البرهان المذكور في القرآن].

(٢٢)

### نظام الدين النيسابوري

اما ذكر علامه نظام الدين حسن بن محمد القمي النيسابوري، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در تفسير خود مسمى «بغرائب القرآن و رغائب الفرقان» گفته :

(١) القنية: هي قنية المنية على مذهب أبي حنيفة تأليف أبي الرجاء مختار بن محمود الزاهدي الحنفي المتوفى سنة (٦٥٨).

(٢) برهان الدين محمود بن تاج الدين احمد بن الصدر الشهيد البخاري الحنفي المتوفى سنة ٦١٦ وكتابه في الفقه الحنفي المسمى «بالمحيط البرهاني في الفقه الثماني».

(٣) حافظ الدين بن محمد بن محمد الكردي المشهور بابن البزازي المتوفى سنة (٨١٦).

(٤) سورة النساء: ١٧٤.

[ « هي مولاكم <sup>(١)</sup> » قيل : المراد انها تتولى اموركم كما توليتم في الدنيا اعمال اهل النار ، وقيل : أراد هي أولى بكم .  
 قال جار الله : حقيقته هي محراكم ومقمنكم ، أي مكانكم الذي يقال فيه :  
 هو أولى بكم ، كما قيل : هو مثنة للكرم ، أي مكان لقول القائل : انه لكرم الى آخر ما سييجيء فيما بعد ] <sup>(٢)</sup> .

ونيز در «تفسير نيسابوري» مسطور است :

[ «والله مولاكم <sup>(٣)</sup> » متولى اموركم ، وقيل : أولى بكم من انفسكم ، ونصيحته  
 انفع لكم من نصائحكم لانفسكم ] <sup>(٤)</sup> .

(٢٣)

ابن طاحه شافعى

اما ذكر ابو سالم محمد بن طاحه القرشي النصيبي ، مجيء مولى  
 بمعنى أولى ، پس در « مطالب السؤل في مناقب آل الرسول » گفته :  
 [واشتمل ( أى حديث الغدير ) على لفظة «المولى» وهى لفظة مستعملة بازاء  
 معان متعددة . قد ورد القرآن الكريم بها ، فتارة تكون بمعنى أولى ، قال الله تعالى  
 في حق المنافقين : «أوليكم النار هي موليكم» <sup>(٥)</sup> معناه هي أولى بكم ] - الخ <sup>(٦)</sup> .

(١) سورة الحديد : ١٥ .

(٢) غرائب القرآن و رغائب الفرقان بهامش تفسير الطبرى ج ١٣١/٢٧ .

(٣) سورة التحريم : ٢ .

(٤) غرائب القرآن بهامش تفسير الطبرى ج ١٠١/٢٨ .

(٥) سورة الحديد : ١٥ .

(٦) مطالب السؤل في مناقب آل الرسول : ١٦ .

وجلائل فضائل ، وعوالی مناقب ، ومحاسن مفاخر بارعه ، ومکارم آثار  
صالحه ابن طلحه در ما بعد انشاء الله تعالى مذکور خواهد شد .

(۲۴)

### سبط ابن الجوزی

اما ذکر شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی ،  
مجبیء مولی بمعنی اولی ، پس در کتاب « تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة »  
در ذکر معانی مولی ، نقلا عن علماء العربیة گفته :  
[والعاشر : بمعنی الاولی قال الله تعالى : « فالیوم لایؤخذ منکم فدیة ولا  
من الذین کفروا ما یریکم النار هی مولاکم » ، ای اولی بکم<sup>(۱)</sup> ] - الخ<sup>(۲)</sup> .  
وکمال فضل واعتلا ، ونهایت عظمت وسناء ابن الجوزی ، انشاء الله  
تعالی در ما بعد مذکور می شود .

(۲۵)

### ناصر الدین البیضاوی

اما تفسیر قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر البیضاوی ، مولی را بأولی ،  
پس در « انوار التنزیل » گفته :  
[مولاکم هی اولی بکم ، کقول لبید :  
فقدت کلا الفرجین تحسب انه  
مولی المخافة خلفها وامامها

(۱) سورة الحديد : ۱۵ .

(۲) تذکره خواص الامة : ۱۹ .

وحقیقته محراکم ، ای مکانکم الذي يقال فيه أولى بکم<sup>(۱)</sup>.

وعلامه بیضاوی از اجله مشاهیر مفسرین أمائل ، واکابر حائزین زواهر فضائل ، وافاحم صدور ، وغنائم دهور است ومحاسن فاخره ، ومدائح زاهرة او برزبان اعیان قوم ، انشاءالله در ما بعد خواهی شنید ، بعض عبارات در اینجا هم مذکور میشود:

عبدالله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنة اثنتین وتسعین وستمائة گفته:

[وفیها الامام، اعلم العلماء الاحلام، ذوالتضانیف المفیده المحققة، والمباحث الحمیده المدققة ، قاضی القضاة ناصرالدین عبدالله بن الشیخ الامام قاضی القضاة ناصرالدین عمر بن العلامة قاضی القضاة فخرالدین محمد بن الامام صدرالدین علی القدوة الشافعی البیضاوی ، تفقه بایه ، وتفقه والده بالعلامة مجیر<sup>(۲)</sup> الدین محمود بن المبارک البغدادی الشافعی ، وتفقه مجیرالدین بالامام معین الدین ابی منصور بن الرزاز سعید<sup>(۳)</sup> بن محمد بن عمر البغدادی وتفقه هو بالامام زین الدین حجة الاسلام ابی حامد الغزالی<sup>(۴)</sup> .

قلت: ونسبته الغزالی فی الفقه الی الشافعی معروفة، وكذلك نسبته ونسبة اخیه

(۱) انوار التنزیل : ۷۱۶ .

(۲) المجیر ابوالقاسم محمود بن المبارک الواسطی ثم البغدادی الشافعی المتوفی سنة (۵۹۲) .

(۳) ابومنصور بن الرزاز سعید بن محمد بن عمر البغدادی شیخ الشافعی المتوفی سنة (۵۳۹) .

(۴) ابوحامد الغزالی : محمد بن محمد بن احمد الطوسی الشافعی المتوفی سنة (۵۰۵) .

الشيخ الامام احمد<sup>(١)</sup> الغزالي في التصوف معروفان ، وقد ذكرت شيوخ الخرقة في كتاب «نشر الريحان في فضل المتحايين في الله الاخوان» .  
وللقاضي ناصر الدين المذكور مصنفات عديدة ومؤلفات مفيدة منها : «الغاية القصوى في الحق على مذهب الشافعي» وله «شرح المصابيح» و«تفسير القرآن» و«المنهاج في اصول الفقه» و«المطالع في اصول الدين» وكذلك المصباح ، وله «المطالع في المنطق» وغير ذلك مما شاع في البلدان ، وسارت به الركب ، وتخرج به ائمة كبار رحمه الله تعالى رحمة الابرار [ (٢) ] .  
وملا عبد الحكيم بن شمس الدين سيالكوتي<sup>(٣)</sup> در حاشية « تفسير بيضاوي » گفته :

[ان التفسير العتيق ، والبحر العميق ، المسمى « بانوار التنزيل » للامام الهمام قدوة علماء الاسلام ، سلطان المحققين ، وبرهان المدققين ، القاضي ناصر الدين عبد الله البيضاوي ، قد استهتر<sup>(٤)</sup> العلماء بحل مشكلاته ، واسهر الاذكياء احداقهم بفتح مغلقاته ، الا انه لوجازة العبارات واحتوائه على الاشارات جل عن ان يكون شريعة لكل وارد ، وان يطلع عليه الا واحد بعد واحد ] - الخ .

(١) الغزالي : احمد بن محمد بن محمد الطوسي ابو القتوح الصوفي المتوفى سنة

(٥٢٠) .

(٢) مرآة الجنان ج ٤ / ٢٢٠

(٣) السيالكوتي : عبد الحكيم بن شمس الدين محمد السيالكوتي البنجابي الهندي

الحنفي المتوفى سنة (١٠٦٧) .

(٤) استهتر الرجل بكذا (مجهولا) اي صار مولماً به لا يتحدث بغيره ولا يفعل غيره .

(٢٦)

## أحمد بن سمين

أما تصريح أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي المعروف بابن سمين  
بمعنى «مولى» بمعنى أولى ، پس در تفسير «در مصون في علم الكتاب  
المكنون» گفته :

[ قوله : «هى موليكم»<sup>(١)</sup> يجوز أن يكون مصدراً ، أي ولايتكم ، أي ذات  
ولايتكم ، وان يكون مكاناً ، أي مكان ولايتكم ، وأن يكون أولى بكم ، كقولك :  
هو مولاه ] . انتهى نقلاً عن نسخة بخط العرب .

وابن سمين صاحب فضل متين ، ونبيل رزين ، وازاكاير مفسرين ، واجله  
فقهاء بارعين ، واعاظم ائمة مبرزين ، وافاخم شيوخ محققين است .  
ابن حجر عسقلاني در «درر كاشنه» گفته :

[ احمد بن يوسف بن عبد الدائم بن محمد الحلبي شهاب الدين المقرئ  
النحوي ، نزيل القاهرة .

تعانى النحوفمهر فيه ، ولازم أباحيان<sup>(٢)</sup> الى ان فاق أقرانه ، وأخذ القراءات  
عن النقي الصائغ<sup>(٣)</sup> ومهر فيها ، وسمع الحديث من يونس الدبوسي<sup>(٤)</sup> وغيره

(١) سورة الحديد : ١٥ .

(٢) أبو حيان : محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان الاندلسي النحوي  
المقرئ . المتوفى (٧٤٥) .(٣) النقي الصائغ : محمد بن أحمد بن عبد الخالق بن علي بن سالم المصري الشافعي  
المتوفى سنة (٧٢٥) .(٤) يونس بن ابراهيم بن عبد القوي بن قاسم بن داود الكنانى الدبايسى العسقلاني  
المتوفى (٧٢٩) .

وولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون<sup>(١)</sup> ، وأعاد بالشافعي ، وناب في الحكم ، وولى نظر الاوقاف .

وله « تفسير القرآن » في عشرين مجلدة ، رأيت به خطه ، والاعراب سماه « الدر المصون » في ثلثة اسفار بخطه ، صنفه في حيوة شيخه ، وناقشه فيه مناقشات كثيرة غالبها جيدة ، وجمع كتاباً في احكام القرآن و « شرح التسهيل » و « الشاطيئة » .

قال الاسنوي<sup>(٢)</sup> في « الطبقات » : كان فقيهاً بارعاً في النحو والقراءات ، وينكلم في الاصول خبيراً أديباً ، مات في جمادي الاخرة وقيل : في شعبان سنة ٧٥٦ [٣] .

وأبو بكر اسدي<sup>(٤)</sup> در « طبقات فقهای شافعية » كفته :

[ احمد بن يوسف بن محمد وقيل : عبدالدائم ، العلامة شهاب الدين أبو العباس الحلبي ثم المصري النحوي المقرئ الفقيه المعروف بابن السمين ، قرأ النحو على أبي حيان ، والقراءات على ابن الصائغ ، وسمع وولى تدريس اقراء النحو بالجامع الطولوني ، واعاد بالشافعي ، وناب في الحكم بالقاهرة ، وولى نظر الاوقاف بها ، وصنف تصانيف حسنة ، منها : « تفسير القرآن » مطول وقد بقي منه اوراق قلائل .

(١) ابن طولون : أحمد أبو العباس مؤسس الدولة الطولونية في مصر المتوفى سنة

(٢٧٠) .

(٢) الاسنوي : عبدالرحيم بن الحسن بن علي الشافعي المتوفى سنة (٧٧٢) .

(٣) الدر الكامنة في اعيان المائة الثامنة ج ١ / ٣٣٩ .

(٤) أبو بكر الاسدي : القاضي تقي الدين أبو بكر بن أحمد بن شهبة الدمشقي المتوفى

سنة (٨٥١) .



قال الحسيني <sup>(١)</sup> : في عشرين سفرأ ، واعراب القرآن سماه «الدر المصون» في أربعة أجزاء ، ومادته فيه من تفسير شيخه أبي حيان الا انه زاد عليه ، وناقشه في مواضع مناقشة حسنة ، و « احكام القرآن » و « شرح التسهيل » شرحاً مختصراً من شرح أبي حيان و « شرح الشاطبية » .

قال الاسنوي <sup>(٢)</sup> : كان فقيهاً بارعاً في النحو والتفسير ، وحلم القراءات ، ويتكلم في الاصول ، خيراً ديناً ، توفي في جمادي الاخرة وقيل : في شعبان سنة ست وخمسين وسبعمائة بالقاهرة [ <sup>(٣)</sup> ] .

وجلال الدين سيوطي در « بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة » كفته :

[ احمد بن يوسف بن عبد الدائم بن محمد بن محمود بن ابراهيم الحلبي شهاب الدين المقرئ النحوي نزيل القاهرة المعروف بالسمين ، قال في « الدر الكامنة » : تعانى التحوف مفر فيه ، ولازم ابا حيان الى ان فلق أقرانه ، وأخذ القراءات عن النقي الصائغ ، ومهر فيها ، وسمع الحديث من يونس الدبوسي ، وولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون ، والاعادة بالشافعي ، ونظر الاوقاف وناب في الحكم ، وله « تفسير القرآن » و « الاعراب » ألّفه في حياة شيخه أبي حيان ، وناقشه فيه كثيراً و « شرح التسهيل » و « شرح الشاطبية » وغير ذلك .

وقال الاسنوي في « طبقات الشافعية » : كان فقيهاً بارعاً في النحو والقرآن

(١) الحسيني : محمد بن علي بن الحسن بن حمزة أبو عبدالله الدمشقي المولود سنة (٧١٥) والمتوفى (٧٦٥) .

(٢) طبقات الشافعية للاسنوي ص ٤٧٤ - والاسنوي هو سليمان بن جعفر محبى الدين أبو الربيع المصري المولود في حدود سنة (٧٠٠) والمتوفى سنة (٧٥٦) .

(٣) طبقات الشافعية لابن قاضي شعبة ج ١٨/٣ - ١٩ ط بيروت .

وتكلم في الأصول أديباً، مات في جمادى الآخرة سنة ست وخمسين وسبعمائة<sup>(١)</sup>.  
 ونيز سيوطي در «حسن المحاضرة» كفته :  
 [السمين صاحب «الأعراب» المشهور شهاب الدين أحمد بن يوسف بن  
 عبد الدائم المحلي نزيل القاهرة .

قال الحافظ ابن حجر: تعاني النحو فمهر فيه ، ولازم أباحيان الى أن فاق  
 أقرانه ، وأخذ القراءات عن التقي الصائغ ومهر فيها ، وولى تدريس القراءات  
 بجامع ابن طولون والاعادة بالشافعي ، وناب في الحكم ، وله «تفسير القرآن»  
 و «الأعراب» و «شرح التسهيل» و «شرح الشاطبية» ، مات في جمادى الاولى سنة  
 ست وخمسين وسبعمائة<sup>(٢)</sup> .

وتاج الدين دهان در «كفاية المتطلع» كفته :  
 [كتاب «التفسير» للامام شهاب الدين ابي العباس أحمد بن يوسف بن محمد  
 وقيل: عبد الدائم المحلي المصري الشهير بالسمين رحمه الله، وهو مطول قد بقي  
 منه أوراق قلائل .

قال الحسيني: في عشرين سفرأ .  
 اخبر<sup>(٣)</sup> به، عن الامام نجم الدين<sup>(٤)</sup> محمد بن البدر محمد الغزي، عن أبيه

(١) بنية الطواعة : ١٧٥ .

(٢) حسن المحاضرة ج ١ / ٥٣٦ .

(٣) اخبر به : ابي المحسن المعجمي بن علي بن يحيى بن عمر اليمنى المكي الحنفى  
 المتوفى سنة (١١١٣) .

(٤) نجم الدين الغزي: محمدين محمدين محمد بن محمد بن أحمد الدمشقي الشافعي  
 المتوفى سنة (١٠٦١) .

العلامة بدر الدين محمد بن الرضي الغزي<sup>(١)</sup> ، عن العلامة شيخ الاسلام زكريا ابن محمد الانصاري<sup>(٢)</sup> ، والحافظ جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي عن الحافظ شهاب الدين أحمد بن حجر العسقلاني ، عن الحافظ عبدالرحيم بن الحسين العراقي<sup>(٣)</sup> ، عن مؤلفه الامام أبي العباس أحمد بن يوسف المعروف بالسمين [ .

(٢٧)

### « محمد بن أبي بكر الرازي »

اما تصريح محمد بن أبي بكر الرازي ، بمجيء مولى بمعنى أولى ، وتفسير او مولى را بأولى ، پس در كتاب « غريب القرآن » ، كه نسخه عتيقه آن بعنايت رب مثنان ، بدست اين كثير العصيان افتاده ، ويك نسخه آن نزد بعض احباب افاضل موجود ، ودر خطبه آن مسطور است :

[ الحمد لله بجميع محامده على جميع نعمه ، وصلوته على نبيه المبعوث بجوامع أحكامه ولوامع حكمه ، وعلى آله وصحبه المهتدين باخلاقه وشيمه .

قال الامام الاجل الافضل العلامة مالك المفسرين ، شيخ العرب والعجم محمد بن أبي بكر الرازي رحمه الله وعفا عنه : سألتني بعض اخواني من

(١) بدر الدين محمد بن رضى الدين محمد بن محمد بن أحمد الغزي الشافعي المتوفى سنة (٩٨٤) .

(٢) زكريا الانصاري : بن محمد بن أحمد القاهري الازهري الشافعي المتوفى سنة (٩٢٦) .

(٣) الحافظ العراقي : عبدالرحيم بن الحسين بن عبدالرحمن الكردي المصري الشافعي المتوفى (٨٠٦) .

طلبة العلم وحملة القرآن العظيم أن اجمع لهم تفسير « غرائب القرآن » جمعاً يشمل على حسن الترتيب وسهولته، وعلى استيعاب كل الالفاظ العربية التي في الكتاب العزيز، ويعرى عن تكرار تفسير الالفاظ واعادتها، فاجبتهم الى ذلك، وجمعت هذا المختصر، متميزاً عن كل ما صنف في هذا الفن بهذه الفوائد الثلاث وجميع ما أودعته فيه انما نقلته عن الائمة المجمع على درايتهم وصحة روايتهم، كالزجاج، والفراء، والازهري<sup>(١)</sup>، والزمخشري، والعريزي<sup>(٢)</sup>، والهروي<sup>(٣)</sup>، ومن شائهم، وضمنت في بعض المواضع الى تفسير اللغة شيئاً من فوائد الاعراب والمعاني، ائلا يكون حافظه جامداً على مجرد الالفاظ [ .

ومصطفى بن عبدالله القسطنطيني در « كشف الظنون » در ذكر مصنفين « غريب القرآن » گفته :

[وأبو عمرو الزاهد الامام زين الدين محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي صاحب « مختار الصحاح » أوله الحمد لله بجميع محامده - الخ - ذكر فيه أن طلبة العلم وحملة القرآن سألوه أن يجمع لهم تفسير « غريب القرآن »، فأجاب ورتب ترتيب الجوهرى ضم فيه شيئاً من الاعراب والمعاني، وفرغ من تعليقه في سنة ثمان وستين وستمائة<sup>(٤)</sup> .

ميفرمايد : [ والمولى الذي هو أولى بالشيء، ومنه قوله تعالى : « مأويكم

(١) الازهرى: محمد بن محمد بن الازهر بن طلحة بن نوح اللغوى الاديب الهروى الشافعى المتوفى (٣٧٠) .

(٢) العريزى: محمد بن عزيز ابو بكر السجستانى المتوفى سنة (٣٣٠) .

(٣) الهروى : أحمد بن محمد بن عبد الرحمن الباشانى أبو عبيد صاحب « الفريين »

توفى سنة (٤٠١) .

(٤) كشف الظنون ج ٢ / ١٢٠٨ .

التارهي مولاكم»<sup>(۱)</sup>، أي هي أولى بكم، والمولى في اللغة على ثمانية أوجه: المعتقد، وابن العم، والناصر، والجار، والحليف، ويقال: العقيد، والصهر، والأولى بالشيء.]

ومحمد بن أبي بكر بن عبد القادر «مختصر صحاح» هم تصنيف کرده، که مشهور ومتداول است، چنانچه ذکر اجمالی آن، از عبارت «کشف الظنون» ظاهر است، وبتفصیل آنرا در «کشف المظنون» درجای دیگر ذکر کرده، چنانچه در ذکر «صحاح جوهری» گفته :

[واختصره الشيخ الامام محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي المتوفى بعد سنة، وسماه «مختار الصحاح» واقتصر فيه على ما لا بد منه في الاستعمال وضم اليه كثيراً من «تهذيب» الأزهري وغيره، وصدر فوائده بقلت، وكل ما أهمله الجوهري من الأوزان ذكره بالنص على حر كانه، أو برده الى واحد من الأوزان العشر بن التي ذكرها في كتابه، وهو مشهور متداول بين الناس، أوله الحمد لله بجميع المحامد على جميع النعم - الخ - وفي آخره وافق فراغه عشية يوم الخميس غرة شهر رمضان سنة ستين وستمائة] <sup>(۲)</sup>.

(۲۸)

### «جلال الدين احمد الخجندی»

اما تصريح جلال الدين احمد الخجندی، بمجىء مولى بمعنى أولى، پس شهاب الدين احمد در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»

(۱) سورة الحديد: ۱۵.

(۲) کشف الظنون ج ۲/ ۱۰۷۳.

گفته :

[ قال الشيخ الامام جلال الدين أحمد الخجندی قدس سره : المولى يطلق على معان منها : الناصر ، ومنها : الجار بمعنى المجير لا المجار ، ومنها : السيد المطاع ، ومنها : الاولى « هي مولاكم » أي أولى بكم ] .  
وجلاله وعظمت وامامت خجندی ، اگر چه از همین عبارت ظاهر است ، لیکن در مابعد انشاء الله تعالی ، دیگر فضائل زاهره ، و مناقب باهره او هم بگوش تو خواهد خورد ، فکن من المتربصین .

(۲۹)

« حافظ الدین عبدالله بن احمد النسفی »

اما تفسیر حافظ الدین عبدالله بن احمد النسفی ، مولى را بأولى ، پس در تفسیر « مدارك التنزيل وحقائق التأويل » كه مصطفى بن عبدالله القسطنطينی در « كشف الظنون » در ذكر آن گفته :  
[ « مدارك التنزيل وحقائق التأويل » للامام حافظ الدين عبدالله بن احمد النسفی المتوفى سنة احدى وسبعمئة ، وقبل : عشرة وسبعمئة ، أوله الحمد لله المتفرد بذاته عن اشارة الاوهام - الخ - وهو كتاب « وسط في التأويلات » جامع لوجوه الابرار والقراآت ، متضمن لدقائق علم البدع والاشارات ، موضح بأقويل اهل السنة والجماعة ، خال عن أباطيل اهل البدع والضلالة ، ليس بالطويل

الممل، ولا بالقصير المخل] <sup>(١)</sup> ميفرمايد : [« هي مولاكم » <sup>(٢)</sup> ، هي أولى بكم حقيقة موليكم محراكم ، أي مكانكم الذي يقال فيه أولى بكم] <sup>(٣)</sup> .

ونسف از اكابر واجله مشايخ عالي مآثر ، وافاخم اساطين والامه آخر است ، مدح وثنای تفسیر او كه بر زبان چلبی شنیدی ، بعضی از مناقب جميلة او هم استماع باید نمود .

شيخ محبی الدین عبدالقادر بن محمد الحنفی در « جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه » گفته :

[ عبدالله بن احمد بن محمود حافظ الدین ابوالبركات النسفی ، احد الزهاد المتأخرین ، صاحب التصانیف المفیده فی الفقه والاصول ، وله « المستصفی » فی شرح المنظومة ، وله شرح النافع سماه « بالمنافع » ، وله « الكافي » فی شرح الوافي ، و« الوافي » تصنیفه ایضاً ، وله « كنز الدقائق » ، وله « المنار » فی اصول الفقه ، وله « العمدة » فی اصول الدین ، تفقه علی شمس الائمة الكردي <sup>(٤)</sup> ، روى « الزیادات » <sup>(٥)</sup> عن أحمد بن محمد العتابی <sup>(٦)</sup> ، سمع منه الصغناقي <sup>(٧)</sup> <sup>(٨)</sup> .

ومحمود بن سلیمان الكفوي در « كتاب أعلام » گفته :

(١) كشف الظنون ج ٢ / ١٦٤٠ .

(٢) سورة الحديد : ١٥ .

(٣) مدارك التنزيل ج ٤ / ٢٢٦ .

(٤) محمد بن عبدالستار بن محمد شمس الائمة الكردي المتوفى ببخارا سنة (٦٤٢) .

(٥) الزیادات كتاب فی فروع الحنفية لمحمد بن الحسن الشيباني المتوفى سنة (١٨٩) .

(٦) العتابی : أحمد بن محمد بن عمر أبو القاسم المتوفى سنة (٥٨٦) .

(٧) الصغناقي : الحسين بن علی بن الحجاج بن علی الفقيه الحنفی المتوفى بحلب

سنة (٧١١) .

(٨) الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفية ج ١ / ٢٧٠ .

[علم الهدى علامة الوري ، مفتي الدهر ، قدوة ماوراء النهر ، ابو البركات ، حافظ لملة والدين ، ناصر الاسلام والمسلمين ، ناصح الملوك والسلاطين ، عبد الله ابن احمد بن محمود النسفي نسبة الى مدينة نسف من بلاد السغد ، في بلاد ماوراء النهر ، قريب من سمرقند .

وقيل : خيار الارض اربع : سغد سمرقند ، وغوطة الشام ، وجزيرة عبادان ، وشذ عنى الرابع ، وقيل : نسف ( بكسر السين ) وفي النسبة بفتح كما يقال في نسبة صدف : صدفي ( بالفتح ) ، كان اماماً كاملاً ، عديم النظر في زمانه ، ورأساً فقيد المثل في الاصول والفروع في أوانه ، بارعاً في الحديث ومعانيه ، ماهراً في فنون الادب ومبانيه ، وله مقامات سنية في العلوم النقلية ، ومقالات بهية في الفنون العقلية ، وله التوسع في الكلام ، والفصاحة في الجدل والمخصام ، كثير العلم ، مرتفع المكان بدائع تجل عن البيان ، لسان العصر ، فياض البنان ، فريد ماله في الفضل مبار ، له في العلوم آثار مالم يس لغيره من اهل عصره ، اخذ العلوم من افواه الرجال حتى صار مضرب الامثال ...

الى ان قال : وله تصانيف معتبرة مشهورة مفيدة في الفروع والاصول منها : « الوافي » وهو متن في الفروع ، و « الكافي » شرح « الوافي » ، و « كنز الدقائق » وهو متن في الفقه ، و « المستمضي » في شرح « المنظومة » ، و « المستقصى » في شرح « المنار » في اصول الفقه ، و « العمدة » في اصول الدين ، و « الكشف » في شرح « المنار » ، و « الاعتماد » في شرح « العمدة » .

(٣٠)

« عمر بن عبد الرحمن الفارسي القزويني »

اما تفسير عمر بن عبد الرحمن الفارسي القزويني ، مولى دا باولى ،



پس در «كشف كشاف» گفته :

[قوله :

فقدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خافها وأمامها

يصف بقرة وحشية ، نفرت من توجس ركز الصائد فزعة ، لاتدري أقدامها الصائد أم خلفها، يقول: فقدت البقرة كلا جانبيها الخلف والامام تحسب انه أولى وأحرى بأن يكون فيه الخوف، و «الفرج» اما بمعنى موضع المخافة ، أي كلا الموضعين الذين يخاف منهما في الجملة، أو بمعنى ما بين قوائم الدابة ، فما بين اليدين فرج، وما بين الرجلين فرج، وهو بمعنى السعة والانفراج، وفسره بالقدام والخلف توسعاً ، أو بمعنى الجانب والطريق ، فعل بمعنى مفعول ، لانه مفروج مكشوف ، والضمير في انه راجع الى كلا باعتبار اللفظ، وخلفها وأمامها اما بدل من كلا، واما خبر مبتدأ محذوف، أي هما خلفها وأمامها، وفيه وجوه أخر لاتخلو عن ضعف معنى أو لفظاً [١].

وعمر قزوینی از اجله اعلام واکابر فخام است .

مصطفی بن عبدالله القسطنطینی در «كشف الظنون عن اسامی الكتب

والفنون» بعد ذکر بعض حواشی «كشف» گفته :

[ومن كتب أيضاً، غير ما ذكره السيوطي، الامام العلامة عمر بن عبدالرحمن

الفارسي القزويني حاشية في مجلد سماها «الكشف»، وتوفي سنة خمس وأربعين وسبعمائة، أولها الحمد لله الذي أنار الاعيان بنور الوجود - الخ - ذكر انه اشار الى تأليفها من أمره مطاع، فشرح وكتب فيها ما تلقفه من الاثمة الماضين، أو استنبطه بميامن انوارهم وليس فيه التسمية، وانما قل: أشار الي أن احرق في «الكشف» عن مشكلات «الكشف» [١].

(٣١)

## «ابن الصباغ»

اما ذكر شيخ نورالدين علي المعروف بابن الصباغ المالكي، مجيء  
 مولى بمعنى أولى، پس در «فصول مهمه فى معرفة الاثمه» گفته :  
 قال العلماء: لفظة المولى مستعملة بازاء معان متعددة، وقد ورد القرآن العظيم  
 بها، فتارة تكون بمعنى أولى، قال الله تعالى في حق المنافقين: «ماويكم النار  
 وهي موليكم»<sup>(١)</sup> معناه أولى بكم] - الخ .

وابن الصباغ از اكابر علمای مالکیه، واجله فقهای ذوی المراتب  
 السنية والمناصب العلیه است، واعتماد واشتعار او از افتادات اهل کبار،  
 در مابعد انشاء الله المستعان خواهی دریافت .

(٣٢)

## «جلال الدين محمد بن أحمد المحلى الشافعى»

اما تفسير جلال الدين محمد بن أحمد المحلى الشافعى، مولى را بأولى،  
 پس در تفسير مختصر خود كه اول آنرا سیوطی نوشته، ومجموع مشهور  
 است به «تفسير جلالين» گفته : [«ماويكم النار هي موليكم»<sup>(٢)</sup> أولى

(١) سورة الحديد: ١٥ .

(٢) سورة الحديد: ١٥ .

بكم] <sup>(١)</sup> - انتهى .

و « تفسير جلالين » از مشاهير تفاسير است ، و در اجازات اكابر علماء داخل .

تاج الدين دهان در « آفاية المتطلع » كه در ذكر مرويات شيخ حسن عجمي نوشته ، گفته :

[ التفسير المعروف « بالجلالين » للعلامتين الامام المحقق جلال الدين أبي عبدالله محمد بن أحمد بن محمد المحلي الاخباري ، والحافظ العمدة جلال الدين أبي الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي : و « الدر المنثور في التفسير بالمأثور » للحافظ السيوطي ، وقد شرح الجلال المحلي من سورة مريم الى آخر الكتاب العزيز ، ثم شرع في التفسير النصف الاول ، فمات بعد التفسير الفاتحة ، فأنتمه الحافظ السيوطي من أول سورة البقرة الى آخر سورة الكهف .  
أخبر <sup>(٢)</sup> بها عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلي <sup>(٣)</sup> سماعاً ، بقراءة شيخه أبي مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري المغربي <sup>(٤)</sup> من أول سورة البقرة الى « المفلحون » من تفسير الجلال السيوطي ، وتفسير الفاتحة من تفسير الجلال المحلي واجازة لسائره .

و « بالدر المنثور » عن أبي النجا سالم بن محمد السنهوري <sup>(٥)</sup> ، عن الشمس

(١) تفسير الجلالين : ٧١٦ .

(٢) فاعل اخبر كما سبق هو الشيخ الحسن العجمي المتوفى (١١١٣) .

(٣) البابلي : ابو عبدالله محمد بن علاء الدين الشافعي القاهري المتوفى سنة (١٠٧٧) .

(٤) عيسى المغربي : بن محمد بن محمد بن أحمد الهاشمي الجعفري الثعالبي المتوفى

بمكة سنة (١٠٨٠) .

(٥) السنهوري : سالم بن محمد عز الدين بن محمد ناصر الدين ابوالنجا المصري

المالكي المتوفى سنة (١٠١٥) .

محمد بن عبدالرحمن العلقمي<sup>(١)</sup>، عن الحافظ السيوطي، عن شيخه الجلال أبي عبدالله محمد بن أحمد المحلى في تفسيره، وعن الحافظ السيوطي في تكملة، وفي « الدر المنثور » .

ح وأخبر بهما عن الامام صفي الدين احمد بن محمد القشاشي<sup>(٢)</sup> المدني، ومفتي الشافعية بمكة المشرفة الشيخ المعمر عبدالعزيز بن محمد الزمزمي<sup>(٣)</sup>، برواية الاول عن الشيخ عبدالرحمن بن الشيخ عبدالقادر بن فهد، عن عمه الرحلة السند الشيخ محمد جارالله<sup>(٤)</sup> بن الحافظ عبدالعزيز بن فهد .  
ورواية الثاني عن جده لأمه العلامة شهاب الدين أحمد بن محمد بن حجر الهيثمي<sup>(٥)</sup> المكي .

قال هو وجارالله بن فهد: أنا قاضي القضاة برهان الدين ابراهيم بن محمد ابن أبي شريف<sup>(٦)</sup>، عن العلامتين الامام جلال الدين المحلى، والحافظ جلال الدين السيوطي بها لهما] .

مركز تحقيق كتاب توطير علوم إسلامي

(١) العلقمي : محمد بن عبدالرحمن بن علي شمس الدين القاهري الشافعي المتوفى سنة (٩٦٣) .

(٢) القشاشي: احمد بن محمد بن يونس الدجاني الحسيني الانصارى المدني اليمنى المالكي المتوفى (١٠٧١) .

(٣) الزمزمي: عبدالعزيز بن محمد بن عبدالعزيز اليبضاوي الشيرازي المكي المتوفى سنة (١٠٧٢) .

(٤) جارالله : بن عبدالعزيز بن عمر المكي ، ابن فهد الحافظ المورخ المتوفى سنة (٩٥٤) .

(٥) ابن حجر الهيثمي: شهاب الدين أحمد بن محمد المصري المتوفى سنة (٩٧٤) .

(٦) ابن أبي شريف: ابراهيم بن محمد بن أبي بكر بن علي بن أيوب الشافعي المصري

المتوفى (٩٣٢) .

ومحمد جميله ، ومناقب أصيله ، ومفاخر جليلة جلال الدين محلي ،  
حاجت تجليه وتحليه ندارد .

شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوی در کتاب « ضوء لامع لاهل  
القرن التاسع » که بحمد الله وحسن توفيقه نسخه آن ، که مزین است  
بخط سخاوی وتصحيح واجازة او ، وبعض احباب کرام أسعده الله بنجح  
کل مرام ، برای این مستهام ، از دیار عرب آوردند ، میفرماید :

[ محمد بن أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أحمد بن هاشم الجلال أبو عبد الله  
ابن الشهاب أبي العباس بن الكمال الانصاري ، المحلي الاصل ، نسبة للمحلة  
الكبرى من الغربية ، القاهري الشافعي ، الماضي أبوه ، وجده ، ويعرف بالجلال  
المحلي .

و اد ، که ارأيتہ بخطه ، في مستهل شوال سنة احدى وتسعين وسبعمئة بالقاهرة ،  
ونشأ بها ، فقرأ القرآن وكتباً ، واشتغل في فنون ، فأخذ الفقه واصوله والعربية عن  
الشمس البرماوي<sup>(١)</sup> ، وكان مقيماً بالبيبرسية ، فكثر انتفاعه به لذلك ، والفقه أيضاً  
عن البيجوري<sup>(٢)</sup> ، والجلال البلقيني<sup>(٣)</sup> ، والولي العراقي<sup>(٤)</sup> ، والاصول أيضاً عن

(١) شمس الدين البرماوي : محمد بن عبدالدائم بن موسى المسقلاني القاهري الشافعي  
المتوفى (٨٣٩) .

(٢) البيجوري : ابراهيم بن أحمد بن عيسى بن سليمان بن سليم المصري المتوفى  
سنة (٨٢٥) .

(٣) الجلال البلقيني : عبدالرحمن بن عمر بن رسلان القاهري الشافعي المتوفى  
سنة (٨٢٤) .

(٤) الولي العراقي : احمد بن عبدالرحيم بن الحسين الكردي المصري ولي الدين  
ابن العراقي المتوفى (٨٢٦) .

العز ابن جماعة <sup>(١)</sup> ، والنحو أيضاً عن الشهاب العجمي <sup>(٢)</sup> سبط ابن هشام <sup>(٣)</sup> ،  
والشمس الشطنوفى <sup>(٤)</sup> ، والفرائض والحساب عن ناصر الدين بن أنس المصري  
الحنفى ، والمنطق والجدل والمعاني والبيان والعروض ، وكذا اصول الفقه ، عن  
البدر الاقصر ائسي <sup>(٥)</sup> ، ولازم البساطي <sup>(٦)</sup> في التفسير واصول الدين وغيرهما  
وانتفع به كثيراً ، والعلاء البخارى <sup>(٧)</sup> فيما كان يقرأ عليه ، وكان العلاء يزيد في  
تعظيمه ، لكونه مع علمه لا يتسبب بحيث يجلسه فوق الكمال ابن البارزى <sup>(٨)</sup> ،  
سيما وقد بلغه انه فرق ما ارسل به اليه ، وهو ثلاثون شاشاً <sup>(٩)</sup> مما ارسل به صاحب

- (١) ابن جماعة: عز الدين محمد بن أبى بكر بن عبدالعزيز المصرى الشافعى المتوفى  
سنة (٨١٩) .
- (٢) احمد بن عبيد الله العجمي شهاب الدين الحنبلى النحوى المتوفى سنة (٨٠٩) .
- (٣) ابن هشام : عبدالله بن يوسف بن أحمد بن عبدالله بن هشام الانصارى الحنبلى  
النحوى صاحب «المغنى» توفى سنة (٧٦١) .
- (٤) الشطنوفى: على بن يوسف بن حريز بن مفضل اللخمي المقرئ المتوفى بالقاهرة  
سنة (٧١٣) .
- (٥) بدر الدين الاقصر ائسي: محمود بن محمد المتوفى سنة (٨٢٦) .
- (٦) البساطي : محمد بن أحمد بن عثمان بن نعيم الطائى المالكى قاضى القضاة  
المتوفى (٨٤٢) .
- (٧) البخارى: علاء الدين على بن محمد صاحب « نزهة النظر فى الفرق بين الانشاء  
والخبر » كتبها سنة (٨٢٣) .
- (٨) الكمال ابن البارزى: محمد بن محمد بن عثمان بن محمد بن عبد الرحيم  
أبو المعالى المتوفى سنة (٨٥٦) .
- (٩) شاش: العمامة، كما فى هامش المبعثات .

الهند الى الشيخ، وحضر دروس النظام الصيرامى<sup>(١)</sup> والشمس ابن الديري<sup>(٢)</sup>، وغيرهما من الحنفية، والمجد البرماوى<sup>(٣)</sup>، والشمس العراقى<sup>(٤)</sup>، وغيرهما من الشافعية، والشهاب احمد المغراوى<sup>(٥)</sup> المالكي، بل بلغني انه حضر مجلس الكمال الدميرى<sup>(٦)</sup>، والشهاب ابن العماد<sup>(٧)</sup>، والبدر الطنبذى<sup>(٨)</sup>، وغيرهم، وأخذ علوم الحديث عن الوالى العراقى، وشيخنا<sup>(٩)</sup>، وبه انتفع، فانه قرأ عليه جميع شرح « الفية » العراقى بعد أن كتبه بخطه في سنة تسع عشرة، واذن له في اقراءه وكان أحد طلبة المؤيدية عنده، بل كان كلما يشكل عليه في الحديث، وغيره،

- 
- (١) الصيرامى نظام الدين: يحيى بن يوسف بن محمد بن عيسى كان من أدباء القرن التاسع .
- (٢) ابن الديري: شمس الدين محمد بن عبدالله بن سعد المقدسى الحنفى المتوفى سنة (٨٢٧) .
- (٣) البرماوى: مجد الدين اسماعيل بن أبى الحسن بن على بن عبدالله الشافعى المصرى المتوفى (٨٣٤) .
- (٤) العراقى (بفتح الفين المعجمة وتشديد الراء) محمد بن أحمد بن خليل الشافعى المتوفى (٨١٦) .
- (٥) المغراوى: الشهاب أحمد بن محمد بن موسى بن محمد الابشيهى القاهرى .
- (٦) الدميرى : كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٨) .
- (٧) الشهاب بن عماد: أحمد بن عماد بن محمد الاقفهى المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٨) .
- (٨) البدر الطنبذى : أحمد بن عمر بن محمد بدر الدين الشافعى القاهرى المتوفى (٨٠٩) .
- (٩) لعل المراد به هو ابن حجر العسقلانى أحمد بن على بن محمد المصرى الشافعى المتوفى سنة (٨٥٢) .

يراجعه فيه ، مما اثبت ما اجتمع لي منه في موضع آخر ، وسمع عليه ، وعلى  
الجمال عبدالله بن فضل الله ، والشرف بن الكويك<sup>(١)</sup> ، والفوي<sup>(٢)</sup> ، وابن الجزري<sup>(٣)</sup>  
في آخرين ، ولكنه لم يكثر .

وقيل : انه روى عن البلقيني<sup>(٤)</sup> ، وابن الملقن<sup>(٥)</sup> ، والابناسي<sup>(٦)</sup> ، والعراقي ،  
فالله اعلم .

ومهر وتقدم على غالب أقرانه ، وتفنن في العلوم العقلية والنقلية ، وكان أولاً  
يتولى بيع البز في بعض الحوانيت ، ثم أقام شخصاً عوضه فيه مع مشاركته له  
أحياناً ، وتصدى هو للتصنيف والتدريس والاقراء ، فشرح كلام من « جمع  
الجوامع » و « الورقات » و « المنهاج القروى » و « البردة » ، واتقنها ما شاء مع  
الاختصار والاعتناء بالذب عنها ، وكذا عمل منسكاً ، وتفسيراً لم يكمل ، وغيرهما  
مما لم ينتشر ، والمتداول بالأيدي مما انتفع به ما اثبتته ، ورغب الأئمة في  
تحصيل تصانيفه وقراءتها واقرائها حتى ان الشمس البامي<sup>(٧)</sup> كان يقرأ على

(١) الشرف ابن الكويك : محمد بن محمد بن عبداللطيف بن أحمد بن محمود  
القاهري الشافعى المتوفى (٨٢١) .

(٢) الفوى : عبداللطيف بن أحمد المصرى الحلبى سراج الدين المقتول فى خان  
غياغب سنة (٨٠١) .

(٣) ابن الجزرى : محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف أبو الخير المقرئ  
المتوفى (٨٣٣) .

(٤) البلقينى : عمر بن رسلان بن نصير القاهري الشافعى المتوفى سنة (٨٠٥) .

(٥) ابن الملقن : عمر بن على بن أحمد بن محمد بن عبدالله ابو حفص المصرى الشافعى  
المتوفى (٨٠٤) .

(٦) الابناسى : ابراهيم بن موسى بن ايوب برهان الدين ابواسحاق القاهري الشافعى  
المتوفى (٨٠٢) .

(٧) الشمس البامى : محمد بن أحمد بن محمد القاهري الشافعى المتوفى سنة (٨٨٥) .



الونائى<sup>(١)</sup> في أولها ، بل حمله معه الى الشام ، فكان أول من أدخله اليها ونوه به وأمر الطلبة بكتابته ، فكتبوه وقرأوه .

وكذا بلغنى عن القاياتي<sup>(٢)</sup> انه أقرأ فيه ، واما أنا فحضرت دروساً منه عند شيخنا ابن خضر<sup>(٣)</sup> بقراءة غيري ، وكان يكثر وصفه بالمثانة والتحقيق ، وقرأ عليه من لا يحصى كثرة ، وارتحل الفضلاء للاخذ عنه ، وتخرج به جماعة درسوا في حياته ، ولكنه صار بآخره يستروح في اقراءه لقلبة المال والسامة عليه وكثرة المخبطين ، ولا يصفى الا لمن علم تحريره وتحرفته ، خصوصاً وهو حاد المزاج لاسيما في الحر ، واذا ظهر له الصواب على اسان من كان ، رجع اليه مع شدة التحرز ، وحدث باليسير . سمع منه الفضلاء ، اخذت عنه ، وقرض لي غير تصنيف وبالح في التنويه بى حسبما اثبتته في موضع آخر ، وقد ولى تدريس الفقه « بالبرقوقية » عوض الشهاب الكوراني حين لقيه في سنة اربع واربعين ، حتى كان ذلك سبباً لتعقبه عليه في شرحه « جمع الجوامع » بما ينازع في اكثره ، وربما تعرض بعض الاخذين عن الشيخ لانتقاده واظهار فساد ، و« بالمؤيدية » بعد موت شيخنا ، بل عرض عليه القضاء ، فأبى وشافه الظاهر بالعجز عنه ، بل كان يقول لاصحابه : انه لاطاقة لي على التار .

وكان اماماً علامة محققاً نظاراً ، مفرط الذكاء ، صحيح الذهن ، بحيث كان يقول بعض المعتبرين : ان ذهنه يثقب الالماس ، وكان يقول عن نفسه : أن فهمي

(١) الونائى (بالنون نسبة الى قرية بصعيد مصر) هو محمد بن اسماعيل بن محمد القاهري الشافعى المتوفى (٨٤٩) .

(٢) القاياتى : محمد بن على بن محمد القاهري الشافعى شمس الدين المتوفى سنة (٨٥٠) .

(٣) ابن خضر : ابراهيم بن خضر بن احمد بن عثمان القاهري الشافعى المتوفى سنة (٨٥٢) .

لا يقبل الخطاء ، حاد القريحة ، قوى المباحثة .

حتى حكى لى امام الكاملية<sup>(١)</sup> انه رأى الونائى معه فى البحث كالطفل مع المعلم ، معظماً بين الخاصة والعامة مهابة وقوراً عليه سيما الغير ، اشتهر ذكره ، وبعد صيته ، وقصد بالفتاوى من الاماكن النائية ، وهرع اليه غير واحد من الاعيان بقصد الزيارة والتبرك ، بل رغب الجمالى ناظر الخاص فى معاونته له على سر الفقراء والمستحقين ، فمناخاف مع مخالفته بعده لغيره فيه ، وأسندت اليه عدة وصايا ، فحمد فيها ، وعمر من ثلث بعضها عيشة بجوار جامع الفكاكين ، انتفع بها دهرأ والامر وراء هذا ولم أكن اقصر به عن درجة الولاية ، وترجمته تحتل كراريس مع انى قد اطلتها فى معجمي ، وقد حج مراراً ، ومات بعد أن تعال بالاسهال من نصف رمضان فى صبيحة يوم السبت مستهل سنة اربع وستين ، وصلى عليه بمصلى باب النصر فى مشهد حافل جداً ، ثم دفن عند آبائه بترابته التى انشأها تجاه جوشن ، وتأسف الناس عليه كثيراً ، وأثنوا عليه جميلاً ، ولم يخلف بعده فى مجموعه مثله ، ورثاه بعض الطلبة ، بل مدحه فى حياته جماعة من الاعيان ، ومما كتبه هو على شرحه لجمع الجوامع ، مضمناً لشعر شيخنا :

ياسيداً طالعه أن فاق بحسنه فعد

ثم اتد فى فهمه وخذ جواهر وجد

وقد نال منه ، ومن العلاء القلقشندى ، وغيرهما من الائمة المتفق على جلالتهم البقاعى<sup>(٢)</sup> مع تلمذه لكثير منهم بما لا يقبل من مثله ، نسأل الله السلامة وكامة الحق

(١) امام الكاملية : محمد بن محمد بن عبدالرحمن القاهرى الشافعى المتوفى سنة

(٨٦٤) .

(٢) البقاعى : ابراهيم بن عمر بن حسن الرباط (بضم الراء وتخفيف الباء) المتوفى

بدمشق (٨٨٥) .

في السخط والرضى<sup>(١)</sup> .

وشيخ سليمان<sup>(٢)</sup> جمل در حاشية « تفسير جلالين » سمي « بالفتوحات الالهية بتوضيح تفسير الجلالين للدقائق الخفية » كفته :

[وفي الكرخي ما نصه واعلم ان المدرسين وان تباينت مراتبهم في العلم وتفاوتت منازلهم في الفهم اصناف ثلاثة لا رابع لها :

الاول : من اذا درس آية اقتصر على ما فيها من المنقول واقتوال المفسرين واسباب النزول والمناسبة ووجوه الاعراب ومعاني الحروف ونحو ذلك، وهذا لاحظ له عند المحققين ، ولا نصيب له بين فرسان الفهوم .

والثاني : من يأخذ في وجوه الاستنباط منها ويستعمل فكره بمقدار ما آتاه الله تعالى من الفهم ، ولا يشغل باقوال السابقين وتصرفات الماضين عاماً منه ان ذلك أمر موجود في بطون الاوراق لا معنى لاعادته .

والثالث : من يرى الجمع بين الامرين والتحلي بالوصفين ولا يخفى انه ارفع الاصناف ومن هذه الصنف الجلال المحلي ، والجلال السيوطي كصاحب « الكشف » والكواشي<sup>(٣)</sup> ، والقاضي<sup>(٤)</sup> ، والفخر الرازي<sup>(٥)</sup> رضي الله تعالى

(١) الضوء اللامع ج ٧/٣٩ - ٤١ .

(٢) سليمان الجمل : بن عمر بن منصور العجلي المصري الشافعي المتوفى سنة (١٢٠٤) .

(٣) الكواشي : احمد بن يوسف بن الحسن الشيباني الموصل الشافعي المتوفى سنة (٦٨٠) .

(٤) القاضي : عبدالله بن عمر بن محمد بن علي البيضاوي الشافعي المتوفى سنة (٦٨٥) .

(٥) فخر الدين الرازي : محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين الشافعي المتوفى سنة (٦٠٦) .

عنهم ] - الخ .

(۳۳)

## « حسین بن علی الواعظ الكاشفي »

اما تفسير حسين بن علي الواعظ الكاشفي ، مولى را باولى ، پس در تفسير « مواهب عليه » كه مشهور است « بتفسير حسینی » گفته : [ « مأویكم النار » <sup>(۱)</sup> جای شما و ایشان دوزخ بود ، « هی مولاکم » آتش دوزخ سزاوار تر است شما ] .

و تفسير حسینی از تفاسیر مشهورة معتمده ، و اسفار معروفه معتبره است ، و شیخ أحمد بن ابی سعید بن عبدالله بن عبدالرزاق الحنفی الصالحی كه معروف است بملاjiون <sup>(۲)</sup> ، و فضائل جلیله ، و مناقب جمیله او از « سبحة المرجان » غلام علی آزاد بلگرامی ظاهر است ، در تفسير آیات احكام كه مشهور است به « تفسير احمدی » گفته :

[وقد كنت قديماً أسمع من أفواه الرجال الكرام ان الامام الغزالي <sup>(۳)</sup> الذي هو من أجلة علماء الاسلام قد جمع آيات الاحكام بحسب الطاقة والامكان ، حتى بلغت خمسمائة بلا زيادة ولانقصان ، و كنت على ذلك برهة من الزمان ومدة من الاكوان ، حتى وقفت على كتب الاصول للعلماء الفحول ذكروا فيها تلك القصة

(۱) سورة الحديد : ۱۵ .

(۲) ملاjiون : احمد بن ابی سعید بن عبدالله بن عبدالرزاق الحنفی المکی الصالی المتوفی سنة (۱۱۳۰) .

(۳) الغزلی : حجة اسلام محمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسی الشافعی المتوفی سنة (۵۰۵) .

البديعة ، واوردوا هناك هاتاً الحكاية العجيبة ، فلما زدت ايماناً وكلمات ايقاناً ، طفقت اتفحص تلك الايات اتجسسها في القعدة والقيامات ، فلم اجد عليها ظفراً ، ولم أقف منها على اثر ، فأمرت بلسان الالهام ، لاكوهم من الالهام ، ان استنبطها بعون الله تعالى وتوفيقه ، واستخرجها بهداية طريفة ، فأخذت اجمع الايات التي استنبطت عنها الاحكام الفقهية والقواعد الاصولية والمسائل الكلامية بالترتيب القرآنية ، ثم فسرتها بأحسن وجه من التفسير ، وشرحتها بأكمل جهة من التحرير ، آخذاً من الكتب المتداولة لفحول العلماء والزبر المتعاورة <sup>(۱)</sup> بين الائمة والصلحاء ، وما ذلك من فن وشعب ، بل من فنون مختلفة وشعب كثيرة ، فمن كتب القاسير « انوار التنزيل ومدارك التأويل » ، وكذا الكتاب الجليل الشأن ، باهر البرهان ، الموسوم « بالاتقان في علوم القرآن » ، وتفسير شيخ الرئيس الولي المعروف بظهير الشريعة الغوري ، وتفسير الشيخ الكبير العلي الحسين الواعظ الكاشفي ، وتفسير الشيخ الاجل الزاهد الفهامة ، وكذا الثقة المعروف بجار الله العلامة] - الخ .

از اين عبارت ظاهر است كه ملاجيون اولاً ذكر كرده كه آيات مذكوره اين تفسير را تفسير كرده بأحسن وجه از تفسير ، وشرح نموده بأكمل جهت از تحرير ، واخذ نموده آنرا از كتب متداوله بزاي فحول علما ، وزبر متعاورددر ميان ائمه و صلحا ، واز جمله آن ، تفسير حسين واعظ كاشفي را شمرده ، و خود اورا بشيخ كبير على وصف نموده .

ومولوى تراب على در آخر كتاب «التدقيقات الراسخات في شرح التحقيقات الشامخات الملقب بسبيل النجاح الى تحصيل الفلاح» گفته :  
مخفى مباد كه روايات اين شرح از صحف موثوقه ، وزبر ائيقه مانند

«تفسير كبير» و «تفسير مدارك» و «حسيني» و «نیشاپوری» و «معالم التنزيل»  
تصنيف امين بغوي، و «تفسير احمدي» و «موضح القرآن» و «فتح الرحمن» ،  
و «تفسير بياضوي» و «مشكوة المصابيح» [الى أن قال يعد ذكر عدة كتب آخر :  
استخراج نموده ، بقلم حواله نموديم انتهى .

از اين عبارت ظاهر است كه «تفسير حسيني» از صحف موقوفه وزير  
دينيه است ، كه مولوي مذکور از آن روايات ، شرح بخود اخذ نموده و اعتبار  
و اعتماد بر آن فرموده .

و مصطفی بن عبدالله القسطنطينی در «كشف الظنون» گفته :

[ تفسير حسين بن علي الكاشفي الواعظ المتوفى في حدود سنة تسعمائة ،  
وهو تفسير فارسي متداول في مجلد سماه «بالمواهب المعلى» كما ذكره ولده في  
بعض كتبه ، وترجمته بالتركية لابي الفضل محمد بن ادریس البديسي المتوفى  
سنة اثنتين وثمانين وتسعمائة ، وله «جواهر التفسير» للزهرائين <sup>(١)</sup> يأتي في  
المجیم <sup>(٢)</sup> .

و نیز در «كشف الظنون» گفته :

[ «جواهر التفسير» لتحفة الامير ، فارسي لمولانا حسين بن علي الكاشفي  
الواعظ المتوفى سنة ست <sup>(٣)</sup> وتسعمائة ألفه لامير علي شير <sup>(٤)</sup> ، وهو «تفسير الزهرائين»  
في مجلد ضخم ، اورد في أوله العلوم المتعلقة بالتفسير ، وهي اثنان وعشرون فناً

(١) الزهرائين : سورتا البقرة وآل عمران .

(٢) كشف الظنون ج ١ / ٤٤٦ .

(٣) المشهور ان تاريخ وفاة الكاشفي كان سنة (٩١٠) .

(٤) الامير نظام الدين علي شير النوائى وزير السلطان حسين بايقرا توفى سنة

في اربعة فصول ، وذكر التفسير والتأويل ، ونحو ذلك [ (۱) ] .

و محبوب عالم در تفسیر خود جا بجا از «تفسیر حسینی» نقل میکند ، چنانچه در تفسیر آیه « ألم ترالی الذین بدلوا نعمة الله کفراً واحلوا قومهم دار البوار ، جهنم يصلونها وبش القرار » (۲) گفته :

[در «تفسیر حسینی» می آرد از مرتضی کرم الله تعالی وجهه ، وفاروق رضی الله تعالی عنه منقول است : که مراد از این قوم ، ده قبیله اند ، که فاجرترین قبائل قریش بودند ، یعنی بنی مغیره ، و بنی امیه ، که نعمت حق تغییر کردند ] .

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است : و در «تفسیر حسینی» آورده : ثعلبی از ابن عباس (۳) رضی الله تعالی عنهما ، نقل میکنند : که مرتضی علی کرم الله وجهه ، تنها را می شناخت از «حم عسق» [ .

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است : در «تفسیر حسینی» میگوید از حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما نقل میکنند : کافرانرا دو تمنای عجب است : یکی در دنیا که میگوید نعیم بهشت مرا خواهد بود ، و یکی در عقبی که خواهد گفت : «یا لیتنی کنت ترابا» و هیچکدام از این دو متمنی ، وجود نخواهد گرفت ] .

و نیز در «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه «وما اصابکم من مصیبة فما کسبت ایدیکم وبعفوا عن کثیر» (۴) مسطور است :

(۱) کشف الظنون ج ۱/ ۶۱۳ .

(۲) سورة ابراهیم : ۲۸ - ۲۹ .

(۳) ابن عباس : عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب القرشی الهاشمی الصحابی المتوفی

(۶۸) .

(۴) سورة الشوری : ۳۰ .

[و در «تفسیر حسینی» آورده که مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فرموده: که امیدوارترین آبتی که خدای تعالی بر پیغمبر ﷺ فرستاد آن اینست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه، مصیبت میرسانم، و از بسیاری عفو میکنم، و وی از آن کریم تر است که گناهی که یکبار عفو کرد، دیگر بار عقوبت کند بر آن در عقیق.]

(۳۴)

### «ابوالسعود بن محمد عمادی»

اما تفسیر ابوالسعود بن محمد عمادی، مولی را بأولی، پس در «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» گفته: [قوله تعالى: «ما وليكم النار» لا تبرحونها ابداً «هي مولاكم»<sup>(۱)</sup> ای اولی بکم، و حقیقتش مکانکم الذي يقال فيه: هو اولی بکم، كما يقال: هو مئة الكرم، ای مکان لقول الفائل: انه لکریم او مکانکم عن قریب، من الولي وهو القرب، او ناصرکم عن قریب، من الولي وهو القرب، او ناصرکم علی طريقة، قوله: «تجة بينهم ضرب وجيع» او منولیکم تتولاکم كما تولیتم موجبانها]<sup>(۲)</sup>.

و ابوالسعود عمادی، عماد علمای نقاد، و محل اعتبار و اعتماد اکابر مشهورین فی الاغوار والانجاد است.  
محمود بن سلیمان کفوی در «کتاب اعلام الاخیار» گفته:

(۱) سورة الحديد: ۱۵

(۲) تفسیر ابی السعود ج ۸/۲۰۸



المؤلف المفاضل العلامة ، والمجرب الكامل الفهامة ، لسان الزحان ، امام اهل اللسان ، بدائع الحسان تجل عن البيان ، واسع التقرير ، كامل التحرير ، سبحانه النشر ، حسان الشعر ، كشاف مشكلات التنزيل الجليل ، وحلال معضلات الكتاب بالتفسير والتأويل ، حائظ قوانين الفروع والاصول ، وضابط مسائل كل الفنون من المعقول والمنقول ، زبدة ارباب الفتوى ، وعمدة اصحاب الفتوى ، امام المفسرين ، ختام المجتهدين ، شيخ الاسلام وعماد الدين ابوالسعود ابن الشيخ محيي الدين المنتسب بالعماد ، عامله الله باطفه يوم المآد ، وهو الاستاذ على الاطلاق والمشار اليه بالاتفاق ، قرعت به اسماع سكان الافاق ، وصكت به آذان اهل فارس والعراق ، شيخ كبير ، امام خبير ، عالم نحير ، لا في العجم له مثل ولا في العرب له نظير ، مشهور الاسم ، عالي المرتبة ، عظيم الجاه ، زائد الحشمة ، تضرب به الامثال ، وتشد اليه الرحال ، ترد الفتاوى عليه من اقطار الارض ، وترد اليه بعضها على بعض ، ولقد كان على احسن طريقة سلكها الاشراف ، وقلدها اشراف الاخلاف ، من دين مكين ، وعقل رزين ، وكان من محاسن الزمان ، لم تر العيون مثله في العلم والعرفان ، وكان يجتهد في بعض المسائل ويخرج ويرجح بعض الدلائل ، وكان اذا لم يجد واقعة الفتوى وجوابها في الكتب المتداولة المعمولة ، من المتون والشروح والاصول ، والنوادر ، والواقعات ، والفتاوى ، يتأمل في الوجوه التي لاحت لها ، ويرجح واحداً من تلك الوجوه ، ويكتب الجواب على رآيه الوجيز ، وله في الفروع والاصول قوة كاملة ، وقدرة شاملة ، وفضيلة تامة ، واحاطة عامة ، كيف لا وقد دام على منصب الفتوى مدة مديدة تنيف على ثلثين سنة ، وقد ذكرنا بعضاً من أحواله الشريفة ، وفوائده اللطيفة ، وتحقيقاته العميقة ، وتدقيقاته الانيقة ، واقبسته الصريحة ، وأجوبته الصحيحة ، وغيره من النكات والاشاريت ، واللطفات ،

والحكايات، في مواضع عديدة في ضمن المكنائيب السابقة من كتابنا هذا، نأرجع إلى تلك المواضع [١].

(٣٥)

### « سعيد جليبي مفتي روم »

أما ذكر سعيد جليبي مفتي روم، تفسير مولى بأولى، پس در حاشية خود بر «تفسير يضاوي» گفته :

[ قوله : فعدت كلا الفرجين ... البيت ، يصف بقرة وحشية نفرت من صوت الصائد ، فعدت فزعة ، لا تدري أقدامها الصائد ، أم خلفها ، أي فعدت

(١). قلل الكفوى بعد ذكر هذه المواضع : ومناقبه أي إلى السمود كثيرة ولا يفنيها هذا المجلد. فالقطرة تنبئ عن الغدير ولد في رأس المائة العاشرة ، فتغذى بالعلم وكان رضيع أبيه في الشريعة والحقيقة، ونشأ بالفضل في حجر أبيه وورثه، وعلمه القنون فبلغ في المعاني والبيان والبدیع والفروع والاصول وتفسير القرآن رتبة الفضل صائح تحقيق والاتقان.

... إلى أن قال : ثم انتقل من قضاء يروجيا إلى قضاء طرابلس قسطنطينية ، ثم صار قاضياً بالمسكر المنصور بولاية الروم ومكث فيها ثمان سنين فبلغت مهمة زمرة العلماء إلى أوج العلاء وتساعد شرف العلم بتربيته إلى قمة السماء ، ضاهى صناديد السلف في التربية والهمة وعطائها ، وباهى الفرقدین فی أن يهتدى بها ، فكان فوق سمائها ملك طوائف الفقهاء بأخلاق حسنة وأحسانه، وسلك في سبيل البر منهم طرقاً لم تعهد قبل زمانه وبالجمله كانت إيمانه من تاريخ الأيام وصارت في عهده الحوائج الإلهية على أحسن النظام ثم صار تقياً بقسطنطينية وعين له كل يوم مائتا درهم ومكث في منصب الفتوى أكثر من ثلاثين سنة وصنف فيها التفسير المسمى بإرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم وأرسله إلى سليم خان الغازي وتقبله السلطان بقبول حسن وقبله ... الخ .

البقرة كلا جانبيها : الامام والخلف ، تحسب انه أولى ، وأخرى بأن يكون فيه  
 الخوف ، والفرج بمعنى المخافة ، أى كلا موضعها الذي يخاف منهما في  
 الجملة ، أو بمعنى ما بين قوائم الدابة ، فما بين اليدين فرج ، وهو بمعنى السعة  
 والانفراج ، وفسره بالقدم والخلف توسعاً ، أو بمعنى الجانب والطريق ، فعل  
 بمعنى مفعول ، لانه مفروج مكشوف ، وضمير انه بكلا ، لانه مفرد اللفظ، وخلفها  
 وامامها اما بدل من كلا ، واما خبر مبتداء محذوف ، أى هما خلفها وامامها، كذا  
 في «الكشف» قواه حقيقته محراكم من الحرى ، فالمولى مشتق من الاولى  
 بحذف الزوائد [ .

(٣٦)

### « شهاب الدين الخفاجى »

اما تفسير شيخ شهاب الدين احمد بن محمد بن عمر خفاجى ، مولى را  
 بأولى ، پس در حاشية خود بر « تفسير پيضاوى » كه مسمى ساخته آنرا  
 « بعناية القاضي ونهاية الراضي » ودر آخر آن گفته :

[ اللهم انك تعلم اني مخضت أيامي عن زیدتها ، واهملت مطايا الجند  
 وجياد النظر في ميادين حلبتها ، حتى بيض نسخة عمري المشيب ، و ابلي بلبسه  
 بردي القشيب ، ونثر خريفه خضر اوراقي « واشتعل الرأس شيباً » واستنارت به  
 آفاقى ، فرأيت ماضع من متاع حياتي ، وقمت لالتقط ما انتثر من درر اوقاتي ،  
 وندمت على ترك التجارة ، وناهيك بعدم الربح من خسارة ، لولا برهة جاد بها

ابوالمعجب على ما به من صنة <sup>(١)</sup> وفينة بعد فينة <sup>(٢)</sup> في خدمة الكتاب والسنة .  
 فان كان هذا الدمع يجري صباية على غير سعدي فهو مع مضيع  
 وما تفيد الجواهر ضالا في يباب <sup>(٣)</sup> سكانه سعال <sup>(٤)</sup> وضباب <sup>(٥)</sup> ، وقصوره  
 صم الصخور ، وانهاره الشراب ، وما ينفع البذر على صفوان المسيل ، وما ينفي  
 عن عرق الجبين من أتى السوق بنقضه بعد الاصيل ، غير اني أتوسل الى الكريم  
 بكلامه القديم ورسوله العظيم أن يعزني بعزه الذي لا يضام ، ويدخلني حصن  
 حفظه الذي لا يرام ، ويغنيني عما سواه ، ويشرح صدري لكل ما يرضاه ، يا ظاهرا  
 اليه مرجع ضمائرنا ، اجعل القرآن ربيع قلوبنا ، ونور أبصارنا وبصائرنا ،  
 وليس يخيب من يرجو كريما ، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم  
 تسليما [ ميفر مايد :

[ قوله : « هي أولى بكم ، أي أحق من النجاة ، وهو بيان لحاصل المعنى ،  
 قوله : كقول ليبيد العامري الشاعر المشهور وهو من قصيدته المشهورة التي هي  
 احدي المعلقات السبع وأولها :  
 عفت الديار محلها فمقامها بمنى تأبد غولها فرجامها <sup>(٦)</sup> ]

- (١) الصنة اذا كان بالصاد المهملة فهي بمعنى ذفر الابط أو اللتن عموما ، ويحتمل أن  
 يكون بالصاد المعجمة فهي بمعنى البخل .  
 (٢) الفينة : (بفتح القاء وسكون الياء والنون المفتوحة) الحين والساعة .  
 (٣) اليباب (بفتح الياء) : الخراب .  
 (٤) السعالى : (بفتح السين وكسر اللام) جمع السعلاء وهي انثى الفول .  
 (٥) الضباب : ( بكسر الصاد ) جمع الضب بفتحها : حيوان من الزحافات شبيه  
 بالحرذون .

(٦) عفت : انمحت ، والمحل من الديار : ماحل لا يام معدودة ، والمقام منها ما طالت  
 الاقامة فيها ومنى موضع غير منى الحرم ، والفول والمرجام جيلان معروفان ، وتأبد أي توحش .

ومنها في تشبيه ناقته بالبقرة الوحشية في نفرتها وسرعة عدوها .  
وتسمعت رز الانيس فراعها عن ظهر غيب والانيس سقامها (١)  
فعدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها  
حتى اذا يش الرماة فارسلوا غضفاً (٢) دواجن فافلا اعصامها  
الى آخر القصيدة . وقوله : فعدت ( بالعين المهملة ) في سرخها من هذا  
يعلو ، اذا اسرع في السير ، والذي في شروح الكشاف بالمعجمة ، وهما متقاربان  
معنى ، أى عدت البقرة الوحشية لما نفرت لفرعها من الصياد لا تدوى اذ ذلك  
الصائد خلفها ام قدامها ، فتحسب كلا جانبيها من الخلف والامام احرى وأولى  
بأن يكون فيه الخوف ، والفرج موضع المخافة ، أى كلا الموضعين الذي يخاف  
منه في الجملة ، او مابين القوائم ، فما بين اليدين فرج ، وما بين الرجلين فرج ،  
وهو بمعنى السعة والانفراج ، وفسره بالقدام والخلف توسعاً ، او بمعنى الجانب  
والطريق ، فعل بمعنى مفعول ، لانه مفروج مكشوف ، وضميراته راجع لكلا  
باعتبار لفظه ، وخلفها وامامها : اما يدل من كلا ، و ( اما ) خبر مبتداء محذوف ،  
أى هما خلفها وامامها ، وفيه وجوه أخر لا تخلو من ضعف ، والشاهد في قوله : ( مولى  
المخافة ) فانه بمعنى مكان أولى واخرى بالخوف ، قوله : وحقيقته ، أى حقيقة  
مولاكم هنا محراكم ( بالحاء والراء المهملتين ) ، أى المحل الذي يقال فيه : انه

(١) الرز: الصوت الخفى، والانيس هو الانيس، وراعها أى افرعها، بقول الشاعر:

تسمعت البقرة صوت الناس فانزعها ذلك وانما سمعته عن ظهر الغيب ولم تر الانيس، والناس  
دابة الوحش لانهم يصيدونها .

(٢) الغصف جمع أغصف وهى الكلاب المسترخية الاذان، والدواجن: المفلكات.

والفقول: الحيس، وأعصامها: بطونها ، يقول الشاعر: اذا يش الرماة من البقرة وعلموا  
ان بها منهم لا تاملها، وافرسلوا كلاباً مسترخية الاذان مطمة مضوا من البطون .

أخرى وأحق بكم، من قولهم : هو حزين بكذا، أي خليق وحقيق وجدير به ، كلها بمعنى ، وليس المراد أنه اسم مكان من الأولى على حذف الزوائد ، كما توهم ، ويستري معناه عن قريب ، قوله : كقولك : هو مثنة الكرم - الخ - يعني أن مولاكم اسم مكان لا كغيره من أسماء الامكنة ، فإنها مكان للحدث بقطع النظر من صدر عنه ، وهذا محل للمفضل على غيره الذي هو صفته ، فهو ملاحظ فيه معنى أولى ، لا أنه مشتق منه ، كما أن المثنة مأخوذة من أن التحقيق ، وليست مشتقة منه ، إذ لم يذهب أحد من النحاة إلى الاشتقاق من اسم التفضيل ، كمال يقل أحد بالاشتقاق من الحرف ، ومثنة الكرم وصف له على طريق الكناية الرمزية في قولهم : الكرم بين يديه ، كما في شروح الكشاف [ - الخ .

وشهاب الدين خفاجي ، شهاب ثاقب فضل وكمال ، ونجم زاهر سماء مجدد واجلال است ، وفضائل جليلة ابشان ، ومناقب باهرة البرهان ، او ورد لسان الحق أعيان .

وازاجل محامد ومناقب فاخرة أو ابن است كه شيخ مشايخ اجازة شاه ولي الله (١) والد شاه صاحب (٢) بوده ، چنانچه حضرت او در رساله «ارشاد» بعد ذكر اتصال سند خود به هفت كس از مشايخ ، وانتهای سند این هفت كس به زين الدين ذكرى (٣) ، وسقوطی ، گفته :

(١) شاه ولي الله : بن عبد الرحيم الغمري الدهلوي المتوفى سنة (١١٧٦) .

(٢) شاه صاحب : عبد العزيز بن أحمد ولي الله الدهلوي صاحب « التحفة » توفي سنة (١٢٣٩) .

(٣) زين الدين ذكرى : هو ابن محمد المصري الشافعي الانصاري المتوفى سنة

(٩٣٩) .

[ اما الشيخ عيسى<sup>(١)</sup> فروى عن جماعة : منهم أبو الارشاد نور الدين علي بن محمد الاجهوري<sup>(٢)</sup> ، عن علي بن أبي بكر القرافي ، عن الجلال السيوطي ، ومنهم شهاب الدين أحمد بن محمد الشهير بالخفاجي ، عن البرهان ابراهيم ابن أبي بكر العلقمي<sup>(٣)</sup> ، عن الجلال السيوطي ] .

وفاضل محمد أمين بن فضل الله بن محب الدين المحبى<sup>(٤)</sup> در «خلاصة

الاثر في اعيان القرن الحادى عشر» گفته :

[ الشيخ احمد بن محمد بن عمر قاضي القضاة الملقب بشهاب الدين الخفاجي المصري الحنفي ، صاحب التصانيف السائرة ، واحد افراد الدنيا ، المجمع على تفوقه وبراعته ، وكان في عصره بدر سماء العلم ، ونير افق النثر والنظم ، رأس المؤلفين ، ورئيس المصنفين ، سار ذكره سير المثل ، وطلعت اخباره طلوع الشهب في الفلك ، وكل من رأيناه أو سمعنا به ممن أدرك وقته معترفون له بالتفرد في التقرير والتحرير وحسن الانشاء ، وليس فيهم من يلحق شأوه<sup>(٥)</sup> ولا يدعى ذلك ، مع ان في الخلق من يدعى ما ليس فيه ، وتأليفه كثيرة ممتعة مقبولة ، وانتشرت في البلاد ورزق فيها سعادة عظيمة ، فان الناس اشتغلوا بها ، واشعاره ومنشأته مسجلة لامجال للخدش فيها .

والمحاصل انه فاق كل من تقدمه في كل فضيلة ، واتعب من يجيء بعده ، مع ما

(١) عيسى المغربي : جاز الله أبو مهدي ابن محمد المالكي الشاذلي المتوفى سنة (١٠٨٠) .

(٢) أبو الارشاد : علي بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوري المصري المالكي المتوفى سنة (١٠٦٦) .

(٣) العلقمي : ابراهيم بن عبد الرحمن المصري الشافعي المتوفى حدود (٩٩٠) .

(٤) المحبى : محمد أمين بن فضل الله الحموى الدمشقي الحنفي المتوفى سنة (١١١١) .

(٥) الشأو (بفتح الشين المعجمة وسكون الهمزة وآخرها الواو) : الامد - الهمة .

خوله الله تعالى من السعة وكثرة الكتب ، ولطف الطبع والنكتة والنادرة .  
وقد ترجم نفسه في آخر « ربحانته » من حين مبدئه ، فقال : قد كنت في سن  
التميز في مغرز طيب النبات ، عزيز في حجر والدي ممتعا ، فلما درجت من عشي  
قرأت على خالي ، سيويه زمانه ، يعني ابا بكر الشنواني<sup>(١)</sup> ، علوم العربية ، ثم  
ترقيت فقرأت المعاني ، والمنطق ، وبقية العلوم الاثنى عشر ، ونفارت كتب  
المذهبيين : مذهب أبي حنيفة ، والشافعي ، مؤسسا على الاصلين ، من مشايخ  
العصر .

ومن أجل من أخذت عنه شيخ الاسلام محمد الرملي<sup>(٢)</sup> ، حضرت دروسه  
الفرعية ، وقرأت عليه شيئا من « صحيح مسلم » ، واجازني بذلك وبجميع مؤلفاته  
ومروياته ، بروايته عن القاضي زكريا<sup>(٣)</sup> ، وعن والده .  
ومنهم شافعي زمانه الشيخ نور الدين علي الزبادي<sup>(٤)</sup> ، حضرت دروسه زمنا  
طويلا .

ومنهم العلامة الفهامة خاتمة الحفاظ والمحدثين ابراهيم العلقمي ، قرأت  
عليه « الشفا » بتمامه ، واجازني به وبغيره ، وشملني نظره وبركة دعائه لي .

(١) الشنواني : أبو بكر اسماعيل بن عمر بن علي بن وفاء الشافعي المتوفى سنة  
(١٠١٩) .

(٢) محمد الرملي : بن احمد بن حمزة المصري الانصاري الشافعي المتوفى سنة  
(١٠٠٤) .

(٣) القاضي زكريا : بن محمد بن احمد بن زكريا الانصاري القاهري الشافعي المتوفى  
سنة (٩٢٦) ولا يخفى ان رواية الرملي عن القاضي زكريا بعيدة لان ولادة الرملي على ما  
قالوا كانت في سنة (٩١٩) وسنة حين وفاة القاضي كان (٧) سنة وأخذ الاجازة الروائية في  
هذه الايام بعيدا جدا الامع الواسطة ، او كانت ولادته قبل السنة المذكورة .

(٤) نور الدين الزبادي : علي بن يحيى المصري الشافعي المتوفى سنة (١٠٢٤) .



ومنهم العلامة في سائر الفنون علي بن غانم المقدسي الحنفي<sup>(١)</sup>، حضرت دروسه، وقرأت عليه الحديث، وكتب لي اجازة بخطه .  
ومن أخذت عنه الأدب والشعر شيخنا أحمد العلقمي ، ومحمد الصالح الشامي<sup>(٢)</sup> .

ومن أخذت عنه الطب الشيخ داود البصير<sup>(٣)</sup> ، ثم ارتحلت مع والدي للحرمين الشريفين ، وقرأت ثمة على الشيخ علي بن جارا الله العصام<sup>(٤)</sup> وغيره، ثم ارتحلت الى قسطنطينية ، فتشرفت بمن فيها من الفضلاء والصفين ، واستفدت منهم ، وتخرجت عليهم، وهي اذ ذاك مشحونة بالفضلاء الاذكياء ، كابن عبد الغني، ومصطفى بن عزمي<sup>(٥)</sup>، والحبر داود ، وهو ممن أخذت عنه الرياضيات، وقرأت عليه اقليدس وغيره ، واجلهم اذ ذاك استاذي سعد الملة والدين ابن حسن ، اخذ عن خاتمة المفسرين ابي السعود العمادي ، عن مؤيد زاده ، عن الجلال الدواني، ولما توفي استاذي قام مقامه صنع الله ، ثم ولداه ، ثم انقضوا في مدة يسيرة ، ثم لماعدت اليها ثانياً بعد ما توليت قضاء العسكر بمصر ، رأيت تفاقم الامر ، فذكرت ذلك للوزير، فكان ذلك سبباً لعزلي وأمرني بالخروج من تلك المدينة،

(١) ابن غانم : علي بن محمد بن خليل بن محمد الحنفي المقدسي نزيل القاهرة المتوفى سنة (١٠٠٤) .

(٢) الصالح الشامي : محمد بن عثمان الدمشقي الهلالي امين الدين الاديب الشاعر المتوفى (١٠٠٤) .

(٣) البصير: داود بن عمر الانطاكي الطيب المتوفى بمكة المكرمة سنة (١٠٠٨) .

(٤) العصام : علي بن اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن عربشاه الاسفرائيني المتوفى بمكة سنة (١٠٠٧) .

(٥) مصطفى : بن محمد الشهير بزمي زاوه قاضي العسكر الرومي المتوفى حدود

سنة (١٠٤٠) .

وقد من الله تعالى على بالسلامة .

ثم ذكر ان من تأليفه حواشي تفسير القاضي ، وهي التي سماها « حاشية القاضي » و« شرح الشفا » و« شرح درة الغواص » و« الريحانة » و« الرسائل الاربعين » و« حاشية شرح الفرائض » و« كتاب السوانح » و« الرحلة » و« حواشي الرضي » .

قلت : وله كتاب « شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل والنادر الحوشي القليل » وكتاب « ديوان الادب في ذكر شعراء العرب » ذكر فيه مشاهير الشعراء من العرب العرباء والمولدين ، وله كتاب « طراز المجالس » وهو مجموع حسن الوضع جم الفائدة رتبته على خمسين مجلساً ، ذكر فيه مباحث تفسيرية ونحوية واصولية وغيرها .

الى ان قال المحبي : وأخذ عنه جماعة اشتهروا بالفضل الباهر من جماعتهم العلامة عبد القادر البغدادي<sup>(١)</sup> ، والسيد احمد الحموي<sup>(٢)</sup> ، وغيرهما ، واجتمع به والدي المرحوم في منصرته الى مصر ، وأخذ عنه وكتب عنه اصل الريحانة الذي سماه « خبائيا الزوايا فيما في الرجال من البقايا » وكتب منها في دهشق نسخ ، ومن ثم اشتهرت فضيلته وذكره في رحلته ، فقال : ثم جئت الى رياض العلوم المزهرة باصناف الفنون من متشور ومتظوم ، فجنيت زهر الاداب من تلك الحدائق المرحاب ، فكان بيت قصيدها وواسطة عقدها وفريدها ، مالك ازمة هذه الصناعة ، وفارس حلبة البلاغة والبراعة جناب المولى الشهاب انسان عين الموالي وزبدة الاحقاب :

هلامة العلماء والساج الذي لا ينسهي ولكل لج ساحل

(١) عبد القادر البغدادي : بن عمر الاديب اللغوي ولد ببغداد سنة (١٠٣٠) وتوفي

بالبصرة سنة (١٠٩٣) -

(٢) السيد احمد الحموي : بن محمد الحسن (أو الحسيني) الحنفى المتوفى سنة (١٠٩٨) .

قد أشرقت بشموس علومه أفلاكها ، ولمع بسنا المنطوق والفهوم سماكها  
وتحات أجياد الطروس بعقود ألفاظه ، وراجت نقود آدابه في سوق عكاظه ، قد  
اتفقت كلمة الكلمة انه واحد عصره بإخلاف ، وأقرت له علماء دهره في حيازة  
السبق بالاعتراف ، فانتهدت اليه اليوم بلاغة البلغاء ، فما تظل الخضراء ولا تقل الغبراء  
في زماننا أجرى منه في ميدانها ، واحسن تصرفاً بعنانها ، وأما فنون الآداب فهو  
ابن بجدتها ، واخو جملةتها ، وأبو عذرتها ، ومالك أزمته .

فان أقر على رق أنامله      أقر بالرق كتاب الانام له

قد سقت عيون قريحته المسائل ، وبسقت في روضة أغصان الفضائل ، فصار  
عزيز مصر وقاضيها ، وناشر لواء العدالة في نواحيها ، وبنى وشيد بأيدي تحريراته  
معالم التنزيل ، ونضاً قناع خفايا الأسرار بمحكم التأويل ، فكم أبدع بما أودع  
في حبايا الزوايا فيما في الرجال من البقايا ، فنظمه « نفثات السحر » وقلائد النحر ،  
وغمزات الاحاظ المراض ، وعطفات الحسان بعد الاعراض ، ونثره النثرة اشراقاً ،  
وحجاب الصهباء رونقاً واتساقاً .

فقر لم يزل فقيراً اليها      كل مبدى فصاحة وبيان

وقد حصلت على ضالتي المنشودة من لقياء ، وظفرت بالكنز الذي كنت  
أتوقه واترجاه ، وشاهدت ثمار المجد والسودد تنثر من شمائله ، ورأيت فضائل  
الدهر عيالاً على فضائله .

ومن فوائده المعجبة التي لا ينقضي التحسين لها ، ما نقله في « شرح الشفا »  
عند قوله : ومن دلائل نبوته صلى الله عليه وسلم « ان الذباب كان لا يقع على ما ظهر  
من جسده ، ولا يقع على ثيابه » : مانصه : وهذا مما قاله ابن سبع<sup>(١)</sup> أيضاً ، الا

(١) ابن سبع : سليمان بن داود تاج الاسلام أبو الربيع السيدي السواري مؤلف « بهجة

أنهم قالوا : لا يعلم من روى هذا .

والذباب واحده ذبابة ، قيل : أنه سمي به لانه كلما ذب آب ، أي كلما طرد رجع .

وهذا مما أكرمه الله به ، لانه طهره من جميع الاقدار ، وهو مع استقذاره قد يجيء من مستقذر .

قيل : وقد نقل مثله عن ولي الله الشيخ عبدالقادر الجيلاني<sup>(١)</sup> قدس الله سره ولا بعد فيه لان معجزات الانبياء قد تكون كرامات لاولياء امته ، وفي رابعة لي :

من أكرم مرسل عظيم جلا      لم تدن ذبابة اذا ماحلا  
هذا عجب ولم يذق ذو نظر      في الموجودات من حلاه أحلى  
وتظرف منه ملا جامي<sup>(٢)</sup> فقال : محمد رسول الله ليس فيه حرف منقوط  
لان النقط يشبه الذباب ، فصين اسمه ونعته عنه كما قلت في مدحه صلى الله عليه وسلم :

لقد ذب الذباب فليس يعلو      رسول الله محموداً محمد  
ونقط الحرف بحكيه بشكل      لذلك الخط منه قد تجرد<sup>(٣)</sup> الخ .

(٣٧)

« شيخ سليمان جمل »

اما ذكر شيخ سليمان جمل ، تفسير مولى را بأولى ، پس در حاشية خود بر

(١) عبدالقادر الجيلاني : بن موسى بن عبدالله الصوفي المتوفى ببغداد سنة (٥٦١) .

(٢) في نسيم الرياض ج ٣ ص ٢٨٢ : وتظرف بعض علماء المعجم .

(٣) خلاصة الاثر ج ١ ص ٣٣١ .. ص ٣٣٥ .

« تفسیر جلالین » کہ مسمی است « بالفتوحات الالهية بتوضیح تفسیر

الجلالین للدقائق الخفية » گفته :

[ قوله : «هي مولاكم» <sup>(۱)</sup> يجوز أن يكون مصدراً ، أي ولايتكم ، أي ذات ولايتكم وأن يكون مكاناً ، أي مكان ولايتكم ، وأن يكون بمعنى أرلى كقولك : « هو مولاہ » أي أولى به الخ سمين .

وفي أبي السعود : « هي مولاكم » أي أولى بكم ، وحقيقته مكانكم الذي يقال فيه : هو أولى بكم ، كما يقال : هو مثنة الكرم ، أي مكان لقول القائل : انه لكریم ، أو مكانكم عن قريب ، من الولي وهو القرب ، أو ناصركم على طريقة قوله : تحية بينهم ضرب وجيع آه .

وفي « الشهاب » : قوله : هو مثنة الكرم ، يعني ان مولاكم اسم مكان ، لا كغيره من أسماء الامكنة ، فانها مكان للحدث بقطع النظر عن صدر عنه ، وهذا محل للمفضل على غيره الذي هو صفة فهو ملاحظ فيه معنى أرلى ، لانه مشتق منه كما ان المثنة مأخوذة من ان ، وليست مشتقة منها الخ .

وقوله : أو ناصركم ، فالمعنى لناصر لكم الا النار ، كما ان معنى البيت لاتحیة لهم الا لضرب على التهكم ، والمراد نفي الناصر ونفي التحية اه شهاب ] .  
وعبارت خطبة حاشیه شیخ جمل وعبارت ختام آن در اینجا نوشته می شود تا از آن جلالت وعظمت مضامین این حاشیه از زبان مصنف واضح شود :

[ ففي خطبة هذه الحاشية : الحمد لله على فضله ، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وصحبه وآله ، وبعد فيقول العبد الفقير سليمان الجمل ، خادم الفقراء : هذه حواش تتعلق بتفسير الامامين الجليلين الامام المحقق محمد بن أحمد المحلي

الشافعي ، والامام عبد الرحمن جلال الدين السيوطي الشافعي رحمهما الله تعالى ،  
وأعاد علينا من بركاتهما آمين ، ينتفع بها المبتدئ ان شاء الله تعالى ، جمعتها من  
التناسير وقواعد المعقول ، أسأل الله أن ينفع بها كما نفع بأصلها آمين .  
وقال الشيخ سليمان في آخر الحاشية : وهذا آخر ما قدر لي أن أكتبه من هذا  
التعليق الشريف ، ولم يكن في ظني أن يجيء على هذا المنوال المنيف ، لقصور  
باضي ودروس رباعي ، وعجزني الذي هو وصف لازم ، وفتوري الذي هو للنهن  
ملازم ، وانما هو نكتة سر قراءتي على الشيخ الامام العالم العلامة ، الحبر البحر  
الفهامة ، شيخ الافناء والتدريس ، ومحل الفروع والتأسيس ، من شاع فضله وذاع ،  
وتوفرت لتبجح تحبيره وتعبيره الاسماع ، مولانا الشيخ عطية الاجهوري<sup>(١)</sup> تقدمه  
الله بغفرانه ، وأسكنه فراديس جنانه .

الى أن قال : وقد انتهى مامسن الله تعالى به من المعاني المحررة والفاظ  
المحبرة في الرابع والعشرين من شهر جمادي الثانية من شهور سنة ألف ومائة  
وثمانية وتسعين على يد جامعها الفقير الى الله تعالى سليمان الجمل ، خادم الفقراء  
غفر الله له ولوالديه ولمن أعانه ولجميع المحبين واخلوانه المسلمين آمين ] .

(٣٨)

### « جلال الله الاله آبادي »

اما ذكر ملا جلال الله الاله آبادي ، مجيء مولى بمعنى أو اى ، بس در حاشية

(١) عطية الاجهوري : بن عطية الشافعي البرهاني الضريع ، كان أديباً ، فقيهاً ،  
اصولياً مفسراً ، وله آثار ومؤلفات منها : « ارشاد الرحمن لاسباب النزول والنسخ والمتشابهة  
وتجويد القرآن » توفي سنة (١١٩٠) أو (١١٩٤) .

خود بر «تفسیر بیضاوی» که در شروع آن بعد ذکر «تفسیر بیضاوی»  
و مدح آن گفته :

[وانی كنت من عنفوان الشباب مشعوقاً باستكشافه ، ومولعاً باستيقانه  
واستكماله ، فلم ازل اكرر مطالعته ومباحثته ، وادوم مطارحته وذاكرته حتى  
استوليت على حل مغلقاته ، وكشف مكنوناته ، وايضاح مضمراته ، وتفصيل  
مجملاته ، من غير معين يعينني في هذا الباب من شخص أو كتاب ، الا كتاب الاديب  
الالهي<sup>(۱)</sup> العلامة الزمخشري ، شكر الله سعيه في بذل المجهود في تحقيق هذا  
الفن المحمود ، فرقت عليه في اثناء المطالعة ارقاماً كثيرة ، منها ما يتعلق بحل  
الكتاب ، ومنها ما يرتبط بالتمييز بين الخطاء والصواب ، فخالج قلبي ان اجمعها  
وارتبها حتى لا يضيع ، واضيف اليها من الكلمات ما استطيع] - الخ .  
در سورة حديد گفته : [قوله : « وحقيقته محراكم » من الحرى ، فالولى  
الحرى مشتق من الاولى بحذف الزوائد] .

(۳۹)

### «محب الدين افندى»

اما تفسير محب الدين افندى ، مولى را باولى ، پس در كتاب «تنزيل  
الايات على الشواهد من الايات» که شرح ايات کشف است ، و در  
آخر آن گفته :

[وهذا اخر ما توخيتاه من شرح ايات الكشاف وبيان مقاصدها على وجه  
شاف بحيث تيسر الوصول والدخول الى تلك الايات من أسهل طريق ، ونسأل

(۱) الالهي (بفتح الهمزة والميم وسكون اللام وكسر الميم) : الذكى المتوقد.

الله الهداية والعناية والتوفيق ، وان يجعل خواتيم اعمالنا توبة مقبولة ، وقلوبنا  
بذكره تعالى عن كل ذكر مشغولة ، وان يمن علينا بحسن الختام بحرمة نبيه محمد  
خاتم الرسل الكرام ، وآله واصحابه الفخام ، والصلاة والسلام عليه وعليهم الى  
قيام الساعة وساعة القيام ، والحمد لله على الدوام [ ميفرمايد :

[فقدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها

هو للبيد، في سورة الحديد عند قوله تعالى : « ماويكم النار هي مولاكم »<sup>(١)</sup>  
أى هي أولى بكم ، وانشد قول لبيد : فقدت - الخ - وحقيقة مولاكم محراكم  
ومقمنكم ، أى مكانكم الذي يقال فيه : أولى بكم ، كما قيل هو مشنة الكرم ، أى مكان  
لقول القائل انه لكريم ، ويجوز أن يراد هي ناصركم ، أى لناصر لكم غيرها ،  
والمراد بقي الناصر على البتات<sup>(٢)</sup> - الخ .

ومحتجب نمائد كه فاضل ابو الوفا نصر هورينى كه مصحح كتب مطبوعة  
مصر است ، در آخر نسخه مطبوعة « تنزيل الايات » كه در مصر مطبوع  
شده ، عبارتى نوشته كه از آن نهايت جلالت وعظمت مرتبة اين كتاب  
ومصنف آن ظاهر است :

[حيث قال : يقول مصححه نصر الهورينى أبو الوفا<sup>(٣)</sup> ساءحه الله وعفا عما  
هفا ، بحمد الله قد انتهى في منتهى رجب سنة (١٢٨١) طبع « شرح شواهد الكشاف

(١) سورة الحديد : ١٥ .

(٢) تنزيل الايات فى شرح شواهد الكشاف ص ١٤٠ .

(٣) ابو الوفا الهورينى : نصر بن نصر يونس الوقائى الازهرى الاديب اللغوى المفسر  
ارسل الى فرنسا فى زمن الحذيوى محمد على اماماً لأحدى بعثات الحكومة المصرية ،  
فاقام فيها مدة تعلم فيها الفرنسية ، وعاد الى القاهرة وتولى رئاسة تصحيح المطبعة  
الاميرية ، توفي سنة (١٢٩١) ق .



المتعم لفائدة ذلك التفسير بلا خلاف ، للجهنذ الاوحدى محب الدين أفندي ،  
 وحيث ان الاصل محتاج لتتيم القوائد بتوضيح ما فيه من الشواهد ، فلا بد من هذا  
 الشرح الرائق الكاشف عما حوته من الدقائق ، فالحمد لمن وفق لطبعه ، من له من  
 اسمه ولقبه نصيب عن مدحه يغنى ، حضرة حسين أفندي حسني ، وكيل ادارة  
 المطبعة الكبرى ، تعلق حضرة عبدالرحمن بيك رشدي مصححاً حسب امكان الفقير  
 حقق الله ما قصده من اكمال النفع بمطالعة ذلك التفسير مع كونه عام النفع في  
 غيره كتفسير القاضي البيضاوي ، والفخر الرازي ، ومفتي الثقلين العمادى ، بل  
 وفي غيرها من العلوم العربية والفنون الادبية ، ورأيت في حاشية « القاموس »  
 لابن الطيب<sup>(١)</sup> الفاسي في مادة « لجأ » : ان له عليها شرحاً سماه « انوار الانوار  
 بشرح شواهد الكشاف والانوار » وهو متأخر في الزمان عن شرحنا هذا بقليل ،  
 ولكني لم أجده ، ولم يتيسر لي من نسخ هذا الشرح عند الطبع سوى اصلين ،  
 فاجتهدت في تصحيح عباراتهما مع التعميل على مراجعة الكشاف ، حتى كمل  
 بحمد الله على وجه شاف ، والحمد لله وكفى ، وسلام على عباده الذين اصطفى .

(٤٠)

### « محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني »

اما ذكر محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني ، مجيء مولى  
 بمعنى أولى ، پس در « روضة نديه » نقلا عن الفقيه حميد<sup>(٢)</sup> در ذكر

(١) ابن الطيب : محمد بن الطيب بن محمد بن محمد بن موسى الشرقى الفاسي  
 المدني المالكي ، اديب ، محدث ، لغوي ، مؤرخ ، توفي بالمدينة المنورة سنة (١١٧٠) ق .  
 (٢) الفقيه حميد : بن احمد بن محمد بن عبدالواحد المحلى الشهيد المعروف بفقيه  
 الشهيد اليماني ، كان من شيوخ الزيدية ، ومن تصانيفه « الحقائق الوردية » ذكر فيه ترجمة

معاني مولى گفته :

[ومنها : بمعنى الاولى ، قال تعالى : «هي موليكم» أى أولى بكم وبعذابكم].  
وجلائل فضائل ، ومحاسن محامد محمد بن اسماعيل ، در ما بعد انشاء  
الله مذکور خواهد شد .

(٤١)

« تفسير عبدالرحيم بن عبدالكريم »

اما تفسير عبدالرحيم بن عبدالكريم<sup>(١)</sup> ، مولى را بأولى ، پس در  
« شرح قصائد سبع معلقات » در شرح شعر :  
فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافة خلفها وامامها  
گفته : الفرّج موضع المخافة ، واراد بالمولى الاولى ، وضمير انه  
هائد الى كلا ، وهو مفرد لفظاً وان كان يتضمن معنى التثنية ، وخلفها وامامها  
خبر مبتدأ محذوف تقديره هما خلفها وامامها ، والجملة مفسرة لكلا  
الفرجين ، يقول فغدت البقرة في كلا الفرجين تحسب ان كل واحد من  
الفرجين وهما خلفها وامامها أولى بالمخافة ] .

— ائتمهم الى مدم الثلاثين وهو الامام المنصور بالله عبدالله بن حمزة بن سليمان المتوفى  
سنة ( ٦١٤ ) ، ومن آثاره ايضاً « محاسن الازهار » وهو الذى نقل عنه صلاح الامير  
اليمانى . .

(١) عبدالرحيم بن عبدالكريم : الصفي پورى ، احيد العلماء المبرزين فى النحو  
واللغة فى القرن الثالث عشر له مصنفات عديدة منها : « شرح المعلقات السبع » مختصر من شرح  
الروزنى ، توفى سنة ( ٦٢٦ هـ ) بكلكتة مدفون بها — نزهة الخواطر ج ٧ ص ٢٥٨ —

(۴۲)

## « تفسیر رشید النبی »

اما تفسیر رشید النبی<sup>(۱)</sup>، مولی را بأولی ، پس در « شرح قصائد سبع معلقة » در شرح شعر مذکور گفته :

[ (فرج) جای ترسناک ، (مولی) بمعنی اولی است ، و ضمیر انه سوی « کلا » راجع است ، و (خلفها و امامها) خبر مبتدأ محذوف است ، یعنی هما خلفها و امامها ، یا تقدیر این است که کلا الفرَجین خلفها و امامها تحسب انه مولی المخافة .

معنی اینکه پس شد آن گاو دشتی در دو موضع ترسناک ، که گمان میکرد و می دانست که هریک از آن دو موضع اولی است بترسیدن ، یعنی می دانست که هریک از این موضع چنان است که خسوف کردن و ترسیدن از وی اولی و بهتر است ، و آن دو جانب جانب پس پشت آن گاو دشتی است و پیش او ، و اصمعی گفته : که از (مولی) خداوند مراد است ، و از (مخافة) سگان شکاری ، یعنی دانست که هر جانب او سگان شکاری موجوداند ] .

(۱) رشید النبی : بن حبيب النبی بن ضیاء النبی العمري الرامپوری ، احد العلماء المشهورین ، ولی التدریس بکلکته فدرس بها مدة طويلة ، وله شرح على « المعلقات السبع » صنفه سنة ۱۲۶۴ ، توفي سنة (۱۲۷۴) - نزہة الخواطر ج ۷ ص ۱۷۸ - ۱۷۹ .

(۴۳)

## « سيد مؤمن بن حسن مؤمن شبلىجى »

اما ذكر سيد مؤمن بن حسن مؤمن شبلىجى ، مجىء مولى بمعنى أولى  
 پس در « نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار » گفته :  
 [ تنبيه ) - قال العلماء : لفظ المولى يستعمل بازاء معان متعددة ورد بها  
 القرآن العظيم : فتارة يكون بمعنى أولى ، قال الله تعالى في حق المنافقين :  
 « ما وليكم النار هي مولاكم »<sup>(۱)</sup> أي أولى بكم ، وتارة بمعنى الناصر ، قال الله  
 تعالى : « ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم »<sup>(۲)</sup> أي لا  
 ناصر لهم ، وبمعنى الوارث ، قال الله تعالى : « ولكل جعلنا موالى مما تركت  
 الوالدان والاقربون »<sup>(۳)</sup> أي ورثة ، وبمعنى (العصبة) ، قال تعالى : « واني خفت  
 الموالى من ورائي »<sup>(۴)</sup> أي عصبة ، وبمعنى (الصديق) ، قال تعالى : « يوم لا يغنى  
 مولى عن مولى شيئاً »<sup>(۵)</sup> أي صديق عن صديق ، وبمعنى (السيد والمعنى) وهو  
 ظاهر ، فيكون معنى الحديث من كنت ناصره ، أو حميمه ، أو صديقه ، فان علياً  
 كذلك [ <sup>(۶)</sup> ] .

ودر مابعد انشاء الله تعالى ميدانى كه فاضل ابراهيم مصحح « نور

(۱) سورة الحديد : ۱۵ .

(۲) سورة محمد : ۱۱ .

(۳) النساء : ۳۳ .

(۴) سورة مريم : ۵ .

(۵) الذئعان : ۴۱ .

(۶) نور الابصار ص ۷۸ .

الابصار» افاده کرده که این کتاب ، لائق است بآنکه نوشته شود بنوربر  
نحور حور ، ومؤلف آن رئیس نبلاء ، واوحد فضلاء ، وجهبذی المعی  
وفطن لودعی است .

قلله الحمد والمنة که از این بیان رفیع العنوان ، منبع البیان ، جلیل  
الارکان ، لامع البرهان ، بکمال وضوح وظهور روشن و هیان گردید که  
اکابر ائمة اعلام اعیان ، واعاظم لغویین والاشان ، وآماثل نحویین معروفین  
وفاخیم مفسرین منقدین از متقدمین ومتأخرین ، ثابت کرده اند که مولی  
بمعنی اولی می آید و جمعی از ایشان کلام الهی و شعر لبید را بآن تفسیر  
کرده اند ، پس مجیء مولی بمعنی اولی حسب افادات این حضرات ،  
هم در قرآن شریف ، وهم در کلام عرب ، بنهایت وضوح وظهور وانجلاء  
وانکشاف فائز گردید ، ومرام اهل حق کرام بمثابه از ثبوت وتحقق رسید  
که متعصبین وجاحدین گواعتساف و ناحق کوشی را بغایت قصوی رسانند  
وبانواع واقسام مجادلات ومکابرات ، قلوب اهل انصاف رنجانند ، لکن  
در این باب انکار وعناد ، ویارای جمود ولداد ندارند ، وچاره جز  
قبول واعتراف ، وترک مجازفت واعتساف ، ومهاجرت عدوان وسفساف  
نمی یابند .

لکن رازی و بعض مقلدین او کصاحب «المواقف» وابن حجر المکی  
والکابلی ، بسبب کمال جسارت وتهور ، وغایت استعلا وتکبر ، وانهما که  
تمام در ستر انوار حق ، واهتمام بلیغ در اخفائی اضواء صدق ، خود را  
از این انکار صریح العوار که مایه استهزاء وسخریه کبار وصغار است ،  
معذور نداشتند ، وبسبب غایت ولوع وشغف بنصرت باطل ، دین ودیانت  
وورع وامانت ، وحیا وآزم ، ومبالات وشرم را یکسو گذاشته ، اعلام

ابطال چنین استعمال مقبول اهل کمال افراشتند .

ونهایت حیرت است که جناب شاه صاحب هم بمزید حلق و تبهر ،  
وغایت اطلاع و تمهر ، و تخرج از کذب و بهتان ، و تأثم از غریه و عدوان  
و تورع از عصبیه و طغیان ، ترک اتباع محققین اعیان ، و هجر اقتضای آثار  
منقدین ارکان نموده ، همدستان منکرین و جاحدین ، و هم نعمة مکابرین  
حائذین گردیدند ، و بر این استعمال بعید از اختلال ، که بتصریح اساطین  
ائمه عربیت ، و افاحیم مهره مفسرین ثابت است ، استهزا نمودند ،  
و سخریه زدند ، و آنرا منافی بلاغت و فصاحت پنداشتند ، و هرگز آنرا  
مستفاد از لغت نمی دانند .

و اعجابه که با این همه جلالت و عظمت و مهارت ، و جذاقت و محدثیت  
و مفسریت ، بر تفاسیر مشهوره ، که درستمال طلبه علوم است ، و از غایت  
تداول و تناوله مشهور و معروف مثل «تفسیر کشاف» و «مجالم» و «مدارك»  
و «انوار بیضاوی» و «تفسیر جلالین» و امثال آن هم اطلاعی بهم نرسانیدند  
و بی محابا بانکار سراسر خسار ، قلوب اهل انصاف رنجانیدند ، و دفع  
بداهت ورد ، صراحت را بقایب قصوی رسانیدند ، ذلکک مبلغهم من  
العلم .

و مخفی نماند که چون ثبوت مجیه مولى بمعنی اولی بتصرف ، در  
غایت وضوح و ظهور ، و نهایت معروف و مشهور بود ، بعض متکلمین این  
حضرات را که مناسبتی بعلوم عربیه داشتند ، خود را از تقلید رازی بازداشتند  
بلکه لوای نصرت حق در این باب افراشتند ، و تصریح بشیوخ مولى بمعنی  
اولی بتصرف در کلام عرب ، و منقول بودنش از ائمه لغت فرمودند ، و رد  
توهم معترضین ، و قلع شبه جاحدین ، بوجه کافی و شافی نمودند .

علامه سعد الدين مسعود بن عمر تفتازاني<sup>(١)</sup> در « شرح مقاصد » در تقرير  
 دلالت حديث غدیر بر خلافت جناب أمير المؤمنين عليه السلام، گفته :  
 [ ولفظ المولى قد يراد به المعتقد، والحليف، والجار، وابن العم، والناصر  
 والاولى بالتصرف .

قال الله تعالى : « ماويكم النار » أي أولى بكم ، ذكره أبو عبيدة .  
 وقال النبي صلى الله عليه وآله : أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاها، أي الاولى بها والمالك  
 لتدبير أمرها ، ومثله في الشعر كثير ، وبالجمله استعمال المولى بمعنى المتولى  
 والمالك للامر، والاولى بالتصرف شائع في كلام العرب ، منقول عن كثير من أئمة  
 اللغة ، والمراد انه اسم لهذا المعنى ، لانه صفة بمنزلة الاولى ، ليعترض بانه ليس  
 من صيغة افعال التفضيل ، وانه لا يستعمل استعماله [ <sup>(٢)</sup> ] .

وعلاء الدين علي بن محمد قوشجي در « شرح تجريد » در تقرير دلالت  
 حديث غدیر بر امامت جناب أمير المؤمنين عليه السلام گفته :  
 [ ولفظ المولى قد يراد به المعتقد ، والمعتق ، والحليف ، والجار ، وابن  
 العم ، والناصر ، والاولى بالتصرف .

قال الله تعالى : « وماويكم النار هي موليكم » <sup>(٣)</sup> أي أولى بكم . ذكره أبو  
 عبيدة .

وقال النبي صلى الله عليه وآله : « ايما امرأة نكحت بغير إذن موليا » أي الاولى بها في

(١) التفتازاني : مسعود بن عمر بن عبدالله ، سعد الدين الاديب المنطقي المتوفى  
 سنة (٧٩١) .

(٢) شرح المقاصد ج ٢ / ٢٩٠ .

(٣) سورة الحديد : ١٥ .

التصرف، والمالك لتدبير أمرها ومثله في الشعر كثير [ (۱) ] .

ومتوهم نشود که عبارت شارح «مقاصد» و شارح «تجريد» در تقرير دلالت حديث بر امامت جناب أمير المؤمنين عليه السلام از طرف شيعة است پس نسبت آن بفتنازاني وقوشجی ، سمتی از صحت نداشته باشد ، زیرا که سکوت بعد نقل کلامی ، اگرچه از مخالف مذهب باشد ، حسب افادة شاه صاحب در باب چهارم همین کتاب «تحفه» ، وهم حسب افادة فاضل رشيد (کما سيجيء فيما بعد انشاء الله تعالى) دليل تسليم وتصديق است ، وفتنازاني وقوشجی بمقام جواب اين تقرير متين و کلام رزين حرفی بر زبان نیاورده اند ، واصلاً نفی مجيء مولى بمعنى أولى بتصرف نکرده .

وبنا بر ايضاح ورفع تشكيك، وظهور سياق وسباق كلام ، تمام عبارت فتنازانی وقوشجی نوشته میشود:

[ وقال الفتنازاني في «شرح المقاصد» : اما حديث الندير ، فهو انه عليه الصلوة والسلام قد جمع الناس يوم غدیر ، موضع بين مكة والمدينة بالجحفة ، وذلك بعد رجوعه من حجة الوداع ، وكان يوماً صائفاً حتى ان الرجل ليضع رداءه تحت قدميه من شدة الحر ، وجمع الرجال وصعد عليها ، فقال مخاطباً : «معاشر المسلمين أليست أولى بكم من أنفسكم ؟» ، قالوا: بلى ، قال: «فمن كنت مولاه ، فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وأنصر من نصره ، وأخذل من أخذله » .

وهذا حديث متفق على صحته ، أورده علي رضي الله تعالى عنه يوم الشورى ، حين حاول ذكر فضائله ولم ينكره أحد ، ولفظ المولى قد يراد به المعتقد ، والمعتق ، والحليف ، والجار ، وابن العم ، والناصر ، والاولى بالتصرف . قال الله تعالى :



« ماویکم النار هی مولیکم » ای اولی بکم. ذکره أبو عبیدة ، وقال النبی ﷺ :  
 « ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها » ای الاولی بها والمالك لتدیر أمرها، ومثله  
 فی الشعر کثیر ، وبالجملۃ استعمال المولی بمعنی المتولی والمالك للامر ،  
 والاولی بالتصرف شائع فی کلام العرب، منقول عن کثیر من أئمة اللغة ، والمراد  
 انه اسم لهذا المعنی ، لأصفۃ بمنزلة الاولی ، لیعترض بأنه لیس من صیغة أفعل  
 التفضیل ، وانه لا یستعمل استعماله ، ینبغی أن یكون المراد به فی الحدیث هو  
 هذا المعنی لیطابق صدر الخبر ، ولانه لاوجه للخمسة الاول ، وهو ظاهر ، ولا  
 السادس ، لظهوره وعدم احتیاجه الى البیان وجمع الناس لاجله سیما ، وقد قال  
 الله تعالی : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولیاء بعض »<sup>(١)</sup> ، ولاخفاء فی ان  
 الاولویة بالناس ، والتولی والمالکیة لتدیر أمرهم والتصرف فیهم بمنزلة النبی  
 صلی الله علیه وسلم ، هو معنی الامامة .

والجواب منع تواتر الخبر ، فان ذلك من مکابرات الشیعة ، کیف وقد قدح  
 فی صحته کثیر من أئمة الحدیث ، ولم ینقله المحققون منهم کالبخاری ، ومسلم ،  
 والواقدي ، وأكثر من رواه لم یرو المقدمة التي جعلت دلیلا علی ان المراد  
 بالمولی الاولی .

وبعد صحة الروایة ، فمؤخر الخبر أعني قوله : « اللهم وال من والاه وعاد  
 من عاداه » یشر بأن المراد بالمولی هو الناصر والمحب ، بل مجرد احتمال ذلك  
 كاف فی دفع الاستدلال .

وما ذکر ان ذلك معلوم ظاهر فی قوله تعالی : « والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم أولیاء بعض »<sup>(٢)</sup> لا یدفع الاحتمال ، لجواز أن یكون الغرض التنصيص علی

(١) سورة التوبة : ٧١ .

(٢) التوبة : ٧١ .

موالاته ونصرته، ليكون أبعد عن التخصيص الذي يحتمله أكثر العمومات، ويكون أقوى دلالة، وأوفي بإفادة الشرف، حيث قرن بموالاته النبي صلى الله عليه وسلم، وهذا القدر من المحبة والنصرة لا يقتضي ثبوت الإمامة، فلا عبرة بخبر الواحد في مقابلة الإجماع، ولو سلم فغايتة الدلالة على استحقاق الإمامة وثبوتها في المآل، لكن من أين يلزم نفي إمامة الأئمة الثلاثة رضي الله تعالى عنهم قبله، وهذا قول بالموجب وهو جواب ظاهر لم يذكره القوم.

وإذا تأملت فيما يدعون من تواتر الخبر حجة عليهم لالهم، لانه لو كان مسوقاً لثبوت الإمامة دالا عليه لما خفي على عظماء الصحابة رضي الله تعالى عنهم أجمعين فلم يتركوا الاستدلال به ولم يتوقفوا في محل أمر الأمة، والقول بأن القوم تركوا الانقياد عناداً وعلي رضي الله تعالى عنه ترك الاحتجاج تقية نهاية الغواية وغاية الوقاحة<sup>(١)</sup>.

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که باوصفیکه تفنازانى بجواب حدیث غدیر، در خلق احتمالات رکیکه و اعتراضات سخیفه، بمرتبه قصوی کوشیده، در مجيء مولى بمعنى أولى بالتصرف، اصلاً کلامی نکرده، ورد آن به هیچ وجه (ولو كان ضعيفاً سخيلاً) ننموده.

وتمام عبارت قوشجی متعلق بحديث غدیر اینست :

[والحديث الغدير المتواتر بيانه ان النبي صلى الله عليه وسلم قد جمع الناس يوم غدیر خم، موضع بين مكة والمدينة بالجحفة، وذلك بعد رجوعه عن حجة الوداع، وجمع الرجال وصعد عليها وقال مخاطباً : « يا معشر المسلمين ألسن أولى بكم من أنفسكم ؟ ، قالوا : بلى ، قال : فمن كنت مولاه ، فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله » .

وهذا الحديث أورده علي رضي الله عنه يوم الشورى عندما حاول ذكر فضائله  
ولفظ المولى قد يراد به المعتق، والمعتق، والحليف، والجار، وابن العم  
والناصر، والاولى بالتصرف .

قال الله تعالى : « وماؤيكم النار هي موليكم »<sup>(١)</sup> أي أولى بكم ، ذكره  
أبو عبيدة ، وقال النبي صلى الله عليه وسلم : « إماماً امرأة نكحت بغير إذن موليتها »  
أي الاولى بها في التصرف والمالك لتدبير أمرها، ومثله في الشعر كثير، وبالجمله  
استعمال المولى بمعنى المتولى والمالك للامر والاولى بالتصرف شائع في  
كلام العرب، منقول عن أئمة اللغة ، والمراد انه اسم لهذا المعنى ، لصفة بمنزلة  
الاولى ، ليعترض بانه ليس من صيغة اسم التفضيل ، وانه لا يستعمل استعماله ،  
وينبغي أن يكون المراد به في الحديث هو هذا المعنى ليطابق صدر الحديث أعني  
قوله : « ألت أولى من أنفسكم ؟ » ولانه لاوجه للخمسة الاول ، وهو ظاهر ،  
ولا السادس ، لظهوره وعدم احتياجه الى البيان وجمع الناس لاجله ، سيما وقد قال  
الله تعالى : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض »<sup>(٢)</sup> ، ولاخفاء في ان  
الاولوية بالناس والتولى والمالكية لتدبير أمرهم والتصرف فيهم بمنزلة النبي صلى  
الله عليه وسلم هو معنى الامامة .

وأجيب بانه غير متواتر ، بل هو خبر واحد في مقابلة الاجماع ، كيف وقدح  
في صحته كثير من أهل الحديث ، ولم ينقله المحققون منهم كالبخاري ، ومسلم  
والواقدي ، وأكثر من رواه لم يرو المقدمة التي جعلت دليلاً على ان المراد  
بالمولى هو الاولى بالتصرف .

وبعد صحة الرواية ، فمؤخر الخبر اعني قوله : « اللهم وال من والاه » يشعر

(١) الحديد : ١٥ .

(٢) التوبة : ٧١ .

بأن المراد بالمولى هو الناصر والمحِب ، بل مجرد احتمال ذلك كافٍ في دفع الاستدلال .

وما ذكر من ان ذلك معلوم ظاهر من قوله تعالى : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض » لا يدفع الاحتمال ، لجواز أن يكون الغرض التنصيص على موالاته ونصرته ، ليكون أبعد عن التخصيص الذي يحتمله أكثر العودات ، وليكون أوفى بإفادة الشرف حيث قرن بموالاته النبي صلى الله عليه وسلم .

ولو سلم ان المراد بالمولى هو الأولي ، فأين الدليل على ان المراد هو الأولي بالتصرف والتدبير ؟ بل يجوز أن يراد الأولي في الاختصاص به والقرب منه ، كما قال الله تعالى : « ان أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه »<sup>(۱)</sup> وكما يقول التلامذة : نحن أولى باستادنا ، والاتباع : نحن أولى بسلطاننا ، ولا يريدون الأولوية في التدبير والتصرف .

وحينئذ لا يدل الحديث على امامته ، ولو سلم فغايتة الدلالة على استحقاق الامامة وثبوتها في المال ، لكن من أين يلزم نفي امامة الائمة الثلاثة قبله ؟ [ (۲) ] .

وعلاوة براین بحمد الله بدلیل اُجلی واولی از ماسبق ظاهر مینمایم که افاده تفتازانی وقوشجی دربارهٔ مجيء مولى بمعنی اولی ، از خود ایشانست ، نه آنکه آنرا از شیعه نقل کرده اند .

بیانش آنکه عبدالوهاب قدوائی قنوجی معروف بمنعم خان در « بحر المذاهب » در جواب حدیث غدیر ، نسبت این افاده متینه بشارح « تجرید » نموده ، وبعد نقل رد بر مجيء مولى بمعنی اولی ، « از مواقف » و شرح آن ، تعقب ورد این رد ، بهمین افاده رزینه فرموده .

(۱) آل عمران : ۶۸ .

(۲) شرح التجريد للقوشجي : ۳۶۳ .

[وهذه عبارة « بحر المذاهب » في الجواب عن حديث الغدير :

وعن الثالث بمنع صحة الحديث ، ودعوى الضرورة في العلم بصحته لكونه متواتراً مكابرة ، كيف ولم ينقله كثير من أصحاب الحديث كالبخاري ، ومسلم ، واضرابهما ، وقد طعن بعضهم فيه كابن أبي داود السجستاني ، وأبي حاتم الرازي وغيرهما من أئمة الحديث .

ولأن علياً رضي الله عنه ، لم يكن يوم الغدير مع النبي صلى الله عليه وسلم فإنه كان باليمن ، ورد بأن غيبته ، لاتنافي صحة الحديث ، إلا أن يروى هكذا : أخذ بيده أو استحضره وقال : كذا وكذا .

وان سلم صحة الحديث فلا نم أنه متواتر ، بل هو خبر واحد في مقابلة الاجماع ولو سلم فرواته لم يرووا مقدمة الحديث التي جعلت دليلاً على ان المراد بالمولى هو الاولى بالتصرف ، فالمراد بالمولى هو الناصر لا الاولى ، بدليل آخر الحديث اعني قوله : « اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » ، ولأن مفعلاً بمعنى أفعل ، لم يذكره أحد ، ويقال : أولى من كذا ، دون مولى من كذا ، وأولى الرجلين والرجال ، دون مولى الرجلين أو الرجال ، هكذا في « المواقف » وشرحه ، وفيه بحث أورده شارح « التجريد » حيث قال : قد يراد بالمولى الاولى بالتصرف . قال الله تعالى : « وما أوتاكم النار هي موليكم »<sup>(١)</sup> أي أولى بكم ، ذكره أبو عبيدة وقال صلى الله عليه وسلم : « أيما امرأة نكحت بغير إذن موليتها أي الاولى بها في التصرف والمالك لتدبير أمرها ، ومثله في الشعر كثير .

وبالجملة استعمال المولى بمعنى المتولى والمالك للأمر والاولى بالتصرف شائع في كلام العرب ، منقول عن أئمة اللغة ، والجراد انه اسم لهذا المعنى لاصفة بمنزلة الاولى ، ليعترض بانه ليس من صيغة اسم التفضيل وانه لا يستعمل استعماله .

و او سلم ان المراد بالمولى هو الاولى ، فأين الدليل على ان المراد هو الاولى بالتصرف والتدبير ؟ بل يجوز أن يراد الاولى في الاختصاص به والقرب منه . كما قال الله تعالى : « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه <sup>(۱)</sup> » ، و يقول التلامذة : نحن أولى باستاذنا ، و يقول الاتباع : نحن أولى بسلطاننا ، ولا يريدون الاولوية في التدبير والتصرف وحينئذ لا يدل الحديث على امامته ، ولو سلم فغايتة الدلالة على استحقاقه الامامة وثبوتها في المال ، لكن من أين يلزم نفى امامة الاثمة الثلث قبله ؟ ] .

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه عبدالوهاب باوصف انهما كه دروساوس ، و ارتباط در هواجس ، و مبالغه و اهتمام تمام ، در رد تقرير دلالت حديث غدیر بر امامت جناب أمير المؤمنين <sup>(عليه السلام)</sup> ، رد انكار صاحب « مواقف » و شارح « مواقف » ، بهمين افاده متينه كه سابقاً از « شرح مقاصد » و « شرح تجريد » نقل نموده و نسبت آن صراحة بشارح « تجريد » فرموده ، و هر گاه نسبت آن بشارح « تجريد » صحيح و سديد باشد ، پس بر نسبت آن بشارح « مقاصد » هم انكار برخاست .

و هر گاه بحمد الله و كمال لطفه ، مجيء مولى بمعنى أولى بالتصرف ، و شيوع آن در كلام عرب و اشعار از افاده تفتازاني و قوشجي ثابت شد ، پس بايد دانست كه جلائل فضائل ، و عوالى معالى ، و محاسن مفاخر و مكارم مآثر تفتازاني ، بالاتر از آنست كه محتاج بيان باشد .

### « ترجمه تفتازانی بگفتار سیوطی »

جلال الدين سيوطي در « بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة »

كفته :

[ مسعود بن عمر بن عبدالله الشيخ سعد الدين التفتازاني الامام العلامة، عالم بالنحو ، والتصريف ، والمعاني والبيان ، والاصلين ، والمنطق وغيرها شافعي . قال ابن حجر: ولد سنة اثنى عشرة وسبعمائة، واخذ عن القطب<sup>(١)</sup> والعضد<sup>(٢)</sup> وتقدم في الفنون ، واشتهر بذلك ، وطار صيته ، وانتفع الناس بتصانيفه ، وله « شرح العضد » ، شرح التلخيص ، مطول ، وآخر « مختصر » ، شرح القسم الثاني من « المفتاح » ، « التلويح على التنقيح » في اصول الفقه ، « شرح العقائد » « المقاصد » في الكلام شرحه ، « شرح الشمسية » في المنطق ، « شرح تصريف العزى<sup>(٣)</sup> » « الارشاد » في النحو ، « حاشية الكشاف » لم تتم وغير ذلك . وكان في لسانه لكمة ، وانتهت اليه معرفة العلوم بالمشرق ، مات بسمرقند سنة احدى وتسعين وسبعمائة<sup>(٤)</sup> . ]

وسابقاً شنيدي<sup>(٥)</sup> كه أبو مهدي عيسى در كتاب « اسانيد » خود گفته :

[ قال الحافظ الجلال السيوطي : هو الامام العلامة مسعود بن عمر بن عبدالله الشيخ سعد الدين التفتازاني ، عالم بالنحو ، والتصريف ، والمعاني والبيان ،

(١) قطب الرازي : محمد بن محمد ، المنطقي الحكيم من آثاره « تحرير القواعد المنطقية في شرح الشمسية ، ويعرف بالقطب النحاسي تمييزاً له عن شخص آخر يكنى قطب الدين كان يسكن معه في اعلى المدرسة الظاهرية بدمشق ، توفي سنة (٧٦٦) .

(٢) العضد : عضد الدين الايجي عبد الرحمن بن احمد الاديب المتكلم صاحب « المواقف » في علم الكلام ، مات مسجوناً بقلعة كرمان سنة (٧٥٦) .

(٣) العزى : كتاب في علم الصرف تأليف عز الدين ابراهيم بن عبدالوهاب الزنجاني المتوفي بعد (٦٥٥) .

(٤) بقية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة ص ٣٩١ .

(٥) ج ٢ ص ٢٤٨ من طبعنا هذا .

والاصلين ، والمنطق وغيرها شافعي .

قال ابن حجر : ولد سنة اثنى عشرة وسبعمائة . وأخذ عن القطب والمضد وتقدم في الفنون ، واشتهر ذكره وطار صيته ، وانتفع الناس بتصانيفه .  
له «شرح على التلخيص مطول» و«مختصر» وشرح القسم الاول من «المفتاح» و«التلويح على التنقيح» في اصول الفقه ، و«شرح العقايد النسفية» و«المقاصد» في علم الكلام وشرحه و«شرح الشمسية» في المنطق ، و«شرح تصريف الزنجاني» و«الارشاد» في النحو ، و«حاشية على الكشاف» لم تتم ، وغير ذلك . وكان في لسانه لكمة ، وانتهت اليه الرياسة في العلوم العقلية . مات بسمرقند سنة احدى وتسعين وسبعمائة .

وقال الشهاب ابن حجر المكي في فهرسته : [ هو الامام أبو الفضائل أحمد ابن علي بن مسعود ، ثم ذكر ما تقدم من الجلال من ان اسمه مسعود ، وانه شافعي المذهب ، قال : وقد يرد عليه كلامه في «التلويح» فانه في كثير من المواضع يقتضي انه حنفي المذهب ، قال : وقد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لا يقتضي عليه بأن بعض تلك الاقوال التي يتكلم في الترجيح بينها مذهبه ، وان بالغ في الانتصار له ، لان شأن المتكلم في ذلك انه انما يتكلم في الدليل وما يقتضيه ، من غير نظر الى اعتقاده وما عليه علمه واعتماده .

ويؤيد ذلك قولهم : ان الخلافي لا مذهب له ولا تسمى معلوماته فقها ، أي في حال تكلمه على أقوال العلماء وما يثبتها وما ينفيها ، وكان الجلال اعتمد فيما ذكر انه شافعي على هذا والله اعلم .

وانظر ما ذكره الشهاب من الخلاف في اسم السعد مع قوله في اول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ : اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغني مسعود بن عمر المدعو بسعد الدين التفتازاني ، الآن يقال لعل هذه الزيادة



لم تثبت عن المؤلف، وانما هي من وضع غيره ولا يخلو من بعد، على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو مؤلف «مراح الارواح» في التصريف فانه قال في أوله : قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن علي بن مسعود غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه ، وهو ان احتمل أن يكون من باب المتفق، لكن يعبده تواطؤ نسخ المختصر على ماتقدم والله أعلم .

ثم رأيت في « الدرر » للمحافظ ابن حجر في باب من اسمه مسعود من حروف الميم : محمود بن عمر بن عبد الله الفارسي الشيخ سعد الدين التفتازاني ولم يكتب ترجمته في هذا المحل ، وأظنه بخط البرهان بن ابراهيم القلقشندي : محمود ، ويقال : مسعود بن عمر بن عبد الله بن السمرقندي العلامة سعد الدين التفتازاني صاحب التصانيف المشهورة ، أخذ عن القاضي عضد الدين والقطب الشيرازي<sup>(١)</sup> ، والبهاء السمرقندي ، وغيرهم من علماء عصره ، ولازم الجهد والاجتهاد ، حتى ساد على ابناء زمانه ، وصار المعول عليه في حل المشكلات من العلوم العقلية ، وسارت مصنفاته في أقطار الارض ، واتصل بالملك تيمور<sup>(٢)</sup> ، وكان يجتمع هو والشريف زين الدين علي بن محمد الجرجاني<sup>(٣)</sup> ، فيجلس الشريف عن يمينه ، والتفتازاني عن يساره ، وتقع بينهما مناظرات ويروج الشريف فيها غالباً عليه لفصاحة لسانه وطلاقته ، وكون التفتازاني لسانه لم يكن كقلمه ، فاذا انفصل

(١) القطب الشيرازي : الصحيح هو القطب الرازي ، فان القطب الشيرازي توفي سنة (٧١٠) قبل ولادة التفتازاني بستين .

(٢) الملك تيمور : الارجح او تيمورلنك كان سليل چنگيز ، ولد في كش بالمغرب من سمرقند واتخذ سمرقند عاصمة له ، وتلقب بخليفة جغتاي واشتهر بالقساوة توفى سنة (٧٨٣) .

(٣) الشريف الجرجاني : السيد علي بن محمد الاديب المنطقي المتوفى (٨١٦) .

المجلس كتب السعد على تلك المسألة التي وقع البحث فيها كتابة يتبين للناظر فيها ان الشريف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغي ، واستمر مكباً على الاشتغال والتأليف ، لا يعرفه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبة الى مقامه ، حتى توفى ويقال : انه كتب على الحاوي الصغير كتابة ، ومن نظمه فيما قيل :

طويت لاحراز الفنون ونيلها      ردآء شبابي والجنون فنون  
فلما تعاطيت الفنون وخطبتها      تبين لي ان الفنون جنون  
وقال الكفوي في كتابه : كان من كبار علماء الشافعية ومع ذلك فله آثار جليلة في اصول الحنفية .

توفى بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني والعشرين من محرم سنة اثنتين وتسعين وسبعمائة ، ونقل الى سرخس ودفن بها في جمادى الاولى من السنة ، وكتب على صندوق قبره :

ألا ايها الزوار زوروا وسلموا      على روضة الحبر الامام المحقق<sup>(١)</sup>

ومحمود بن سليمان كفوي<sup>(٢)</sup> در «كتاب اعلام الاخبار» گفته :

[وكان سعد الملة والدين بعد ما اشماز طبعه من تقدم الشريف في تلك الاحايين قد فقد عنفوان الشباب ، وصرف اوان الكهولة ، وشرف غرة عمره الخراب ، وحل عارضه طلائع ليس بغنى الخضاب ، حتى المته ملحات الشيب بالمفرق ، وشغلته عن صيد الغزال المطوق .

وغرة عمر المرء قبل مشييه      وقد فئت نفس تولى شبابها

اذا سود لون المرء وابيض شعره      تنفص من ايامه مستطابها

(١) لسانيد المغربي : ص ٥٧ مخطوط في مكتبة الناصرية بلكهنو .

(٢) الكفوي : محمود بن سليمان الحنفى الرومى القاضى وكتابه «كتاب اعلام الاخبار» من فقهاء مذهب النعمان المختار» في تراجم رجال الحنفية لم يطبع الى الان، توفى نحر (٩٩٠) .

فاغتم لذلك سعد الملة ، وحزن حزناً شديداً يظن منه أن مضاهيه في الزمان كان فقيداً ، فلم يدرس بعدها الايويومات قلائل ، ولم يلتو فيها عن عويصات المسائل ، فمالبت حتى ألم بذاته الشريفة ألم ضربها المامه ، ونغص عيشه وتعذر عليه قعوده وقيامه ، ولم يتماسك من مرضه الى أن نقله الرحمن الى جوار رحمة مفقور الزلات ، موفور الحسنات ، نور الله مرقدته وفي اعلى غرف الجنان رقدته ، وكان قد توفي بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني والعشرين من محرم سنة اثنتين وتسعين وسبعمائة ، ونقل الى سرخس ، ودفن بها في جمادي الاولى في تلك السنة .

وكان من كبار العلماء الشافعية ، ومع ذلك له آثار جليلة في اصول الحنفية ، بلغني من الثقات انه كتب حول صندوق قبره بسرخس :

الا يا أيها الزوار زوروا وسلموا      على روضة الحبر الامام المحقق

سلطان العلماء المصنفين ، وارث علوم الانبياء والمرسلين ، معدل ميزان المعقول والمنقول ، منقح اغصان الفروع والاصول ، ختم المجتهدين أبي سعد الحق والدين مسعود القاضي الامام ، مقتدى الانام ابن عمر المولى المعظم ، اقضى القضاة الاعلام ، برهان الملة والدين ، ابن الامام الرباني العالم الصمداني ، مفتي الفريقين ، مقتدي الخافقين ، سلطان العارفين ، قطب الواصلين ، شمس الحق والدين ، الغازي التفتازاني قدس الله ارواحهم وأنزل في فراديس الجنان أشباحهم .

وكتب تحت قدمه المبارك هذه التواريخ : ولد عليه الرحمة والرضوان في صفر سنة اثنتين وعشرين وسبعمائة وفرغ من تأليف «شرح الزنجاني في التصريف» حين بلغ ستة عشر سنة ، في شعبان سنة ثمان وثلثين وسبعمائة بترمد ، ومن «شرح تلخيص المفتاح» في صفر سنة ثمان وأربعين بهراة ، ومن اختصاره سنة

ست وخمسين بغجدوان<sup>(۱)</sup>.

ومن « شرح الرسالة الشمسية » في جمادى الآخرة سنة سبع وخمسين بمزارحام  
ومن « شرح التوضيح » في ذي القعدة سنة ثمان وخمسين بگلستان ترکستان ،  
ومن « شرح العقاید » في شعبان سنة ثمان وستين ومن « حاشية شرح المختصر  
في الاصول » في ذي الحجة سنة سبعين، ومن رسالة « الارشاد » سنة أربع وسبعين  
كلها بخوارزم .

ومن « مقاصد الكلام » و « شرحه » في ذي القعدة سنة أربع وثمانين  
بسمرقند، ومن « تهذيب الكلام » في رجب، ومن « شرح القسم الثاني من مفتاح  
العلوم » في شوال سنة تسع وثمانين بظاهر سمرقند .

وشرع في تأليف « فتاوي الحنفية » يوم الاحد التاسع من ذي القعدة سنة  
تسع وستين بهراة، وفي تأليف « مفتاح الفقه » سنة اثنتين وثمانين، ومن تأليف  
« تلخيص الجامع » سنة ست وثمانين كلها بسرخس، ومن « شرح الكشاف » في  
الثامن من ربيع الاول سنة تسع وثمانين بظاهر سمرقند .

وتوفي يوم الاثنين الثاني والعشرين من محرم سنة اثنتين وتسعين وسبعمائة  
بسمرقند، ونقل الى سرخس، ودفن بها يوم الاربعاء التاسع من جمادى الاولى  
من تلك السنة الى هنا مما كتب حول صندوقه :

قال السيد الشريف قدس سره في تاريخ وفاته :

آفتاب شرع وملت سعد تفتازان چورفت

آب چشم آمد چو سيل وبلع السيل رياه

(۱) غجدوان (بضم الفين وسكون الجيم وضم الدال) من قرى بخارى .

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش

گفت تاریخش بگویم « طیب الله ثراه »<sup>(١)</sup>

وكان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله في الأعيان والأعلام،  
وهو الأستاذ على الإطلاق، والمشار إليه بالاتفاق، والمشهور في ظهور الأفاق،  
والمذكور في بطون الأوراق، اشتهر تصانيفه في الأرض ذات الطول والعرض،  
حتى أن السيد الشريف في مبادئ التأليف وأثناء التصنيف كان يغوص في بحار  
تحقيقه وتحريره، وبلنقط الدرر من كم تدقيقه وتسطيره، يحترف برفع شأنه وجلالته  
ووفور فضله وعلو مقامه وإمامته، إلا أنه لما وقع بينهما المشاجرة والمنفرة بسبب  
ما وقع في مجلس تيمور من المباحثة والمناظرة والمجادلة والمكابرة بحيث لم  
يكن الوفاق، التزم بتزييف كل ما قال، وكلاهما فضلا في الوردى كانا مضرب  
الأمثال [ - الخ .

و از نیقی در کتاب « مدینه العلوم » گفته :

[ وأما سعد الدين التفتازاني فهو مسعود بن القاضي فخر الدين عمر بن مولى  
الأعظم، برهان الدين عبد الله بن الإمام الزماني شمس الحق والدين، التفتازي  
الشيخ سعد الدين التفتازاني الإمام الملامه عالم بال نحو والصرف والمعاني والبيان  
والأصليين والمنطق وغيرها، شافعي .

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتي عشر وسبعمائة، وأخذ عن القطيب، والعصدي  
وتقدم في الفنون، واشتهر ذكره، وانتفع الناس بتصانيفه، وله « شرح العنقد »،  
« شرح التلخيص »، « مطول » وآخر مختصر شرح القسم الثالث من « المفتاح »  
« التلويح في شرح التوضيح » في الأصول، « شرح العقائد النسفية »، « شرح

(١) لا يخفى أن هذه الجملة تطابق عدد (٧٩٣) إلا أن لا يجب الهمزة من كلمة

الجملة لأنها لا تلفظ .

المقاصد» في الكلام» «شرح الشمسية» في المنطق والكلام «حاشية الكشف» لم يتم، و«حاشية شرح العضد»، «مختصر ابن الحاجب» وغير ذلك، وتصانيفه كثيرة، وكان في لسانه لكنة، وانتهت إليه معرفة العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة إحدى وسبعين وسبعمائة.

قلت: ذكر مولانا فتح الله الشرواني<sup>(١)</sup> في أول شرحه «للإرشاد» في النحو للفاضل سعد الدين التفتازاني روح الله روحه: لا بأس بذكر تاريخ «الإرشاد»، بل سائر مؤلفات المصنف، لقد زرت مرقده المقدس بسمرخس، فوجدت مكتوباً على صندوق مرقده [ - الخ .

وعلاوة قوشجي هم، از اكابر محققين واجلأ مدققين، واحاطهم مشهورين وافاضهم معروفين است .

مصطفى بن عبد الله<sup>(٢)</sup> ذكر «كشف الظنون» بعد ذكر «شرح تجريد

اصفهانى»<sup>(٣)</sup> گفته: مركز تحقيق كتاب ترمذى علومى

[ ثم شرح المولى المحقق علاء الدين علي بن محمد الشهير بقوشجي النخوفى

سنة تسع وسبعين وثمانمائة، شرحاً لطيفاً ممزوجاً، أوله خير الكلام حمد الملك العلام - الخ .

لخص فيه فوائد الاقدمين أحسن تلخيص، وأضاف إليها نتائج فكره مع

(١) الشروانى: فتح الله بن أبى يزيد بن عبد العزيز الشافعى الأديب المفسر المتوفى

بعد (٨٨٠).

(٢) مصطفى بن عبد الله القسطنطينى الحنفى الشهير بحاجى خليفة كاتب جلى المتوفى

(١٠٦٧).

(٣) الاصفهانى: شمس الدين محمود بن عبد الرحمن بن أحمد أبو التاء الشافعى

المتوفى (٧٤٩).

تحرير ، سوده بكرمان ، واهداه الى السلطان أبي سعيد خان<sup>(١)</sup>، قد اشتهر هذا الشرح بالشرح الجديد .

قال في ديباجته بعد مدح الفن والمصنف: ان كتاب « التجريد » الذي صنفه المولى الاعظم، قدوة العلماء الراسخين، اسوة الحكماء المتألهين، نصير الحق والملة والدين ، تصنيف مخزون بالعجائب ، وتأليف مشحون بالغرائب ، فهو وان كان صغير الحجم ، وجيز النظم، فهو كثير العلم، جليل الشأن ، حسن الانتظام مقبول الاثمة العظام ، لم يظفر بمثله علماء الاعصار ، مشتمل على اشارات الى مطالب هي الامهات، مملو بجواهر كلها كالقصص ومحتو على كلمات يجري أكثرها مجرى النصوص ، متضمن لبيانات معجزة في عبارات موجزة وتلويحات رائعة لكلمات شائقة، يفجر ينبوع السلاسة من لفظه، ولكن معانيه لها السحر يسجد ، وهو في الاشتهار كالشمس في رابعة النهار، تداولته أيدي النظار .

ثم ان كثيراً من الفضلاء وجهوا نظرهم الى شرح هذا الكتاب ونشر معانيه ومن تلك الشروح والطفها مسلکاهو الذي صنفه العالم الرباني مولانا شمس الدين محمود الاصبهاني فانه بقدر طاقته حام حول مقاصده، وتلقاه الفضلاء بحسن القبول حتى ان السيد الفاضل<sup>(٢)</sup> قد علق عليه حواشي تشتمل على تحقیقات رائعة، وتدقیقات ذائقة شائقة ، تنفجر من بنايع تحريراته انهار الحقائق ، وتنحدر من علو تقريراته سيول الدقائق ، ومع ذلك كان كثير من مخفيات رموز ذلك الكتاب باقياً على حبالها ، بل كان الكتاب على ما كان من كونه كنزاً مخفياً وسراً مطويّاً كدرة لم تثقب ومهرة لم تركب ، لانه كتاب غريب في صناعته ، يضاهي الانغاز لغاية ايجازه،

(١) أبو سعيد خان : السلطان بن محمد بن میرانشاه گوردانی، آخر ملوك التیموریة فی خراسان قتل (٨٣١ - ٨٧٣) .

(٢) هو المیر سید شریف علی الجرجانی المتوفی سنة (٨١٦) .

ویحاکی الاعجاز فی اظہار المقصود و ابرازہ .

وانی بعد أن صرفت فی الكشف عن حقائق هذا العلم شطراً من عمري ،  
ووقفت علی الفحص عن دقائقه قدرأ من دهری ، فما من كتاب فی هذا العلم الا  
تصفحت سینه وشینه و ما من صحيفة مزبورة فی هذا الفن الا تعرفت غثه وسمینه أبت  
نفسی أن یبقی تلك البدائع تحت غطاء من الابهام ویكون تلك الودایع فی خفاء  
من الافهام ، فرأیت أن أشرحه شرحاً یذل صعابه ، ویکشف عن وجوه خرائده  
نقابه ، واضیف الیها فوائد التقطتها من سائر الكتب وزوائد استنبطها بفکری  
القاصر وخاطری القاتر ، فتصدیت بما عنیت ، فجاء بحمد الله كما یحبہ الوداء لا  
مطولا فیمل ، ولا مختصراً فیخل ، مع تقرير لقواعده ، وتحریر لمعاقده ، وتفصیل  
لمقاصده<sup>(۱)</sup> .

انتهی ملخصاً وانما أوردته لیعلم قدر المتن والماتن ، وفضل الشرح والشارح .  
وأحمد بن مصطفى المعروف بطاشکبری<sup>(۲)</sup> زاده ، در کتاب « شقائق  
نعمانیہ فی علماء الدولة العثمانیة » گفته :

[ومن مشایخ الطریقة فی زمانه ، العالم العارف بالله الشیخ محیی الدین  
محمد الاسکلبی<sup>(۳)</sup> کان رحمه الله من طلبه العلم حتی وصل الی خدمة المولی  
الفاضل علاء الدین علی بن محمد القوشجی ] - الخ .

(۱) شرح تجرید القوشجی ص ۱ .

(۲) طاشکبری زاده : عصام الدین أبو الخیر أحمد بن مصطفى بن خلیل الرومی

المتوفی سنة (۹۶۸) .

(۳) محیی الدین محمد الاسکلبی المفسر المتوفی سنة (۹۲۲) .



### « مولی در حدیث غدیر نزد شیخین نیز بمعنای اولی است »

وعلاوه بر این همه ، حسب اعتراف ابن حجر مکی<sup>(۱)</sup> ، ابوبکر و عمر بالخصوص در حدیث غدیر ، از مولی معنی اولی فهمیده‌اند ، و ابن حجر همین معنی را واقعی گفته ، چنانچه در « صواعق محرقة » در وجوه جواب حدیث غدیر گفته :

[ ثالثها سلمنا انه أولى ، لكن لانسلم ان المراد انه الاولی بالامامة ، بل بالاتباع والقرب منه ، فهو كقوله تعالى : « ان أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه »<sup>(۲)</sup> ولا قاطع ، بل ولا ظاهر على نفي هذا الاحتمال ، بل هو الواقع ، اذ هو الذي فهمه ابوبکر وعمر ، وناهيك بهما من الحديث ، فانهما لما سمعاه قالاه : امسيت يلا ابن ابي طالب مولی كل مؤمن ومؤمنة .

أخرجہ الدارقطني<sup>(۳)</sup> ، وأخرج أيضاً انه قيل لعمر : انك تصنع بعلي شيئاً لاتصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ؟ ! فقال : انه مولای ]<sup>(۴)</sup> .

وشیخ عبدالحق<sup>(۵)</sup> در « لمعات شرح مشکوة » نقل از ابن حجر گفته : سلمنا انه أولى ، لكن لانسلم ان المراد انه أولى بالامامة ، بل بالاتباع والقرب منه ، فهو كقوله تعالى : « ان أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه » ، ولا قاطع ولا

(۱) ابن حجر مکی : أحمد بن محمد بن محمد بن علی الهیثمی المصری المتوفی سنة (۹۷۳) .

(۲) آل عمران : ۶۸ .

(۳) الدارقطني : علی بن عمر بن أحمد الشافعی المتقدم ذكره المتوفی (۳۸۵) .

(۴) الصواعق المحرقة : ۲۶ .

(۵) عبدالحق : بن سیف الدین بن سعد الله الدهلوی الحنفی المتوفی سنة (۱۰۵۲) .

ظاهر، علی بنی هذا الاحتمال، بل هو الواقع، اذ هو الذي فهمه أبو بكر وعمر وناهيك بهما في فهم الحديث أنهما لما سمعاه قالاه : أمسيت يا ابن أبي طالب ولي كل مؤمن ومؤمنة .

خرجه الدارقطني، واخرج أيضاً : انه قيل لعمر أنك تصنع بعلي شيئاً لا تصنع بأحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ؟ ! فقال : انه مولاي <sup>(۱)</sup> .  
وشهاب الدين احمد بن عبد القادر شافعي <sup>(۲)</sup> در « ذخيرة المال » گفته:  
وقد توليت الامام المرتضى لقباً وفعلاً وقولاً علي بن أبي طالب رضي الله عنه والمراد بالتولي الولاية وهو الصديق الناصر، أو الاولى بالاتباع والقرب منه، كقوله تعالى : « ان أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه » ، وهذا الذي فهمه عمر رضي الله عنه من الحديث، فانه لما سمعه قال : يهنتك يا ابن أبي طالب امسيت ولي كل مؤمن ومؤمنة <sup>(۳)</sup> - الخ .

پس اگر شاه صاحب و دیگر حضرات را در انکار مجبیء مولی بمعنی اولی، از ارواح ائمه لغوین وثقات مفسرین و علمای معتمدین، شرمی و آزر می دامنگیر نشده بود، کاش از مخالفت شیخین میترسیدند، و از تسفیه و تحمیق و تجهیل شان، بر خود می لرزیدند، لیکن در مقام مقابله شیعه، ورد الزامات شان، نه از انکار و اضحات و ابطال افادات ائمه فقات باکی دلوند، و نه از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسایی بر میدارند .

(۱) اللغات فی شرح مشکوة .

(۲) شهاب الدين احمد بن عبد القادر : بن بکری المعجلی الشافعی الرجالی المتوفی

سنة (۱۲۲۸) .

(۳) ذخيرة المال مخطوط فی مكتبة المصنف بلکهنو .

وعجب است و کمال عجب از تهافت و تناقض ابن حجر که هر گاه بتصریح خودش احتمال ارادهٔ اولی بالاتباع والقرب از لفظ مولی احتمال واقعی است ، و شیخین از مولی همین معنی فهمیده اند ، باز چرا انکار مجیی مولی بمعنی اولی ، قبل از این نموده ، داد بهت و مکاره داده ، جزاف و گزاف را بغایت قصوی رسانیده ، حیث قال فی وجوه رد تمسک أهل الحق بحديث الغدير :

[ وثانیها: لا نسلم أن المعني المولى ما ذكره ، بل معناه الناصر لانه مشترك بين معان: كالمعتق ، والعتيق ، والمتصرف في الامر ، والناصر ، والمحجوب ، وهو حقيقة في كل منها .

وتعین بعض معنی المشترك من غیر دلیل یقتضیه تحکم لایعتد به .  
و تعمیمه فی مفاهیمه کلها لایسوغ ، لانه ان كان مشتركاً لفظياً بأن تعدد وضعه بحسب تعدد معانیه كان فيه خلاف ، والذي عليه جمهور الأصوليين وعلماء البيان واقتضاء استعمالات الفصحاء للمشارك انه لايعم جميع معانيه .

علی أنا لو قلنا بتعمیمه علی القول الآخر ، أو بناء علی انه مشترك معنوي ، بأن وضع وضعاً واحداً للقدر المشترك وهو القرب المعنوي ، من الولی (بالفتح) ، فیصح لصدقه علی کل مامر فلا یأتی تعمیمه هنا ، لامتناع ارادة كل من المعق والعتيق ، فتعین ارادة البعض ، ونحن وهم متفقون علی صحة ارادة الحب (بالکسر) ، وعلی رضي الله عنه سيدنا وحبیبنا .

علی أن كون المولى بمعنی الامام لم یعهد لغة ولا شرعاً . أما الثاني: فواضح ، واما الاول فلان أحداً من أئمة العربية ، لم يذكر أن مفعلاً يأتي بمعنی أفعل ، وقوله تعالى: « ماویکم النار هی مولاکم »<sup>(۱)</sup> ای مقررکم أو ناصرکم مبالغة فی نفی

النصرة، كقولهم: الجوع زاد من لازاد له.

وأيضاً فالاستمال يمنع من أن مفعلاً بمعنى افعل، اذ يقال: هو أولى من كذا دون مولی من كذا، وأولى الرجلين دون مولاهما، وحينئذ فانما جعلنا من معانيه المتصرف في الامور نظراً للرواية الآتية: «من كنت وليه». فالفرض من التنصيص على مولاته اجتناب بغضه، لان التنصيص عليه أو في بمزيد شرفه، وصدره «بألت أولى بكم من انفسكم» ثلثاً، ليكون أبعث على قبولهم، وكذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضاً<sup>(۱)</sup> - الخ.

مقام حیرت اولی الالباب است که در این طامات و خزعبلات، بمبالغة تمام نفی مجییء مولی بمعنی اولی مینماید، و باز در وجه ثالث که متصل بهمین وجه ثانی است و فاصله ندارد، بر رو می افتد و نفی ارادة اولی بالامامة کرده، ارادة معنی اولی بالاتباع و القرب را واقعی میگوید، و فهمیدن شیخین آنرا حتماً و جزماً افاده میکند، و نمیدانند که این افاده خرافات سابقه اورا «هباء منشور» مینماید، و بابلغ وجوه استیصال آن میکند. و بر ظاهر است که ارادة معنی اولی بالاتباع و القرب، نفی معنی امامت هم نمیکند، کما سبتضح فیما بعد انشاء الله تعالی.

و این حجر برد و ابطال مجییء مولی بمعنی اولی، بحقیقت بر ابوبکر و عمر رد مینماید، و هر دو امام خود را جاهل بلغت عرب، و غیر عارف بمراد حدیث نبوی میگردانند.

آری رد شیعه باید کرد، گو بر ابوبکر و عمر هم رد شیع متوجه شود! و از لطائف آنست که شیخ عبدالحق هم، با آنها متانت و امان، و تدرب و اتقان، که معتقدینش برای او ثابت میسازند، بسبب انهماك در

رد حق وتأيد باطل مطلقاً، چپ و راست ننگریسته ، بایراد این تهافت و تناقض حجری دل خوش کرده ، چنانچه در « لمعات » گفته :

[وقد رد عليهم أهل السنة والجماعة ، وكلامهم في ذلك طويل مذكور في « الصواعق المحرقة » للشيخ ابن حجر مكي ، ونحن نقلنا منه ما تيسر اختصاراً : قال : لا تسلم ان معني المولى ما ذكروه ، بل معناه الناصر ، لانه مشترك بين معان كالمتعق والعتيق ، والمتصرف في الامر ، والناصر ، والمحجوب ، وتعيين بعض معاني المشترك من غير دليل يقتضيه تجكم لا يعتد به ، ونحن وهم متفقون على صحة ارادة الحب (بالكسر) والناصر ، وعلي رضي الله عنه سيدنا وحبيبنا وناصرنا . على أن كون المولى بمعنى الامام لم يعهد لغة ولا شرعاً ، ولم يذكر أحد من أئمة ان مفعلاً يأتي بمعنى أفعّل ، ويقال : هو أولى من كذا ، دون مولى من كذا ، وأولى الرجلين ، دون مولاها .

فالغرض من التنصيص على موالاته الاجتناب من بغضه ، لان التنصيص عليه أو في بزميد شرفه ، وصدره « بألست أولى بكم من أنفسكم ؟ » ليكون أبعث على قبولهم إياه ، وكذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضاً ، ويرشد لما ذكرناه حشّه صلى الله عليه وسلم في هذه الخطبة على أهل بيته عموماً ، وعلى علي خصوصاً ، كما جاء عند الطبراني<sup>(١)</sup> ، وغيره بسند صحيح .

وأيضاً سبب ذلك كما نقله الحافظ شمس الدين الجزري ، عن ابن اسحاق<sup>(٢)</sup> ، ان علياً تكلم فيه بعض من كان معه في اليمن ، فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم حججه ، خطبها تنبيهاً على قدره ، وردا على من تكلم فيه ، كبريدة<sup>(٣)</sup> كما ذكر في

(١) الطبراني : سليمان بن أحمد بن أيوب المحدث الحافظ المتوفى باصفهان سنة

(٣٦٠) .

(٢) ابن اسحاق : محمد بن اسحاق بن يسار المدني المورخ المتوفى (١٥١) .

(٣) بريدة : بن الحصيب بن عبدالله الاسلمي البجلي المتوفى بمرو سنة (٦٣) .

«الصحيح البخاري»: انه كان ينفذه، وذكر الذهبي وصححه: انه خرج معه الى اليمن، فرأى منه جفوه فقصة للنبي صلى الله عليه وسلم، فجعل يتغير وجهه ويقول: «يا بريدة أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، قلت: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلي مولاه». سلمنا أنه أولى الى آخره ماسبق [.

و کاش عبدالحق در اینجا ذکر ابن حجر بمیان نمی آورد تا عوام را گونه تأملی در تخلیع و تلبیس حضرتش رومی داد، لکن هرگاه حضرت او ذکر ابن حجر نموده، تیشه بر پای خود زد، چه جا که واقعیت این احتمال و فهمیدن شیخین آنرا، خود در «لمعات» از «صواعق» نقل کرده باشد، و در ترجمه فارسی «مشکوة» مزید دیانت و امانت را پیش نظر نهاده، ذکر ابن حجر واقعیت احتمال اراده اولی بالاتباع والقرب از لفظ مولی، و فهمیدن شیخین آنرا، حذف نموده، حیث قال: [شیخ این حجر گفت: سلمنا که مولی بمعنی اولی است ولیکن از کجا لازم آید که اولی بامامت مراد است، بلکه بقرب و اتباع، چنانکه در قرآن مجید میفرماید: «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه»<sup>(۱)</sup> و دلیل قاطع بلکه ظاهر نیز بر نفی این احتمال نداریم، سلمنا مراد اولی بامامت است، اما دلیل نیست بر امامت فی الحال، بلکه در مال - الخ.

### «حدیث غدیر بافظهای دیگر»

و از دلائل قاطعه بر مجیء مولی بمعنی اولی، و بودن «مولی» بهمین معنی در حدیث غدیر، آنست که در بعض طرق این حدیث بجای «من

کنت مولاه « لفظ » من کنت اولی به عن نفسه « وارد شده ، و در بعض  
آن « من کنت ولیه » و « اولی بنفسه » .

میرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی <sup>(۱)</sup> در « مفتاح النجاسی مناقب  
آل العبا » در ذکر حدیث غدیر گفته :

[ وللطبرانی فی رواية أخرى عن أبي الطفیل <sup>(۲)</sup> ، عن زید بن ارقم <sup>(۳)</sup> رضی الله  
عنهما بلفظ « من کنت اولی به من نفسه ، فعلى ولیه ، اللهم وال من والاه ، وعاد  
من عاداه » ] <sup>(۴)</sup> .

و نیز میرزا محمد در « نزل الابرار » که التزام ایراد احادیث صحیحہ در  
آن کرده ، از تعرض با حدیث ضعیف بلکه حسان هم ، در آن احتراز نموده  
کما فی خطبته گفته :

[ وعند الطبرانی فی رواية أخرى عن أبي الطفیل ، عن زید بن ارقم رضی الله  
عنهما بلفظ « من کنت اولی به من نفسه ، فعلى ولیه ، اللهم وال من والاه وعاد  
من عاداه » ] <sup>(۵)</sup> .

وقاضی سناء الله پانی <sup>(۶)</sup> پتی ، تلمیذ رشید شاه ولی الله <sup>(۷)</sup> ، که شاه صاحب اورا

(۱) البدخشانی : میرزا محمد بن معتمدخان المتوفی بعد سنة ( ۱۱۲۶ ) .

(۲) أبو الطفیل : حامر بن وائلة المتوفی بمكة المكرمة سنة ( ۱۰۰ ) أو ( ۱۰۵ ) أو

( ۱۲۵ ) .

(۳) زید بن ارقم : الصحابی المتوفی سنة ( ۶۶ ) .

(۴) المعجم الكبير ج ۵ / ۱۸۶ .

(۵) نزل الابرار ص ۲۱ .

(۶) محمد سناء الله ( ثناء الله ) : الهندی البانی الحنفی النقشبندی المتوفی ( ۱۲۱۶ ) .

(۷) شاه ولی الله : احمد بن عبد الرحيم الدهلوی العمري الحنفی المتوفی ( ۱۱۷۴ )

او ( ۱۱۸۰ ) .

بیهقی وقت میگفتند کما فی « اتحاف النبلا » ونبذی از محامد جلیله و مناقب سنیّه او سابقاً شنیدی ، در « سیف مسلول » گفته :

[ و در بعضی روایات آمده : « من كنت أولى به من نفسه ، فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه » ] .

و یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی در کتاب « تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة » بعد ذکر عدم جواز ارادة معانی دیگر از لفظ مولی در حدیث غدیر گفته :

[ فتعین العاشر ، ومعناه « من كنت أولى به من نفسه ، فعلي أولى به » ، وقد صرح بهذا المعنى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفي الاصفهاني<sup>(۱)</sup> فی کتابه المسمى « بمرج البحرين » فانه روى هذا الحديث بأسناده الى مشايخه وقال فيه : فاختار رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي ، وقال : « من كنت وليه » و « أولى به من نفسه ، فعلي وليه »<sup>(۲)</sup> .

و بر متبعین حدیث و کلام ، و ممارسین تحقیقات علمای اعلام ، و اضحست که قضیه « الحدیث یفسر بعضه بعضاً » دائر بر السنّة محققین فحول ، و مسلم نزد ایشان و مقبولست ، که جابجا برای رفع اشکالات و دفع اعتراضات ، بآن تمسک مینمایند .

علامه ابن حجر عسقلانی ، در « فتح الباری شرح صحیح بخاری »

(۱) أبو الفرج يحيى الاصفهاني : ما وجدت له ترجمة في كتب التراجم والرجال الا ان يكون المراد منه ابا الفرج يحيى بن محمود بن سعد الثقفي الاصفهاني فنسب الى النجد ، وصنف السعد سعيداً ، وهو من مشاهير شيوخ الحديث في القرن السادس ، ولد سنة (۵۱۴) وروى الكثير باصبهان ، والموصل ، وحلب ، ودمشق ، وتوفي بنواحى همدان سنة (۵۸۴) . ولكن لم يذكر له كتاب باسم « مرج البحرين » .

(۲) تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة : ۲۰ .



در شرح حديث عائشه :

« قالت استأذنت هالة<sup>(١)</sup> بنت خويلد أخت خديجة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فعرف استئذان<sup>(٢)</sup> خديجة ، فأرتاع<sup>(٣)</sup> ، فقال : أَللهم<sup>(٤)</sup> هالة ، قالت : ففرت ، فقلت : ما تذكر من عجوز من عجائز قريش ، حمراء الشدين<sup>(٥)</sup> هلكت في الدهر أبدلك الله خيراً منها<sup>(٦)</sup> . »

که عند الامعان، بلکه بلامعان، مثبت کمال ایمان وورع حضرت عائشه است، که خود، طعن و تشنیع بلیغ بر حضرت خدیجه، و آنهم رو بروی جناب رسالت<sup>ﷺ</sup> است ، برخلاف مرضی مبارک آنجناب ، نقل میفرماید ، گفته :

[ قوله : قد أبدلك الله منها ، قال ابن التين<sup>(٧)</sup> : في سكوت النبي صلى الله عليه وسلم على هذه المقالة دليل على أفضلية عائشة على خديجة ، الآن يكون المراد بالخيرية هنا حسن الصورة وصغر السن - انتهى . ]

(١) هالة بنت خويلد : كانت زوج الربيع بن عبد العزی بن عبد الشمس والد ابی العاص بن الربیع زوج زینب بنت النبی .

(٢) عرف استئذان خديجة : أي صفته لشبه صوتها بصوت اختها فتذكر خديجة بذلك .

(٣) فارتاع : من الروع أي فزع والمراد من الفزع لازمه وهو التغير ، وفي بعض الروايات : ارتاع بالحلة المهللة أي اهتز لذلك سروراً .

(٤) اللهم هالة : وهي أما منصوبة تقلبها اجعلها هالة وأما مرفوعة أي هذه هالة .

(٥) حمراء الشدين : المراد مافي باطن الفم وهي كناية عن سقوط الاسنان حتى لا يبقى الا اللحم الاحمر من اللثة .

(٦) صحيح البخاري باب تزويج النبي من خديجة وفضلها .

(٧) ابن التين : عبد الواحد السفاقي المغربي المائكي من فراح صحيح البخاري .

ولا يلزم من كونه لم ينقل في هذه الطريق انه صلى الله عليه وسلم رد عليها  
عدم ذلك ، بل الواقع انه صدر منه رد لهذه المقالة ، ففي رواية أبي نجيع عن  
عائشة عند احمد ، والطبراني في هذه القصة : قالت عائشة : قد ابدلك الله بكبيرة  
السن حديثه السن ، فغضب حتى قلت : والذي بعثك بالحق لا اذكرها بعد هذا الا  
بخير .

وهذا يؤيد ما تأوله ابن التين في الخيرية المذكورة والحديث يفسر بعضه  
بعضاً<sup>(۱)</sup>.

پس بنقضای الحدیث یفسر بعضه بعضاً بتصریح روایت طبرانی واصفهانى  
واضح گردید که مراد از (مولی) در حدیث غدیر (اولی) است . پس ،  
از تعصب این حضرات، پیش که شکایت توان برد، که باوصف شهرت  
(مولی) بمعنی (اولی)، و وقوع این استعمال در قرآن و سنت، و تصریحات  
ائمه لغویین بآن، و فهمیدن شیخین آنرا، و ثبوت آن بتفسیر خود حدیث  
غدیر، بانکار آن میپردازند و بندای جهوری، جار میزنند که (مولی)  
بمعنی (اولی) در لغت عرب نیامده؟! پاداش این انصاف دشمنیها،  
بجز احکام الحاکمین و اهز المتقمین، از که توان خواست، فالی الله  
المشکی .

و علاوه بر این همه، ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده اند، که از  
جمله معانی حقیقیه لفظ (مولی)، (متصرف فی الامر) است، و این  
هم برای استدلال اهل حق کافیست، ضرور نیست که (مولی) را بمعنی  
(اولی بالنصرف) بگیریم، چه حاصل (اولی بالنصرف) و (متصرف  
فی الامر) متحد است .

آنفاً دانستی که ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» بجواب حدیث غدیر گفته :

[ الثاني : لانسلم أن معني (المولى) ما ذكره ، بل معناه (الناصر) ، لانه مشترك بين معان : كالمعتق ، والعتيق ، والمتصرف في الامر ، والناصر ، والمحبوب ، وهو حقيقة في كل منها ] (۱) .

وشيخ عبدالحق در «لمعات» بجواب حدیث غدیر گفته :

[ وقد رد عليهم أهل السنة والجماعة وكلامهم في ذلك طويل مذکور في «الصواعق المحرقة» للشيخ ابن حجر المکی ، ونحن نقلنا منه ما تيسر اختصاراً قال : لانسلم أن معني (المولى) ما ذكره ، بل معناه (الناصر) لانه مشترك بين معان : كالمعتق ، والعتيق ، والمتصرف في الامر ] - الخ .

وكمال الدين بن فخر الدين جهرمی در «براهین قاطعه» ترجمه «صواعق محرقة» گفته :

[ دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم که معنی (مولى) امام و (أولى بتصرف) است ، بلکه معنی او دوست و ناصر است ، زیرا که (مولى) مشترك است میان چند معنی : مثل معتق ، وعتیق ، و متصرف در امر ، و ناصر و محبوب ، و در هر یک از این معنی حقیقت است ] .

و محمد بن عبد الرسول برزنجی (۲) ، در «نوافض» بجواب حدیث غدیر گفته :

[ الثاني : انه بتسليم توأتره ليس فيه دليل ولا نهض على المدعى ، لان القدر

(۱) الصواعق المحرقة : ۲۵ .

(۲) البرزنجی : محمد بن عبد الرسول بن عبد السيد الحسينى الفقيه الشافعى المنوفى

بالمدينة (۱۱۰۳) .

المصرح بذکر الخلافه فيه موضوع، كما مر التنبيه عليه، والقدر الصحيح غير صريح فيه، لانا لانسلم أن (المولى) هو (الامام)، بل له معان كثيرة، فانه مشترك بين الناصر والمعتق، والعتيق، والمتصرف في الامر، والمحبوب، وابن العم، والقريب، وغيرها، وهو حقيقة في الكل، وتعيين بعض معاني المشترك من غير دليل يقتضيه تحكم لا يعتد به] - الخ .

وقاضل رشید در «ایضاح لطافة المقال» گفته :

[ بعض علماء در این حدیث از لفظ (مولى) تصریح بصحت ارادة حب (بالکسر) که مرادف محبوبست، نموده اند، چنانکه صاحب

«صواعق» میفرماید :

[ ونحن وهم متفقون على صحة ارادة الحب (بالکسر) وعلي رضی الله عنه سيدنا وحبيبتنا ] - انتهى .

و نیز صاحب «صواعق» قبل از این عبارت، بچند سطر تصریح نموده

باینکه محبوب نیز از معانی حقیقی (مولى) است حیث قال :

[ لانه أي (المولى) مشترك بين معان : كالمعتق، والعتيق، والمتصرف في

الامر، والناصر، والمحبوب، وهو حقيقة في كل منها ] - انتهى .

و هر گاه بودن (مولى) بمعنی (متصرف في الامر) ثابت گردید، انکار

از مجيء (مولى) بمعنی (أولى) فائده نه بخشید، و سعی ایشان در رد

و ابطال آن (هباء منشوراً) گردید، چه غرض اهل حق همین است که لفظ

(مولى) بر معنای (امام) دلالت دارد و آن بر هر تقدیر ثابت است،

خواه بر فرض لداد و عناد، و ترك تفصیح خود بمعارضه و مقابله ائمه نقاد،

(مولى) را بمعنی (أولى) گویند، و خواه از راه سخن پروری از تلفظ

بمثال این الفاظ شرم کرده، بنوع دیگر اقرار بمطلوب اهل حق کنند، و (مولى)

را بمعنای ( متصرف فی الامر ) گویند .

و اھجبا کہ ابن حجر ، و جهرمی ، و برزنجی ، لولا انکار مجیء ( مولی ) بمعنی ( اولی ) می نمایند ، و افادہ ( مولی ) بمعنی ( امام ) را بعد و شد ابطال می کنند ، و داد مکایره و مجادله می دهند ، و باز متصل همین انکار ، بالجای قادر مختار من حیث لا یشرعون ، بمرام اھلحق اختیار اعترااف و اقرار می نمایند ، یعنی مجیء ( مولی ) بمعنی ( متصرف فی الامور ) حقیقة بتصریح صریح ثابت می سازند !

و عجب کہ فاضل رشید هم با آنهمہ خیال جوانب و اطراف ، عبارت ابن حجر ، متضمن تصریح او باینکہ ( متصرف فی الامر ) از معانی حقیقة مولی است ، نقل میکند ، و بمضرت صریح آن برای منکرین افادہ ( مولی ) بمعنی ( امام ) را ، کہ از جمله شان خود ابن حجر است ، التفاتی نمی کند ، و از ظهور تھافت حجری ، بعد ملاحظہ تمام عبارت کہ فاضل رشید بذکر پارة آن ناظرین را بر رجوع آن آورده ، باکی نکرده ! قلله درہ و علیہ اجرہ .

و چون مجیء مولی بمعنی ( متصرف فی الامر ) حقیقة نہایت معروف و مشہور ، و در غایت وضوح و ظهور است ، محققین شراح حدیث سنہ هم انکار آن بجواب استدلال اھلحق نتوانستند کرد .

حسین بن محمد طیبی<sup>(۱)</sup> در « کاشف شرح مشکوۃ » گفته :

[ قالت الشیعة : ( مولی ) هو ( المتصرف فی الامور ) ، وقالوا : معنی الحدیث أن علیاً رضی اللہ عنہ یشحق التصرف فی کل ما یشحق الرسول صلی اللہ علیہ وسلم التصرف فیہ ، ومن ذلک امور المؤمنین فیکون امامہم .

(۱) الطیبی : الحسین بن محمد بن عبد اللہ شرف الدین المتوفی سنہ ( ۷۴۳ ) .

اقول : لا یتقیم أن یحمل الولاية على الامامة التي هي التصرف في أمور المؤمنين ، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير ، فيجب أن یحمل على المحبة وولاء الاسلام ونحوهما ] .

از این عبارت ظاهر است که طیبی اصلاً انکار مجيء (مولی) بمعنى (متصرف في الامر) نکرده .

و نیز از آن واضحست که تصرف در امور مؤمنین عین امامت است .  
 وحلي بن سلطان محمد قاری هم ، افاده طیبی را ذکر کرده ، چنانچه در «مرقاة شرح مشکوة» گفته :

[وفي «شرح المصاييح» للقاضي: قالت الشيعة: (المولى) هو (المتصرف)، وقالوا: معنى الحديث ان علياً رضي الله عنه يستحق التصرف في كل ما يستحق الرسول صلى الله عليه وسلم التصرف فيه ومن ذلك أمور المؤمنين فيكون امامهم .

قال الطيبي: لا یتقیم أن یحمل الولاية على الامامة التي هي التصرف في امور المؤمنين ، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير ، فيجب أن یحمل على المحبة وولاء الاسلام ونحوهما] <sup>(۱)</sup> .

وفخر رازی در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه «ثم ردوا الى الله مولا هم الحق» <sup>(۲)</sup> گفته :

[البحث الثالث : انه تعالى سمي نفسه في هذه الآية باسمين : أحدهما : المولى ، وقد عرفت أن لفظ المولى ولفظ الولي مشتقان من الولي اى القرب ، وهو سبحانه تعالى القريب البعيد الظاهر الباطن ، فمن قربه قوله : «ونحن اقرب

(۱) المرقاة فی شرح مشکاة ج ۵ / ۵۶۸ .

(۲) سورة الانعام : ۶۲ .

إليه من جبل الوريد»<sup>(١)</sup>، وقوله : « ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم »<sup>(٢)</sup>، وأيضاً المعتقد يسمى مولى ، وذلك كالمشعر أنه اعتقهم عن العذاب ، وهو المراد من قوله : «سبقت رحمتي غضبي» .

وأيضاً أضاف نفسه إلى البعيد ، فقال : «مولا هم» ، وما اضافهم إلى نفسه ، وذلك نهاية الرحمة .

وأيضاً قال : «موليهم الحق» والمعنى أنهم كانوا في الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطلة، وهي النفس، والشهوة ، والغضب، كما قال : «أفرايت من اتخذ إلهه هواه»<sup>(٣)</sup>، فلما مات الإنسان ، تخلص من تصرفات الموالى الباطلة وانتقل إلى تصرف المولى الحق»<sup>(٤)</sup> - الخ .

از این عبارت ظاهر است که فخر رازی (مولى) را بمعنى (متصرف) قرار داده .

و نیز فخر رازی در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه « فاعتصموا بالله هو مولیکم »<sup>(٥)</sup> گفته :

[قال ابن عباس<sup>(٦)</sup> : سلوا الله العصمة عن كل المحرمات ، وقال القفال<sup>(٧)</sup> : اجعلوا الله عصمة لكم مما تحذرون هو مولاكم وسيدكم ، والمتصرف فيكم ،

(١) سورة ق : ١٦ .

(٢) سورة المجادلة : ٧ .

(٣) سورة الجاثية : ٢٣ .

(٤) التفسير الكبير للفخر الرازي ج ١٣ / ١٧ / ١٨ .

(٥) سورة الحج : ٧٨ .

(٦) ابن عباس : عبدالله بن عباس بن عبد المطلب الصحابي المتوفى سنة (٦٨) بطائف .

(٧) القفال : محمد بن علي بن اسماعيل الشافعي الشافعي المتوفى سنة (٣٦٥) .

فنعم المولى ، فنعم السيد ونعم النصير، فكأنه سبحانه قال: أنا مولاك، بل أنا ناصرک وحسبك<sup>(۱)</sup>.

و نيسابوری در « غرائب القرآن » گفته :

« ثم ردوا الى الله » أي الى حكمه و جزائه، «موليهم الحق» صفتان، والضمير في «ردو» ، اما للملائكة ، يعنى كما يموت بنو آدم ، يموت اولئك الملائكة ، أو الى البشر ، أي أنهم بعد موتهم يردون الى الله تعالى ، والمعنى انهم كانوا في الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطلة وهي النفس والشهوة والغضب ، فلما ماتوا ، تخلصوا الى تصرف المولى الحق<sup>(۲)</sup> - الخ .

وابن كثير در تفسير خود گفته :

[قوله : « وردوا الى الله موليهم الحق »<sup>(۳)</sup> أي ورجعت الامور كلها الى الله الحكيم العدل ففصلها ، وأدخل أهل الجنة الجنة ، وأهل النار النار]<sup>(۴)</sup>.

از این عبارت ، ظاهر است که ابن كثير (مولى) را بحکم تفسیر کرده ، و ظاهر است که اگر در حدیث غدیر ، (مولى) را بحکم تفسیر کنیم نیز امامت ثابت میشود .

و نیز بر متبع خبير ، و ناقد بصير ظاهر است که (مولى) بمعنی (متولى امر) می آید، و این معنی هم مثل (أولى بالتصرف) و (متصرف في الامر) مفید امامت است بداهة و صراحة ، زیرا که (متولى) بمعنی (متصرف)

(۱) مفاتيح الغيب ج ۲۳ / ۷۴ .

(۲) غرائب القرآن ج ۷ / ۲۲۸ .

(۳) سورة الانعام : ۶۲ .

(۴) تفسير ابن كثير ج ۲ / ۱۳۸ .



است كما هو ظاهر جداً، وصرح به سعدى الجلبى<sup>(۱)</sup>، وشهاب الدين أحمد الخفاجى فى حاشيتهما على «تفسير البيضاوى» كما سيبنىء .

ومجىء (مولى) بمعنى (متولى أمر) ثابت است باقادات جمعى ازاكابر محققين ، واهاطم لغويين، وامائل منقدين ، ونحارير مفسرين مثل : ابو العباس محمد بن يزيد المبرد ، وابوالقاسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهاني<sup>(۲)</sup>، وابوالحسن على بن احمد واحدى<sup>(۳)</sup> واحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد، وجارالله محمود بن عمر زمخشري وابوالسعادات مبارك بن محمد بن عبدالكريم جزرى<sup>(۴)</sup> ، واحمد بن يوسف بن حسن كواشى، وناصر الدين عبدالله بن عمر بيضاوى، وعبدالله ابن احمد نسفى<sup>(۵)</sup>، وابوحيان محمد بن يوسف اندلسى<sup>(۶)</sup>، ونظام الدين حسن بن محمد بن حسين نيسابورى، وعبدالرحمن بن ابى بكر سبوطى،

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامى

(۱) سعدى جلبى : سعد الله بن عيسى بن اميرخان الرومى الحنفى القاضى بقسطنطينية المتوفى (۹۴۵) .

(۲) الراغب الاصفهاني : الحسين بن محمد بن المفضل أبو القاسم الاديب اللغوى المتوفى سنة (۵۰۲) .

(۳) الواحدى : على بن أحمد بن محمد بن على النيسابورى الشافعى المتوفى سنة (۴۶۸) .

(۴) أبو السعادات الجزرى : مبارك بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الاثير المتوفى (۶۰۶) .

(۵) نسفى : عبدالله بن أحمد بن محمود الحنفى أبو البركات المتوفى سنة (۷۱۰) .

(۶) أبو حيان الاندلسى : محمد بن يوسف بن على الجيانى النحوى اللغوى المتوفى سنة (۷۴۵) .

و محمد طاهر کجراتی<sup>(۱)</sup>، و ابوالسعود بن محمد العمادی، و سعدی چلبی مفتی روم، و شیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر خفاجی، و غیر ایشان ظاهر است.

میرد در کتاب خود که مترجم است بالعبارۀ عن صفات الله تعالى علی ما نقل السيد المرتضی<sup>(۲)</sup> طاب ثراه فی « الشافی » بعد ذکر تأویل قوله تعالى: « بان الله مولى الذين آمنوا »<sup>(۳)</sup> گفته:

[والولي والمولى معناهما سواء، وهو الحقيق بمخلقه المتولى لا ورهم]<sup>(۴)</sup>.  
و ابوالقاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی در کتاب « مفردات »، که علامۀ سیوطی آنرا از احسن کتب غریب القرآن و انموده، حیث قال فی « الاتقان » فی ذکر کتب غریب القرآن و من احسنها « المفردات » للراغب<sup>(۵)</sup>.

و مصطفی بن عبد الله چلبی بذکر آن در « کشف الظنون » گفته:

[ « مفردات الفاظ القرآن » فی اللغة لابی القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی المتوفی سنة ۵۰۲، و سماه السيوطی فی « طبقات النحاة »: المفضل بن محمد، و قال: كان فی اوائل المائة الخامسة و نقل عن خط الزركشى<sup>(۶)</sup> ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازى فی « تأسيس التقديس فی الاصول »:

(۱) الکجراتی: محمد طاهر الفتی الہندی المفسر اللغوی المتوفی سنة (۹۸۶).

(۲) السيد المرتضی: علی بن الحسین بن موسی المتوفی (۴۳۶).

(۳) سورة محمد ص: ۹۹.

(۴) الشافی فی الامامة: ۱۲۳.

(۵) الاتقان ج ۲/۲.

(۶) الزركشى: بدرالدین محمد بن عبد الله بن بهادر الشافعی المتوفی سنة (۷۹۴).

ان الراغب من ائمة السنة ، وقرنه بالغزالي<sup>(١)</sup> - انتهى . أوله : الحمد لله رب العالمين الخ ، ذكر فيه : ان أول ما يحتاج ان يشتغل به من علوم القرآن العلوم اللفظية ومن العلوم اللفظية تحقيق الالفاظ المفردة ، فتحصيل معاني مفردات القرآن في كونه من اوائل المعاون لمن يريد أن يدرك معانيه كتحصيل اللب في كونه من أول المعاون في بناء ما يريد ان يبينه ، وليس ذلك نافعاً في علم القرآن فقط ، بل هو نافع في كل علم من علوم الشرع<sup>(٢)</sup> .

فأملها على حروف التهجي معتبراً فيه أوائل الحروف الاصلية ، والاشارة الى المناسبات التي بين الالفاظ المستعارات والمشتقات<sup>(٣)</sup> مي فرمايد :

[ الولاء والتوالي ان يحصل شيان فصاعداً حصولاً ليس بينهما ما ليس منهما ويستعار ذلك للقرب من حيث المكان ، ومن حيث النسبة ، ومن حيث الدين ، ومن حيث الصداقة ، والنصرة ، والاعتقاد ، والولاية النصرة ، والولاية تولي الامر والولي والمولى يستعملان في ذلك كل واحد منهما ، يقال في معنى الفاعل أي الموالي ، وفي معنى المفعول أي الموالي ، يقال للمؤمن : هو ولي الله عز وجل ولم يرد موله<sup>(٤)</sup> .

از اين عبارات ، صراحة ظاهر است كه (ولي) و (مولى) بمعنى (متولى امر) مستعمل مى شوند .

پس انكار مجيء (مولى) بمعنى (أولى) كه حضرات در آن ، دماغ سوزى بغايت قصوى رسانيدند ، چه سود نخواهد بخشيد ، مگر اينكه

(١) بهية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة : ٣٩٦ .

(٢) المفردات في غريب القرآن : ٦ .

(٣) كشف الظنون ج ٢/ ١٧٧٣ .

(٤) مفردات غريب القرآن كتاب الواو : ٥٣٣ .

بمزید تولی از حق ، و نهایت تولی باطل ، انکار مجبی (مولی) بمعنی (متولی امر) هم نمایند .

وابوالحسن علی بن احمد واحدی، در «تفسیر وسیط» گفته :  
[ «ثم ردوا» یعنی العباد یردون بالموت، «الی الله مولا هم الحق» <sup>(۱)</sup> الذي يتولى أمورهم ] .

واحمد بن الحسن بن احمد الزاهد الدر و اجکی در تفسیر خود که مشهور است به «تفسیر زاهدی» گفته :

[ قوله: «وماؤبیکم النار هي مولیکم» <sup>(۲)</sup> این آتش است قرین و یار شما ، و (المولی) فی اللغة: من يتولى مصالحك فهو مولیک، یلی القیام بأمورك و ینصرك علی أعدائك، ولهذا سمي ابن العم، والمعتق، مولی، ثم صار اسماً لمن لزم الشيء كما يقال: اخ الفقر، اخ المال ] .

وجار الله محمود بن عمر زمخشری در «کشاف» گفته :  
[ مولانا سیدنا ونحن عبیدك أو ناصرنا أو متولی أمورنا ، فانصرنا، فمن حق المولی ان ینصر عبیده ، فان ذلك عادتک أو فان ذلك من أمورنا التي عليك تولیها ] <sup>(۳)</sup> .

ومبارک بن محمد بن عبدالکریم الجزری المعروف بابن الاثیر در «نهایه» گفته :

[ وقد تكرر ذكر المولی فی الحديث وهو اسم يقع علی جماعة كثيرة: فهو الرب، والمالك، والسيد، والمنعم، والمعتق، والناصر، والمحب، والتابع

(۱) سورة الانعام : ۶۲ .

(۲) سورة الحديد : ۱۵ .

(۳) الکشاف ج ۱/ ۴۰۹ فی تفسیر آخر آیه من سورة البقرة .

والجار ، وابن العم ، والحليف ، والعقيد ، والصهر ، والعبد ، والمعتق ، والمنعم عليه .

واكثرها قد جاءت في الحديث ، فيضاف كل واحد الى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه ، وكل من ولي أمراً ، أوقام به فهو مولاه ووليه ، وقد يختلف مصادر هذه الاسماء ، فالولاية (بالفتح) في النسب ، والنصرة ، والمعتق ، والولاية (بالكسر) في الامارة ، والولاء المعتق ، والموالة من والى القوم .  
ومنه الحديث : « من كنت مولاه ، فعلى مولاه » ويحمل على أكثر الاسماء المذكورة .

وقال الشافعي <sup>(١)</sup> : يعنى بذلك ولاء الاسلام كقوله تعالى : « ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم » <sup>(٢)</sup> ، وقول عمر لعلى : « اصبحت مولى كل مؤمن » ، أى ولي كل مؤمن .

وقيل : سبب ذلك ان أسامة <sup>(٣)</sup> قال لعلى : لست بمولاي ، انما مولاي رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فقال صلى الله عليه وسلم : « من كنت مولاه ، فعلى مولاه » .

ومنه الحديث : « أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاه ، فنكاحها باطل » ، وفي رواية : « وليها أى متولى أمرها » <sup>(٤)</sup> - الخ .

از قول ابن اثير : [ وكل من ولي أمراً ، أوقام به فهو مولاه ] ، صراحة واضحة ، كه مولى بمعنى ولي أمر وقائم بالامر مى آيد .

واز قول ابو : [ ومنه الحديث : « أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاه ،

(١) الشافعي : محمد بن ادريس ابو عبدالله امام الشافعية المتوفى (٢٠٤) .

(٢) سورة محمد : ١١ .

(٣) أسامة : بن زيد بن حارثة ابو محمد الصحابي المتوفى بالهجر سنة (٥٤) .

(٤) النهاية في غريب الحديث والاثار ج ٥ / ٢٢٨ في باب الواو مع اللام .

فناکسها باطل» و فی روایة: «وایها ای متولی امرها» [بکمال وضوح ظاهر

است، که متولی در این حدیث بمعنی متولی امر است.

واحد بن یوسف الکواشی، که عبدالله بن اسعد یلمی در «مرآة

الجنان» در ذکر وقایع سنة ثمانین وستمائة، بترجمة او گفته:

[وفیها توفی الشیخ المفسر العلامة المقرئ المحقق الزاهد القدوة موفق الدین

أبو العباس أحمد بن یوسف بن حسین<sup>(۱)</sup> الشیبانی الموصلی الکواشی، ولد

بکواشی قلعة من نواحي الموصل، واشتغل حتی برع فی القراءة والتفصیر والعربیة،

وكان منقطع القرین ورعاً وزهداً وملاحاً ونبلأ، وله كشف وكرامات<sup>(۲)</sup>.

در «تفسیر تلخیص» که نسخه عتیقه آن، که در سنة سبع و سبعین

وستمائة در حیات مصنف، از اهل نجف او منقول گردیده، پیش نظر

قاهر حاضر است، گفته: [ولا یوقف علی أنت مولانا، سیدنا و متولی

امورنا، لوجود الفاء فی قوله: «فانصرنا علی القوم الکافرین»، لانک

سیدنا والسید ينصر عبیده].

و ناصر یضاوی در تفسیر خود گفته:

[«ماویکم النار هی مولاکم» هی اولی بکم کقول لید:

فعدت کلاً الفرّجین بحسب أنه مولى المعقاة خلفها وأمامها

وحقیقته محراکم ای مکانکم الذی یقال فیہ: هو اولی بکم کقولک: هو

مثنة الکرم، ای مکان قول القائل: انه لکریم، أو مکانکم عما قریب من الولی

وهو القرب، أو ناصرکم علی طریقة قولهم: «تحية بينهم ضرب وجیع» أو

(۱) یوسف بن حسین نسبة الى الجد لانه احمد بن یوسف بن الحسن بن دافع بن

الحسین بن سويدان الشیبانی.

(۲) مرآة الجنان ج ۴/ ۱۹۲.

متوليكم تتولاكم ، كما توليتم موجباتها في الدنيا وبئس المصير النار<sup>(١)</sup>.

وعبدالله بن احمد نسفى در تفسير «مدارك التنزيل» گفته :

[ «أنت مولانا ، سيدنا ونحن عبيدك ، أو ناصرنا أو متولى أمورنا»<sup>(٢)</sup>.

وابوحيان محمد بن يوسف الاندلسي الغرناطي<sup>(٣)</sup> در تفسير «بحر

محيط» كما سمعت سابقاً ، گفته :

[ هو مولانا أي ناصرنا وحافظنا . قاله الجمهور ، وقال الكلبي : أولى بنا

من أنفسنا في الموت والحياة ، وقيل : مالكتنا وسيدنا ، فلهذا يتصرف كرفشاء ،

فيجب الرضى بما يصدر من جهته ، وقال : «ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا وان

الكافرين لا مولى لهم»<sup>(٤)</sup> فهو مولانا الذي يتولانا ويتولاهم<sup>(٥)</sup>.

ونيز ابوحيان در «بحر محيط» در تفسير آية كريمة «هنالك تبلوا كل

نفس ما أسلفت وردوا الى الله مولاهم الحق وضل عنهم ما كانوا يفترون»<sup>(٦)</sup>

گفته :

[ومعنى «الى الله» الى عقابه ، وقيل : الى موضع جزائه ، «مولاهم الحق»

لما زعموا من اصنامهم ، اذهب المتولى حسابهم ، فهو مولاهم في الملك والاحاطة

لا في النصر والرحمة<sup>(٧)</sup> - الخ .

ونظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى در تفسير

(١) انوار التنزيل : ٧١٦ .

(٢) مدارك التنزيل ج ١ / ١٤٤ .

(٣) ابوحيان الاندلسي : محمد بن يوسف المتوفى سنة (٧٥٤) .

(٤) سورة محمد : ١١ .

(٥) البحر المحيط ج ٥ / ٥٢ .

(٦) سورة يونس : ٣٠ .

(٧) البحر المحيط ج ٥ / ١٥٣ .

« غرائب القرآن » گفته :

[ « واعف عنا واغفر لنا وارحمنا » ، وانما حذف النداء وهو قول ربنا ههنا ، لان النداء يشعر بالبعد ، فترك النداء يؤذن بأن العباد اذا واظب على التضرع والدعاء نال مقام القربة والزلفى من الله ، والفرق بين العفو والمغفرة والرحمة : ان العفو اسقاط العذاب ، والمغفرة أن يستر عليه بعد ذلك جرمه ، صوناً له عن عذاب التخجيل والفضيحة ، فان الخلاص من عذاب النار انما يطيب اذا حصل عقبيه الخلاص من عذاب الفضيحة ، فالاول : هو العذاب الجسماني ، والثاني : هو العذاب الروحاني وبعد التخلص منهما ، اقبل على طلب الثواب وهو أيضاً قسمان : جسماني هو نعيم الجنة وطيباتها ، وهو قوله : « وارحمنا » وروحاني : وهو اقبال العبد بالكلية على مولاه وهو قوله : « أنت مولينا » ففيه الاعتراف بأنه سبحانه هو المتولى لكل نعمة ينالونها ، وهو المعطى لكل مكربة يفوزون بها ، وأنهم بمنزلة الطفل الذي لا تتم مصلحته الا بتدبير قيمه ، والعبد الذي لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه وبهذا الاعتراف يحق الوصول الى الحق من عرف نفسه ، أي بالامكان والنقصان عرف ربه ، أي بالوجوب والتمام ]<sup>(۱)</sup>.

و نیز نيسابوری در « غرائب القرآن » گفته :

[ « فاعلموا أن الله مولاكم » ناصرکم ومتولى أمورکم ، يحفظکم ، ويدفع شر الكفار عنکم ، فانه نعم المولى ونعم النصير ، فثقوا بولايته ونصرته ]<sup>(۲)</sup>.

و نیز در « غرائب القرآن » گفته :

[ « هو مولينا » لا يتولى أمورنا الا هو ، يفعل بنا ما يريد من اسباب التهاني

(۱) غرائب القرآن بهامش تفسير الطبري ج ۳/ ۱۲۵ .

(۲) نفس المصدر ج ۹/ ۱۶۲ فی تفسير آية (۴۰) من سورة الانفال.



والتعازي ، لا اعتراض لاحد عليه [ (۱) ] .

و نیز در « غرائب القرآن » گفته :

[ « والله مولیکم » متولی امورکم ، وقیل : أولى بکم من أنفسکم ، ونصیحتہ أنفع لکم من نصائحکم لأنفسکم ] (۲) .

و نیز در « غرائب القرآن » گفته :

[ « واعتصموا بحبل الله » حتی تصلوا الیه ، هو متولی افتائکم عنکم ، فنعیم المولی فی افتاء وجودکم ، ونعم النصیر فی ابقائکم بربکم ] (۳) .

وعلامه جلال الدین سیوطی ، در تكملة تفسیر جلال محلی ، که جموع

آن معروف است به « تفسیر جلالین » ، گفته :

[ « أنت مولینا » سیدنا ومتولی أمورنا ] (۴) .

و نیز سیوطی در این تكملة ، گفته : [ « فاعلموا أن الله مولاکم » ناصرکم

ومتولی أمورکم ] (۵) .

و نیز سیوطی در آن ، گفته : [ « لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا » أصابته ، هو

مولانا ، ناصرنا ومتولی أمورنا ] (۶) .

و محمد طاهر گجراتی در « مجمع البحار » نقلا عن « النهاية » گفته :

[ واسم الولی یقع على الرب ، والمالك ، والسيد ، والمنعم ، والمعنی ،

والناصر ، والمحب ، والقابض ، والمجاز ، وابن العم ، والحلیف ، والعقید ، والظهر

(۱) نفس المصدر ج ۱۰/۱۰۱ فی تفسیر آیه (۵۱) من سورة التوبة .

(۲) نفس المصدر ج ۱۰/۲۸ فی تفسیر آیه (۲) من سورة التحریم .

(۳) غرائب القرآن ج ۱۷/۱۴۵ فی تفسیر آیه اخر سورة الحج .

(۴) تفسیر الجلالین : ۶۶ .

(۵) نفس المصدر : ۲۴۰ .

(۶) المصدر نفسه : ۲۵۴ .

والمعتق، والمنعم عليه، وأكثرها جاءت في الحديث، وكل من ولى أمراً وقام به فهو مولاه ووليه، ويختلف مصادرهما، فالولاية (بالفتح) في النسب، والنصرة والمعتق، و(بالكس) في الامارة، والولاء في المعتق والموالة من وإلى القوم، ومنه: «من كنت مولاه، فعلي مولاه» يحمل على أكثر الاسماء المذكورة .  
وقال المشافعي: اراد بولاء الاسلام كقوله تعالى: «ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا»<sup>(۱)</sup>.

وقوله عمر لعلي: أصبحت مولى كل مؤمن .  
وقيل: سبه ان أسامة قال لعلي: لست مولاى انما مولاى رسول الله صلى الله عليه وسلم ] .

ونیز در «مجمع البحار» گفت: (نه)<sup>(۲)</sup>: ومنه «أما امرأة نكحت بغير إذن مولاه» ، وروی ولها ، أي متولى أمرها ] .  
وابو السعود بن محمد العمادى الرومى ، در تفسیر «هي موليكم» بعد ذكر تفاسير عديدة (مولى) كما سمعت سابقاً، گفته:  
[أو متوليكم تتولاكم كما توليتم موجباتها]<sup>(۳)</sup>.

وسطرى چلبى مفتى روم ، در حاشية «بيضاوى» گفته:  
[قوله: ومكانكم عما قريب من الولى ، واطلاق المولى من الولى على ما ذكر من المعنى يكون مجازاً ، والا فوضع اسم المكان للمكان الذي يتصف صاحبه بالمأخذ حال كونه فيه ، ولو فسر بمكان قريبهم من الله ورضوانه على التهكم لم يكن بعيداً ، أو متوليكم أي المتصرف فيه ] .

(۱) سورة محمد: ۱۱ .

(۲) نه: رمز نهاية ابن الاثير .

(۳) تفسیر أبى السعود ج ۸/ ۲۰۸ فى تفسیر آية (۱۵۵) من سورة الاحقاف .

وشهاب الدین احمد خفاجی ، در حاشیة « یضاوی » ، گفته :  
 [قوله : أو ناصرکم - الخ - فالمعنى لانا نصلركم الا النار ، كما ان معنى البيت  
 لانتحية لهم الا الضرب على التهكم ، كما فصلناه في سورة البقرة ، والمراد نفي  
 الناصر ، وقوله : متوليكم أي المتصرف فيكم كتصرفكم فيما أوجبها واقتضاها من  
 أمور الدنيا ، فالتصرف استعارة للاحراق والتعذيب لامشاكلة لبعدها هنا ] .

ومجىء (مولى) بمعنى (متولى أمر) بحدی ظاهر وواضح است که فخر  
 رازی با آنهمه کد و کاوش در انکار مجیء (مولى) بمعنی (أولى) مجال  
 انکار آن نیافته ، بلکه در تفسیر آیه « أنت مولینا فانصرنا على القوم  
 الکافرين »<sup>(۱)</sup> ، لفظ (مولى) را بمتولى کل نعمة و مثل آن تفسیر کرده ،  
 چنانچه در تفسیر « مفاتیح الغیب » بتفسیر این آیه گفته :

[وفي قوله : « أنت مولانا » فائدة أخرى ، وذلك ان هذه الكلمة تدل على  
 نهاية الخضوع والتذلل والاعتراف بأنه سبحانه هو المتولى لكل نعمة يصلون  
 اليها ، وهو المعطى لكل مكرمة يفوزون بها ، فلا جرم أظهرُوا عند الدعاء انهم  
 في كونهم متكلين على فضله واحسانه بمنزلة الطفل الذي لا تتم مصلحته الا بتدبير  
 قيمه والعباد الذي لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه ، فهو سبحانه قیوم السموات  
 والارض والقائم باصلاح مهمات الكل ، وهو المتولى في الحقيقة للكل على ما  
 قال نعم المولى ونعم النصير ] - الخ<sup>(۲)</sup> .

از این عبارت رازی ، بنهایت وضوح ظاهر است که (مولى) در آیه  
 کریمه « أنت مولانا » بمعنی (متولى کل نعمة وقائم باصلاح مهمات الكل)  
 است .

(۱) سورة البقرة : ۲۸۶ .

(۲) مفاتیح الغیب ج ۷ / ۱۵۰ .

بس عجب که رازی بهزید حب باطل ، این افاده خود وامثال آن هم بمقابله اهلحق نسباً منسیاً ساخته ، اصلاً اعتنائی بآن نکرده و ندانسته که از تطویل لاطائل ، واسهاب لاحاصل در انکار مجيء (مولی) بمعنی (اولی) ، چه سود ، که این افاده خودش مثبت مجيء (مولی) بمعنی (متولی) مثل افاده سابقه ، مثبت ارادة (متصرف فی الامر) از (مولی) ، و بعض ذکر افادات آتیه او مثبت مجيء (مولی) بمعنی (ولی امر) ، قاصم ظهور اهل جهود ، والحمد لله الودود والصلوة علی نبیه المحمود وآله شفعاء يوم الورود .

و از اطرف طرائف ، و ابلغ آثار علو حق آنست که رازی با آنهمه کاو کاو<sup>(۱)</sup> و کلکل<sup>(۲)</sup> در انکار مجيء (مولی) بمعنی (اولی) ، و اختراع شبهات در کیکه ، و ابتداع اعتراضات مخیفه که دست آویز منکرین ، و مایه نازش و فخار جاحدین گردیده و باعث ضلال و اضلال همج رعاع ، و سبب زلل و ازلال اتباع و اشباع اوشده ، در « تفسیر کبیر » بالجای حق ، تفسیر (اولی) از ابوعلی جبائی نقل کرده ، و آنرا استحسان نموده ، چنانچه در تفسیر آیه : « ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین هقدت ایمانکم فأتوهم نصیبهم »<sup>(۳)</sup> ، گفته :

[المسئلة الثالثة : من الناس من قال : هذه الآية منسوخة ، ومنهم من قال : انها غير منسوخة . أما القائلون بالنسخ : فهم الذين فسروا الآية بأحد هذه الوجوه (۱) کاو کاو : یعنی تفحص و تجسس و تفتیش .

(۲) کلکل (بفتح کاف و سکون لام) هرزه درائی و کاو کاو نمودن ، بسحاق اطعمه از

قول خرما سروده :

در سفر یا گرد کانم در جوال میکشم از کلکل او قیل وقال

(۳) سورة النساء : ۳۳ .

التي نذكرها : فالأول : هو أن المراد بالذين عاقدت أيمانكم الحلفاء في الجاهلية وذلك أن الرجل كان يعاقد غيره ويقول : حمي دمك ، وسلمي سلمك ، وحربي حربك ، وترثني وأرثك ، وتعتقل عني ولعتقل عنك ، فيكون لهذا الحليف السدس من الميراث ، فنسخ ذلك بقوله تعالى : « وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله »<sup>(١)</sup> وبقوله : « يوصيكم الله »<sup>(٢)</sup>.

الثاني : إن الواحد منهم كان يتخذ انساناً أجنبياً ابناً له ، وهم المسمون بالأدعياء ، وكانوا يتوارثون بذلك السبب ثم نسخ .

الثالث : أن النبي عليه الصلوة والسلام كان يثبت المؤاخاة بين كل رجلين من أصحابه ، وكانت تلك للمؤاخاة سبباً للتوارث .

واعلم أن على كل هذه الوجوه الثلاثة كانت المعاقدة سبباً للتوارث بقوله : « فآتوهم نصيبهم » ثم إن الله تعالى نسخ ذلك بالآيات التي تلونها .

القول الثاني : قول من يقول : الآية غير منسوخة والقائلون بذلك ذكروا في تأويل الآية وجوهاً :

الأول : تقدير الآية : ولكل شيء مما ترك الوالدان والأقربون والذين عاقدت أيمانكم موالى وورثة فآتوهم نصيبهم ، أي فآتوا الموالى والورثة ، فقوله : « والذين عاقدت أيمانكم » معطوف على قوله : « الوالدان والأقربون » ، والمعنى أن ما ترك الذين عاقدت أيمانكم فله وارث هو أولى به ، وسمى الله تعالى الوارث مولى ، والمعنى لا تدفعوا المال إلى الحليف ، بل إلى المولى والوارث ، وعلى هذا التقدير فلا نسخ في الآية وهذا تأويل أبي علي الجبائي<sup>(٣)</sup>.

(١) سورة الأنفال : ٧٥ .

(٢) سورة النساء : ١١ .

(٣) أبو علي الجبائي : محمد بن عبد الوهاب المتكلم المعتزلي المتهنى سنة (٣٠٣) .

الثاني : المراد بالذين عاقدت أيمانكم الزوج والزوجة ، والنكاح يسمى عقداً قال تعالى : «ولا تعزموا عقدة النكاح»<sup>(١)</sup>، فذكر تعالى : «الوالدين والأقربين» وذكر معهم الزوج والزوجة، ونظيره آية المواريث في أنه تعالى لما بين ميراث الولد والوالدين ذكر معهم ميراث الزوج والزوجة وعلى هذا التقدير فلا نسخ في الآية أيضاً وهو قول أبي مسلم الاصفهاني<sup>(٢)</sup>.

الثالث : أن يكون المراد بقوله : «والذين عاقدت أيمانكم» الميراث الحاصل بسبب الولاء وعلى هذا التقدير فلا نسخ .

الرابع : أن يكون المراد بقوله : «والذين عاقدت أيمانكم» الحلفاء، والمراد بقوله : «فأنوهم نصيبهم» النصرة والتضيحة، والمصلحة في العشرة، والمخالصة في المخالطة ، ولا يكون المراد بالتوارث وعلى هذا التقدير فلا نسخ أيضاً .

الخامس : نقل أن الآية نزلت على أبي بكر الصديق<sup>(٣)</sup> رضي الله عنه وفي ابنه عبد الرحمن<sup>(٤)</sup>، وبذلك أنه رضي الله عنه حلف أنه لا ينفق عليه ولا يورثه شيئاً من ماله فلما أسلم عبد الرحمن أمره الله أن يؤتیه نصيبه من المال، وعلى هذا التقدير فلا نسخ أيضاً .

السادس : قال الاصم<sup>(٥)</sup> : أنه نصيب على سبيل التحفة والهدية بالشيء القليل، كما أمر تعالى لمن حضر القسمة أن يجعل له نصيب على ما تقدم ذكره، وكل هذه الوجوه حسنة محتملة، والله أعلم بمراده<sup>(٦)</sup>.

(١) سورة البقرة : ٢٣٥ .

(٢) أبو مسلم الاصفهاني : محمد بن بحر الكاتب المفسر المعتزلي المتوفى سنة (٣٢٢) .

(٣) أبو بكر : بن أبي قحافة المتوفى سنة (١٣) .

(٤) عبد الرحمن بن أبي بكر أسلم يوم بدر وتوفى بسكة المكرمة سنة (٥٣) .

(٥) الاصم : حاتم أبو عبد الرحمن الزاهد المتوفى (٢٣٧) .

(٦) مفاتيح الغيب : ج ١٠ / ٨٥ - ٨٦ .

از این عبارت ، ظاهر است که ابوعلی جبائی افاده کرده : که « وارت هو اولی به » معنای مولی است ، پس مجیء ( مولی ) بمعنی ( اولی بالشیء ) بکمال وضوح و ظهور ، و استعمال آن در کلام ایزد غفور ، از این وجه واضح است ، و چون فخر رازی بعد ذکر این وجه ابوعلی جبائی و دیگر وجوه ، تصریح کرده بآنکه کل این وجوه نیک است و محتمل ، ثابت شد که این وجه هم وجه حسن است ، و محتمل است که آن مراد از کلام الهی باشد .

و نیز رازی در « نهاية العقول » هم اعتراف کرده است بآنکه ابو عبیده و ابن الانباری ، حکم کرده اند بآنکه لفظ ( مولی ) برای ( اولی ) است ، حیث قال : [ لانسلم ان کل من قال : بأن لفظة المولى محتملة للاولی ، قال : بدلالة الحديث على امامة علي رضي الله عنه ، اليس ان ابا عبیده و ابن الانباری حکما بأن لفظة المولى للاولی ، مع کونهما قائلین بامامة أبي بكر رضي الله عنه ] .

و از عجائب اتفاقات ، این است که بعنایات ربانی ، چنانچه بطلان انکار و ابطال رازی ، اصل حدیث غدیر را بافاده خود او از « نهاية العقول » و « اربعین » و « تفسیر کبیر » ثابت ساختیم ، همچنین بطلان و شناخت انکار او مجیء ( مولی ) را به ( اولی ) ، از افاده خودش در « تفسیر کبیر » ، و هم از افاده او در همین کتاب « نهاية العقول » ثابت نمودیم .

و نیز جمعی از ائمه متقدمین کبار ، و آجلة مفسرین عالی فخار ، ( مولی ) را به ( ولی امر ) تفسیر کرده اند .

جلال الدین محلی که جلائل فضائل ، و عوالی مآثر ، و محاسن مفاخر او سابقاً شنیدی ، در تفسیر مختصر خود که جلال الدین سیوطی تکمیل

آن کرده ، می گوید :

[ « وهو كل » ثقیل « علی مولا » : ولی امره <sup>(۱)</sup> .

وابو الحسن علی بن احمد الواحیدی ، در « تفسیر وسیط » گفته :

[ « أنت مولینا » ای ناصرنا ، والذي یلی علینا أمورنا ] .

ونظام الدین حسن بن محمد نیرساری ، در « غرائب القرآن » گفته :

[ قوله : « وهو علی کل مولا » أصله من الغلط الذي هو نقيض الحدة يقال :

کل السکین اذا غلظت شفرته ، وکل اللسان اذا غلظ فلم یقدر علی الکلام ،

وکل فلان عن الکلام اذا ثقل علیه ولم ینبعث فیهِ ، وفلان کل علی مولا ، أي ثقیل

وعیال علی من یلی امره ویعوله <sup>(۲)</sup> .

ونیز در « غرائب القرآن » ، در تفسیر آیه « ربنا ولا تحملنا مالا طاقة لنا

به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین »

گفته :

[ « وارحمنا » برفع البینونة من بیننا ، « أنت مولینا » وولینا فی رفع وجودنا

وناصرنا فی نیل مقصودنا <sup>(۳)</sup> .

ونیز ظاهر است که ( ولی امر ) مثل ( متولی امر ) بمعنی امام و حاکم

ورئیس است .

پس اگر ( مولی ) در حدیث غدیر بمعنی ( ولی امر ) باشد این هم

برای اثلاج فؤاد اهل ارشاد ، وازعاج قلوب اهل لجاج ولداد ، وافی ،

وبرای شفای مرض مزمن مکابره ومباهته شافی است .

(۱) تفسیر الجلالین : ۳۶۲/ فی تفسیر آیه (۷۶) من سورة النحل .

(۲) غرائب القرآن بهامش تفسیر الطبری ج ۱۴/ ۹۹ .

(۳) نفس المصدر ج ۳/ ۱۲۸ .



وا از عجائب امور و غرائب دهور، آنست که حضرت شاه و لسی الله با آنهمه جلالت شأن و ریاست اهل غرور، بصدد انکار و ابطال چنین امر معروف و مشهور، باتباع و سلوس غرور در آمده، داد کمال جسارت داده اند، و مکابر و بهت و تعنت و تصلب و تعصب را بنیای عالی فراهماده، کمال علو باع و مزید اطلاع، بعد از فقد عثور، و عدم عبور و مرور بر تعقیقات آئمه و اساطین صدور، ظاهر فرموده، در «ازالة الخفا» بجواب حدیث غدیر می فرماید:

[تعنت شیعه را تماشا کن، چون در این حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند، گفتند (مولی) بمعنی (اولی) است، و اولی بتصرف در حق تمام امت میگیریم، و اولی بتصرف جمیع امت امام است، پس مرتضی امام باشد.

گوئیم: مولی بمعنی محبوبست از جهت قرینه اسباب مقدمه، و از جهت احادیثی که قریب بمضمون این حدیث، و نزدیک بزمان او وارد شده، و از جهت قرینه «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

باز میگوئیم: (مولی) بمعنی (معتق) و (معتق) مشهور است، و بمعنی ناصر، و مالک نیز آمده، و لکن بمعنی (ولی امر) نیامده، هیچ مفعول بمعنی فاعیل نخوانده ایم] - الخ.

تعنت مقتدای سینه را تماشا کن، که چون در این حدیث هم، جای ناخن زدن ندیدند، در نفی بودن (مولی) بمعنی (اولی) کوشیدند، و بر این سینه زوری<sup>(۱)</sup> اکتفا نکرده، از رازی امام المکابرین و رئیس المتعصین، و اتباع و اتشیاع او که مقلدین جمیع رعا عائد، و در انکار مجبی (مولی)

(۱) سینه زوری: گردنگشی و زور آوری با غرور.

بمعنی (اولی) چه مضحکات و خزعبلات که بر زبان ناآورده اند و هم پا را  
 فراتر نهاده اند که محض انکار مجبی (مولی) بمعنی (اولی) را، برای تأیید  
 باطل کافی ندیده، انکار مجبی (مولی) بمعنی (ولی امر) هم نمودند.  
 مقام کمال حیرت است که حضرت شاه ولی الله، بسا این همه عظمت  
 و جلالت، و نبالت و مهارت، و خداقت و براعت، و توحید و تقدس و تبهر  
 و تمهر، چنین حرف پلوه که ادانی طلاب از آن استعجاب دارند، و صدور  
 آنرا از ادانی اهل علم، بغایت شنیع و فظیح، و نهایت قبیح و فظریع می  
 دانند، بر زبان راندند.

لکن حب معارضة حق و حمایت باطل، عجب داء عضال است، که  
 اکابر محققین و اعظم مدققین را بر رومی افکند، و بی سپر وادی پرخطر  
 انکار سراسر خسار، و سالک بوادی هلاک و بوار می گرداند، و از  
 جوانب و اطراف ذاهل، و از مبالغات مؤاخذة و تفضیح و استهزاء غافل  
 می سازد.

کمال حیرت است که «تفسیر جلالین» را که نهایت مختصر و بغایت  
 مشهور و سهل التناول و کثیر التداول است نیز، ملاحظه نفرمودند،  
 و ندیافتند که جلال الدین محلی (مولی) را بولی امر تفسیر کرده، و مزید  
 حیرت است که جناب شاه صاحب را اگر مزید اشتغال بر ذاهل حق و رشاد،  
 و اشتعال آتش غضب و عناد، از تفحص کتب لغت و تفسیر بالمره، لاهی  
 و از تصریحات این حضرات، ساهی ساخته بود رجوع بصحیح بخاری<sup>(۱)</sup>

(۱) البخاری: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الحافظ المتوفی سنة (۲۵۶) هـ کتابه  
 الصحیح عند القوم بمکان عال من القبول والاعتناء والدراسة من کل جانب حتی بلغت  
 شروحه الی (۵۶) شرحاً بین مختصر و مطول.

که روز و شب دستمال متوسطین ، چه جامحدثین با کمال می‌خاند ، و این همه دعاوی محدثیت با تغافل از آن نمی‌سازد ، هم نآوردند ، و هرگز ندربافتند که بعنایت ایزد قدیر ، بخاری تحریر تصریح بمجیء (مولی) بمعنی (ملیک) نموده ، قلع اساس این انکار سرا پا احتقار ، و مکابره واهی معجبه اولی الابصار نموده است .

[قال البخاری فی صحیحہ فی کتاب التفسیر باب قوله : « ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون »<sup>(۱)</sup> الاية ، وقال معمر : موالی : اولیاء ورثة عاقدت ایمانکم هو موالی الیمین ، وهو الحلیف ، والمولی أيضاً : ابن العم ، والمولی : المنعم المعتق ، والمولی : المعتق ، والمولی : الملک ، والمولی : مولى فی الدین ]<sup>(۲)</sup> .

و اعجابا که شاه صاحب بیانگ بی هنگام می سرایند که (مولی) بمعنی (ولی امر) نیامده ، حال آنکه بدیوی است که ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (ملیک) برای ثبوت مطلوب اهل حق کافی ، و برای تخجیل منکرین ، و تذلیل جاحدین وافی است ، چه (ملیک) هم مرادف (ولی امر) و هم معنی آن است ، و اگر معاندی ریبی در آن داشته باشد بحمد الله تصریحات شراح صحیح بخاری ، رفع وسواس و کسر راس خناس ، بآلبع وجوه می نماید .

علامه بدرالدین ابو محمد محمود بن احمد العینی<sup>(۳)</sup> ، در « عمدة القاری » شرح صحیح بخاری گفته :

(۱) سورة النساء : ۳۳ .

(۲) صحیح البخاری المطبوع مع فتح الباری ج ۸/ ۱۹۹ .

(۳) بدرالدین العینی : ابو محمد محمود بن احمد المتوفی سنة (۸۵۵) .

[ «ص»<sup>(١)</sup> والمولى أيضاً : ابن العم ، والمولى : المنعم المعتق، والمولى :  
المعتق ، والمولى : المليك، والمولى : مولى في الدين .  
«ش»<sup>(٢)</sup> ان لفظ المولى يأتى لمعان كثيرة ، وذكر منها خمسة معان :  
الاول : يقال لابن العم : مولى ، قال الشاعر :  
مهلا بنو عمنا مهلا موالينا  
الثاني : المنعم أى الذي ينعم على عبده بالمعتق ، وهو الذي يقال له المولى  
الاعلى .

الثالث : المولى المعتق (بفتح التاء) وهو الذي يقال له المولى الاسفل .  
الرابع : يقال للمليك : المولى لانه يلى امور الناس ،  
الخامس : المولى مولى الدين .  
ومما لم يذكره : الناصر ، والمحجب ، والتابع ، والجار ، والحليف ، والعقيد ،  
والصهر ، والمنعم عليه ، والولى ، والموازي .  
وقال الزجاج : كل من يليك أو والاك فهو مولى<sup>(٣)</sup> .

وشهاب الدين احمد بن محمد قسطلانى<sup>(٤)</sup> ، كه ابو مهدي عيسى بن محمد  
الجعفرى المالكي در كتاب «اسانيد» خود بترجمة او گفته :  
[قال في «النور السافر»<sup>(٥)</sup> في أخبار أهل القرن العاشر : هو الامام العلامة

(١) ص : الصحيح البخارى .

(٢) ش : شرح الصحيح .

(٣) عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى ج ١٨ / ١٧٠ .

(٤) القسطلانى : احمد بن محمد بن ابي بكر المصرى الشافى المتوفى سنة (٩٢٣) .

(٥) «النور السافر» عن أخبار القرن العاشر ، تأليف عبد القادر بن عبد الله العيدروسى

اليمنى المتوفى (١٠٣٨) .

التحافظ شهاب الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن أحمد بن محمد  
ابن حسين القسطلاني المصري الشافعي .

ولد ثاني عشر ذي القعدة سنة احدى وخمسين وثمانمائة بهضر، ونشأ بها على  
الاشتغال، فقرأ بالسبع، وبرع في القنوت، وقرأ « الجامع الصحيح » على  
النشأوى<sup>(١)</sup> في خمسة مجالس، وكان يفظ بالجامع الغمرى ويجتمع عليه عالم كبير،  
ولم يكن له نظير في الوعظ في وقته، وكان اولاً يتعاطى الشهادة، ثم انجمع  
واقبل على التأليف، فصنف التصانيف المقبولة التي سارت بها الركبان في حياته،  
من أجلها « ارشاد السارى » ومنها « المواعب اللدنية بالمنح المحمدية » عظيم  
المنفعة عزيز النظر في باب<sup>(٢)</sup> الخ .

در « ارشاد السارى » شرح « صحيح بخارى » كفته :

[والمولى أيضاً : ابن العم ، قاله ابن جرير<sup>(٣)</sup> نقلاً عن الحرب ، فأنشده عليه  
قول الفضل بن العباس<sup>(٤)</sup> :

مهلا بنى عمنا مهلا موالينا لا تظهرن لنا مساكن مدفونا

والمولى : المضعف المعتق ( بكسر القاء ) الذي أنعم على مرقوقه بمالعتق ،  
والمولى : المعتق ( بفتح القاء ) الذي كان رقيقاً فمن عليه بالعتق ، والمولى : الملك  
لأنه يلى أمور الناس ، والمولى : مولى في الدين ، وقيل : غير ذلك مما يطول

(١) النشأوى : محمد بن على بن اسماعيل الشافعى الفقيه المتوفى سنة (٨٩٤) .

(٢) النور السافر : ١٠٣ - ١٠٤ .

(٣) ابن جرير : هو ابو جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى سنة (٣١٠) . قاله فى

تفسيره ج ٣٢/٥ .

(٤) الفضل بن العباس : بن هبة بن ابي لهب القرشى الشاهر كان من قصحاء بنى هاشم

المتوفى نحو سنة (٩٥) .

استفصاؤه<sup>(۱)</sup>.

از این هر دو عبارت ، ظاهر است که (ملیک) را (مولی) باین سبب میگویند که (مولی) ولایت امور ناس میدارد .  
پس معلوم شد قطعاً و یقیناً که (مولی) بمعنی (ولی امر) و (متولی امر) است .

پس بحمد الله حسب افاده حضرت بخاری، بوصنی و قسطلانی هم، تصدیق حضرت شاه ولی الله ، بغایت قصوی ظاهر شد ، و علی رغم آنکه واضح گردید : که (مولی) بمعنی (ولی امر) است (فلیست أتباعه حنفاً و غیظاً) .  
و علاوه بر این از رجوع بکتاب لغت ، ظاهر است که (ملیک) بمعنی (پادشاه) است ، پس (مولی) حسب تفسیر بخاری بمعنی (پادشاه و ملک) خواهد بود .

جوهری در «صراح» گفته :

[والمملکوت من الملك ، کالرهبوت من الربة ، یقال : لسه ملکوت العراق و ملکوة العراق أيضاً ، مثال الترفوة : و هو الملك والعز ، فهو ملک و ملک ، و ملک ، مثال فخذ و فخذ ، کان الملك مخفف من ملک ، و الملك مقصور من مالک ، أو ملک ، و الجمع الملوك و الاملاک ، و الاسم الملك ، و الموضع مملكة .  
و تملکه أى ملکه قهراً ، و ملک النحل یعسوبها]<sup>(۲)</sup>.

و در «صراح» مسطور است :

[ملک (بالضم و التخفیف) : پادشاهی ، فهو ملک و ملک و ملک ، کان الملك مخفف من ملک ، و الملك مقصور من مالک أو ملک ، و ملوک و املاک ج ، مملکت :

(۱) إرشاد الساری ج ۷/ ۸۰ -

(۲) صراح اللغة : فصل المیم ج ۴/ ۱۶۱۰ طبع بیروت .

مواضع که در ملک آید ، تملک ای ملکه قهراً ، ملک النحل شاه زنبوران] .  
وعبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری<sup>(۱)</sup> ، در «منتهی الارب فی لغات العرب» گفته :

[ملک کامیر ، بادشاه و خداوند ، ملکاً جمع ، و محمد بن علی بن ملک<sup>(۲)</sup> محدث ، و ملک النحل پادشاه زنبوران]<sup>(۳)</sup> .

و محتجب نماید که مراد از معمر ، که بخاری مجیه (مولی) بمعنی (ملیک) از او نقل کرده ، حسب افاده ابن حجر عسقلانی ، ابوعبیده معمر بن المثنی است ، در «فتح الباری» گفته :

[قوله باب قوله تعالى : « ولکل جعلنا موالی ما ترک الوالدان والاقربون »<sup>(۴)</sup> ساق الی قوله شهیداً ، وسقط ذلك لغير أبي ذر<sup>(۵)</sup> .

قوله : وقال معمر : أولیاء موالی أولیاء ورثة عاقدت أیمانکم ، هو مولى الیمین وهو الحلیف ، والمولى أيضاً : ابن العم ، والمولى : المنعم المعتقد ، أي (بکسر المثناة) ، والمولى : المعتقد أي (بفتحها) ، والمولى : الملک ، والمولى : مولى فی الدین] - انتهى . ومعمر هذا (بسکون المهملة) ، وکنت أظنه معمر بن راشد<sup>(۶)</sup> الی أن رأیت الکلام المذكور فی المجاز لابی عبیده ، واسمه معمر بن

(۱) صفی پوری : عبدالرحیم بن عبدالکریم المتوفی سنة (۱۲۶۷) بکلکته .

(۲) ابن ملک : محمد بن علی بن ملک الحموی الدمشقی .

(۳) منتهی الارب فی لغة العرب ج ۴/ ۱۲۰۷ فی لفظ ملک .

(۴) سورة النساء : ۳۳ .

(۵) ابو ذر : عبدالله بن احمد الهروی الانصارى الحافظ المحدث المتوفی بمكة

سنة (۴۳۵) .

(۶) معمر بن راشد : بن أبی عمرو الازدی ابو عمرو الفقیه الحافظ البصری المتوفی

سنة (۱۵۳) .

المثنى ، ولم أره عن معمر بن راشد ، وإنما أخرج عبدالرزاق <sup>(١)</sup> عنه في قوله : «ولكل جعلنا موالى» قال: الموالى: الاولياء الاب، والاخ، والابن، أوغيرهم من العصبه .

وكذا أخرجه اسمعيل <sup>(٢)</sup> القاضى في « الاحكام» من طريق محمد بن ثور <sup>(٣)</sup> عن معمر ، وقال أبو عبيدة : ولكل جعلنا موالى : أولياء وورثة والذين عاقدت أيمانكم، فالمولى: ابن العم، وساق ما ذكر البخاري، وأنشد في المولى ابن العم « مهلا بني عمنا مهلا موالينا » .

ومما لم يذكره وذكره غيره من أهل اللغة : المولى: المحب، والمولى : الجار، والمولى : الناصر ، والمولى : الصهر ، والمولى: التابع ، والمولى : المولى، والمولى: الموازي.

وذكروا أيضاً : العم، والعبد، وابن الاخ، والشريك، والتديم .  
ويلتحق بهم: معلم القرآن، جاء فيه حديث مرفوع من علم عبداً آية من كتاب الله، فهو مولاه، الحديث أخرجه الطبراني من حديث أبي امامة <sup>(٤)</sup> .  
ونحوه قول شعبة : من كتبت عنه حديثاً فانا له عبد .

وقال أبو اسحق الزجاج <sup>(٥)</sup> : كل من يليك أو والاك فهو مولى <sup>(٦)</sup> .

(١) عبدالرزاق: بن همام بن نافع الحميرى الصنعائى المتوفى سنة (٢١١).

(٢) اسمعيل القاضى: ابواسحاق اسماعيل بن اسحاق بن اسماعيل البصرى البغدادى المالكى المتوفى (٢٨٢) .

(٣) محمد بن ثور : ابو عبدالله الصنعائى العابد المتوفى حدود سنة (١٩٠) .

(٤) ابو امامة : صدى بن عجلان بن وهب الباهلى الصحابى المتوفى بأرض حمص .

سنة (٨١) .

(٥) ابواسحاق الزجاج: ابراهيم بن السرى بن سهل البغدادى المتوفى سنة (٣٢١) .

(٦) فتح البارى ج ٨/ ١٩٩ .



از این عبارت ، ظاهر است که مجیء (مولی) بمعنی (ملیک) ابوصیده  
جعفر بن المثنی ذکر کرده ، و خود این حجر صقلانی مجیء (مولی)  
بمعنی (ولی) از دیگر اهل لفت نقل نموده .

و بالاتر از این هم آنست که بحمد الله دلالت (مولی) بر (اولی  
بصرف) از نفس ارشاد ، جناب سرور کائنات ﷺ ، بعد اندک تتبع  
«صحیح بخاری» ظاهر می شود مگر نمی دانی که بخاری در «صحیح»  
خود در «کتاب الاستقراض» گفته :

[ حدثنا عبدالله بن محمد<sup>(۱)</sup> ، ثنا أبو عامر<sup>(۲)</sup> ، ثنا فلیح<sup>(۳)</sup> ، عن هلال بن  
علي<sup>(۴)</sup> ، عن عبد الرحمن بن أبي عمرة<sup>(۵)</sup> ، عن أبي هريرة ، أن النبي صلى الله عليه  
وسلم قال : « ما من مؤمن الا وأنا أولى به في الدنيا والاخرة ، اقرأوا ان شئتم  
» النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم<sup>(۶)</sup> ، فأبى ما مؤمن مات وترك حالا غيرته عصيته  
من كانوا ومن ترك ديناً أو ضياعاً فليأتني فأنا مولاہ<sup>(۷)</sup> ] .

و نیز بخاری ، این روایت را در کتاب «التفسیر» در تفسیر سورة احزاب  
ذکر نموده حیث نقل :

- 
- (۱) عبدالله بن محمد: الجعفی البخاری المستدی العافظ المتوفی سنة (۲۲۹) .  
(۲) ابو عامر: عبدالملك بن عمرو العقدي البصري المتوفی سنة (۲۰۵) .  
(۳) فلیح: بن سليمان بن أبي المغيرة بن حنين، توفي سنة (۱۶۸) .  
(۴) هلال بن علي: يقال له أيضاً: هلال بن أبي ميمونة القهري المدني المتوفی حدود  
سنة (۱۲۵) .  
(۵) عبد الرحمن بن أبي عمرة: عمرو بن حصن المدني .  
(۶) الاحزاب : ۶ .  
(۷) صحیح البخاری ج ۳ / ۱۵۵ .

[حدیثی ابراهیم بن المنذر <sup>(۱)</sup> قال: حدثنا محمد بن قلیح <sup>(۲)</sup> قال: حدثنا  
أبی، عن هلال بن علی، عن عبدالرحمن بن أبی هريرة، عن أبی هريرة، عن النبی  
صلی الله علیه وسلم قال:

«مأمن مؤمن الا وأنا أولى الناس به فی الدنیا والاخرة لقولوا لنشتتم» النبی  
أولی بالمؤمنین من أنفسهم <sup>(۳)</sup> فأیما مؤمن ترك مالا فلیرثه عصیته من كانوا، فان  
ترك دیناً أو ضیاعاً فلیأتنی وأنا مولاه <sup>(۴)</sup>.

از این روایت، صراحة ظاهر است که (مولی) بمعنی (أولی) (تصرف)  
است، زیرا که جناب رسالت صلی الله علیه وسلم أولاً ارشاد فرموده: که نیست  
مؤمنی مگر آنکه من اولای ناس هستم یاو، ویر اولویت خود استدلال  
بآیه کریمه «النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم» فرموده، و بعد آن در  
مقام تفریع بر این مضمون صدق مشحون مولایت خود بیان فرموده.  
پس صراحة ظاهر شد که مراد از (مولی) در قول آنحضرت «فأنا مولاه»  
أولی بالتصرف است.

ومسلم <sup>(۵)</sup> هم در «صحیح» خود، این روایت ذکر کرده، حیث قال:  
[حدیثی محمد بن <sup>(۶)</sup> رافع، قال: نا شبابة <sup>(۷)</sup>، قال: حدثني ورفاء <sup>(۸)</sup>، عن

(۱) ابراهیم بن المنذر: بن عبدالله المدنی المتوفی (۲۳۶).

(۲) محمد بن قلیح: بن سلیمان المدنی المتوفی (۱۹۳).

(۳) سورة الاحزاب: ۶.

(۴) صحیح البخاری بشرح ابن حجر ج ۷۸۰: ۴۶۰.

(۵) مسلم: بن الحجاج النیشابوری الحافظ المتوفی سنة (۲۶۱).

(۶) محمد بن رافع: بن ابی زید ابو عبدالله القدیری النیشابوری المتوفی سنة

(۲۴۵).

(۷) شبابة: بن سوار ابو عمرو المدائنی المتوفی سنة (۲۰۶).

(۸) ورفاء: بن عمر بن کلیب البوشقی الخولانی الشافعی بالسلطان.

أبي الزناد<sup>(۱)</sup>، عن الأخرج<sup>(۲)</sup>، عن أبي هريرة<sup>(۳)</sup>، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «والذي نفس محمد بيده إن على الأرض من مؤمن إلا أنا أولى الناس به، فأبكم ما ترك ديناً أو ضياعاً، فأنا مولاه، وأبكم ترك ما لا فالى العصبية من كان»<sup>(۴)</sup>.

وقسطلانی در کتاب «التفسیر» در شرح قوله وأنا مولاه گفته :

[أي ولي الميت أتولى عنه أموره]<sup>(۵)</sup>.

از این عبارت ظاهر است که مراد از (مولى) در این روایت (ولي) به معنی

(متولى امور) است .

پس کمال شناخت انکار شاه ولي الله مجىء (مولى) را به معنی (ولي امر)

مره بعد أخرى، از ارشاد صاحب «ارشاد السارى» ظاهر و باهر گردید

وقه الحمد على ذلك .

وشمس الدين محمد بن يوسف بن علي الكرمانى<sup>(۶)</sup> در «کواکب

درارى» شرح «صحيح بخارى» گفته :

[قوله: «فعلينا قضاء دينه»، وقضاء دين المعسر كان من خصائصه صلى الله عليه

وسلم، وذلك كان من خالص ماله، وقيل: من بيت المال، وفيه: انه قائم بمصالح

الامة حياً وميتاً وولي أمرهم في الحالين]<sup>(۷)</sup>.

(۱) أبو الزناد: عبدالله بن ذكوان القرشى المدينى المتوفى سنة (۱۳۱).

(۲) الأخرج: عبدالرحمن بن هرمز ابوداود المدينى المتوفى بالاسكندرية (۱۱۷).

(۳) ابوهريرة: عبدالرحمن بن صخر الدوسى المتوفى (۵۹).

(۴) صحيح مسلم بشرح النووي ج ۱۱/۶۰.

(۵) ارشاد السارى ج ۷/۲۹۳.

(۶) الكرمانى: محمد بن يوسف بن علي شارح صحيح البخارى المتوفى سنة

(۷۸۶).

(۷) الكواكب الدرارى ج ۲۳/۵۹ كتاب القرائن.

و یحیی بن شرف نووی، در «منهاج» شرح «صحیح مسلم» در شرح حدیث مذکور می‌فرماید:

[و معنی هذا الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: «أنا قائم بمصالحكم في حياة أحدكم وموته، وأنا وليه في الحالين، فان كان عليه دين قضيته من عندي ان لم يخلف وفاء، وان كان له مال، فهو لورثته لا آخذ منه شيئاً، وان خلف عيالا محتاجين ضائعين، فليأتوا الي فعلي نفقتهم ومؤنتهم»] <sup>(۱)</sup>.

از این عبارت ظاهر است که نووی، (مولی) را در قول آنحضرت «فأنا مولاه» بر قائم بمصالح مؤمنین در حال حیات و ممات، و ولی شان در حالین حمل کرده.

پس بقرینه (قائم بالمصالح)، ثابت شد که مراد از (ولی)، (ولی امر) است، و (مولی) بمعنی (ولی امر و متولی امر) است.

و ابن حجر عسقلانی، در «فتح الباری» در کتاب الفرائض گفته:

[قوله: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم» هكذا آورده مختصراً و تقدم في

الكفالة <sup>(۲)</sup>، من طريق عقيل <sup>(۳)</sup>، عن ابن شهاب <sup>(۴)</sup> بذكر سببه في أوله، ولفظه:

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤتى بالرجل المتوفى عليه الدين،

(۱) صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۱/ ۶۰.

(۲) فتح الباری: ج ۴/ ۳۷۶ باب الدین.

(۳) عقیل (بضم العین) بن خالد مولی عثمان بن عفان، مات سنة (۱۴۴) بنصر أو سنة (۱۵۱).

(۴) ابن شهاب: محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهري القرشي المدني المتوفى (۱۲۴).

فيقال: هل ترك لدينه شيئاً قضاء<sup>(١)</sup>، فان قيل<sup>(٢)</sup> نعم صلى عليه، والا قال: صلوا على صاحبكم، فلما فتح الله عليه الفتوح، قال: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم» الحديث.

وتقدم في القرض<sup>(٣)</sup> وفي تفسير الاحزاب<sup>(٤)</sup> من رواية عبدالرحمن بن أبي حمزة، عن أبي هريرة بلفظ: «ما من مؤمن الا وأنا أولى به في الدنيا والاخرة اقرأوا ان شئتم: «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم»<sup>(٥)</sup> الحديث.

وفي حديث جابر، عند أبي داود ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول: «أنا أولى بكل مؤمن من نفسه»<sup>(٦)</sup>.

وقوله ههنا: «فمن مات وعليه دين ولم يترك وفاء فعلينا قضاؤه» يخص ما أطلق في رواية عقيل بلفظ «فمن توفي من المؤمنين وترك ديناً فعلي قضاؤه». وكذا قوله في الرواية الاخرى من تفسير الاحزاب: «فان ترك ديناً لوضياعاً فليأتني فأنا مولاه أو وليه، فعرف انه مخصوص بمن لم يترك وفاء».

وقوله: «فليأتني أي من يقوم مقامه في السعي في وفاء دينه، أو المراد صاحب الدين، وأما الضمير في قوله مولاه فهو للميت المذكور.

وسمائي بعد قليل<sup>(٧)</sup> من رواية أبي صالح<sup>(٨)</sup>، عن أبي هريرة بلفظ «فأنا وليه

(١) في المصدر: هل ترك لدينه فضلاً.

(٢) في المصدر: فان حدث انه ترك لدينه وفاء صلى.

(٣) فتح الباري: ج ٤٧/٥ باب الصلوة على من ترك ديناً.

(٤) فتح الباري: ج ٤٢٠/٨.

(٥) سورة الاحزاب: ٦.

(٦) متن أبي داود السجستاني المتوفى (٢٧٥) ج ١٢٣/٢ في كتاب القرائن ولكن

ليس في سنده جابر.

(٧) ج ٢٢/١٧.

(٨) ابو صالح: ذكر ان السمان الزيات الكوفي المتوفى بالطيبة سنة (١٠٩).

فلاذع له <sup>(۱)</sup> [ <sup>(۲)</sup> ] - .

این حجر عسقلانی، در این عبارت (مولی) را بولی تفسیر کرده، و هر چند تقييد (ولي بامر) ننموده، لکن عبارت قسطلانی، و کرمانی، و نووی قریب است بر آنکه غرض اوهم (ولي امر) است .  
و ثبوت مجيء (مولى) بمعنی (ولي امر) بحدی ظاهر و باهر است که  
فخر رازی با آنهمه تعصب و تعسف، و تهور و تصلف، و تهوک <sup>(۳)</sup> و تعمق،  
جسارت بر انکار آن نکرده، بلکه اثبات آن نموده، در «نهاية القول»  
گفته :

[و اما قول الاخطل <sup>(۴)</sup> (ع) : « فأصبحت مولاها من الناس كلهم » <sup>(۵)</sup> .

وقوله (ع) : « لم تأشروا قبه اذ كنتم موالیه » <sup>(۶)</sup> .

وقوله : كانوا موالی حق یطلبون به » <sup>(۷)</sup> .

فالمراد بها الاولیاء ، ومثله قوله <sup>(۸)</sup> : « مزينة وجهينة وأسلم وغفار موالی

(۱) قال ابن حجر فی شرح هذه الكلمة : (فلاذع له) : من لام الامر اصلها الكسر

وقد تسكن مع الفاء والواو . والمعنى فلاذعونی له اقوم بکله وضمیاعه .

(۲) فتح الباری ج ۱/ ۷۶ .

(۳) التهوک : التحیر والتهور والوقوع فی الشیء بغیر مبالاة ومن دون روية .

(۴) الاخطل : غیاب بن غوث الشاعر النصرانی مات سنة (۹۰) من الهجرة .

(۵) یمدح بها عبد الملك بن مروان ، والمصراع الآخر : وأحرى قریش لن تهاب وتحمدا .

(۶) والمصراع الآخر : ولویكون لقوم غیرکم أشروا ، مخاطب بنی امیه ، یقاله :

أشر یا شرکعلم یعلم اذا بطر ومرح .

(۷) فی الشافعی ج ۲/ ۶۶۸ نسیه الی غیر الاخطل ، والمصراع الآخر : فأذکوه

وماملوا وما تعبوا .

الله ورسوله ، أي أولياء الله ورسوله (۱) .

وقوله **عَلَيْهَا** : «أيما امرأة تزوجت بغير إذن مولاهها» والرواية المشهورة (۲)  
مفسرة له .

وقوله : «ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا» (۳) أي وليهم وناصرهم ، «وان  
الكافرين لا مولى لهم» أي لا ناصر لهم . هكذا روى عن ابن عباس ، ومجاهد (۴) ،  
وعامة المفسرين [ .

از این عبارت ظاهراست که رازی اعتراف کرده بآنکه مراد از (مولى)  
در روایت «أيما امرأة تزوجت بغير إذن مولاهها» (ولي) است، وظاهر  
است که مراد از (ولي) در این مقام (ولي امر) است .

پس شاه ولي الله در انکار و تعنت، از رازی هم گوی مسابقت ربودند  
و او را در اثبات مجيء (مولى) بمعنی (ولي امر) شرمنده و خجل نمودند  
و اثبات قصور و فتور آن رئیس مکابرین صدور در تأیید باطل و زور  
فرمودند .

و نیز فخر رازی در «تفسیر کبیر» گفته :

[ أما قوله : «لبس المولى ولبس العشير» (۵) فالمولى هو الولي والناصر،

(۱) فی صحیح الترمذی ج ۵ / ۷۲۸ : قال رسول الله ( ص ) : الانصار ومزينة  
وجهينة وغفار وأشجع ومن كان من بنی عبد الله موالی، ليس لهم مولى دون الله، الله ورسوله  
مولاهم .

(۲) لعل المراد بالرواية المشهورة هي التي رواها الطبرانی تكملة للحديث عن  
ابن عمير هكذا: فان كان دخل بها فلها صداقها بما استحل من فرجها ويفرق بينهما، وان كان  
لم يدخل بها فرق بينهما، والسلطان ولي من لا ولي له .  
(۳) سورة محمد : ۱۱ .

(۴) مجاهد : بن جبر ابو الحجاج المكي المفسر التابعي المتوفى سنة (۱۰۴) .

(۵) سورة الحج : ۱۳ .

والعشیر: الصاحب والمعاشر .

واعلم ان هذا الوصف بالرؤساء أليق، لان ذلك لا يكاد يستعمل في الاوثان، فبين تعالى انهم يعدلون عن عبادة الله تعالى الذي يجمع خير الدنيا والاخرة الى عبادة الاصنام والى طاعة الرؤساء، ثم ذم الرؤساء بقوله: «لبئس المولى» والمراد ذم من انتصر بهم والتجأ اليهم<sup>(۱)</sup> .

از این عبارت ظاهر است که نزد فخر رازی مراد از (مولى) در آیه «لبئس المولى» رؤسایند، پس افاده (مولى) معنی (رئیس) را، از این جا ثابت شد و فيه كفاية لاهل الدراية .

وسابقاً حسب افادات أئمة بارعین وأجلة ماهرین، دانستی که (مولى) بمعنی (متولى أمر) می آید، و این هم برای تصدیق و تخجیل این خبر نبیل، و محقق جلیل که انکار مجیه (مولى) بمعنی (ولى أمر) می نماید کافی و وافی است، زیرا که مفاد (متولى أمر) و (ولى أمر) واحد است .

چنانچه ابن اثیر در «نهايه» گفته :

[ومنه الحديث : «أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاهم فكاحها باطل» وفي رواية : «وليها» أي متولى أمرها]<sup>(۲)</sup> .

و احمد بن محمد فيومي که ابن حجر عسقلانی بمدح او در «درر

کامن» گفته :

[أحمد بن محمد الفيومي ثم الحموي، نشأ بالفيوم واشتغل ومهر وتميز في

(۱) مفاتيح الغيب ج ۲۳/ ۱۵۰ .

(۲) النهاية في غريب الحديث والإثر ج ۵/ ۲۲۹ .



العربية عند أبي حيان ، ثم ارتحل الى حماة فقطنها ، ولما بنى الملك المؤيد<sup>(۱)</sup> اسمعيل جامع الدمشقة ، قرره في خطابتها ، وكان فاضلاً عارفاً باللغة والفقه ، وجمع في ذلك كتاباً سماه «المصباح المنير في غريب الشرح الكبير» وهو كثير الفائدة حسن الايراد وقد نقل غالبه ولده في «تهذيب المطالع» وكأنه عاش الى بعد سنة تسعين وسبعمائة [ (۲) ] .

در کتاب «المصباح المنير في غريب الشرح الكبير» گفته :  
[ووليت الامر اليه (بكسرتين) (۳) ولاية (بالكسر) توليته] (۴) .

اما آنچه شاه ولي الله فرموده كه هيچ افعلى بمعنى فعل نخوانده ايم ، پس غالباً مرادشان آنست كه هيچ مفعلى بمعنى فعل نخوانده ايم و سهواً افعلى بجای مفعلى ، بر زبان بلاغت ترجمان رفته .

و ظاهراً غرضشان استدلال است بر نفى مجيء (مولى) بمعنى (ولى امر) بدو وجه :  
يكنى آنكه (مولى) بمعنى (ولى امر) نيامده است .

دوم : آنكه هيچ مفعلى بمعنى فعل نعى آيد ، پس اينجا چگونه مفعلى بمعنى فعل خواهد بود .

واين مثل استدلال رازى و اتباع او است بر نفى مجيء (مولى) بمعنى (اولى) و بانتقاضى آن بمجىء (مولى) بمعنى (ولى) نبرده بودند .

(۱) الملك المؤيد اسمعيل : بن على بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب صاحب «حماة» المتوفى (۷۳۲) .

(۲) الدرر الكامنة فى اعيان المائة الثامنة ج ۱/ ۳۱۴ .

(۳) بكسرتين : بكسر عين الفعل فى الماضى والمستقبل .

(۴) مصباح المنير : كتاب الهواه مع اللام .

و ظاهراً چون شاه صاحب از مزید ذکاء و غطانت ، و نهایت امان و کیاست ، پی باین انتقاض بردند ، غایب و چار طریق کذب و زور تازه سپردند که انکار مجیء (مولی) بمعنی (ولی امر) هم نمودند .

بالجمله اگر مراد همین است که هیچ فعل بمعنی فاعیل نمی آید ، پس بطلان آن ، در اقصای ظهور و وضوح است زیرا که مجیء (مولی) بمعنی (ولی) نهایت ظاهر و مشهور و معروف است ، و بسیاری از لغوین فحاش و مفسرین اعلام ، و محققین عالی مقام ، علاوه بر مثبتین سابقین آنرا ثابت کرده اند .

محمد بن القاسم الانباری در کتاب « مشکل القرآن » کما سمعت سابقاً گفته :

[ والمولى في اللغة ينقسم الى ثمانية أقسام : أولهن : المولى : الدنعم المعتقد ثم المنعم عليه المعتقد ، والمولى : الولي ، والمولى : الأولى بالشيء ] - الخ .

از این عبارات ظاهر است که (مولی) بمعنی (ولی امر) می آید ، و عبارت این الانباری را دیگر علماء نیز ذکر کرده اند .

یحیی بن الحسن الحلی طاب ثراه که ابن حجر عسقلانی در « لسان المیزان » بترجمه آن جناب گفته :

[ یحیی بن الحسن بن الحسين بن علي الاسدي الحلبي الربيعي المعروف بابن البطريق -

قرأ على الحمصي<sup>(۱)</sup> الرازي المقتدر الكلام على مذهب الامامية ، وقرأ النحو

(۱) الحمصي الرازي: الشيخ سديد الدين محمود بن علي بن الحسن صاحب المنقذ من الغلغل والميرشد الى التوحيد « وهذا الكتاب معروف بالتطبيق العراقي ، قال شيخنا العلامة الاقا يزركان الطهراني قدس الله سره في « الذريعة » ج ۲۳ / ۱۵۱ : قال القهر الرازي سه .

واللغة ، وتعلم النظم والنثر ، وجد حتى صارت اليه الفتوى في مذهب الامامية ، وسكن بغداد مدة ، ثم واسط ، وكان يتزهد ويتنسك ، وكانت وفاته بالحلة في شعبان سنة ستمائة ، وله سبع وسبعون سنة ذكره ابن النجار <sup>(١)</sup> .  
 در كتاب « عمده » <sup>(٢)</sup> فرموده :

[ وقال أبو بكر محمد بن القاسم الانباري في كتابه المعروف بتفسير «المشكل في القرآن» في ذكره أقسام المولى : ان المولى : الولي ، والمولى : الاولي بالشيء .

واستشهد على ذلك بالآية المقدم ذكرها ، وببيت ليبد أيضاً :  
 كانوا موالى حق يطلبون به قادر كوه وماملوا ولا تعبوا <sup>(٣)</sup>  
 ومحمد بن عزيز السجستاني العزيزي <sup>(٤)</sup> در « نزهة القلوب » كما سمعت سابقاً گفته :

[ مولانا أي ولينا ، والمولى على ثمانية أوجه : المعتق ، والمعتق ، والولي

في تفسيره في آية المباهلة : رأيت كتابه في الكلام الذي سماه « التعليق العراقي » ذكر في اوله انه ورد الحلة سنة حجة فاكب عليه العلماء والفضلاء وسألوه ان يكتب لهم في اصول الدين ما يكون دستوراً لهم في المباحث الكلامية فاقام عندهم وكتب لهم التعليق العراقي وبهذه المناسبة سموه بالعراقي وفرغ من تصنيفه ( ٩ ج ١ سنة ٥٨١ ) .  
 (١) لسان الميزان ج ٦ / ٢٤٧ .

(٢) قال شيخنا في الذريعة ج ١٥ / ٣٣٤ : ذكر ابن بطريق في « العملة » ٩١٣ حديثاً متفقاً عليها من طرق العامة والخاصة كالصحيح السنة ومسنده أحمد بن حنبل وغيرها ، وقد طبع العملة بايران سنة ( ١٣٠٩ ) مع الخصائص .  
 (٣) العملة : ٥٥ .

(٤) العزيزي أو العزيزي : محمد بن عزيز (أو العزيز) السجستاني المفسر اللغوي ، المتوفى ( ٣٣٠ ) هـ .

والاولی بالشیء ، وابن العم ، والصهر ، والجار ، والحلیف <sup>(۱)</sup> .  
 ویحیی بن علی ابوزکریا بن الخطیب التبریزی ، در « غریب الحدیث »  
 که نسخه عتیقه آن بخط عرب ، پیش نظر قاصر حاضر است ، گفته :  
 [ المولی عند کثیر من الناس هو ابن العم خاصة ، ولیس هو هكذا ، ولكنه :  
 الولی ، وکل ولی للانسان فهو مولاہ ، مثل الاب ، والاخ ، وابن الاخ ، والعم  
 وابن العم ، وماوراء ذلك من العصبه کلهم ، ومنه قوله : « انی خفت الموالی من  
 وراثتی » <sup>(۲)</sup> .

ومما یبین ذلك ، ای المولی کل ولی ، حدیث النبی صلی الله علیه وسلم :  
 « ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل » أراد بالمولی الولی ، وقال  
 عزوجل : « یوم لا یغنی مولى عن مولى شیئاً » <sup>(۳)</sup> ، افتراه انما عنی ابن العم خاصة  
 دون سائر اهل یته ؟ ویقال للحلیف أيضاً : مولى ] - الخ .

ومجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی <sup>(۴)</sup> ، در « قاموس » گفته :  
 [ والمولی : المالك ، والعبد ، والمعتق ، والمعتق ، والصاحب ، والقرب  
 کابن العم ، ونحوه ، والجار ، والحلیف ، والابن ، والعم ، والنزیل ، والشریک  
 وابن الاخت ، والولی ، والرب ، والناصر ، والمنعم ، والمنعم علیه ، والمحب  
 والتابع ، والصهر ] <sup>(۵)</sup> - الخ .

وابواللیث نصر بن محمد الفقیه السمرقندی ، در تفسیر بخود ، که

(۱) نزہة القلوب : ۲۰۹ .

(۲) سورة مریم : ۵ .

(۳) سورة الدخان : ۴۱ .

(۴) الفیروزآبادی : محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الشافعی

المتوفی (۸۱۷) .

(۵) القاموس المحیط : باب الواو والیاء ، فصل الواو ، لفظ ولی .

مصطفی ابن هبة الله المعروف بالكاتب الجلي در مدح وثناء آن گفته :  
 [ تفسیر ابی اللیث نصر بن محمد الفقیه السمرقندی الحنفی المتوفی سنة  
 خمس و سبعین و ثلثمائة ، وهو كتاب مشهور لطیف مفید ، خرج أحادیثه الشيخ  
 زین المذین قاصم بن قطلو بغا الحنفی المتوفی سنة تسع و سبعین و ثمانمائة ، وترجمته  
 بالتركية للشهاب أحمد بن محمد المعروف بابن عربشاه الحنفی المتوفی سنة  
 أربع و خمسين و ثمانمائة ]<sup>(۱)</sup>.

می فرماید : [ أنت مولینا ، یعنی ولینا و حافظنا ] .

و نیز در تفسیر ابواللیث مسطور است :

[ « بل الله مولیکم » يقول : أطيعوا الله تعالى فيما يأمرکم ، هو مولیکم ،  
 یعنی ولیکم و ناصرکم ] - انتهى نقلاً عن نسخة حقیقه بخط العرب .

و ابواسحق احمد بن محمد طعنی ، در تفسیر خود مسمی « بالكشف

والبيان عن تفسیر القرآن » كما سمعت سابقاً ، گفته :

[ أنت مولانا ، أي ناصرنا ، و حافظنا ، و ولینا ، و أولى بنا ] .

و واحدی ، در « تفسیر و سبط » گفته :

[ بل الله مولیکم : ناصرکم ، و معینکم ، أي فاستغنوا عن موالاة الكفار فلا

تستنصروهم ، فاني ولیکم و ناصرکم ] .

و حسین بن مسعود البغوی در « معالم التنزیل » گفته :

[ أنت مولانا : ناصرنا و حافظنا و ولینا ]<sup>(۲)</sup>.

و احمد بن الحسن الزاهد در تفسیر خود گفته :

[ قوله : أنت مولانا أي ناصرنا و ولینا ] .

(۱) كشف الظنون ج ۱ / ۴۴۱ .

(۲) معالم التنزیل ج ۱ / ۲۶۵ .

وعلامه ابوالفرج عبدالرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی در تفسیر « زاد المسیر » گفته :

[ « والله مولایکم » ای ولیکم وناصرکم ]<sup>(۱)</sup>.

و نیز در « زاد المسیر » گفته :

[ « وان تظاهرا » وقرأ ابن مسعود<sup>(۲)</sup> أبو عبد الرحمن، ومجاهد، والاعشى<sup>(۳)</sup>

تظاهرا (بتخفيف الظاء) أي تعاونا على النبي صلى الله عليه وسلم بالأيذاء « فان الله مولاه » أي وليه في العون والنصرة ] .

واحمد بن محمد بن أبي الحرم مكي القمولى<sup>(۴)</sup> در تكملة « تفسیر كبير فخر رازی » گفته :

[ « والله مولایکم » ای ولیکم ، وناصرکم ، وهو العليم بخلقه ، الحكيم فيما فرض من حكمه ] .

و نیز قمولی در تكملة خود گفته :

[ وقوله تعالى : « وان تظاهرا عليه »<sup>(۵)</sup> أي وان تعاونا على النبي صلى الله عليه وسلم بالأيذاء فان الله هو مولاه ، أي لم يضر ذلك التظاهر منكما ، ومولاه ، أي وليه وناصره الله وجبرئيل رأس الكروبيين ، قرن ذكره بذكره مفرداً لعمى الملائكة تعظيماً له وإظهاراً لمكانته ] .

(۱) زاد المسیر ج ۸/ ۳۰۷ .

(۲) ابن مسعود أبو عبد الرحمن: عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلي الصحابي المتوفى سنة (۳۲) .

(۳) الاعشى : سليمان بن مهران الكوفي المتوفى سنة (۲۴۸) .

(۴) القمولى : أحمد بن محمد بن مكي بن ياسين الشافعي المصري المتوفى سنة

(۲۲۷) .

(۵) سورة التحريم : ۴ .

ونظام‌الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در « غرائب القرآن » گفته :

[ « الله ولي الذين آمنوا » <sup>(۱)</sup> أي متولي أمورهم ، وكافل مصالحهم ، فعيل بمعنى فاعل ، والتركيب يدل على القرب ، فالمحب ولي ، لأنه يقرب منك بالمحبة والنصرة ومنه الوالي ، لأنه يلى القوم بالتدبير ] <sup>(۲)</sup> .

### « حدیث غدیر بلفظ « من كنت وليه »

و نیز در بسیاری از طرق حدیث غدیر بجای « من كنت مولاه ، فعلى مولاه » من كنت وليه ، فعلى وليه وارد است ، و این هم دلالت صریح دارد بر آنکه (مولى) بمعنی (ولى) است ، ومفعول بمعنی فاعل آمده است .

در « مسند » احمد <sup>(۳)</sup> بن حنبل مذکور است :

[ حدثنا عبدالله <sup>(۴)</sup> ، حدثني أبي ، ثنا وكيع <sup>(۵)</sup> ، ثنا الإعمش ، عن سعد بن عبيدة <sup>(۶)</sup> ، عن ابن بريدة ، عن أبيه قال : قال رسول الله صلعم : « من كنت وليه فعلى وليه » <sup>(۷)</sup> ] .

(۱) سورة البقرة : ۲۵۷ .

(۲) تفسير النيسابورى ج ۳ / ۲۱۱ .

(۳) أحمد بن حنبل : أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيباني المروزي البغدادي

المتوفى سنة (۲۴۱) .

(۴) عبدالله : بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادي المتوفى سنة (۲۸۸) .

(۵) وكيع : بن الجراح للرؤاسي الحافظ الحكزي المتوفى سنة (۱۹۶) .

(۶) سعد بن عبيدة : أبو حمزة ، حكى ابن أبي حاتم الرازي توثيقه عن ابن معين .

(۷) مسند أحمد بن حنبل ج ۵ / ۳۶۱ .

ونيز در « مسند » احمد بن حنبل مذكور است :

[ حدثنا عبدالله ، حدثني أبي ، حدثنا أبو معاوية<sup>(١)</sup> ، ثنا الاعمش ، عن سعد ابن عبيدة ، عن ابن بريدة<sup>(٢)</sup> ، عن أبيه ، قال : بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية ، قال : لما قدمنا ، قال : كيف رأيتم صحابة صاحبكم ؟ قال : فأما شكوته أو شكاه غيري ، قال : فرفعت رأسي وكنت رجلاً مكباباً<sup>(٣)</sup> ، قال : فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم قد أحمر وجهه ، قال : وهو يقول : « من كنت وليه ، فعلي وليه »<sup>(٤)</sup> .

ونيز در « مسند » احمد بن حنبل مسطور است :

[ حدثنا عبدالله ، حدثني أبي ، ثنا وكيع ، ثنا الاعمش ، عن سعد بن عبيدة ، عن ابن بريدة ، عن أبيه أنه مر على مجلس وهم يتناولون من على ، فوقف عليهم فقال : انه قد كان في نفسي على علي شيء ، وكان خالد بن ولید<sup>(٥)</sup> كذلك ، فبعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية<sup>(٦)</sup> عليها علي ، واصبنا سبياً . قال : فأخذ علي جارية من الخمس لنفسه ، فقال خالد بن الوليد : ذونك . قال : فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه وسلم جعلت أحدثه بما كان ، ثم

(١) أبو معاوية : محمد بن عازم الخيري الكوفي الحافظ المتوفى سنة (١٩٥) .

(٢) ابن بريدة : عبدالله بن بريدة بن الحبيب الحافظ أبو سهل المروزي القاضي

المتوفى (١١٥) .

(٣) المكباب (بكسر الميم) كثير النظر إلى الارض .

(٤) مسند احمد بن حنبل ج ٥ / ٢٥٠ .

(٥) خالد بن الوليد : بن المغيرة المخزومي القرشي مات بخصم سنة (٢١) .

(٦) السرية (بفتح السين المهملة وكسر الراء وتشديد الياء المفتوحة) قطعة من

الجيش سميت بذلك لأنها تسمى خفية ، وفي الاصطلاح جيش ليس بينهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم .



قلت : ان علياً أخذ جارية من الخمس ، قال : وكنت رجلاً مكباباً ، قال : فرفعت رأسي ، فإذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد تغير ، فقال : من كنت وليه ، فعلي وليه <sup>(١)</sup> .

وابو عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي ، در « خصائص » گفته :

[ ذكر قول النبي صلى الله عليه وسلم : « من كنت وليه ، فعلي وليه » .

أبنا محمد بن مثنى <sup>(٢)</sup> ، قال : ثنا حبيب بن أبي ثابت <sup>(٣)</sup> ، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال : لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم ، أمر بدوحات ، فقممن ، ثم قال : كاني قد ذهبت فأجبت ولني قد تركت فيكم الثقلين ، أحدهما أكبر من الآخر : كتاب الله وعترتي أهل بيتي ، فانظروا كيف تخلفوني فيهما ، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض . ثم قال : « ان الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن » .

ثم أخذ بيد علي ، فقال : « من كنت وليه ، فهذا وليه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » .

فقلت لزيد : سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ؟ قال : « ما كان في الدوحات أحد الا رآه بعينه وسمعه بأذنه » <sup>(٤)</sup> .

أبنا محمد بن العلاء <sup>(٥)</sup> ، قال : ثنا أبو معاوية ، قال : ثنا الأعمش ، عن سعد

(١) مسند أحمد بن حنبل ج ٥ / ٣٥٨ .

(٢) محمد بن مثنى : أبو موسى الحافظ البصري المعروف بالزمن الشوفي سنة (٢٥٢) .

(٣) حبيب بن أبي ثابت : أبو يحيى النخعي الكوفي الشوفي سنة (١١٧) . - أو (٢١٩) .

(٤) الخصائص : ٩٣ .

(٥) محمد بن العلاء : بن كريب أبو كريب الهمداني الشوفي سنة (٣٤٨) .

ابن عیسیٰ ، عن ابن بربدة ، عن أبيه قال : بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية ، واستعمل علينا علياً رضي الله عنه ، فلما رجعنا سألتنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم ؟ فاما أنا فمكوتة واما شكاة غيري ، فرفعت رأسي و كنت رجلاً مكبياً ، فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر ، فقال : « من كنت وليه ، فعلي وليه » (۱) .

و نیز در «خصائص» نسائی، مذکور است :

[أما أنا أحمد بن عثمان<sup>(۲)</sup> قال: لنا ابن عثمة، وهو محمد بن خالد البصري<sup>(۳)</sup>، عن عائشة بنت سعد<sup>(۴)</sup>، عن سعد<sup>(۵)</sup>، قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي، فخطب فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: « أستم تعلمون اني أولى بكم من أنفسكم ؟ » قالوا: نعم صدقت يا رسول الله، ثم أخذ بيد علي فرفعها وقال: « من كنت وليه، فهذا وليه، ان الله بوالى من والاه ويعادي من عاداه » (۶) .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

(۱) الخصائص : ۹۴ .

(۲) احمد بن عثمان: (ابو الجوزاء البصری) بن عبد النور بن عبد الله بن سنلان التوفلی حکیم ابن ابی حاتم الرازی. توثیقه عن والده وقباله کتب عنه ابی وأبوزرعة ، توفی (۲۴۶) .

(۳) ابن عثمة : محمد بن خالد البصری بن عثمة وهی امه ، تابعی . ترجمه ابن ابی حاتم الرازی وروی عن ابن حنبل صلاحه .

(۴) عائشة بنت سعد: بن ابی وقاص المدنی مات سنة (۱۱۷) .

(۵) سعد: بن ابی وقاص، واسمه مالك بن وهيب القرشي المدني ومات سنة (۵۵) .

أو (۵۸) .

(۶) الخصائص : ۲۰۰ .

أَبَانَا زَكْرِيَا بْنِ يَحْيَى<sup>(١)</sup> قَالَ: ثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ<sup>(٢)</sup>، عَنْ مَهَاجِرِ بْنِ مَسْمَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَائِشَةُ بِنْتُ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَيْهَا، فَلَمَّا بَلَغَ غَدِيرِخَمَ وَقَفَ النَّاسُ، ثُمَّ رَدَّ مِنْ تَبَعِهِ وَلَحَقَهُ مِنْ تَخَلَّفَ، فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ، قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ هَلْ بَلَغْتُ؟»، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ» (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُهَا)، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيَكُمْ؟»، قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ (ثَلَاثًا)، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيَهُ، فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ»<sup>(٣)</sup>.

وَنَبِزُ فِي «خَصَائِصٍ» نَسَائِيٍّ مَذْكُورًا اسْت:

[أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَرِثٍ<sup>(٤)</sup>، حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى<sup>(٥)</sup>، عَنْ الْأَحْمَشِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ<sup>(٦)</sup>، عَنْ سَعِيدِ بْنِ وَهَبٍ<sup>(٧)</sup> قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي الرَّحْبَةِ: «أَنْشُدِ اللَّهَ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِخَمٍ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ وَلِيُّ مَنِ وَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ كُنْتُ وَلِيَهُ، فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ،

(١) زَكْرِيَا بْنُ يَحْيَى: بَنُ إِيَّاسَ السَّجَزِيُّ الْحَافِظُ خِيَّاطُ السَّنَةِ تَزِيلُ دِمَشْقَ الْمُتَوَفَى سَنَةَ (٢٨٩).

(٢) يَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ: الْأَنْصَارِيُّ الْمَدَنِيُّ الْمَقْرِيُّ رَوَى عَنْهُ الْكَسَائِيُّ وَآخَرُونَ تَرْجَمَهُ الْجَزَرِيُّ فِي غَايَةِ النِّهَايَةِ ج ٢/٣٨٩.

(٣) الْخَصَائِصُ: ٢٥.

(٤) الْحُسَيْنُ بْنُ حَرِثٍ: بَنُ الْحَسَنِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ قُطَيْبَةَ أَبُو عَمَّارِ الْمُتَوَفَى بِقَوْمِسَ سَنَةَ (٢٤٤).

(٥) الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَرْوَزِيُّ الْمُتَوَفَى سَنَةَ (١٩٢).

(٦) أَبُو إِسْحَاقَ السَّيْمِيُّ: عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَمْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ الْحَافِظُ الْمُتَوَفَى سَنَةَ (١٢٧).

(٧) سَعِيدُ بْنُ وَهَبٍ: الْهَمْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ الْمُتَوَفَى سَنَةَ (٧٦).

وعاد من عاداه ، وانصر من نصره .

قال: فقال سعيد: فقام الى جنبي سته، وقال زيد بن يثيع<sup>(۱)</sup>: من عندي سته ،  
وقال عمرو ذو مر: « أحب من أحبه وأبغض من أبغضه » وساق الحديث<sup>(۲)</sup> .  
ونيز نسائي در « خصائص » گفته :

[أبانا يوسف بن عيسى<sup>(۳)</sup>، أبانا الفضل بن موسى، قال: ثنا الأعمش، عن  
أبي اسحق، عن سعيد بن وهب، قال: قال علي رضي الله عنه في الرحبة : « انشد  
بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول : « الله وليي وأنا  
ولي المؤمنين ، ومن كنت وليه فهذا وليه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ،  
وانصر من نصره ، واخذل من خذله » ، قال سعيد: فقام الى جنبي سته، وقال حارثة  
ابن مضرب<sup>(۴)</sup>: قام من عندي سته ، وقال زيد بن يثيع: قام من عندي سته ، وقال  
عمرو بن ذى مر<sup>(۵)</sup>: « وأحب من أحبه وأبغض من أبغضه » ]<sup>(۶)</sup> .

وابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني<sup>(۷)</sup> ، در « سنن » خود

گفته :

- 
- (۱) زيد بن يثيع : الهمداني الكوفي المتوفى سنة (۱۳۶) .  
(۲) الخصائص : ۲۶ .  
(۳) يوسف بن عيسى : أبو يعقوب المروزي المتوفى سنة (۲۴۹) .  
(۴) حارثة بن مضرب : المبدی الكوفي التميمي ، وثقه ابن معين ، وحسن أحمد بن  
حنبل حديثه .

- (۵) عمرو بن ذى مر : ابو عبد الله الكوفي الهمداني التميمي المتوفى سنة (۱۱۶) .  
(۶) الخصائص : ۴۰ .  
(۷) ابن ماجة القزويني : محمد بن يزيد الحافظ المتوفى سنة (۲۸۳) .

[ ثنا علي بن محمد<sup>(١)</sup> ، نا ابو الحسين<sup>(٢)</sup> ، أنا حماد بن سلمة<sup>(٣)</sup> ، عن علي بن جدعان<sup>(٤)</sup> ، عن عدي بن ثابت<sup>(٥)</sup> ، عن البراء بن عازب<sup>(٦)</sup> .  
 قال : اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج ، فنزل في الطريق ، فأمر بالصلوة جامعة ، فأخذ بيد علي ، فقال : « أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟ » قالوا : بلى ، قال : « وأنت أولى بكل مؤمن من نفسه ؟ » قالوا : بلى ، قال : « فهذا ولي من أنا مولاه » اللهم وال من والاه وعاد من عاداه . ]<sup>(٧)</sup>

### « رواية طبري »

ومحمد بن جرير طبري هم ، احاديث عديدة متضمن لفظ ( ولي ) بجای ( مولی ) رواية کرده ، چنانچه در « كنز العمال » ملاعلي<sup>(٨)</sup> ، مذکور است :

- (١) علي بن محمد : ابو الحسن الطنابسي الحافظ الكوفي تزيل الري المتوفى سنة (٢٣٣) .
- (٢) ابو الحسين : زيد بن الحباب الحافظ الخراساني الكوفي المتوفى (٢٠٣) .
- (٣) حماد بن سلمة : أبو سلمة البصري المتوفى سنة (١٦٧) .
- (٤) علي بن جدعان : علي بن زيد بن جدعان البصري المتوفى سنة (١٢٩) أو (١٣١) .
- (٥) عدي بن ثابت الانصاري الكوفي المتوفى سنة (١١٦) .
- (٦) البراء بن عازب : الانصاري الاشمي تزيل المكوفة الخوفی سنة (٢٢) .
- (٧) سنن ابن ماجه ج ١ / ٢٩ .
- (٨) ملاعلي المتقي : بن حسام الدين الهندي المتوفى سنة (٩٩٥) .

عن أبي الطفيل عامر بن واثلة قال: لما جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، فنزل غدير خم أمر بدوحات، فقسم، ثم قام فقال: «كأنني قد دحيت فاجبت، اني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض، وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن ينفرقا حتى يردا على المحوض»، ثم قال: «ان مولاي وأنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علي، فقال: «من كنت وليه فعلي وليه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، فقلت لزبد: أنت سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: «ما كان في الدوحات الا قد رآه بعينه وسمعه بأذنيه»<sup>(١)</sup>.

ابن جرير أيضاً عن عطية العوفي<sup>(٢)</sup>، عن أبي سعيد الخدري<sup>(٣)</sup> مثل ذلك ابن جرير<sup>(٤)</sup>.

ونیز در آن مذکور است :

[عن أبي الضحى، عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت وليه فعلي وليه» ابن جرير<sup>(٥)</sup>.

ونیز در «کنز العمال» مذکور است :

[عن بريدة قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية، واستعمل علينا علياً، فلما جئنا سألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم: «كيف رأيتم صحبة صاحبكم؟» قال: فأما شكوته أنا وأما شكاه غيره، فرفعت وأعني، وكنتم رجلاً مكهاها، إذا

(١) كنز العمال ج ٦ / ٣٩٠.

(٢) عطية العوفي: بن سعد بن جنادة التاهي المتوفى سنة (١١١).

(٣) أبو سعيد الخدري: سعد بن مالك الأنصاري المتوفى سنة (٦٣) أو بعدها.

(٤) كنز العمال ج ٩ / ٣٩٠.

(٥) كنز العمال ج ٦ / ٣٩٠.

حدثت الحديث اكبيت ، فاذا النبي صلى الله عليه وسلم قد أحمر وجهه ، فقال : «من كنت وليه فان علياً وليه»، فذهب الذي في نفسي عليه، فقلت: لا أذكره بسوء. ابن جرير [١].

### « رواية الحاكم النيسابوري »

ومحمد بن عبدالله حاكم ، در « مستدرک » خود گفته :  
[حدثنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي<sup>(٢)</sup> ببغداد، ثنا أبو قلابه  
عبد الملك بن محمد الرقاشي<sup>(٣)</sup>، ثنا يحيى بن حماد<sup>(٤)</sup>.  
وحدثني أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه<sup>(٥)</sup>، وأبو بكر أحمد بن جعفر  
البرزازي<sup>(٦)</sup>، قالوا : ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي ، ثنا يحيى بن حماد.  
وثنا أبو نصر أحمد بن سهل<sup>(٧)</sup> الفقيه البخاري ، ثنا صالح بن محمد الحافظ  
البغدادي<sup>(٨)</sup>، ثنا خلف بن سالم المخرمي<sup>(٩)</sup>، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة<sup>(١٠)</sup>، من

(١) كنز العمال ج ٦ / ٣٩٧ .

(٢) أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي المتوفى سنة (٣٤٠) .

(٣) أبو قلابه : عبد الملك بن محمد بن عبدالله الرقاشي المتوفى سنة (٢٩٦) .

(٤) يحيى بن حماد : الحافظ البصري المتوفى سنة (٢١٥) .

(٥) أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه المتوفى سنة (٣٤٠) .

(٦) أبو بكر أحمد بن جعفر : بن حمدان بن مالك القطيعي المتوفى سنة (٣٦٧) .

(٧) أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه البخاري من شيوخ الحاكم قد أكثر الرواية عنه

في المستدرک .

(٨) صالح بن محمد الحافظ البغدادي: الملقب بـ (جزرة) المتوفى سنة (٢٩٣) .

(٩) خلف بن سالم الحافظ : المهلبى المخرمى البغدادي المتوفى سنة (٢٣١) .

(١٠) أبو عوانة : الوضاح بن خالد الواسطي المتوفى سنة (١٧٨) .

سلیمان الاعمش قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قال: «كأنی قد دعیت فاجبت، انی قد تركزت فیكم الثقلین، أحدهما اكبر من الآخر: كتاب الله تعالى وعترتی أهل بیتی، فانظروا كيف تخلفونی فیهما، فانهما لن یترقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال: الله عزوجل مولای، وانا ولی کل مؤمن.

ثم اخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «من كنت ولیه فهذا ولیه، اللهم وال من والاه»، وذكر الحديث بطوله.  
هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله، شاهده حدیث سلمة بن كهیل عن ابی الطفیل ایضاً صحیح علی شرطهما<sup>(۱)</sup><sup>(۲)</sup>.

### «روایت اخطب خوارزمی»

وموفق بن احمد<sup>(۳)</sup> المعروف بأخطب خوارزم در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام بعد ذکر روایتی باسناد خود از احمد بن الحسین گفته:  
[وبهذا الاسناد عن احمد بن الحسين هذا، قال: اخبرنا ابو عبد الله، قال: حدثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه ببخارا، قال: حدثنا صالح بن محمد الحافظ، قال: حدثنا خلف بن سالم، قال: حدثنا يحيى بن حماد، قال: حدثنا ابو عوانة، عن سليمان الاعمش، قال: حدثنا حبيب بن أبي ثابت، عن ابی الطفیل عن زید

(۱) شرط البخاری ومسلم أن یرجعا الحدیث المتفق علی ثقة نقلته الی الصحابة المشهور من غیر اختلاف بین الثقات الاثبات ویكون اسناده متصلاً غیر مقطوع.

(۲) المستدرک علی الصحیحین ج ۳/ ۱۰۹.

(۳) اخطب خوارزم: موفق بن احمد أبو المؤید المتوفی سنة (۵۶۸).



ابن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، ونزل  
 غدِير خُمٍّ أمر بدوحات فقمين، ثم قال: كأني قد دعيت فأجبت، اني قد تركت فيكم  
 الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فانظروني كيف  
 تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض، ثم قال: ان الله عز وجل  
 مولاي وانا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيد علي فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم  
 وال من والاه وعاد من عاداه.

فقلت: انت سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال: ما كان في  
 الدوحات أحد الا رآه بعينه وسمعه بأذنه (١).

### « رواية ابن المغازلي »

وعلي بن محمد جلابي المعروف بابن (٢) المغازلي در كتاب « مناقب  
 علي بن ابي طالب » علي ما نقل صاحب « العمدة » گفته :

[ اخبرنا ابو يعلى علي بن عبدالله بن العلاف البزار اذنا، قال: اخبرنا عبد  
 السلام بن عبد الملك بن حبيب البزار، قال: عبدالله بن محمد بن عثمان قال: حدثني  
 محمد بن بكر بن عبد الرزاق، حدثني أبو حاتم مغيرة بن محمد المهلب قال: حدثني  
 مسلم بن ابراهيم قال: حدثني نوح بن قيس الحداني (٣)، حدثني الوليد بن صالح  
 عن ابن (٤) امرأة زيد بن أرقم قال: أقبل نبي الله صلى الله عليه وسلم من مكة في

(١) مناقب الخوارزمي: ٩٣.

(٢) ابن المغازلي: أبو الحسن علي بن محمد الجلابي الشافعي المتوفى سنة (٤٨٣).

(٣) نوح بن قيس: أبو روح الحداني البصري المتوفى سنة (١٨٣).

(٤) في المصدر المطبوع عن امرأة زيد بن أرقم، قالت: ألق ... الخ ولكن في ...

حجة الوداع، حتى نزل بخدير الجحفة بين مكة والمدينة، فأمر بالذوحات، فقم مائعتهن من شوك، ثم نادى: الصلوة جامعة، فخرجنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم شديد الحر وان منا لمن يضع رداءه على رأسه، وبعضه تحت قدميه من شدة الرمضاء، حتى انتهينا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فصلى بنا الظهر، ثم اتصرف الينا فقال: «الحمد لله نعمده، ونستعينه، ونؤمن به، ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضل ولا مضل لمن هدى، وأشهد أن لا اله الا الله وأن محمداً عبده ورسوله».

أما بعد أيها الناس فإنه لم يكن لنبي من العمر الا نصف ماعمر من قبله، وان عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، واني قد شرعت في العشرين ألا واني يوشك ان افارقكم، ألا واني مسئول وأنتم مسئولون، فهل بلغتكم؟ فماذا أنتم قائلون؟، فقام من كل ناحية من القوم مجيب يقولون: نشهد أنك عبدالله ورسوله قد بلغت رسالته، وجاهدت في سبيله، وصدقت بأمره، وهبته حتى أتاك اليقين، فجزاك الله عنا خير ما جزى نبياً عن امته.

فقال: «أستم تشهدون: أن لا اله الا الله وحده لا شريك له؟ وأن محمداً عبده ورسوله، وان الجنة حق، والنار حق، وتؤمنون بالكتاب كله؟»، قالوا: بلى.

قال: «فاني أشهد أن قد صدقتكم، وصدقتموني، ألا واني فرطكم، وانكم تبمي، توشكون أن تردوا علي الحوض، واسألکم حين تلقوني، عن ثقتي، كيف خلقتموني فيهما، فعيل<sup>(١)</sup> هلينا، ما ثقلان؟»، حتى قام رجل من المهاجرين فقال: بأبي أنت وأمي يا نبي الله ما الثقلان؟، قال: «الأكبر منهما كتاب الله سبب

سـ البحار نفلان السدة لابن بطريق ص ٥١: ابن امرأة زيد بن أرقم، وهكذا أخرجه في الخدير

ج ٣٧/١، وهو الصحيح كما في الجرح والتعديل ج ٧/٩.

(١) فعيل هلينا: هائي الشيء يهائي هيلاً: اعجوني.

طرف بيد الله تعالى، وطرف بأيديكم، فتمسكوا به ولا تولوا ولا تضلوا، والاصغر  
منهما عترتي من استقبل قبلي وأجاب دعوتي، فلا تقتلوه ولا تفهروهم ولا تنقصروا  
عنهم، فاني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر وخاذلها  
لي خاذل ووليها لي ولي وعدوها لي عدو، ألا فانها لم تهلك امة قبلكم حتى  
تدين بأهوائها وتظاهر على نبوتها، وتقتل من قام بالقسط منها، ثم أخذ يد علي  
ابن أبي طالب فرفعها، ثم قال: « من كنت مولاه ووليه فهذا وليه، اللهم وال من  
والاه وعاد من عاداه » وقالها ثلثاً آخر الخطبة [ (۱) ] .

ونیز این مغالزی علی مانقل صاحب «العمدة» در کتاب « المناقب »  
روایت کرده :

[ أخبرنا أحمد بن محمد بن طاوان ، قال : حدثني أبو عبد الله الحسين بن  
محمد العلوي العدل الواسطي ، يرفعه الى الأعمش ، عن سعد بن عبيدة ، عن  
ابن بريدة ، عن أبيه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « من كنت وليه  
فعلي وليه » [ .

### « روایت حموی »

وابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن علی بن محمد بن حمويه (۲)  
در « فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين » علی مانقل  
بأسناد خود نقل کرده :

(۱) مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱۶ - ۱۸ .

(۲) ابراهيم بن محمد بن المؤيد الخراساني الجوهري المتوفى سنة (۷۲۲) .

[ عن مهاجر بن مسمار<sup>(۱)</sup>، قال : أخبرني عائشة بنت سعد ، عن سعد انه قال : كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق مكة وهو متوجه اليها ، فلما بلغ غدیر خم ، الذي نجم ، وقف الناس ، ثم رد من مضى ولحقه من تخلف منهم ، فلما اجتمع الناس ، قال : «ايها الناس هل بلغت؟» قالوا: بلى، قال: «اللهم اشهد» ثلاثاً<sup>(۲)</sup>، «ايها الناس من وليكم؟»، قالوا: الله ورسوله (ثلاثاً) ، ثم أخذ بيد علي بن ابي طالب فأقامه، ثم قال : «من كان الله ورسوله وليه فان هذا وليه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»<sup>(۳)</sup> .

این روایت ، دلالت واضحه و امارت لائحه است بر آنکه از (ولي) در قول آنحضرت : « من كنت وليه فعلي وليه » ولي امر و متصرف ، مراد است ، زیرا که آنحضرت از اصحاب سؤال فرمود که کیست ولي شما ؟ ، و ایشان بجواب عرض کردند که خدا و رسول است ، پس اگر مراد از (ولي) محب می بود ، حصر ولایت در خدا و رسول نمی کردند ، و بعد اثبات ولایت امر برای خدا و رسول اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام برای هر کسیکه (ولي) او جناب رسالت است باشد ، دلیل است بر آنکه مراد ولایت آنحضرت هم ، همان ولایت است که اثبات آن در سابق برای خدا و رسول کرده شد .

### «رواية ابن كثير الدمشقي»

واسمعیل بن عمر المعروف بابن کثیر الدمشقی در «تاریخ» خود گفته:

(۱) مهاجر بن مسمار: الزهري المدني التامي، وثقه ابن خبان .

(۲) أي قال هذه الكلمات ثلاث مرات .

(۳) فرائد السمطين ج ۱ / ۷۰ .

قد روي النسائي في «سننه» عن محمد بن المثنى، عن يحيى بن حماد، عن أبي معوية، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم قال : لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، ونزل غدير خم، أمر بدوحات قمم، ثم قال : «كأنني قد دعيت فأجبت، اني قد تركت فيكم الثقيلين : كتاب الله وعترتي اهل بيته، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يرذا على الحوض»، ثم قال : «الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علي، فقال : «من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم والى من والاه وعاد من عاداه»، فقلت لزيد : سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال : «ما كان في الدوحات أحد الا ورآه بعينه وسمعه بأذنيه» تفرد به النسائي من هذا الوجه.

قال شيخنا أبو عبد الله الذهبي : وهذا حديث صحيح .

وقال ابن ماجه : ثنا علي بن محمد، انا أبو الحسين، أنا حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب قال :  
اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج، فنزل في الطريق فأمر الصلوة جامعة، فأخذ بيد علي، فقال : «أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا : بلى، قال : «فهذا ولي من أنا مولاه، اللهم والى من والاه، وعاد من عاداه» .

وكذلك رواه عبد الرزاق<sup>(١)</sup>، عن معمر<sup>(٢)</sup>، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي، عن البراء<sup>(٣)</sup> .

(١) عبد الرزاق : بن همام أبو بكر الصنعاني المتوفى سنة (٢١١) .

(٢) الحافظ معمر بن راشد أبو عروة الأزدي البصري المتوفى سنة (١٥٣) .

(٣) تاريخ ابن كثير ج ٥ / ٢٠٩ .

### «روایت ولی الله دهلوی»

و خود شاه ولی الله، در «ازالة الخفا» گفته :

[ اخرج الحاكم، من طريق سليمان الاعمش، عن حبيب، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم .

قال : لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن، قال : «كأنی قد دعیت فأجبت ، انی قد تركت فیكم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر : كتاب الله تعالى وعترتی، فانظروا كيف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض » ، ثم قال : « ان الله عزوجل مولای وأنا ولی کل مؤمن » ، ثم أخذ ید علی رضي الله عنه ، فقال : « من كنت ولیه فهذا ولیه ، اللهم وال و ذکر الحديث بطوله ] .

هرگاه حسب تفسیر این روایات که بعضی آنرا خود شاه ولی الله نقل کرده، ثابت شد که (مولی) بمعنی (ولی) است. پس انکار مجيء (مفعل) بمعنی (فعل)، ان اراده کما هو الظاهر، و باین سبب انکار مجيء (مفعل) بمعنی (ولی أمر) ، از غرائب امور و عجائب دهور است .

### «مولی بمعنی سید»

و نیز جمعی کثیر و جمی غفیر ، مجيء (مولی) بمعنی (سید) ثابت فرموده اند .

احمد بن الحسن بن احمد الزاهد البخاری در تفسیر خود گفته :

[ « حتی اذا جاء أحدکم الموت توفته رسلنا وهم لأبفرطون ، ثم ردوا الی

الله مولا هم الحق»<sup>(۱)</sup> .

تا بیاید مرگه یکی از شما ، جانوی بردارند رسولان ما . « و هم  
لایفرطون » ، ای لایقصرن فیما أمرهم ، وایشان تقصیر نکنند اندر آن  
فرمان ، باز گردانیده شوند بخداوندی که وی حق است ، و خالق و سید  
ایشان و یست [ الخ .

و جارا لله محمود بن عمر زمخشری ، در « کشاف » کما سمعت آنفاً  
گفته :

[ « مولانا » : سیدنا ونحن عبیدک ، أو ناصرنا ، أو متولی امورنا ، « فانصرنا »  
فمن حق المولی أن ينصر عبیده ]<sup>(۲)</sup> .

و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر ، در « نهایه » گفته :

[ وقد تكرر ذکر « المولی » فی الحديث ، وهو اسم يقع علی جماعة كثيرة  
فهو الرب ، والمالك ، والسید ]<sup>(۳)</sup> - الخ .

و یحیی بن شرف نووی ، در « تهذیب الاسماء واللغات » گفته :

[ قال الامام أبو السعادات المبارك بن محمد بن عبد الكريم الجزري فی كتابه  
« نهاية الغریب » : اسم المولی يقع علی معان كثيرة ، فذكر ستة عشر معنى فقال :  
هو الرب ، والمالك ، والسید ]<sup>(۴)</sup> - الخ .

واحمد بن يوسف الكواشي در « تفسیر تلخیص » گفته :

[ « أنت مولانا » : سیدنا ، ومتولی امورنا ] .

(۱) سورة الانعام : ۶۱ - ۶۲ .

(۲) الکشاف ج ۱ / ۳۳۳ .

(۳) نهایه ابن الاثیر ج ۵ / ۲۲۸ .

(۴) تهذیب الاسماء واللغات : القسم الثاني / ۱۹۶ .

وعبدالله بن عمر یضاوی در «انوار التنزیل» گفته: [ «أنت مولانا» سیدنا ] .

وعبدالله بن احمد نسفی در «مدارك التنزیل» گفته: [ «أنت مولانا» : سیدنا ، ونحن هیدك ، أو ناصرنا ، أو متولی امورنا ] .  
وحسین بن محمد طیبی در «کاشف شرح مشکوة» گفته: [ قوله: «من كنت مولاه» (نه)<sup>(۱)</sup> المولى يقع على جماعة كثيرة: المالك ، والسيد ، والمنعم ، والمعتق ، والناصر ، والمحِب ، والجار ، وابن العم ] - الخ .

واسماعيل بن عمر الدمشقی المعروف بابن كثير در تفسیر خود گفته: [ وقوله: «وان تولوا فاعلموا ان الله مولىكم نعم المولى ونعم النصير»<sup>(۲)</sup> أي وان استمروا على خلافكم ومحاربتكم ، فاعلموا ان الله مولاكم : سيدكم ، وناصركم على أعدائكم ]<sup>(۳)</sup> .  
وشیخ نجم الدین احمد بن محمد القمولى در تكملة «مفاتيح الغیب» گفته:

[ فان قيل : كيف الجمع بين قوله تعالى : «لامولى لهم»<sup>(۴)</sup> وبين قوله : «مولاهم الحق»<sup>(۵)</sup> نقول : المولى ورد بمعنی السيد، والرب، والناصر ، فحيث قال : «لامولى لهم» أراد لناصر لهم ، وحيث قال : «مولاهم الحق» أي ربهم

(۱) نه : اشاره الى نهاية اللفظ .

(۲) سورة الانفال : ۴۰ .

(۳) تفسیر ابن كثير ج ۲ / ۳۰۹ .

(۴) سورة محمد ص : ۱۱ .

(۵) سورة الانعام : ۶۲ .



ومالكهم كما قال تعالى : « يا أيها الناس اتقوا ربكم »<sup>(۱)</sup> وقال : « ربكم ورب آبائكم الاولين »<sup>(۲)</sup> .

وحسین میبذی<sup>(۳)</sup> در « فواتح » در شرح شعر :

« لبيك ليك أنت مولاه وارحمن عبداً اليك ملجأه »  
گفته :

[مولى آزاد کننده ومهتر و نگاه دارنده ودوست و اول انساب است بمصر اعر  
اول بقرینه عبيد ] .

وجلال الدين سيوطى در « در نثر » كه نسخه عتيقة آن بعنايت ايزد  
قدير و لطف خبير ، پيش فقير كثير التقصير ، حاضر است گفته :  
[ المولى اسم يقع على معان كثيرة : فهو الرب ، والمالك ، والسيد ، والمنعم  
والمعتق ، والناصر ، والمحب ، والتابع ، والجار ، وابن العم ، والحليف ، والعقيد ،  
والصهر ، والعبد ، والمعتق ، والمنعم عليه .  
وأكثرها ورد في الحديث فيضاف كل واحد الى مائة تنزيه الحديث الوارد ] .  
ونيز سيوطى در تكملة « تفسير جلال محلى » گفته :

[ « أنت مولانا » : سيدنا ، ومتولى امورنا ] .

ومحمد طاهر گجراتى در « مجمع البحار » نقلا عن « النهاية » گفته :  
[ واسم المولى يقع على الرب ، والمالك ، والسيد ] - الخ .

وعلى بن سلطان محمد القارى در « مرقاة شرح مشكوة » گفته :

[ وفي « النهاية » المولى يقع على جماعة كثيرة : كالرب ، والمالك ، والسيد ،

(۱) سورة النساء : ۱ .

(۲) سورة الشعراء : ۲۶ .

(۳) ميبذی : حسين بن معين الدين المنوفى سنة (۸۷۰) .

والمنعم ، والمعق ، والناصر ، والمحب ، والتابع ، والجار ، وابن العم ،  
والحليف ، والعقيد ، والصهر ، والعبد ، والمنعم عليه <sup>(۱)</sup> - الخ .

وفاضل رشيد تلمیذ مخاطب وحید در « ایضاح لطافة المقال » گفته و بعض  
دگر معانی مولى ذکر کرده : گفته اند: که حمل مولى در این حدیث بر  
اکثر معانی مذکوره جائز است ، چنانکه ابن اثیر در « نهایه » و محمد  
طاهر فتنی در « مجمع البحار » فرموده :

وقد تكرر ذكر المولى في الحديث ، وهو اسم يقع على جماعة كثيرة :  
فهو الرب ، والمالك ، والسيد ، والمنعم ، والمعق ، والناصر ، والمحب ،  
والتابع ، والجار ، وابن العم ، والحليف ، والعقيد ، والصهر ، والعبد ، والمعق ،  
والمنعم عليه ] - انتهى .

وهرگاه مجبىء (مولى) بمعنى (سيد) بتصریح اکابر علما و احاطم کلاما ،  
ثابت شد بحمد الله مقصود اهل حق واضح گردید ، و مراد و لجاج اهل  
اعوجاج مضحک ، و اساس مکابره و عناد اهل لداد منزلزل گردید ، چه  
سيد هم مفید معنای امام و رئیس است ، کما میجىء فیما بعد انشاء الله  
تعالى ، و از این جا است که اهل حق در مقام احتجاج ، چنانچه اثبات  
مجبىء (مولى) بمعنى (أولى) می نمایند ، اثبات مجبىء آن بمعنى (سيد)  
هم می کنند .

جناب سيد مرتضى رضی الله تعالى عنه وارضاه در « فصول » فرموده :  
[ و ذكرت يوماً بحضرة الشيخ ما ذكره أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن

قبة<sup>(١)</sup> الرازي رحمه الله في كتاب « الانصاف » حيث ذكر ان شيخاً من المعتزلة أنكر أن تكون العرب تعرف المولى سيداً واماماً ، قال : فأنشدته قول الاخطل :  
 فما وجدت فيها قريش لامرأها      أعف وأوفى من أهلك وأمجدا  
 وأورى بزنديه لو كان غيره      غداة اختلاف الناس اكدي واصلدا  
 فاصبحت مولاها من الناس كلهم      وأحرى قريش أن تهاب وتحمدا  
 قال أبو جعفر رحمه الله : فأسكت الشيخ كأنما القم حجراً ، وجعلت استحسن ذلك<sup>(٢)</sup> .

بالجملة اين همه معانى لفظ (مولى) كه اكابر ائمه وأساطين ، وأجلة اعلام محققين ثابت کرده اند، ومتعصبين هم ناچار باوصف هوس انكار بعض آن، اثباتش نموده ، أعنى أولى بالتصرف ، ومتصرف في الامر، ومتولى أمر، وولى أمر، ومليك امر، بمقاد عباراتنا شتى وحسنك واحد همه مفيد معنای امامت ورياست است، وهمه متقارب ومتلازم ، وصحت وثبوت یکی از آن (فكيف بجمعها) ، اساس عناد اهل لداد را حاسم، وظهور اصحاب انكار را قاصم . والله العالم الموفق لدفع شبهات كل حائف هائم ، وقمع خرافات كل جاحد لائم ، وهو المعين لاثارة ابلج المعالم ، وتأيد أكرم الشعائر والمراسم .

### « رد قول بعدم مجيى مفعل بمعنای افعل »

قوله : بلکه گفته اند مفعل بمعنای افعل ، هنج جا وهنج ماده نیامده ،

(١) ابن قبة الرازی : أبو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبة المتكلم كان معتزلياً ثم استبصر وصنف كتاب « الامامة » وكان تلميذاً لابي القاسم الكمبي المتوفى سنة (٣١٧) .  
 (٢) الفصول المختارة من الميرون والمحاسن ج ١ / ٤ - ٥ .

چه جای این ماده على الخصوص .

أقول: اینهم از اکاذیب صریحه ملازمان شاه صاحب است ، که در جواب حدیث غدیر ( تخدیعاً للهمج الرعاع ) مرتکب آن گردیده اند .  
آنفاً بنصائمه عربیت ثابت گردید که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده ، که (مولی) را بمعنی (أولی) گفته اند ، پس بحمد الله آمدن (مفعل) بمعناى (أفعل) در این ماده بالخصوص ثابت شد ، و بهتان شاه صاحب ، « هباء منثورا » گردید .

وخواجه<sup>(۱)</sup> کابلی که جل کتاب او را شاه صاحب انتقال کرده اند ، جسارت بر ذکر این کذب و دیگر اکاذیب طریقه عجیبه نیافته ، آری خود انکار مجبىء (مولی) بمعنی (أولی) نموده ، و گفته : که تصریح نکرده است احدی از اهل حریت که مفعل آمده است بمعنی افعل ، و هذه عبارتة فی « الصواعق » : وهو باطل لان « مولی » لم یجىء بمعنی الاولی ولم یصرح أحد من أهل العربية ان مفعلاً جاء بمعنی أفعل - انتهى .  
پس در این عبارت ، نفی تصریح احدی از اهل عربیت بمجبىء (مفعل) بمعنی (أفعل) نموده ، آنکه دعوی این معنی نموده که اهل عربیت گفته اند که (مفعل) بمعنی (أفعل) هیچ جا نیامده ، چه جای این ماده على الخصوص .

و شاه صاحب از کابلی پارا فراتر نهاده اند ، و محض عدم تصریح اهل حریت را بمجبىء (مفعل) بمعنی (أفعل) کافی ندیده ، این افترا بر بستند که اهل حریت قاطبة انکار کرده اند که (مولی) بمعنی (أولی) آمده باشد ، بلکه گفته اند که (مفعل) بمعنی افعل ، در هیچ جا نه آمده ، چه جای این ماده

(۱) خواجه ابونصر محمد نصر الله بن محمد شفیع مؤلف کتاب « صواعق » .

علی الخصوص .

وقاضی سناء الله پانی پتی<sup>(۱)</sup> نیز جسارت بر ذکر این کذب غریب  
شاه صاحب و دیگر اکاذیب سمجہ نیافته، بر ذکر حاصل عبارت مذکور  
کابلی اکتفا کرده ، حیث قال فی « السیف المسلول » :

[واستدلال باین حدیث بر امامت، باطل است بوجوه: اول آنکه (مولی)  
بمعنی (اولی) نیامده ، کسی از علمای عربیت نگفته که (مفعول) بمعنی  
(أفعل) آمده باشد] - الخ .

و محتجب نماید که فخر رازی در انکار مجیء (مولی) بمعنی (اولی) ،  
تطویل و اسهاب ، و تلیق شبهات باطناب نموده ، نهایت دماغ سوزی  
بکار برده ، و خبلی دست و پا زده ، وجد و جهد و کوشش را بغایت قصوی  
رسانیده ، و شاه صاحب حاصل شبهات او را در سه تقریر بتلخیص و تغییر  
ذکر کرده اند ، و فقیر در ضمن هر تقریر مخاطب تحریر ، اصل عبارت  
رازی ، که بتلمیع و تزویق تمام ، تلیق آن نموده ، وارد کرده ، منت  
بر جان شاه صاحب و اتباع شان می گذارم ، و بعد آن ، قلع و قمع و استیصال  
آن بابلغ وجوه و احسن طرق ، بعنایت رب متعال نموده ، اُنظار منکرین  
را خیره ، و عالم را در دیدهای شان تیره می سازم .

و از غرائب آنست که شاه صاحب بنسبت رازی ، در انکار مجیء (مولی)  
بمعنی (اولی) ، نهایت اختصار را کار فرما شده اند ، لکن بمزید جنوح  
و میلان بالتزام شعائر اسلام و ایقان ، در این کلام مختصر اکاذیب عدیده  
و افتراآت کثیره بر تقریر پرتزویر رازی افزودند ، و قدری از حق را که  
رازی بآن اعتراف کرده بود (کو بعد اعتراف ، راه اعتساف پیموده )

(۱) القاضی سناء الله پانی پتی الحنفی المتوفی سنة (۱۲۱۶) .

نیز کتمان نمودند ، یعنی اعتراف رازی باینکه زجاج ، و اخفش ، و علی بن عیسی<sup>(۱)</sup> ، (مولی) را (أولی) تفسیر کرده اند ، و استشهاد بشعر لبید بر آن نموده .

و نیز تصریح رازی را باینکه ابن الانباری حکم کرده که (مولی) برای (أولی) است ، اخفا نمودند .

### «رد اکاذیب دهلوی»

اما غرائب افتراآت اکاذیب معجبات که شاه صاحب بر تلفیقات فخر رازی افزوده اند ، پس اول آن ، این است که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که (مولی) بمعنی (أولی) آمده باشد ، حال آنکه فخر رازی ، جسارت بر این کذب ظاهر نیافته ، بلکه تکذیب این دعوی از افاده مکررة رازی ظاهر است ، که مرة تفسیر (مولی) به (أولی) و استشهاد بر آن بیست لبید ، از اکابر و اعظم اهل عربیت یعنی ابو عبیده ، و اخفش ، و زجاج و علی ابن عیسی ، نقل کرده ، گو آنرا بر تساهل حمل کرده ، داد تساهل و تغافل داده ، و بار دیگر افاده کرده که ابو عبیده ، و ابن الانباری حکم کرده اند بآنکه (مولی) برای (أولی) است .

دوم آنکه اهل عربیت گفته اند که (مفعل) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص .

و این قول را هم رازی باهل عربیت نسبت نکرده . آری خود گفته که کسی از ائمة نحو و لغت ذکر نکرده که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده

(۱) علی بن عیسی : بن علی بن عبدالله الرماني الاخشیدی المتوفی سنة (۳۸۴) .

باشد ، و بین الامرین بون بائن .

چه دعوی عدم ذکر کسی از ائمه نحو و لغت ، این معنی را که (مفعول) بمعنی (أفعل) می آید ، امر آخر است ، و دعوی این معنی که اهل عربیت قاطبة گفته اند : که (مفعول) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده ، چه جای این ماده علی الخصوص ، امر آخر است ، و فرق در آن ظاهر است ، و کسی که انکار آن کند لائق خطاب نیست .

سوم آنکه تجویز مجیء (مولی) بمعنی (أولی) ، منحصر است در ابوزید لغوی .

ورازی این حصر باطل را ذکر نکرده ، بلکه بطلان این حصر ، از افاده رازی بکمال وضوح ظاهر است ، که تفسیر (مولی بأولی) از ابو عبیده و زجاج ، و اخفش ، و علی بن عیسی ، و استشهدان بشعر لبید بر آن اولاً و حکم ابو عبیده ، و ابن الانباری بآنکه (مولی) برای (أولی) است بار دیگر ذکر فرموده ، این حصر واهی را بدرکات سعیر رسانیده .

چهارم آنکه جمهور اهل عربیت ، تخطیة ابوزید در تجویز او مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده اند .

و این کذب صریح البطلان است ، و رازی با آن خلاعت ، جسارت بر ذکر آن نیافته .

پنجم آنکه جمهور اهل عربیت ، تخطیة ابوزید در تمسک او بقول ابو عبیده ، در تفسیر ( «مولیکم» بأولی بکم) نموده اند . و این راهم رازی ذکر ننموده .

ششم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند : که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که بجای فلان أولی منك ، مولی منك گویند .

و این شبهه رارازی خود ذکر نموده ، تاب و طاقت نسبت آن باحدی از اهل عربیت (چه جاجمهورشان) نیافته ، بلکه رازی و من و عدم تمامیت این وجه معلول ، بحواله ذکر نظر در آن بکتاب اصول ، ظاهر ساخته کما ستطلع علیه انشاء الله تعالی .

هفتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند : که فلان مولی منك ، باطل و منکر است بالاجماع .

و این کذب مشتمل بر دو کذب است : یکی ادعای جمهور اهل عربیت بطلان و منکریت این قول را ، و دیگر دعوی جمهور اهل عربیت ، اجماع را بر بطلان و منکریت این قول .

و گو استعمال ( مولی منك ) چون مسموع از حرب نیست جائز نباشد لکن بر ظاهر است که اهل عربیت نص و تصریح بر بطلان این استعمال نکرده اند ، و ظاهر است که نص اهل عربیت بر حکمی ، امر آخر است و استفاده آن از کدام قاعده امر آخر .

هشتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند : که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است .

و فخر رازی خود این شبهه را پیدا کرده است ، و باحدی از اهل عربیت هم نسبت آن ننموده ، چه جا که بجمهور اهل عربیت این کذب معیوب منسوب ساخته باشد .

نهم آنکه جمهور اهل عربیت در بیان حاصل معنی ، بمقام تخطیة ابو زید گفته اند : یعنی النار مفر کم و مصیر کم و الموضع اللائق بکم . و بر ظاهر است که مثل این تفسیر را در مقام ذکر احتمالات آیه کریمه ذکر کرده اند ، نه در مقام تخطیة ابو زید . فادعائه من عظیم الکذب



## والکید .

دهم آنکه جمهور اهل حریت گفته اند که تفسیر ابو حبیده، نه آنست که لفظ (مولی) بمعنی (اولی) است .

پس جناب شاه صاحب در این قول مختصر، این ده کذب مزور بکمال بلاغت و فصاحت، و طلاق و ذلاق فرانهاده اند، و بیچاره رازی با آنهمه تطویل و اطناب، و تلفیق و اسهاب، جسارت بر ایراد یکی از آنهم نیافته چه جا که همه آنها را مجتمعاً در یک مقام وارد نماید، و کابلی هم این خرافات و جزافات را ذکر نکرده، بلکه بسورخ نقی مطلق، حتی انکار ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (اولی)، از ابو زید، که شاه صاحب اعتراف بتجویز او دارند خزیده، و کتمان مطلق را ابلغ در تأیید باطل و ستر حق دیده، و دانسته که بعد اعتراف بثبوت مجیء (مولی) بمعنی (اولی)، ولو عن واحد من اهل العربیة، مجال قبل و قال تنگ، و توجیه و تأویل علیل مورت عار و تنگ خواهد شد.

و بحمد الله و حسن توفیق، شاعت و سماجت این اکاذیب عشره، بتوضیح و تفصیل بجواب اقوال مخاطب نبیل بیان می کنیم، و بیان بعضی آن کردیم .

حالا رسیدیم بر جواب شبهه انکار مجیء (مولی) بمعنی (اولی) بسبب عدم ثبوت مجیء (مفعول) بمعنی (أفعل) .

« اصل این شبهه واهی از فخر رازی است »

پس باید دانست که اصل این شبهه از فخر رازی است، قال فی « نهابة

## العقول :

[ ثم ان سلمنا صحة أصل الحديث ومقدمته ، فلانسلم دلالة على الامامة ولانسلم ان لفظ المولى محتملة للاولى ، والدليل عليه أمران : أحدهما ان (أفعل من) موضوع ليدل على معنى التفضيل و « مفعل » موضوع ليدل على الحدثان أو الزمان أو المكان .

ولم يذكر أحد من أئمة النحو واللغة ان المفعل قد يكون بمعنى أفعل التفضيل وذلك يوجب امتناع افادة المولى لمعنى الاولى ] .

محتجب نماند که فخر رازی برای (مفعل) سه معنی ذکر کرده : یکی حدثان، دوم: زمان، سوم: مکان، و معنی دیگر برای آن ثابت نساخته، حال آنکه بتصریحات ائمة لغویین اثبات، و أساطین ثقات و محققین عالی درجات، که مدار علم عربیت بر ایشانست، در ما بعد ظاهر می شود که (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول) می آید، و مجيء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول)، بمثابة در ظهور و اشتهار است که کسی از متعصبین و جاحدین هم انکار آن نکرده و اصلاً شبهة رکیکه هم در ثبوت آن پیدا نکرده، بلکه خود رازی هم مجيء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل) ثابت کرده، چنانچه در « نهاية القول » در عبارتیکه بالتمام در ما بعد می شنوی گفته :

[ وأما قول الاخطل<sup>(۱)</sup> : قد أصبحت مولاها من الناس بعده، وقوله : لم تاشروا فيه اذ كنتم موالیه، وقوله : موالى حق يطلبون، فالمراد بها الاولياء، ومثله قوله عليه السلام : « مزينة وجهينة وأسلم وغفار موالى الله ورسوله » أي أولياء الله ورسوله، وقوله عليه السلام : « ايما امرأة تزوجت بغير إذن مولاها »، والرواية المشهورة

(۱) الاخطل : غياث بن غوث بن الصلت التغلبي الشاعر توفي سنة (۹۰) .

مفسرة له ، وقوله : « ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا » أي وليهم وناصرهم  
وان الكافرين لا مولى لهم أي لناصر لهم .

هكذا روى ابن عباس ، ومجاهد وعامة المفسرين [ .

پس اگر غرض رازی از ذکر معانی ثلثة (مفعل) حصر (مفعل) در این  
معانی است ، لازم آید که مجيء (مفعل) بمعنی (فاعل وفعل ومفعول)  
هم باطل باشد و (مولى) بمعنی (معتق ومعتق وحليف وعقيد وقريب ومولى  
ومسيد) هم غلط گردد، و اگر غرض رازی حصر (مفعل) در این سه معنی  
نیست ، پس ذکر این معنی که (مفعل) موضوع است تا دلالت کند بر  
حدوثان و یا زمان ، یا مکان ، مناسبتی باین مقام ندارد ، ومحض هذر وهذیان  
است ، والله الموفق والمستعان .

اما تمسك باین معنی که کسی از ائمة نحو ولغت ذکر نکرده که (مفعل)  
بمعنی (أفعل) می آید ، پس قطع نظر از آنکه هر گاه بتصريح ائمة  
واساطین لغویین ، و اکابر و امثال محققین ، مجيء (مولى) بمعنی (أولى)  
بالخصوص ثابت شد ، اساس این وسواس متزلزل ، و بنای این ندای  
منکر ، مضمحل گردید .

بر ظاهر است که این استدلال صریح الاختلال ، از غرائب توهمات  
وعجائب شبهات ، و طرائف ترهات و اضاحیک خزعبلات است ، زیرا  
که عدم مجيء (مفعل) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد مثبت مزعوم ارباب  
لداد ، و ائمة عناد نمی تواند شد ، چه بین الامرین اصلا لزومی عقلی  
و نقلی نیست .

و اگر بسبب عدم مجيء (مفعل) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد ، انکار  
و ابطال مجيء (مولى) بمعنی (أولى) لازم آید ، بسیاری از استعمالات

صحيحه ومحاورات فصيحہ، بسمت غلط و خلل موسوم، بلکه (معاذ الله) بعض کلمات قرآن شریف بوصمت خطا و زلل، موصوم گردد، چه بر ممارسين علوم عربيه، وماهرين فنون ادبيه، بنهايت وضوح و ظهور کالنور على شاطئ الطور، متجلى و روشن است که بسيارى از لغات و کلمات و استعمالات و محاورات است که برای آن نظيرى پيدا نيست، پس اگر عدم ثبوت نظير، مستلزم ابطال و تغليب و رد و نکير باشد، لازم آيد که اين همه لغات و محاورات، مغاوط و ملحون و بسمت انکار و ابطال مقرون باشد، ولا يقول به عاقل فضلا عن فاضل، و هر چند صدق دعواى حقير در باب کثرت نظائر عدم نظير، بر متدرب خير و ناقد بصير، ظاهر و مستنير است، لکن برای تنبيه و ايقاظ نايمين، و حرکت آذان ذاهلين هائمين، چند شواهد و نظائر عدم نظير، مذکور مى شود :

### « لغات و الفاظيکه بى نظيرند »

پس، از آن جمله است لفظ (عجاف) جمع (اعجف) که در قرآن شريف وارد است : قال الله تعالى : « وقال الملك اني ارى سبع بقرات سمان يا كلهن سبع عجاف » الآية (۱) .  
و بر ظاهر است که نظيرى برای لفظ (عجاف) نيست که حسب افادة ائمة لغت، جمع (أفعل) بر (فعال) نمى آيد جز در اين لفظ :  
قال السيوطي في «المزهر» : [وقال أي ابن فارس (۲) : ليس في الكلام أفعل

(۱) سورة يوسف : ۴۳ .

(۲) ابن فارس : احمد بن فارس بن زكرياء القزويني المتوفى سنة (۳۹۵) صاحب

مجموعاً على فعال الا أعجف وعجاف<sup>(۱)</sup> .

وعجب تر آنست که خود فخر رازی هم اعتراف بفقدان نظیر (عجاف) ذکر کرده، ولیکن در مقابله اهل حق بسبب مزید اعتساف، اعراض و انحراف از آن آغاز نهاده .

قال الرازي في «مفاتيح الغيب» في تفسير الآية المذكورة: [المسئلة الاولى: قال الليث<sup>(۲)</sup>: العجف ذهاب السمن، والفعل عجف يعجف، والذكر اعجف، والانثى عجفاء، والجمع عجاف، في الذکران والاناث، وليس في كلام العرب أفعل وفعلاء جمعا على فعال غير اعجف وعجاف، وهي شاذة حملوها على لفظ سمان، فقالوا: سمان وعجاف لانهما نقيضان، ومن رأيهم حمل النظر على النظر والنقيض على النقيض]<sup>(۳)</sup> .

واز آنجمله است (هاؤم)<sup>(۴)</sup> که در قرآن شریف وارد است و مثل آنست (هاؤما) و این هر دو را نظیری نیست، زیرا که در (صه و مه) و مثل آن، ضمیر تثنيه و جمع ظاهر نمی شود، بخلاف (هاؤما وهاؤم) .  
سیوطی در «اشباه ونظائر» گفته :

[قال ابن هشام<sup>(۵)</sup> في تذكرته : اعلم ان «هاؤما» و«هاؤم» نادر في العربية

(۱) المزهر: ج ۷۷/۲ - وقال الجوهري في «الصحاح»: العجف بالتحريك: الهزال والاعجف: المهزول وقد عجف، والانثى العجفاء، والجمع عجاف على غير قياس، لان افضل وفعلاء لا يجمع على فعال، ولكنهم بنوه على سمان، والعرب قد تبنى الشيء على ضده .

(۲) ليث: بن المظفر بن نصر بن سيار الخراساني اللخوي صاحب «كتاب العين» .

(۳) مفاتيح الغيب ج ۱۸/۱۴۷ .

(۴) سورة الحاقة: ۱۹ .

(۵) ابن هشام: عبدالله بن يوسف بن أحمد الانصاري النحوي المتوفى بمصر سنة

لأنظير له، الا ترى ان غيره من «صه» و«مه»، لا يظهر فيه الضمير البتة، وهو مع ندوره غير شاذ في الاستعمال ففي «التنزيل»: «هاؤم اقروا كتابيه»<sup>(۱)</sup>.  
واز آنجمله است لفظ (ميسره) بضم سين که در قرائت عطاء<sup>(۲)</sup> آمده است، ونظیری ندارد.

قال السيوطي في «المزهر»: قال سيبويه: [ وليس في الكلام مفعل أي بضم العين، قال ابن خالويه<sup>(۳)</sup> في «شرح الدريديّة»: وذكر الكسائي<sup>(۴)</sup>، والعميد، مكرماً، ومعوناً، ومالكاً، فقال: من يحتج لسبويه ان هذه اسماء جموع وانما قال سيبويه: لا يكون اسم واحد على مفعل ( بفتح الميم وضم العين ) قال ابن خالويه: وقد وجدت أنا في القرآن حرفاً « فنظرة الى ميسرة »<sup>(۵)</sup> كذا قرأها عطاء<sup>(۶)</sup> ] .

واز آنجمله است لفظ (جماليات) که در قرآن شریف وارد است ونظیری ندارد که آن جمع (جمل) در مرتبة ششم است:  
قال السيوطي في «المزهر»: [ ليس في كلامهم جمع جمع ست مرات الا (الجمل) فانهم جمعوا جملاً أجملاً، ثم أجملاً، ثم جاملاً، ثم جملاً، ثم جمالة،

(۱) الأشباه والنظائر ج ۲/ ۸۹ .

(۲) عطاء: يحتمل انه عطاء بن ابي رباح المكي المتوفى (۱۱۵) ويحتمل انه عطاء ابن السائب الكوفي المتوفى سنة (۱۳۶) ولا يخفى ان قرائة ضم السين في « ميسرة » نسبت الى نافع بن عبد الرحمن المدني المتوفى سنة (۱۶۹)، لا الى عطاء، والله العالم .  
(۳) ابن خالويه: الحسين بن أحمد بن خالويه النحوي اللغوي المتوفى سنة (۳۷۰).  
(۴) الكسائي: علي بن حمزة الكوفي المقرئ النحوي المتوفى سنة (۱۸۹).

(۵) سورة البقرة: ۲۸۰ .

(۶) المزهر ج ۲/ ۳۳ .

ثم جمالات. قال تعالى: «جمالات صفر»<sup>(١)</sup>، فجملات جمع جمع جمع جمع جمع جمع الجمع [جمع] <sup>(٢)</sup>.

وازانجمله است (جد) (بفتح الجيم) بمعنى (مفعول) كه هيج «فعل» (بفتح القاء وسكون العين) غير آن بمعنى (مفعول) نيامده.

قال السيوطي في «المزهر»: [لم يأت مفعول على فعل الا حرف واحد رجل جد للعظيم الجد والبخت، وانما هو مجدود، محظوظ له جد وحظ في الدنيا]<sup>(٣)</sup>.  
وازانجمله است (تفاوت) بفتح واو وكسر آن كه نظيرى ندارد.

قال السيوطي في «المزهر»: [ليس في كلامهم مصدر تفاعل الا على التفاعل (بضم العين) الا حرف واحد جاء مفتوحاً ومكسوراً ومضموماً: تفاوت الامر تفاوتاً وتفاوتاً وتفاوتاً، وهو غريب ملبح حكاه ابوزيد]<sup>(٤)</sup>.  
ودر «صحاح» جوهرى مسطور است :

[وتفاوت الشبان أي تباعد ما بينهما تفاوتاً (بضم الواو)].

وقال ابن السكيت<sup>(٥)</sup>: قال الكلايون: في مصدره تفاوتاً (فتتحوا الواو).  
وقال العنبري: تفاوتاً (فكسر الواو).

وحكى أيضاً أبوزيد تفاوتاً وتفاوتاً (بفتح الواو وكسرها)، وهو على غير قياس، لان المصدر من تفاعل يتفاعل تفاعل (مضموم العين)، الاماروى في هذا الحرف]<sup>(٦)</sup>.

(١) سورة المرسلات : ٣٤ على قراءة غير أهل الكوفة .

(٢) المزهر ج ٢/ ٥٨ .

(٣) المزهر ج ٢/ ٥٥ .

(٤) المزهر ج ٢/ ٥٢ ط مصر .

(٥) ابن السكيت: يعقوب بن اسحاق الشهيد المتوفى سنة (٢٤٤) .

(٦) الصحاح: ج ١/ ٢٦٠ - لفظ فوت .

وشهاب الدین احمد خفاجی در حاشیه «بیضاوی» گفته :

[قوله من التفاوت (بضم الواو) مصدر تفاوت، وفي «ادب الكاتب»؛ انه مثلث الواو، ولا نظير له فاعرفه] .

از آنجمله است (تکاد) مضارع (کدت) بضم الکاف، که نظیری ندارد .

وفي «المزهر» : قال ابن قتيبة <sup>(۱)</sup> : [كل ما كان على فعل فمستقبله بالضم، لم يأت غير ذلك الا في حرف واحد من المعتل. روى سيويه ان بعض العرب قال كدت تكاد] <sup>(۲)</sup> .

از آنجمله است لفظ (سایلت) که نظیری برای آن مفقود است .

در «قاموس» گفته :

[واما قول بلال بن جرير :

إذا ضفنتهم أو سألتهن وجدت بهم علة حاضرة

فجمع بين اللغتين؛ الهمزة التي في سأله، والياء التي في سألته جمع بينهما

ووزنه فعائلتهن وهذا مثال لانظير له] <sup>(۳)</sup> .

از آنجمله است (يجد) بضم الجیم مضارع (وجد) که نظیری

ندارد .

قال السيوطي في «المزهر» : [قال ابن خالويه في «شرح الدرر» :

ليس في كلام العرب فعل يفعل (بفتح العين في الماضي وضمها في المضارع)

مما فاءه واو الا حرف واحد «وجد يجد» ذكره سيويه .

(۱) ابن قتيبة : عبدالله بن مسلم الدينوري المتوفى سنة (۲۷۶) .

(۲) المزهر: ج ۲/ ۶۱ ط مصر .

(۳) قاموس اللغة ج ۳/ ۳۹۲ - لفظ «سئل» .



وقال ابن قتيبة في « ادب الكاتب » : قالوا : « وجد يجد » ، و « يجد » من  
المواجدة والوجدان جميعاً وهو حرف شاذ لانظير له<sup>(۱)</sup>.

وجوهري در « صحاح » گفته :

[ وجد مطلوبه يجده ، وجوداً ، أو يجده أيضاً ( بالضم ) لغة عامرية ، لانظير  
لها في باب المثال ، قال ليبد<sup>(۲)</sup> وهو عامري :

لشوشة قند نفع الغواد يشربة تدع الصوادي لا يجدن غليلا<sup>(۳)</sup> (۴)  
ودر « قاموس » گفته :

[ وجد المطلوب كوجد ، و ورم يجده ويجده (بضم الجيم) ولانظير لها<sup>(۵)</sup> .  
از آنجمله است (يجبه) بكسر حاء در مضارع (جبه) كه نظیری ندارد  
در فقدان وعدم مشاركت (ضم عين مضارع) .

قال في « الصحاح » : يقال : احبه فهو محب ، وحبه يحبه ( بالكسر ) فهو  
محبوب . قال الشاعر<sup>(۶)</sup> :  
أحب أبا مروان من أجل تمره واهلم ان الرق بالمرء أرفق<sup>(۷)</sup>

(۱) المزهر ج ۶۱/۲ ط مصر .

(۲) البيت لجريز بن عطية بن حذيفة الشاعر المشهور المتوفى سنة (۱۱۰) ، ونسبة  
البيت الى ليبد سهو .

(۳) قبله ، وهو مطلع لقصيدة يهجو فيها الفرزدق :

لم أر مثلك يا امام خليلا أنأى بعلمتنا وأحسن قيلا

— ديوان جريز — ص ۴۵۳ —

(۴) الصحاح ج ۵۴۷/۲ — باب الدال المهملة فصل الواو .

(۵) قاموس اللف ج ۳۴۳/۱ — باب الدال فصل الواو .

(۶) هو غيلان بن شجاع النهشلي .

(۷) في لسان العرب : واهلم ان الخياد يا لخياد أدفق .

ووالله لولا تمره ماحبته : وحاکن أدنی من عید وشرق<sup>(۱)</sup>  
 وهذا شاذ لأنه لا يأتي في المضارع يفعل (بالكسر) إلا ويشر كـه يفعل (بالتضم)،  
 إذا كان متعدياً ما خلا هذا الحرف<sup>(۲)</sup>.  
 قال السيوطي في «المزهر» : قال الفرغ : نعم الحديث ينهون منه ، وبت  
 الشيء بيته وبيته ، وأشد من ذلك حيث الشيء أحبه<sup>(۳)</sup>.  
 از آنجمله است که در «صحاح» جوهری مذکور است :  
 [هنوء الطعام يهنؤ هناة ، أي صار هنيئاً ، وكذلك هنيء الطعام مثل فقه وقته .  
 هن الاخفش قال : وهنأني الطعام يهنئني ويهنؤني (من باي ضرب وقع) ،  
 ولا نظير له في المهموز<sup>(۴)</sup>.  
 از آنجمله است لفظ (شیره) که در آن (جیم) را (یا) بدل کرده اند ،  
 و نظیری برای قلب (جیم یا) نیافته اند :  
 قال السيوطي في «المزهر» : لم يأت جيم قلبت ياء إلا في حرف واحد ، إنما  
 تقلب الياء جيماً يقال في على هلج وفي ايل أجل ، والحرف الذي قلبت فيه الجيم  
 ياء الشيرة يريدون الشجرة ، فلما قلبوها ياء كسروا أولها ، لثلاثا تنقلب الياء ألفاً  
 فتصير شارة ، وهذا غريب حسن ، وقد قرئ في الشاذ ولا تقرباً هذه الشيرة<sup>(۵)</sup>.  
 از آنجمله است (سرارة) جمع (سری) که جمع فعلیل بر فعله ، غیر  
 این نیامده است .

(۱) فی الاقتصاب ص ۲۸۳ :

واقسم لولا تمره ماحبته وكان عياض منه أدنی وشرق

(۲) الصحاح : ج ۱/۱۰۵ - باب الباء فصل الحاء .

(۳) المزهر : ج ۲/۶۲ ط مصر .

(۴) الصحاح ج ۱/۸۴ - باب الالف المهموزة فصل لاله :

(۵) المزهر ج ۲/۸۸ ط بيروت .

سیوطی در «مزهَر» گفته :

[ قال سیبویه : الشجراء واحد وجمع ، وكذلك القصباء والطرفاء والحلفاء ، وقال : لا يعرف فعلة جمع فعيل غير سراة وسرى<sup>(۱)</sup> .

وفي «الصحاح»<sup>(۲)</sup> للجوهري : جمع السرى سراة (بفتح السين) وهو جمع عزيز ان يجمع فعيل على فعلة (بفتح الفاء والعين) ولا يعرف غيره [ .  
واز آنجمله است (طوائف) جمع (طلقة) که فواعل جمع فعلة غیر این  
نیامده است :

قال السيوطي في «المزهَر» : لم يأت فعلة على فواعل الا في حرف واحد ليلة طلقة لا حر فيها ولا قر ولا ظلمة وليال طوائف<sup>(۳)</sup> .  
از آنجمله است (أربعاء) نام چارشنبه که بر این وزن هم هیچ مفردی  
نیامده است .

قال السيوطي في «المزهَر» نقلاً عن سيبويه بعد ذكر الأربعاء : [ وكذلك أفغلاء لم يأت الا في الجمع نحو أصدقاء ، وأنصباء الا حرف واحد لا يعرف غيره وهو يوم الأربعاء ]<sup>(۴)</sup> .

از آنجمله است لفظ ( حجة ) بالكسر و (روية) بالضم که برای مره  
واحد می آیند و هر دو نظیری ندارند زیرا که مصدری که برای مره واحد  
می آید همه اوزان آن (مفتوح العين) است :

قال السيوطي في «المزهَر» : [ ليس في كلامهم المصدر للمرة الواحدة

(۱) المزهَر ج ۲/ ۱۱۳ .

(۲) الصحاح : ج ۶/ ۲۳۷۵ باب الواو والياء فصل السين .

(۳) المزهَر ج ۲/ ۵۴ .

(۴) المزهَر ج ۲/ ۳۶ ط مصر .

الا على فعلة سجدت سجدة ، وقمت قومة ، وضربت ضربة ، الا في حرفين  
حجبت حجة واحدة (بالكسر) ورأيت رؤية واحدة (بالضم) وسائر كلام العرب  
(بالفتح).

وحدث أبو عمر<sup>(۱)</sup>، عن ثعلب<sup>(۲)</sup>، عن ابن الإهرابي رأيت رؤية واحدة (بالفتح)  
فهذا على أصل ما يجب<sup>(۳)</sup>.

از آنجمله است لفظ (ست) که اصل آن (سدس) بود، ابدال دال در  
این لفظ ، فاقد النظير است :

قال ابن حاجب في «الشافية» : [ ست وأصله سدس ، شاذ لازم ] .

از آنجمله است لفظ (خزعال) که بر وزن فعال (بفتح الفاء) در غیر

ذوات التضعیف جز (خزعال) نیامده :

قال السيوطي في «المزهر» : [ قال ابن قتيبة : قال الفراء : ليس في الكلام  
فعال (بفتح الفاء) من غير ذوات التضعیف الا حرف واحد، يقال : ناقة بها خزعال  
أى ظلع، وأما ذوات التضعیف فالقلقال والزلال، وما أشبه ذلك وهو (بالفتح)  
اسم ، فاذا كسرتة فهو مصدر ]<sup>(۴)</sup>.

از آنجمله است (نقواء) جمع (نقى) : قال السيوطي في «المزهر» .  
[ لم يجرى فعل وفعلاء من بنات الباء الا نقى ونقواء ، ذكر ذلك أبو زيد

(۱) أبو عمر : محمد بن عبد الواحد بن أبي الهاشم الزاهد المطرز اللغوي غلام

ثعلب ، توفي سنة (۳۴۵) .

(۲) ثعلب : أحمد بن يحيى بن يسار البغدادي أبو العباس اللغوي النحوي المتوفى

سنة (۲۹۱) .

(۳) المزهر : ج ۲ / ۵۱ .

(۴) المزهر : ج ۲ / ۳۴ .

کنا فی الجمهرة [ (۱) ] .

و در «قاموس» گفته: [ نقی کریمی، نقاوة ونقاء ونقاوة ونقاوة،  
فهو نقی ج نقاء ونقواء نادرة ] (۲) .

از آنجمله است لفظ (اجفلی) که نظیری ندارد :

قال السيوطي في «المزهر» .

[ وقال (يعني سيويه): ولم يأت على أفعلى الا حرف واحد، قالوا: هو يدعو  
الاجفلى ويقال أيضاً: الجفلى ] (۳) .

و علاوه بر این، سیوطی در «مزهر» لغات دیگر هم که نظائر آن مفقود  
است ذکر کرده، من شاء فليرجع اليه .

و از جمله تراکیب عجیبه که در قرآن شریف وارد شده و نظیر آن در  
کلام عرب یافته نشده، ترکیب (سقط فی أبدیهم) (۴) است .

سیوطی در «مزهر» گفته :

[ في «شرح المقامات» للمظفرى: قال الزجاجي (۵): «سقط في أبدیهم» ،  
نظم لم يسمع قبل القرآن ، ولا عرفتة العرب ، ولم يوجد ذلك في أشعارهم ،  
والذي يدل على هذا أن شعراء الاسلام ، لما سمعوه واستعملوه في كلامهم خفي  
عليهم وجه الاستعمال ، لأن عادتهم لم تجربوه . فقال أبو نواس (۶) : ونشوة سقطت

(۱) المزهر : ج ۲ / ۴۴ .

(۲) القاموس : ج ۴ / ۳۹۷ باب الواو والياء فصل النون .

(۳) المزهر : ج ۲ / ۳۶ .

(۴) سورة الاحراف : ۱۴۹ .

(۵) الزجاجي : عبد الرحمن بن اسحاق البغدادي اللغوي المتوفى (۳۳۷) .

(۶) أبو نواس : الحسن بن هانئ شاعر المراق المولود في أعزاز سنة (۱۴۶) .

والمتوفى (۱۹۸) .

منہا فی یدہ . و ہو العالم التحریر فأخطأ فی استعمالہ و کان ینبغی أن یقول : سقط .

و ذکر أبو حاتم سقط فلان فی یدہ ، و هذا مثل قول أبي نواس و کذا قول الحریری<sup>(۱)</sup> : سقط الفتی فی یدہ<sup>(۲)</sup> .

و از جملہ نوادر فاقدة النظیر قول ایشانست : کذب علیک کذا و کذا بمعنی أمر بشیء و اغراء بآن ، و این استعمال در حدیث و در کلام خلیفہ ثانی ہم وارد است .

سیوطی در « مزرہ » گفتہ : [ فائدة من غریب الالفاظ المشتركة لفظة کذب .

قال فی « تعلیق النجیرمی »<sup>(۳)</sup> بخطہ : قال عیسی بن عمر مریری أعرابی وانا أعلف بعیراً لی ، فقال : کذب علیک البزر والنوی .  
قال الأصمعی : تقول العرب : هذه الكلمة اذا أراد أحدهم الشیء ، قال : کذب علیک کذا ، یرید علیک بکذا .

وقال التبریزی<sup>(۴)</sup> فی « تهذیبه » [ فی قول الشاعر :

وذبیسانیة وصمت یسئها بأن کذب القراطف والقروف :

هذا الکلام لفظة الخبر ، ومعناه الاغراء ، نقول : کذب علیک کذا ، أی علیک

به .

(۱) الحریری : القاسم بن علی بن محمد المصری صاحب « المقامات » الشافعی اللئوی المتوفی (۵۱۶) .

(۲) المزرہ : ج ۲ / ۱۵۳ .

(۳) النجیرمی : یوسف بن یعقوب بن اسماعیل بن حرزاد المتوفی (۴۲۳) .

(۴) التبریزی : یحیی بن علی بن محمد المعروف بالخطیب التبریزی المتوفی سنة

وفي حديث عمر : ان عمرو بن معدى كرب<sup>(١)</sup>، شكى اليه المغص<sup>(٢)</sup> فقال:  
كذب عليك العسل .

وقال ابن خالويه في « شرح الدرديدية » ، [ في قوله : « كذب العتيق وماء  
شن بارد » ، : هذا اغراء أى عليك العتيق والماء البارد، ولكنه كذا جاء عنهم بالرفع  
لانه فاعل كذب .

والعرب تقول: كذب عليك العسل ، أى ألزم العدو وسرعة السير والمشى .  
وفي الحديث: كذب عليكم الحج، وكذب عليكم العمرة ، وكذب عليكم  
الجهاد ثلاثة أسفار كذبين عليكم .

وقال التبريزي في موضع آخر من « تهذيبه » : تقول للرجل اذا أمرته بالشيء  
وأغريته به ، كذب عليك كذا وكذا ، أى عليك به ، وهي كلمة نادرة جاءت  
على غير القياس .

قال عمر : يا أيها الناس كذب عليكم الحج ، أى عليكم بالحج ، ويقال :  
كذب عليكم الحج ، والحج ( بالنصب والرفع ) لغتان : (النصب) على الاغراء  
و(الرفع) على معنى وجب عليكم وامكنكم .

انشد الاصمعي للأسود بن يعفر<sup>(٣)</sup> : « كذبت عليك لانزال تعوفنى » .

أى عليك بى فاتبعني<sup>(٤)</sup> .

وازجمله تراكيب غريبه ، قول ايشانست : ( نشدتك بالله لما فعلت ) .

(١) عمرو بن معدى كرب : بن ربيعة الزبيدي فارس اليمن ، قيل : انه قتل في  
القادسية (٢١) .

(٢) المغص ( بفتح الميم وسكون الغين ) وجع فى الامعاء .

(٣) الاسود بن يعفر : النهشلى الدارمى شاعر جاهلى عراقي مات نحو (٢٢) قبل  
الهجرة .

(٤) المزهر ج ١ / ٢٢٥ - ٢٢٦ .

سيوطى در « اشباه ونظائر » گفته :

[ قال الزمخشري في « الاحاجي »<sup>(١)</sup> : قولهم : نشدتك بالله لما فعلت ، كلام محرف عن وجهه ، معدول عن طريقه مذهب مذهب مأغربوا به على السامعين من أمثالهم ، ونوادير الغازهم ، وأحاجيهم ، وملحهم ، وأعاجيب كلامهم ، وسائر ما يدلون به على اقتدارهم وتصريفهم أئنة فصاحتهم كيف شاؤا .  
ويبان عدله ان الاثبات فيه قائم مقام الاسم ، وأصله ما أطلب منك الافعلك .  
وقال الشيخ علم الدين السخاوي<sup>(٢)</sup> في « تنوير الدياجي » : هذا الكلام مما عدل من كلامهم عن طريقته الى طريقة أخرى ، تصرفاً في الفصاحة وتفنناً في العبارة ، وليس من قبيل الالغاز .

وقال أبو علي<sup>(٣)</sup> : هو كقولهم : « شر اهر ذائب يعنى في ان اللفظ على معنى والمراد معنى آخر ، لان المعنى ما اهر ذائب الا شر » .

قال : وقول الزمخشري : أقيم الفعل فيه مقام الاسم يعنى « الافعلت » أقيم مقام « الافعلك » .

قال : ومثل هذا اى من الذي هو معنى ما هو متروك اظهاره قوله :

« اباخرشة أما انت ذانفر فان قومى لم تأكلهم الضبع »<sup>(٤)</sup>

قال سيبويه : المعنى لان كنت منطلقاً انطلقت لانطلاقك ، أى لان كنت في نفر

وجماعة من أسرتك ، فان قومى كذلك وهم كثير لم تأكلهم السنة .

(١) الاحاجي : جمع الاحجية (بضم الهمزة وسكون الحاء وكسر الجيم وفتح الياء المشددة) الكلام المفلق .

(٢) السخاوي : علم الدين على بن محمد المصرى الشافعى المتوفى سنة (٦٤٣) .

(٣) أبو علي : القالى اسماعيل بن القاسم بن عيذون الاموى اللغوى المتوفى بقرطبة

سنة (٣٥٦) .

(٤) الضبع ( بفتح الصاد وضم الباء ) : السنة الشديدة المجدة .



ولایجوز عند سیبویه اظهار کنت مع (المفتوحة) ولا حذفه مع (المكسورة) [ (۱) ] .

واز جمله ترا کتب غریبه، قول ایشانست: (راکب الناقة طلیحان).

سیوطی در «أشباه ونظائر» گفته :

[ فائدة في «تذكرة» التاج ابن مکتوم (۲) : قالوا: راکب الناقة طلیحان ، وفيه ثلثة أقوال: قيل: تقدیرة أحد طلیحين ، حذف المضاف وأقام المضاف إليه مقام المحذوف .

وقيل: التقدير: راکب الناقة والناقة طلیحان .

وقيل: التقدير راکب الناقة طلیح وهذا طلیحان ، وفيه حذف خبر وحذف

مبتداء ] (۳) .

بالجملة نظائر عدم نظیر، نهایت کثیر است، ویر متبوع کتب لغت وناظر اسفار صرف ، وواقف کلام عرب وخدام وحی الهی ، مخفی نیست ، ومجرد فقد نظیر برای بعض لغات ، بحدی واضح است که در کتب ابتدائیة صرف هم ذکر می کنند مثل کدت وتکاد (۴) ، چه جا کتب متوسطه صرف ، وچه جا کتب مبسوطه .

پس کمال عجب است که متمسکین باین شبهة واهی ، اگر مهارتی در علوم لسانیة نداشتند و بهره از علم تفسیر هم نه برداشتند و کتب مبسوطه بلکه متوسطه صرف را هم ملاحظه نساختند ، آیا رسائل صغیرة ابتدائیة صرف هم نخواندند ؟ ! تا می دریافتند که از قبول این دلیل ، آذهان صبیان هم آبی ، فلیمت المتمسک بهذا الوهم غیظاً وحنفاً شاء اوایی ،

(۱) الاشباه والنظائر ج ۱ / ۱۸۸ .

(۲) ابن مکتوم : تاج الدین احمد بن عبد القادر الحنفی المنوفی سنة (۷۴۹) .

(۳) الاشباه والنظائر ج ۳ / ۱۱۶ طمؤسسة الرسالة بیروت .

(۴) کدت بضم الکا ف .

ولاح مما سبق انه حاد عن الحق الصراح وصبي .

ونیز باید دانست که صیو طی در «مزهرو» گفته :

[ قال ابن جنی فی «الخصائص» : المسموع الفرد هل يقبل ويحتج به ؟ له احوال : أحدها أن يكون فرداً بمعنى انه لا نظير له في الالفاظ المسموعة مع اطباق العرب على النطق به ، فهذا يقبل ويحتج به ويقاس عليه اجماعاً ، كما قيس على قولهم في «شهوة» : شاعى مع انه لم يسمع غيره ، لانه لم يسمع ما يخالفه وقد أطبقوا على النطق به ] <sup>(۱)</sup> - الخ .

از این عبارات ، قاعده کلیه ظاهر است که (مسموع فرد) که نظیری در الفاظ مسموعه برای او نباشند ، هر گاه اطباق عرب بر نطق بآن حاصل شود مقبول است .

پس اگر فقدان نظیر علت قاعده می بود ، فرد فاقد النظیر بهیچ حال مقبول نمی شد .

واژه طرائف امور این است که خود فخر رازی بعد این شبهه ، بفاصله یک ورق ، بعض نظائر عدم نظیر بلا ضرورت ملحیه ذکر کرده ، اساس شبهه و کیگه خود را بدست خود کرده ، «یخربون بیوتهم بأیدیهم» <sup>(۲)</sup> | قال فی «نهاية القول» : [ وأما بيت لبيد ، فقد حكى عن الأصمعي : فيه قولان : أحدهما : ان المولى فيه اسم لموضع المولى كما بينا ، أي تحسب البقرة ان كلا من الجانبين موضع المخافة وانما الجاء (مفتوح العين) قلبياً لحكم اللام على الفاء على ان (الفتح) في معتل القاء ، قد جاء كثيراً ، منه : موهب ، وموحد ، وموضع ، وموحد و (الانكسر) في معتل اللام ، لم يسمع الا في كلمة واحدة وهي

(۱) المزهر ج ۱/ ۱۴۷ .

(۲) سورة الحشر : ۲ .

## ماوی [ - الخ .

از این عبارت ظاهر است که فخر رازی افاده کرده که کسره در ظرف معتل فاء نیامده است جز در يك کلمه که آن (ماوی) است ، پس هر گاه در (ماوی) کسر واو بر خلاف دیگر ظروف ، جائز و مسموع باشد ، همچنین اگر (مولی) که آنهم ظرف است بمعنی (اولی) آید ، بخلاف دیگر ظروف ، کدام مقام استعجاب و استغراب؟ و چه جای انکار و استهزای ناصواب است ؟

و از جمله اجوبة لطیفه که بیرکت خدمت آثار اهلیت علیه السلام ، و تأیید طریقه حقه ، بخاطر فائز این قاصر رسیده ، جواب شبهة عدم مجیء «مفعل» بمعنی «أفعل» ، و عدم ورود (مولی منك) بجای (اولی منك) بطریقی بس لطیف است ، که اساس تشکیک را «هباء منشوراً و کان لم یکن شیئاً مذکوراً» می سازد ، و امر حق را مثل نور ابلج ، روشن می سازد ، و عدم مجیء مفعل در أفعل بمواد دیگر ، که آنرا ضرر عظیم پنداشته اند ، موجب نفع تام برای اهل حق کرام گرداند .

بیانش آنکه اختصاص (مولی) بمجیء آن بمعنی (اولی) و عدم مجیء «مفعل» بمعنی «أفعل» در دیگر مواد ، و عدم ورود (مولی منك) بجای (اولی منك) که هم معنای آنست ، دلالت دارد بر آنکه بر این لفظ ، شعاعی از نور لفظ «الله» بر تافته ، زیرا که این لفظ را باری تعالی جابجا در قرآن شریف در حق خود اطلاق فرموده است :

ففي آخر سورة البقرة : [ «ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين» <sup>(۱)</sup> ] .

- وفي سورة آل عمران : [ « بل الله مولاكم وهو خير الناصرين » <sup>(۱)</sup> ] .
- وفي سورة الانعام : [ « ثم ردوا الى الله مولاهم الحق » <sup>(۲)</sup> ] .
- وفي سورة الانفال : [ « وان تولوا فاعلموا ان الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير » <sup>(۳)</sup> ] .
- وفي سورة التوبة : [ « قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا وعلى الله فليتوكل المؤمنون » <sup>(۴)</sup> ] .
- وفي سورة يونس : [ « وردوا الى الله مولاهم الحق وضل عنهم ما كانوا يفترون » <sup>(۵)</sup> ] .
- وفي سورة الحج : [ « فاقموا الصلاة وآتوا الزكاة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير » <sup>(۶)</sup> ] .
- وفي سورة محمد : [ « ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم » <sup>(۷)</sup> ] .
- وفي سورة التحريم : [ « قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم والله مولاكم وهو العليم الحكيم » <sup>(۸)</sup> ] .

---

(۱) سورة آل عمران : ۱۵۰ .

(۲) سورة الانعام : ۶۲ .

(۳) الانفال : ۴۰ .

(۴) التوبة : ۵۱ .

(۵) يونس : ۳۰ .

(۶) سورة الحج : ۷۸ .

(۷) سورة محمد «ص» : ۱۱ .

(۸) سورة التحريم : ۲ .

وأيضاً في سورة التحريم : [ «وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين والملائكة بعد ذلك ظهير » <sup>(۱)</sup> ] .

پس أحق از همه باطلاق (مولای) ، «حق تعالی» است <sup>(۲)</sup>، وبعد او «تعالی»، أحق ناس باین اطلاق ، جناب رسالت‌آب ﷺ است ، وبعد آن جناب ، أحق ناس باین اطلاق ، جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است ، وبهمین سبب حضرت رسول خدا ﷺ آنرا در حق خود اطلاق فرموده ، واختیار آن برای اثبات امامت جناب امیرالمؤمنین ﷺ نموده .

پس چنانکه برای خدا و رسول و امام ، که در حق ایشان لفظ (مولای) اطلاق یافته ، خصائص بسیار است ، همچنین برای این لفظ هم ، بعض خصائص حاصل شده ، که برای دیگر الفاظ موازنه آن حاصل نیست واختصاص (مولای) ببعض خصائص ، مثل اختصاص لفظ «الله» است بخواص عدیده ، که حسب افاده ارباب نحو ، اختصاص آن مثل اختصاص مسمای آن است بخواص کثیره .

(۱) سورة التحريم : ۴ .

(۲) مسلم بن الحجاج در «صحيح» خود بعد ذكر حديث نهی از گفتن مالك به مملوك خود «عبدی» و از گفتن مملوك به مالك «ربی» می گوید : حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، وأبو كريب ، قالا : حدثنا ابو معاوية - ح - قال : وحدثنا أبو سعيد الأشج ، قال : حدثنا وكيع كلاهما عن الأعمش بهذا الاسناد ، وفي حديثهما : «ولا يقل العبد لسيدته : مولای» .

وزاد في حديث أبي معاوية : فان مولاكم الله .

نجم الاثمة رضى الدين محمد بن حسن<sup>(١)</sup> الاسترآبادى أسبغ الله عليه النعم والايادى ، كه علامة سيوطى در « بغية الوعاة » بمدح آنجناب گفته :

[ الرضى الامام المشهور ، صاحب « شرح الكافية » لابن الحاجب الذي لم يؤلف عليها ، بل ولا في غالب كتب النحو مثله جمعاً وتحقيقاً وحسن تعليل ، وقد أكب الناس عليه ، وتداولوه ، واعتمده شيوخ هذا العصر فمن قبلهم في مصنفاتهم ودروسهم ، وله فيه ابحاث كثيرة مع النحاة ، واختيارات جمة ومذاهب تفرد بها ، ولقبه نجم الاثمة ، ولم أقف على اسمه ولا شيء من ترجمته الا انه فرغ من تأليف هذا الشرح سنة ثلث وثمانين وستمائة .

واخبرني صاحبنا المورخ شمس الدين بن عزم<sup>(٢)</sup> بمكة أن وفاته سنة أربع أوست ، الشك مني ، وله شرح على الشافية<sup>(٣)</sup> .  
در « شرح كافي » مى فرمايد :

[والاكثر في « يا الله » قطع الهمزة ، وذلك للايذان من أول الامر على ان الالف واللام خرجا عما كانا عليه في الاصل ، وصارا كجزء الكلمة ، حتى لا يستكره اجتماع با واللام ، فلو كان بقيا على أصلهما لسقط الهمزة في الدرج ، اذ همزة اللام المعرفة همزة وصل .

وحكى أبو<sup>(٤)</sup> علي : « يا الله » بالوصل على الاصل .

(١) نجم الاثمة : رضى الدين محمد بن الحسن الاديب الامامى المتوفى سنة (٦٨٦) .

(٢) شمس الدين : محمد بن عمر بن عزم التونسي المكي المالكي المورخ المتوفى سنة (٨٩١) .

(٣) بغية الوعاة : ٢٤٨ .

(٤) أبو علي : الحسن بن احمد النحوى القارمى المتوفى سنة (٣٧٧) .

وجوز سبويه أن يكون « الله » من لاه يليه ليها ، أي استتر ، فيقال في قطع همزته واجتماع اللام ويا : ان هذا اللفظ اختص بأشياء لاتجوز في غيره ، كاختصاص مسماه « تعالى » وخواصه ما في « اللهم وتالله وآله وهالله وذالله » مجروراً بحرف مقدر في السعة ، و « أفالله » بقطع الهمزة كما يجيء في باب القسم .  
وقوله :

من اجلك يا التي تيمت قلبي وأنت بخيلة بالوصل عني  
شاذ ، ووجه جوازه مع الشذوذ لزوم اللام .  
وقوله :

فيا الغلامان اللذان فرا اياكما أن تبغيا لي شرا  
أشد

وبعض الكوفيين يجوز دخول ياعلى ذى اللام مطلقاً في السعة ، والميمان في « اللهم » عوض من يا أخرنا تبركاً باسمه تعالى .  
وقال الفراء: اصله « يا الله » أمنا بالخير ، فخفف بحذف الهمزة .  
وليس بوجه ، لانك تقول : « اللهم » لاتؤمهم بالخير .  
ويجمع بين يا والميم المشددة ضرورة ، قال :

انني اذا ماحدث ما أقول : يا اللهم اللهم  
وقد يزداد في آخره ما ، قال :

وما عليك أن تقولني كلما صليت أو سبحت يا اللهم ما  
أردد علينا شيخنا مسلماً

ولا يوصف « اللهم » عند سبويه كما لا يوصف اخواته اعني الاسماء المختصة

بالنداء نحو: یا هناه<sup>(۱)</sup>، ویا نومان<sup>(۲)</sup>، ویا ملکمان<sup>(۳)</sup>، وقل .

واجاز المبرد وصفه ، لانه بمنزلة «یا الله» وقد يقال: «یا الله الکریم» ، وقد استشهد بقوله تعالى: «قل اللهم فاطر السموات والارض»<sup>(۴)</sup>، وهو عند سیبویه علی النداء المستأنف ، ولأری فی الاسماء المختصة بالنداء مانعاً من الوصف ، بلی السماع مفقود فیها ] .

ازاین عبارت ، ظاهر است که در توجیه اجتماع لام و یا در لفظ «الله» گفته شده: که این لفظ مختص است بأشیائی که جائز نیست در غیر آن مثل اختصاص مسمای لفظ «الله» ، واین معنی دلالت صریحه دارد بر آنکه اختصاص مسمای لفظ «الله» سبب دفع توهم استبعاد اختصاص لفظ «الله» بخواص عذیده است .

پس همچنین استبعاد اختصاص لفظ (مولی) ببعض خواص ، مدفوع خواهد شد باختصاص من اطلاق علیه لفظ (المولی) بخواص جلیله .  
و نیز از آن واضحست که میمین در آخر «اللهم» عوض (یا) بسبب تبرک باسم او تعالی است، پس همچنین می گوئیم که اختصاص (مولی) بمجیء آن بمعنی (أولی) بسبب تبرک باین لفظ است که جابجا در حق

(۱) هناه (بفتح الهاء) : من الالفاظ المختصة بالنداء ، والهاء التي فی آخره تصیر تاء فی الوصل معناه یا فلان ، ونسابة لانصیر تاء بل تلفظ بهاء مضمومة ، وهذه الهاء عند الکوفیین للوقف ، واما البصريون فقالوا : هی بدل من الواو فی هنوك وهنوات - لسان العرب - .

(۲) نومان ( بفتح النون وسكون الواو ) من الالفاظ المختصة بالنداء ، بمعنی كثير النوم .

(۳) ملکمان (بفتح المیم وسكون اللام وفتح الکاف) : اللثیم .

(۴) سورة الزمر: ۴۶ .



«او تعالى شأنه» وارد شده .

وقاسم بن احمد بن الموفق الاندلسي<sup>(۱)</sup>، در شرح حواشی ابوموسی  
هیمی بن عبدالعزیز جزولی<sup>(۲)</sup> بر جمل ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحق  
زجاجی، که این حواشی معروف است «بجزولیه» گفته :

[ قال رحمه الله : ولما لزم الالف واللام في اسم «الله تعالى»، قالوا: في  
الاكثر «اللهم» فعوضوا في الآخر .

قلت: ليس التعليل مطابقاً للحكم، فان لزوم الالف واللام ليس سبباً لتعويض  
الميم، بل اللزوم سبب لتجوز دخول يا عليه، وبعد فالميم عوض من يا المحذوفة  
عند البصريين، بدليل انه لا يجمع بينهما، وهذا التعويض من خصائص الاسم  
العزیز، وفي ذلك أدب وتعظيم لهذا الاسم محافظة على سلامته عن الحذف،  
فلما كانت اللام لازمة فيه وفي حذفها لاجل حرف النداء نقص، وفي ادخال حرف  
النداء عليه مع اللام الذي فيه مخالفة للاصول، فتوسطوا الحال بأن التزموا  
التعويض عند الحذف، فينجبر القواف بغرم ما حذف، كل هذا تكريم لهذا الاسم  
الشریف كما دلوا على شرف من يعقل بسلامة اسمه في الجمع ] .

از این عبارت، ظاهر است که آوردن میم در «اللهم»، از خصائص این  
اسم عزیز است، و در آن تعظیم و تکریم این اسم شریف است، پس  
معلوم شد که تخصیص لفظ ببعض خواص، گاهی برای تعظیم آن لفظ  
هم می باشد، همچنین می گویم: که اختصاص لفظ (مولی) هم بمجییء

(۱) القاسم بن احمد بن الموفق الاندلسي المقرئ الفقيه المتوفى بدمشق سنة  
(۶۶۱) .

(۲) الجزولی: هیمی بن عبدالعزیز المراكشي النحوي اللغوي المتوفى سنة  
(۶۱۰) .

آن بمعنی (اولیٰ) ، برای تعظیم و تکریم این لفظ شریف است، که حق تعالی آنرا جابجا در حق خود اطلاق فرموده .

پس کمال عجب است که فخر رازی ، و اتباع و أشیاع او ، با این همه علم و مهارت ، و تفاسف و حذاقت ، و کمال عظمت و جلالت ، و نهایت علو مرتبه و نبالت ، بمقابله اهل حق ، در تأیید باطل ، چندان مدهوش و مصعوق شدند ، که ملاحظه احکام لفظ « الله » ، که ورد زبان اهل اسلام و ایمان است هم نکرده ، بسبب تمسک و تشبث بعدم مجیء « مفعل » بمعنی « أفعل » در دیگر مواد ، برای ابطال مجیء (مولی) بمعنی (اولی) ، در حقیقت ابطال خصائص این اسم شریف خواستند ، و کمال بعد خود از خصائص علم لسان ، و حقائق فن ادب ، و نهایت بی اعتنائی باموری که بنایت مشهور و معروف است ، ظاهر کردند .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

« حصر مجوز مولیٰ بمعنی اولیٰ در ابوزید غلط است »

قوله : « الا ابوزید که این را تجویز نموده » .

اقول : حصر مجوزین مجیء (مولی) بمعنی (اولی) ، در ابو زید ، محض تخدیع و کید است ، که منشأ آن جز مزید تدین و تورع و تنزه و تخرج مخاطب هایشان ، از کذب و افتراء و بهتان و عناد و لداع و مجازفت و عدوان ، متصور نمی شود !

چه سابقاً بحمد الله و حسن توفیقہ در یافتنی که مثبتین مجیء (مولی) بمعنی (اولی) ، جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین ائمة عربیه ، و حاملین لواء صناعه علوم ادبیه می باشند ، و مع هذا اعتراف شاه صاحب بتجویز

ابوزید هم غنیمت است، که خواجه کابلی مکابره پایان رسانیده، ثبوت  
مجبیء (مولی) بمعنی (اولی) از ابوزید هم منع کرده، حیث قال فی  
جواب حدیث الغدیر :

[ وهو باطل لان المولى لم یجبىء بمعنی الاولی ولم یصرح احد من اهل  
العربیة ان « مفعلا » جاء بمعنی « أفعلا »، وماروی عن أبي زید ثبوته، لم یصح ]  
- انتهى .

پس لله الحمد که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولای  
او ثابت شد .

کمال عجب است از خواجه کابلی، که با وصفیکه بعلم ادب مناسبت  
دارد، ودم مبارات و مجارات با عبارات مقامات حریری می زند، که باخذ  
بعض فقراتش، نسج حکایات مصنوعه و تلفیق اسماء موضوعه، برای  
تهجین مذهب اهل بیت کرام علیهم السلام می نماید، و کذب و افترای خود،  
بر تمام عالم ظاهر می سازد، بانکار مجبیء (مولی) بمعنی (اولی)، نهایت  
اختباط عقل، و بعد از تدبیر ظاهر نموده، از فخر رازی که امام منکرین  
سابقین و لاحقین است هم گوی مسابقت ربوده، زیرا که رازی اگر چه  
داد اسهاب و اطناب در این باب داده، لکن از اعتراف باثبات  
ابوعبیده، و اخفش، و زجاج، و رمانی، و ابن الانباری، چاره نیافته و عبارت  
کشاف را هم که مثبت این استعمال است ذکر کرده :

و کابلی این همه را کتمان نموده، و ثبوت آنرا از ابوزید هم منع کرده  
بغایت قصوی در توهین ثبوت این استعمال کوشیده .

و شاه صاحب هم اگر چه سالک همین طریقه کتمان، و مؤثر همین وتیره  
عدوان شده اند، لکن نفی تجویز ابوزید را، نهایت شنیع دانسته، بر

ایراد آن، با وصف تقلید کابلی در ذکر دیگر اکاذیب، جسارت نیافته، بلکه نفی آن صراحة نموده، غایت کذب و بهتان کابلی عالیشان، روشن و عیان فرمودند، و کابلی چونکه دانسته است که بعد اعتراف با ثبات ائمهٔ حریت، تفسیر مولیٰ بأولیٰ، رد آن، و تأویل علینش بحمل آن بر تساهل ممکن نخواهد شد، و تقلید رازی در این باب، مفضی بندامت و تشویر و ثبوت کمال تساهل و تفصیر خواهد شد، ناچار فرار از اثبات بسوی مطلق انکار، اختیار کرده.

و بطلان حصر مجوزین در ابوزید، بحدی واضح و لائح است، که فخر رازی که موجد این شبهات است، که مخاطب تحریر در انکار مجیء (مولیٰ) بمعنی (اُولیٰ) وارد کرده، جسارت بر ادعای آن نیافته، بلکه بتصریح تمام رد و ابطال و استیصال آن نموده، که تفسیر (مولیٰ بأولیٰ) از ابو عبیده، و انخفش، و زجاج، و علی بن عیسیٰ رمانی، و استشهدان بیت لبید ذکر کرده، و بار دیگر تصریح کرده بآنکه ابو عبیده، و ابن الانباری حکم کرده اند بآنکه (مولیٰ) برای (اُولیٰ) است.

و بفرض غیر واقع اگر سوای ابوزید، کسی دیگر بمجیء (مولیٰ) بمعنی (اُولیٰ) تصریح نمی کرد، قول او تنها برای احتجاج و استدلال کافی بود بوجوه عدیده:

اول: آنکه علامهٔ سیوطی در «مزهر» گفته:

[ النوع الخامس معرفة الافراد وهو ما انفرد بروايته واحد من اهل اللغة، ولم ينقله أحد غيره، وحكمه القبول ان كان المنفرد به من اهل الضبط والاتقان، كأبي زيد، والخليل، والاصمعي، وأبي عبيدة، واضرابهم، وشرطه أن لا يخالفه فيه من هو أكثر عدداً منه، وهذه نبذة من أمثلته:

فمن افراد أبي زيد الاوسي الانصاري، قال في الجمهرة: المنشبة المال، هكذا قال أبو زيد، ولم يقله غيره.

وفيه رجل ثط، ولا يقال: أثط، قال أبو حاتم: قال أبو زيد مرة: ائط، فقلت له: أتقول ائط؟، فقال: سمعتها، والثطط خفة اللحية من العارضين [ (۱) ] الخ.

از این عبارت، ظاهر است که آنچه متفرد باشد بروایت آن یکی از اهل لغت، و غیر او نقل آن نکرده باشد، حکم آن قبول است اگر ناقل از اهل ضبط و اتقان باشد، مثل ابی زید، و خلیل، و اصمعی، و ابی حاتم و ابی عبیده، و امثال شان، و شرط قبول این قسم آنست که مخالفت نکنند این ناقل را کسانی که زیاده از او در عدد باشند، پس اگر بالفرض مجيء (مولی) را بمعنی (اولی)، جز ابو زید نقل نمی کرد، چون مخالفت کسی از ائمه عربیت با او در این باب ثابت نیست، چه جا که مخالفت کسانی باشد که اکثر باشند از او در عدد، و در جلالت و عظمت بمرتبه او رسند، حسب این افاده، قبول آن لازم و واجب میشد، و وجهی نبود برای رد و انکار محیر افکار، والله الموفق للاستبصار.

دوم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[ قال ابن الانباري: نقل أهل الأهواء مقبول في اللغة وغيرها، إلا أن يكونوا ممن يتدينون بالكذب كالخطابية من الرافضة، وذلك لأن المبتدع إذا لم تكن بدعته حاملة على الكذب فالظاهر صدقه ] (۲).

از این عبارت واضحست که نقل اهل اهواء که متدین بالكذب نباشند،

(۱) المزهر ج ۱/ ۷۷.

(۲) المزهر ج ۱/ ۸۴.

در لغت مقبول است ، پس حکم ابوزید ، کو واحد باشد ، اولی بقبول است .

سوم : آنکه نیز سیوطی در « مظهر » گفته :

[ قال الشيخ عزالدین بن عبدالسلام<sup>(۱)</sup> فی فتاویه : اعتمد فی العربية علی أشعار العرب ، وهم کفار ، لبعده التدلیس فیها کما اعتمد فی الطب وهو فی الاصل مأخوذ عن قوم کفار لذلك انتهى .

ویؤخذ من هذا ان العربي الذي يحتج بقوله لا یشرط فیہ العدالة ، بخلاف راوی الاشعار واللغات ، وكذلك لم یشرطوا فی العربي الذي يحتج بقوله البلوغ ، فأخذوا عن الصبیان ]<sup>(۲)</sup>.

از این عبارت ، ظاهر است که حسب افاده ابن عبدالسلام ، اعتماد عربیت بر اشعار کفار عرب کرده اند بسبب بعد تدلیس ، چنانکه در طب اعتماد کرده اند ، حال آنکه طب در اصل مأخوذ است از قوم کفار ، پس هر گاه بسبب بعد تدلیس ، اعتماد بر اشعار کفار جائز باشد ، اعتماد بر نقل ابوزید و امثال او ( و انکان منفرداً فیما ینقل ) بالاولی جائز خواهد بود ، لبعده التدلیس هناك بالمراحل القاصیه والمراتب الغیر المتناهیه . و سیوطی در « تدریب شرح تقریب نووی » افاده منینه ابن عبدالسلام را بیست زائد ، از نقل « مظهر » ذکر کرده ، حیث قال :

[ وقال عزالدین بن عبدالسلام فی جواب سؤال کتبه الیه أبوه محمد بن عبدالحمید : وأما الاعتماد علی کتب الفقه الصحیحة الموثوق بها ، فقد اتفق العلماء فی هذا العصر علی جواز الاعتماد علیها والاستناد الیه ، لان الثقة قد حصلت بها

(۱) عزالدین : عبدالعزیز بن عبدالسلام الدمشقی الشافعی المتوفی سنة (۶۹۰) .

(۲) المظهر ج ۱ ص ۸۴ .

كما تحصل بالرواية ولذلك اعتمد الناس على الكتب المشهورة في النحو واللغة والطب وسائر العلوم لحصول الثقة بها وبعد التدليس، ومن زعم ان الناس اتفقوا على المخطأ في ذلك، فهو أولى بالمخطأ منهم، ولولا جواز الاعتماد على ذلك لتعطل كثير من المصالح المتعلقة بها وقد رجع الشارع الى قول الاطباء في صور، وليست كتبهم مأخوذة في الاصل الا عن قوم كفار، ولكن لما بعد التدليس فيها اعتمد عليها كما اعتمد في اللغة على أشعار العرب وهم كفار لبعث التدليس<sup>(۱)</sup>.

چهارم : آنکه از عبارت « مزهر » ظاهر است که در عربی که احتجاج بقول او می کنند، عدالت هم شرط نیست، یعنی احتجاج بقول فاسق و فاجر هم در لغت روا است، پس هر گاه احتجاج بأقوال عوام فاسق و فجار اشرار، در لغت صحیح باشد، احتجاج بقول ابوزید که عربی عالم است، بالاوی جائز و صحیح باشد.

پنجم : آنکه از عبارت « مزهر » واضح است که احتجاج بأقوال صبیان عرب جائز است، و هر گاه احتجاج و استدلال بکلمات صبیان عرب جائز و صحیح باشد، احتجاج و استدلال بکلام ابوزید که از فحول رجال عرب بود، بأولویت تمام جائز خواهد بود.

ششم : آنکه نیز سیوطی در « مزهر » گفته: [ اذا سئل العربي أو الشيخ عن معنى لفظ، فأجاب بالفعل لا بالقول يكفي ].

قال في « الجمهرة » : ذكر الاصمعي، عن عيسى بن عمر قال : سألت ذا الرمة<sup>(۲)</sup> عن النضناض، فلم يزدني على أن حرك لسانه في فيه - انتهى .

قال ابن دريد : يقال: نضنض الحية لسانه في فيه اذا حر كته وبه سمى الحية

(۱) التدريب في شرح تقريب النوى ج ۱/ ۱۵۲ ط مصر .

(۲) ذوالرمة : غيلان بن عتبة العدوي الشاعر المتوفى باصفهان سنة (۱۱۷) .

نضناً [ (۱) ] .

از این عبارت ظاهر است که هرگاه شخص عربی یا شیخ سؤال کرده شود از معنای لفظی، پس جواب دهد بفعل کفایت می کند، یعنی حاجت تصریح بقول ندارد .

پس هرگاه مجرد فعل عربی و شیخ در تبیین معنی لفظ کفایت کند ، قول ابو زید که هم عربی است و هم شیخ بسیاری از اساطین ائمه عربیت، چرا کفایت نخواهد کرد ؟ !

هفتم : آنکه نیز سیوطی در « مظهر » گفته :

[ وقال ابن جنی (۲) فی « الخصائص » : من قال ان اللغة لا تعرف الا نقلاً ، فقد أخطأ ، فانها قد تعلم بالقرائن أيضاً فان الرجل اذا سمع قول الشاعر :  
قوم اذا الشر أبدی ناجذیه لهم طاروا الیه زرافات و وحداً  
يعلم ان الزرافات بمعنی الجماعات ] (۳) .

از این عبارت ، ظاهر است که معنای لغت ، بمحض قرینه هم ثابت می شود .

پس هرگاه محض قرینه برای ثبوت معنای لغت کافی باشد ، نقل صریح بالاولی کافی و وافی باشد .

هشتم : آنکه ابن هشام که از اکابر محققین اعلام است ، احتجاج بأشعار مجهوله ، جایز دانسته ، چنانچه سیوطی در « مظهر » از « شرح شواهد » ابن هشام نقل کرده که او بجواب عبدالواحد طراح صاحب کتاب « بغیة

(۱) المظهر ج ۱ / ۸۶ .

(۲) ابن جنی : عثمان بن جنی أبو الفتح الموصلی الادیب المتوفی سنة (۳۹۲) .

(۳) المظهر ج ۱ / ۳۷ .



الامل» که طعن بر استشهاد بقول : «لأنکثر انی عسیت صائماً» نموده،  
و گفته :

[هو بیت مجهول لم ینسبه الشراح الی أحد، فسقط الاحتجاج]، می فرماید :  
[ولو صح ما قاله لسقط الاحتجاج بخمسين بیناً من کتاب سیبویه ، فان فیہ  
ألف بیت قد عرف قائلوها ، وخمسين مجهولة القائل] (۱).

هر گاه احتجاج واستشهاد بأشعار مجهولة روا باشد ، و نام قائل پنجاه  
بیت که در کتاب سیبویه مذکور ، مجهول باشد ، پس احتجاج واستدلال  
بقول ابوزید که از معاریف عرب و مشاهیر اهل ادب است بأولویت بسیار  
جائز و سائغ خواهد بود .

نهم : آنکه در «ارشاد الساری شرح صحیح بخاری» تصنیف قسطلانی  
بمقام رد جماعتی از علما مثل ابوبکر رازی ، وزجاج ، و غیر ایشان بر  
شافعی در تفسیر : «ذلك أدنی أن لا نعولوا» (۲) را بأن لا نکثر عیالکم  
مذکور است :

[وقول الشافعي نفسه حجة، وحكى البغوی، عن أبي حاتم قال: كان الشافعي  
أعلم بلسان العرب منا ولعله لفته] (۳) - الخ .

پس هر گاه صرف قول شافعی، حجت باشد ، صرف قول ابی زید هم  
بأولویت و لا اقل بعدم فرق ، حجت خواهد بود .

دهم : آنکه ابوزید ، حسب افادات اکابر محققین واجله منقذین ، از  
أعظم أئمة هریت و اساطین علم لسان ، و مشاهیر نحاریر جلیل الشأن

(۱) المزهر ج ۱/ ۸۵ .

(۲) النساء : ۳ .

(۳) ارشاد الساری ج ۷/ ۷۸ .

وأما لـ اعلام اهلنا وافتاح صدور اركان است ومدائح عظيمه ومناقب  
فخيمة او ، خارج از احاطة تقرير وبيان .

علامه يحيى بن شرف نووى در « تهذيب الاسماء واللغات » گفته :

[ أبو زيد الانصاري النحوي اللغوي ، صاحب الشافعي ، وشيخ أبي عبيد

القاسم بن سلام<sup>(١)</sup>، هو الامام أبو زيد سعيد بن ثابت أبو زيد الانصاري، الامام في  
النحو واللغة .

قال الخطيب في « تاريخ بغداد » : حدث عن شعبة ، واسرائيل<sup>(٢)</sup> ، وأبي

عمرو بن العلاء<sup>(٣)</sup> المازني ، روى عنه أبو عبيد القاسم بن سلام ، ومحمد بن سعد<sup>(٤)</sup>

كاتب الواقدي<sup>(٥)</sup> ، وأبو حاتم السجستاني ، وأبو زيد عمرو بن شبة<sup>(٦)</sup> ، وأبو حاتم

الرازي ، وأبو العيناء محمد بن القاسم<sup>(٧)</sup> ، وغيرهم .

قال الخطيب : وكان ثقة ثبتاً من أهل البصرة وقدم بغداد .

ثم ذكر الخطيب بأسناده عن أبي عثمان المازني قال : كنا عند أبي زيد

فجاء الاصمعي ، فأكب على رأسه وجلس ، وقال : هذا عالمنا ومعلمنا منذثلثون

(١) أبو عبيد القاسم بن سلام الهروي البغدادي اللغوي الفقيه المتوفى سنة (٢٢٤).

(٢) اسرائيل : بن يونس بن إبي اسحاق السبيعي الهمداني أبو يوسف المتوفى

سنة (١٦٢) .

(٣) ابو عمرو بن العلاء : زبان بن العلاء بن عمار المازني المقرئ المتوفى سنة

(١٥٤) .

(٤) محمد بن سعد : ابو عبدالله الحافظ صاحب « الطبقات » المتوفى ببغداد سنة

(٢٣٠) .

(٥) الواقدي : أبو عبدالله محمد بن عمرو بن واقد المدني المتوفى سنة (٢٠٧) .

(٦) أبو زيد : عمرو بن شبة بن عبيدة بن زيد الثميري البصري المتوفى سنة (٢٦٢) .

(٧) ابو العيناء محمد بن القاسم : بن خلاد البصري الضرير اللغوي المتوفى سنة

(٢٨٢) .

سنة ، فيينا نحن كذلك اذ جاء خلف الاحمر<sup>(١)</sup> ، فأكب على رأسه وجلس ، فقال :  
هذا عالمنا ومعلمنا منذ عشر سنين .

وسئل الاصمعي وأبو عبيدة عنه ، فقالا : ماشئت من عفاف وتقوى واسلام؟  
وقال صالح<sup>(٢)</sup> بن محمد الحافظ : أبوزيد ثقة ، توفي سنة خمس عشرة  
ومائتين وقيل : سنة أربع عشرة .

قال المبرد : حدثنا الرياشي<sup>(٣)</sup> وأبو حاتم : انه توفي سنة خمس عشرة ومائتين  
وله ثلث وتسعون سنة ، توفي بالبصرة ، رحمه الله [٤] .

ومحمد بن أحمد ذهبي در «عبر في خبر من غير» در سنة خمس عشرة  
ومائتين ، گفته :

[ وفيها العلامة أبوزيد الانصاري سعيد بن أوس البصري اللغوي ، وله ثلث  
وتسعون سنة . روى عن سليمان التيمي ، وحيد الطويل ، والكبار ، وصنف التصانيف .  
وقال بعض العلماء : كان الاصمعي يحفظ ثلث اللغة ، وكان أبوزيد يحفظ  
ثلثي اللغة ، وكان صدوقاً صالحاً ]<sup>(٥)</sup> .

وعبدالله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» گفته :

[العلامة أبوزيد سعيد بن أوس الانصاري البصري اللغوي .

قال أصحاب التاريخ : كان من أئمة الادب وغلبت عليه اللغات ، والنوادر

(١) خلف الاحمر : أبو معمر بن حيان الاديب الشاعر البصري المتوفى حدود سنة  
(١٨٠) .

(٢) صالح بن محمد الحافظ : أبو علي الاسدي البغدادي جزره محدث ما وراء النهر  
توفي سنة (٢٩٤) .

(٣) الرياشي : أبو الفضل العباس بن الفرج اللغوي المقتول بالبصرة سنة (٢٥٧) .

(٤) تهذيب الاسماء واللغات ج ١/ ٢٣٥ .

(٥) العبر في خبر من غير ج ١/ ٣٦٧ .

والغريب ، وكان ثقة في روايته .

وقال أبو عثمان المازني : رأيت الأصمعي وقد جاء إلى حلقة أبي زيد المذكور فقبل رأسه وجلس بين يديه وقال : أنت رئيسنا وسيدنا منذ خمسين سنة . وكان الامام سفين الثوري يقول : أما الأصمعي فأحفظ الناس وأما أبو عبيدة فأجمعهم وأما أبو زيد الانصاري فأدقهم .

وكان النضر<sup>(١)</sup> بن شميل يقول : كنا ثلاثة في كتاب واحد ، أنا وأبو زيد الانصاري وأبو محمد اليزيدي<sup>(٢)</sup> ، وكان أبو زيد المذكور له في الادب مصنفات مفيدة [ - الى أن قال : وعمر رحمه الله حتى قارب المائة .

وقال بعض العلماء : كان الأصمعي يحفظ ثلث اللغات ، وكان أبو زيد يحفظ ثلثها وكان صدوقاً صالحاً<sup>(٣)</sup> .

وشيوخ محمد بن محمد الجزري در « طبقات القرا » كفته :

[ سعيد بن أوس بن ثابت بن بشير بن أبي زيد ، واسمه ثابت بن زيد بن قيس وثابت هذا شهد أحداً ، وهو أحد الستة الذين جمعوا القرآن على عهد النبي صلى الله عليه وسلم ، أبو زيد الانصاري النحوي .

ولد سنة عشرين ومائة ، روى القراءة عن المفضل<sup>(٤)</sup> ، عن عاصم<sup>(٥)</sup> ، وعن

(١) النضر بن شميل : أبو الحسن المازني البصري النحوي نزيل مرو المتوفى سنة

(٢٠٣) .

(٢) أبو محمد اليزيدي : يحيى بن المبارك المقرئ النحوي المتوفى سنة (٢٠٢) .

(٣) امرأة الجنان ج ٢ / ٥٨ ط حيدر آباد .

(٤) المفضل بن محمد بن علي أبو محمد الكوفي المقرئ النحوي المتوفى سنة (١٦٨) .

(٥) عاصم : بن بهدلة أبي النجود (بفتح النون وضم الجيم) الكوفي شيخ الاقرء

المتوفى سنة (١٢٩) .

أبي عمرو بن العلاء، عن أبي السمال قعنب العدوي<sup>(١)</sup>. روى القراءة عنه خلف بن هشام البزار<sup>(٢)</sup>، ومحمد بن يحيى القطعي<sup>(٣)</sup>، وأبو حاتم السجستاني وروح بن عبد المؤمن<sup>(٤)</sup>، والحسن بن رضوان، وعبد الله بن عمر الزهري، وعمر بن شبة النميري، وأبو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي، وخليفة بن خياط<sup>(٥)</sup>، وعلى بن بشر، ومحمد بن هرون<sup>(٦)</sup> التمار، فيما ذكره المالكي<sup>(٧)</sup> صاحب «الروضة» ولا يصح، بل سقط بينهما روح (والله أعلم)، وعبد الله بن عمر الزهري، وسليمان بن أيوب<sup>(٨)</sup>.

قال الحافظ أبو العلاء<sup>(٩)</sup>: كان أبو زيد الانصاري من أجلة أصحاب أبي عمرو وكبرائهم، ومن خيار أهل النحو واللغة والشعر، ونبلائهم. مات سنة خمس عشرة ومائتين بالبصرة، عن أربع أو خمس وتسعين سنة [١٠].

وجلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة» گفته :

- (١) أبو السمال (بفتح السين وتشديد الميم) قعنب بن أبي قعنب البصري المقرئ.
- (٢) خلف بن هشام البزار: البغدادي المقرئ المتوفى سنة (٢٢٩).
- (٣) محمد بن يحيى القطعي: بن مهران البصري المقرئ أبو عبد الله.
- (٤) روح بن عبد المؤمن: أبو الحسن البصري المقرئ النحوي المتوفى سنة (٢٣٥).
- (٥) خليفة بن خياط: أبو عمرو العصفري المقرئ المتوفى سنة (٢٤٠).
- (٦) محمد بن هارون التمار: بن نافع الحنفي البغدادي المتوفى بعد سنة (٣١٠).
- (٧) المالكي صاحب «الروضة»: الحسن بن محمد بن إبراهيم البغدادي المتوفى سنة (٤٣٨).
- (٨) سليمان بن أيوب: بن الحكم الخياط البغدادي المقرئ المتوفى سنة (٢٣٥).
- (٩) الحافظ أبو العلاء: الحسن بن أحمد بن الحسن الهمداني المطارد المقرئ المتوفى سنة (٥٦٩).
- (١٠) غاية النهاية ج ١/٣٠٥.

[ سعيد بن أوس بن ثابت بن بشير بن قيس بن زيد بن النعمان بن مالك بن ثعلبة بن كعب بن الخزرج أبوزيد الانصاري الامام المشهور .  
كان اماماً نحويّاً صاحب تصانيف أدبية ولغوية ، وغلبت عليه اللغة والنوادر والغريب .

روى عن أبي عمرو بن العلاء ، وروبة بن العجاج<sup>(١)</sup> ، وعمرو بن عبيد<sup>(٢)</sup> ،  
وأبي حاتم السجستاني ، وأبي عبيد القاسم بن سلام ، وعمر بن شبة ، وطائفة .  
وروى له أبو داود<sup>(٣)</sup> ، والترمذي<sup>(٤)</sup> .

وجده ثابت شهد احداً ، والمشاهد كلها بعدها ، وهو أحد الستة الذين جمعوا  
القرآن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم .  
قال السيرافي : كان أبوزيد يقول كلما قال سيبويه : أخبرني الثقة ، فأننا  
أخبرته به .

وقيل : كان الاصمعي يحفظ ثلث اللغة ، وأبوزيد ثلثي اللغة ، والخليل بن  
أحمد نصف اللغة ، وعمرو بن كركرة الاعرابي يحفظ اللغة كلها .  
وقال المازني : رأيت الاصمعي وقد جاء الى حلقة أبي زيد ، فقبل رأسه وجلس  
بين يديه وقال : أنت سيدنا ورئيسنا منذ خمسين سنة [٥] - الخ .

واز عبارت ابوالطيب لغوى ، كه در ذكر مدح أبوعبيده ، سابقاً از

(١) روبة بن العجاج : روبة بن عبدالله بن روبة التميمي من الفصحاء اللغويين توفى  
(١٤٥) .

(٢) عمرو بن عبيد : البصري المعتزلي المتوفى سنة (١٤٢) .

(٣) أبوداود : سليمان بن الأشعث السجستاني المتوفى سنة (٢٧٥) .

(٤) الترمذي : محمد بن عيسى صاحب « جامع الصحيح » توفى سنة (٢٢٩) .

(٥) بغية الوعاة : ٢٥٤ .

«مزهَر» سیوطی منقول شده ، ظاهر است که ابوزید از سه کس است که در عصر خود، اُلمة ناس در لغت و شعر و علوم عرب بودند ، و قبل ایشان و بعد ایشان مثل ایشان دیده نشده، و از ایشان آخذ کرده شد جل آنچیزی که در دست مردم است از این علم، بلکه کل این علم مأخوذ از ایشانست، و ابوزید آخذ است از ثقات اعراب و علماءشان، که خلیل هم از ایشان آخذ کرده ، و اختلاف بسوی شان نموده ، و ابوزید احفظ ناس بود برای لغت بعد ابی مالک ، و اوسع ایشان از روی روایت ، و اکثر ایشان از روی آخذ از بادیه .

و نیز از آن واضح است که حسب افاده ابن منذر : اصمعی جواب می داد در ثلث لغت، و ابوعبیده جواب می داد در نصف لغت، و ابوزید جواب می داد در دوثلث لغت .

و نیز از آن ظاهر است که ابوزید از روایت حدیث است، وثقه و مأمون است نزد ایشان ، و همچنین است حال او در لغت ، یعنی ثقه و مأمون است در لغت، و آخذ کرده اند از او لغت را اکابر ناس، که از جمله شان است سیبویه، و کافی است ترا تنها سیبویه .

و نیز از آن ظاهر است که جلالت ابوزید بمرتبه رسیده که خلیل را تنبیه و توقیف نموده بر آنکه بجای (ماؤقفک) ، (من اوقفک) نتوان گفت، و هردو بمعنی واحد نیستند، و خلیل بقول او رجوع کرده .  
و نیز سیوطی (کما سمعت سابقاً) در «مزهَر» از ابوالطیب نقل کرده که او گفته :

[ أخبرنا جعفر بن محمد <sup>(۱)</sup> ، أخبرنا علي بن سهيل ، أخبرنا أبو عثمان

(۱) یحتمل انه جعفر بن محمد بن الحسن بن المستفاض الحافظ القرطبي المتوفى

الاشنانداني ، أخبرنا التوزي قال: خرجت الى بغداد ، فحضرت حلقة الفراء ، فلما آنس بي، قال: ما فعل أبوزيد؟ ، قلت: ملازم لبيته ومسجده وقد أسن، فقال: ذاك أعلم الناس باللغة وأحفظهم لها<sup>(١)</sup> - الخ .

از این عبارت، ظاهر است که فراء تصریح کرده بآنکه ابوزید أعلم ناس بلغت ، واحفظ ایشان برای لغت است .  
ونیز سیوطی در «مزهري» گفته :

[ قال ابو الطيب: ولم يحك الاصمعي، ولا صاحبه عن الخليل شيئاً من اللغة لانه لم يكن فيها مثلهم ، ولكن الاصمعي قد حكى عنه حكايات ، وكان الخليل أسن منه .

وأخذ النحو عن الخليل جماعة لم يكن فيهم ولا في غيرهم من الناس مثل سيبويه ، وهو أعلم الناس بالنحو بعد الخليل، وألف كتابه الذي سماه « قران النحو» وعقد أبوابه بلفظه ولفظ الخليل .

وأخذ أيضاً عن الخليل حماد بن سلمة، وكان أخذ عن عيسى بن عمر قبله .  
وأخذ عن الخليل أيضاً اللغة والنحو النضر بن شميل المازني، وهو ثقة ثبت صاحب غريب وشعر ونحو وحديث وفقه ومعرفة بأيام الناس .

وأبو محمد اليزيدي ، وقد أخذ قبله عن أبي عمرو العربية ، والقراءة ، وهو ثقة .

وممن أخذ عن الخليل المورج بن عمر السدوسي<sup>(٢)</sup> ، وعلي بن نصر الجهضمي<sup>(٣)</sup>، إلا أن النحو انتهى الى سيبويه<sup>(٤)</sup> .

(١) المزهر ج ٢/ ٢٤٩ .

(٢) مؤرج بن عمر: بن منيع بن حصين السدوسي البصري النحوي المتوفى (١٩٥) .

(٣) علي بن نصر الجهضمي البصري النحوي المتوفى سنة (١٨٧) .

(٤) المزهر: ج ٢/ ٤٠٥ ط القاهرة .



از این عبارت ، ظاهر است که اصمعی ، صاحبین او - یعنی ابوزید و ابو عبیده - از خلیل حکایت لغت اصلا نکرده اند ، که خلیل در لغت مثل اینها نبود .

پس از اینجا بتصریح تمام ، افضلیت ابوزید از خلیل ، استاد سیبویه نبیل ، در لغت ظاهر می شود ، و چون افضلیت ابوزید از خلیل در لغت ، از این عبارت ظاهر است ، و هم افضلیت او از خلیل در لغت ، از عبارت « بغیة سیوطی » ظاهر ، و افضلیت او از اصمعی در لغت ، از عبارت نووی و ذهبی ، و یافعی ، و سیوطی واضحست ، و افضلیت ابوزید از ابو عبیده در نحو ، از افاده مبرد ( که می آید ) ظاهر است ، و نیز افضلیت ابوزید از ابو عبیده ، از افاده آئیه ابو حاتم واضحست ، که او از اصمعی و ابو عبیده وجه تسمیه ( منی ) پرسید ، و هر دو ندانستند ، و ابوزید آنرا بیان کرد .

و نیز افضلیت ابوزید از ابو عبیده ، و اصمعی در لغت ، از افاده ابن منذر که ابوالطیب نقل کرده ، ظاهر است .

و از عبارت یافعی ظاهر است که سفیان ثوری بعد مدح اصمعی ، و ابو عبیده ، در حق ابوزید گفته که او اوثق ایشان بود .

پس افضلیت ابوزید از افاضل و اکابر معاصرین او که خلیل ، و ابو عبیده ، و اصمعی بودند ، و اعلمیت او در این طبقه عالی ، متحقق و ثابت گردید .

و نیز سیوطی در « مظهر » گفته :

[ قال أبو الطیب : والشعر بالكوفة أكثر وأجمع منه بالبصرة ، ولكن أكثره

مصنوع ومنسوب إلى من لم يقله ، وذلك بين في دواوينهم .

وكان عالم أهل الكوفة وامامهم غير مدافع ، أبو الحسن علي بن حمزة الكسائي .

أخبرنا محمد بن عبد الواحد ، أخبرنا ثعلب ، قال : أجمعوا على أن أكثر الناس كلهم رواية وأوسعهم علماً الكسائي ، وكان يقول : قلما سمعت في شيء فعلت إلا وقد سمعت فيه أفعلت .

قال أبو الطيب : وهذا الأجماع الذي ذكره ثعلب لا يدخل فيه أهل البصرة . وأخذ الناس علم العربية عن هؤلاء الذين ذكرنا من علماء المصريين . وكان ممن برع منهم أبو محمد عبدالله بن محمد التوجي ، ويقال التوزي ، وأبو علي الحرمازي<sup>(١)</sup> ، وأبو عمر صالح بن اسحاق الجرمي<sup>(٢)</sup> .

وكانوا يأخذون عن أبي عبيدة ، وأبي زيد ، والأصمعي ، والآنخفش ، وهؤلاء الثلاثة أكثر أصحابهم .

وكان دون هؤلاء في السن أبو اسحاق إبراهيم الزيادي<sup>(٣)</sup> ، وأبو عثمان بكر ابن محمد المازني ، وأبو الفضل العباس بن الفرج الرياشي ، وأبو حاتم سهل بن محمد السجستاني ، وكان التوجي أطلع القوم في اللغة ، وأعلمهم بالنحو بعد الجرمي والمازني .

قال المبرد : كان أبو زيد أعلم من الأصمعي ، وأبي عبيدة بالنحو وكانا بعده متقاربين .

(١) أبو علي الحرمازي : الحسن بن علي مولی بنی هاشم نزيل البصرة في بنی حرماز ، ترجمه الحموی فی معجم الادباء ج ۲۴ / ۹ - والسیوطی فی بنية الوعاة : ۲۲۵ .

(٢) أبو عمر صالح بن اسحاق الجرمي : البصري مولی جرم بن زبان - توفي سنة (۲۲۵) .

(٣) أبو اسحاق إبراهيم الزيادي : بن سفيان بن سليمان النحوي المتوفى سنة (۲۴۹) .

قال: وكان المازني آخذ من الجرمي، وكان الجرمي أعوصهما<sup>(١)</sup>.  
قال أبو الطيب : وكان المازني من فضلاء الناس وعظمائهم ورواتهم  
وثقاتهم .

وكان أبو حاتم في نهاية الثقة والاتقان والعلم الواسع بالاعراب، وكتبه في  
نهاية الاستقصاء والحسن والبيان .

وزعموا انه كان يظهر السنة ويضمّر الاعتزال .

ودون هذه الطبقة جماعة : منهم أبو محمد عبد الرحمن بن عبد الله بن قريب  
ابن أخى الأصمعي، وقد روى عن عمه علماً كثيراً، وكان ربما حكى عنه ما يجد  
في كتبه، من غير أن يكون سمعه من لفظه .

وأبو نصر أحمد بن حاتم الباهلي<sup>(٢)</sup> وزعموا انه كان ابن أخت الأصمعي،  
وليس هذا بثبت، ورأيت جعفر بن محمد ينكره، وكان أثبت من عبد الرحمن  
وأسن، وقد أخذ عن الأصمعي، وأبي عبيدة، وأبي زيد، وأقام ببغداد، فربما حكى  
الشيء بعد الشيء عن أبي عمرو الشيباني .

وأخذ الناس العلم عن هؤلاء .

وأخذ النحو عن المازني والجرمي جماعة : برع منهم أبو العباس المبرد،  
فلم يكن في وقته ولا بعده مثله، وعنه أخذ أبو اسحق الزجاج، وأبو بكر بن السراج  
ومبرمان، وأكابر من لقينا من الشيوخ .

وأخذ اللغة عنهما - أعني المازني والجرمي - وعن نظرائهما جماعة،  
فاختص بالتوجي أبو عثمان سعيد بن هارون الاشناندي صاحب المعاني .

(١) أعوص بخصمه وعلى خصمه : ادخل عليه من الحجج ما يفسر عليه الخروج

منه .

(٢) أبو نصر أحمد بن حاتم الباهلي صاحب الأصمعي توفي سنة (٢٣١) .

وبرع من أصحاب أبي حاتم أبو بكر بن دريد الأزدي، فهو الذي انتهى إليه علم لغة البصريين، وكان أحفظ الناس وأوسعهم علماً وأقدرهم على الشعر، وما ازدحم العلم والشعر في صدر أحد ازدحاما كما في صدر خالف الأحمر، وابن دريد وتصدر ابن دريد في العلم ستين سنة.

وفي طبقة في السن والرواية أبو علي عسل بن ذكوان<sup>(١)</sup>.

وكان أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري أخذ عن أبي حاتم، والرياشي، وعبدالرحمن بن أخي الأصمعي، وقد أخذ ابن دريد عن هؤلاء كلهم، وعن الاثنان داني، الا ان ابن قتيبة خلط علمه بحكايات عن الكوفيين لم يكن أخذها عن ثقات.

فهذا جمهور ماضى عليه علماء البصرة، وفي خلال هؤلاء قوم علماء لم نذكرهم، لانهم لم يشتهروا، ولم يؤخذ عنهم، وانما شهرة العالم بمصنفاته والرواية عنه.

وكان ممن أخذ عن سيبويه والاعنف رجل كان يعرف بالناشي، ووضع كتاباً في النحو، مات قبل أن يتمها وتؤخذ عنه.

قال البرد: لو خرج علم الناشيء الى الناس لما تقدمه أحد.

وكان ممن أخذ عن الخليل وأبي عبيدة كيسان، وكان مغفلاً.

وقال الأصمعي: كيسان ثقة ليس بمتزبد.

وأما علماء الكوفيين بعد الكسائي، فأعلمهم بالنحو الفراء، وقد أخذ علمه عن الكسائي وهو عمدته، ثم أخذ عن اعراب وثق بهم مثل أبي الجراح<sup>(٢)</sup>.

(١) ابو علي عسل بن ذكوان: العسكري النحوي روى عن المازني والرياشي.

(٢) ابو الجراح العقيلي: من فصحاء العرب، ذكر اسمه ابن النديم في الفهرست.

وأبي ثروان <sup>(١)</sup> وغيرهما ، وأخذ نبذاً عن يونس ، وعن أبي زياد <sup>(٢)</sup> الكلابي ، وكان القراء ورعاً متديناً ، وكان يخالف الكسائي في كثير من مذهبيه .  
وممن أخذ عن الكسائي أبو الحسن علي بن الحسن الأحمر <sup>(٣)</sup> ، وأبو الحسن علي بن حازم اللحياني <sup>(٤)</sup> صاحب «النوادر» .  
وقد أخذ اللحياني أيضاً عن أبي زيد ، وأبي عبيدة ، والأصمعي ، إلا أن عمدته الكسائي .

وكذلك أهل الكوفة كلهم يأخذون عن البصريين ، وأهل البصرة يمتنعون من الأخذ عنهم ، لأنهم لا يرون الأعراب الذين يحكون عنهم حجة ، ويذكرون أن في الشعر الذي يروونه ما قد شربناه فيما مضى ، ويحملون عليه غيره .  
أخبرنا جعفر بن محمد ، أخبرنا إبراهيم بن حميد ، قال : قال أبو حاتم : إذا فسر حروف القرآن المختلف فيها ، وحكى عن العرب شيئاً ، فانما أحكيه عن الثقات منهم ، مثل أبي زيد ، والأصمعي ، وأبي عبيدة ، ويونس ، وثقات من فصحاء العرب وحمله العلم ، ولا التفت إلى رواية الكسائي ، والأحمر ، والأموي والقراء ونحوهم [ <sup>(٥)</sup> ] .

إزاين عبارت ابوالطيب لغوى، واضح ولائح است كه توجى كه اورا

(١) ابو ثروان : الوحشى المكلبى ، اعرابى فصيح يعلم فى البادية وله كتب مثل «خلق الفرس» .

(٢) ابو زياد الكلابى : يزيد بن الحر الطائى اعرابى فصيح قدم بغداد ايام المهدي العباسى وأقام بها أربعين سنة حتى مات .

(٣) ابو الحسن على بن الحسن الأحمر : مؤدب الأمين ، توفى سنة (١٩٤) .

(٤) ابو الحسن اللحيانى على بن حازم ( أو على بن المبارك ) من تلامذة الكسائي

ومن اساتذة القاسم ابن سلام ترجمه السيوطى فى بنية الوعاة ص ٣٤٦ .

(٥) المزهر ج ٢ / ٤٠٧ - ٤١٠ .

توزی هم گویند ، و ابوعلی الحرمازی ، و ابو عمر صالح بن اسحق جرمی ، که از علماء بارعین بودند ، از تلامذه ابو عبیده ، و ابوزید ، و اصمعی بودند .

و از افاده مبرد واضحست که ابوزید اعلم بود بنحو از اصمعی و ابو عبیده ، و اصمعی و ابو عبیده بعد ابوزید ، متقارب بودند .  
و نیز از آن واضحست که ابونصر احمد بن حاتم باهلی که مأخذ علم است ، آخذ از ابوزید بوده .

و نیز از آن واضحست که ابوالعباس مبرد که در وقت او و بعد او مثلش نبوده ، آخذ بود از جرمی ، و جرمی تلمیذ ابوزید است ، و ابواسحاق زجاج ، و ابوبکر سراج ، و مبرمان ، تلامذه مبرد بودند ، پس اینها بدو واسطه تلامذه ابوزید باشند .

و نیز از این عبارت ظاهر است که ابو عثمان سعید بن هارون اشنادانی صاحب « معانی » آخذ لغت از توجی ، که آخذ از ابوزید بوده ، کرده و اختصاص باو یافته .

و نیز از آن واضحست که ابوبکر بن درید که انتهای علم لغت بصربین باو واقع شده ، و احفظ ناس و اوسع شان از روی علم ، و اقدر شان بر شعر است ، و تا شصت سال متصدر در علم بوده ، و مثل او و مثل خلف احمر در ازدحام علم و شعر در صدر شان یافته نشده ، آخذ بوده از اشنادانی که تلمیذ توجی است ، و توجی تلمیذ ابوزید بوده ، پس ابن درید تلمیذ ابوزید بدو واسطه باشد .

و نیز از آن واضحست که ابوالحسن علی بن حازم لحيانی صاحب « نوادر » ، آخذ بود از ابوزید .

و نیز از آن ظاهر است که ابوحاتم افاده کرده : که هر گاه او تفسیر میکند حروف قرآن را (که اختلاف کرده شد در آن) ، و حکایت میکند از عرب چیزی را ، پس جز این نیست که حکایت میکند از ثقات عرب مثل ابوزید و اصمعی ، و ابو عبیده ، و یونس ، و ثقاتی از فصحاء عرب ، و الثقات نمی کند بسوی روایت کسائی ، و احمر ، و اموی ، و فراء ، و مثل ایشان .

پس ، از این افاده صراحة ظاهر و باهر است که ابوزید مقتدی و ملجأ ابوحاتم در تفسیر الفاظ قرآن بود ، و او از ثقات عرب است که اعتماد و اعتبار بر ایشان باید کرد ، و کسائی ، و احمر ، و اموی ، و فراء ، با آنهمه جلالت شأن و علو درجه ، بمرتبه او نمی رسند ، و ابوحاتم که باین مرتبه تعظیم و تبجیل ابوزید نموده ، حسب افاده خود ابو الطیب ، در نهایت ثقت و اتقان است ، و صاحب علم واسع با عراب ، و کتب او در نهایت استقصاء و حسن بیان است .

و نیز سیوطی در « مظهر » گفته :

[ قال أبو الطیب : فلم یزل أهل المصرین علی هذا ، حتی انتقل العلم الی بغداد قریباً ، و غلب أهل الکوفة علی بغداد و خدموا الملوک ، فقدموهم فأرغب الناس فی الروایات الشاذة ، و تفاخروا بالنوادر ، و تباهوا بالترخیصات ، و ترکوا الاصول ، و اعتمدوا علی الفروع ، فاختلط العلم .

و کان من علمائهم فی هذا العصر - أعني عصر الفراء - : أبو محمد عبد الله

ابن سعيد الاموى<sup>(١)</sup> أخذ عن الاعراب، وعن أبي زياد الكلابي، وأبي جعفر الرواسي<sup>(٢)</sup> ونبدأ عن الكسائي، وله كتاب «نوادير»، وليس علمه بالواسع .  
وفي طبقته أبو الحسن علي بن المبارك الاخش الكوفي، وأبو بكر  
الضبي<sup>(٣)</sup> صاحب كتاب «الخيال» وأبو عدنان<sup>(٤)</sup> الراوية صاحب كتاب «القصي»  
ونعم الكتاب في معناه بعد كتاب أبي حاتم، وقد روى أبو عدنان، عن أبي زيد كتبه  
كلها .

ومن أعلمهم باللغة وأحفظهم وأكثرهم اخذاً عن ثقات الاعراب أبو عمرو اسحاق  
ابن مرار الشيباني<sup>(٥)</sup>، صاحب كتاب «الجيم» وكتاب «النوادر» وهما كتابان  
جليلان، فأما «النوادر» فقد قرىء عليه وأخذناه رواية عنه، أخبرنا به أبو عمرو  
محمد بن عبد الواحد<sup>(٦)</sup>، أخبرنا ثعلب، عن عمرو بن أبي عمرو<sup>(٧)</sup>، عن أبيه .  
وأما كتاب «الجيم» فلا رواية له، لأن أبا عمرو وبخل به على الناس، فلم يقرأه  
عليه أحد .

مركز تحقيق كتاب ترمذى

- (١) أبو محمد عبدالله بن سعيد الاموى بن ابان بن سعيد بن العاص، ترجمه ابن النديم  
في الفهرست ص ٥٤ وقال : الاموى اسمه عبدالله بن سعيد، ليس هو من الاعراب، ولفى  
العلماء، ودخل البادية وأخذ عن الفصحاء من الاعراب، وله من الكتب كتاب النوادر .  
(٢) أبو جعفر الرواسي : محمد بن الحسن بن أبي سارة النحوى المتوفى سنة (١٩٣) .  
(٣) أبو بكر الضبي : اللغوى حدث عن يعقوب بن السكيت الشهيد سنة (٢٤٤) .  
(٤) أبو عدنان الراوية : عبد الرحمن بن عبد الأعلى اللغوى البصرى ترجمه في انباه  
الرواة ج ٤ / ١٤٨ .

- (٥) أبو عمرو الشيباني : اسحاق بن مرار الكوفى البغدادي المتوفى سنة (٢١٠) .  
(٦) أبو عمرو محمد بن عبد الواحد المعروف بفلان ثعلب توفى سنة (٣٤٥) .  
(٧) عمرو بن أبي عمرو الشيباني اللغوى المتوفى سنة (٢٣١) .



وقد روى عنه أبو الحسن الطوسي<sup>(١)</sup>، وأبو سعيد الضرير<sup>(٢)</sup>، وأبو سعيد الحسن بن الحسين السكري<sup>(٣)</sup>.

وأجل من روى عنه أبو نصر الباهلي، وأبو الحسن علي اللحياني، ثم يعقوب ابن السكيت. فأما الطوسي والسكري فانهما راويان وليسا امامين.

وأما أبو عبد الله محمد بن زياد الاعرابي، فانه أخذ العلم عن المفضل الضبي<sup>(٤)</sup> وهو أحفظ الكوفيين للغة، وقد أخذ علم البصريين وعلم أبي زيد خاصة من غير أن يسمعه منه، وأخذ عن أبي زيد، وجماعة من الاعراب مثل الفضيل، وعجربة، وأبي المكارم، وقوم لا يثق باكثرهم البصريون.

وكان ينحرف عن الاصمعي ولا يقول في أبي زيد الا خيراً.

وكان أبو نصر الباهلي يتعنت ابن الاعرابي ويكذبه، ويدعى عليه التزيد ويزيفه، وابن الاعرابي أكثر حفظاً للنوادير منه، وأبو نصر أشد تثبناً وأمانة وأدق.

وأما أبو عبيد القاسم بن سلام، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الرواية يقتطعه عن اللغة علوم افتن فيها، فأما كتابه « الغريب المصنف » فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بني هاشم جمعه لنفسه وأخذ كتب الاصمعي، فبوب ما فيها وأضاف اليها شيئاً من علم أبي زيد، وروايات عن الكوفيين، وأما كتابه في « غريب الحديث »، فانه اعتمد فيه على كتاب أبي عبيدة معمر بن المثنى في

(١) أبو الحسن الطوسي : علي بن عبد الله بن سنان التيمي اخذ من ابن الاعرابي المتوفى (٢٣١).

(٢) أبو سعيد الضرير : احمد بن خالد البغدادي اللغوي كان حياً في سنة (٢١٧).

(٣) أبو سعيد السكري : الحسن بن الحسين بن عبد الله النحوي المتوفى سنة (٢٧٥).

(٤) المفضل الضبي : بن محمد بن يعلى النحوي أبو العباس الكوفي المتوفى سنة

«غريب الحديث» وكذلك كتابه في «غريب القرآن» منتزع من كتاب أبي عبيدة وكان مع هذا ثقة ورعاً لأبأس به، وقد روى عن الأصمعي وأبي عبيدة ولانعلمه سمع من أبي زيد شيئاً.

قلت : قد صرح في عدة مواضع من « الغريب المصنف » بسماعه منه، قال: وسمع من الفراء، والاموي، والاحمر، وأبي عمرو . وذكر أهل البصرة أن أكثر ما يحكيه عن علمائهم من غير سماع إنما هو من الكتب، وقد أخذت عليه مواضع من كتابه « الغريب المصنف » وكان ناقص العلم بالاعراب .

وكان في هذا العصر من الرواة ابن بجدة، وأبو الحسين الأثرم<sup>(١)</sup>، فكان ابن بجدة يختص بعلم أبي زيد وروايته، وكان الأثرم يختص بعلم أبي عبيدة وروايته وكان أبو محمد سلمة بن عاصم راوية الفراء وفيه ورع شديد . وانتهى علم الكوفيين إلى أبي يوسف يعقوب بن اسحق السكيت، وأبي العباس أحمد بن يحيى ثعلب، وكانا ثقتين أمينين، ويعقوب أسن وأقدم وأحسن الرجلين تاليفاً، وثعلب أعلمهما بالنحو .

وكان يعقوب أخذ عن أبي عمرو، والفراء، وكان يحكى عن الأصمعي، وأبي عبيدة، وأبي زيد من غير سماع، إلا ممن سمع منهم نحو الأثرم، وابن بجدة وأبي نصر، وكان ربما حكى عن أعراب ثقات عنده، وقد أخذ عن ابن الأعرابي شيئاً يسيراً .

وكان ثعلب يعتمد على ابن الأعرابي في اللغة، وعلى سلمة في النحو، وكان يروي عن ابن بجدة كتب أبي زيد، وعن الأثرم كتب أبي عبيدة، وعن أبي نصر كتب الأصمعي، وعن عمرو بن أبي عمرو كتب أبيه، وكان ثقة متقناً، يستغنى بشهرته

(١) أبو الحسين الأثرم : على بن المغيرة النحوي اللغوي المتوفى سنة (٢٣٢) .

عن نعمة .

وأما أبو جعفر محمد بن حبيب<sup>(١)</sup>، فإنه صاحب أخبار ، وليس في اللغة هناك ، وقد أخذ عن سلمة ابنة أبوطالب المفضل<sup>(٢)</sup>، وقد أخذ أيضاً عن يعقوب ، وثعلب . وقد نظرت في كتبه فوجدته مخلطاً متعصباً ، ورد أشياء من كتاب العين أكثرها غير مردود ، واختار اختيارات في اللغة والنحو ومعاني القرآن غيرها المختار . وأما محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الأنباري<sup>(٣)</sup>، ومن روى عنه مثل أحمد بن عبيد الملقب بأعصيدة<sup>(٤)</sup>، فإن هؤلاء رواة أصحاب أسفار ، لا يذكرون مع من ذكرنا .

وجملة الأمر أن العلم انتهى إلى من ذكرنا من أهل المصريين على الترتيب الذي رتبناه ، وهؤلاء أصحاب الكتب والرجوع اليهم في علم العرب ، وما أخللنا بذكر أحد إلا لسبب : أما لأنه ليس بامام ولا معول عليه ، وأما لأنه لم يخرج من تلامذته أحد ليحيى ذكره ، ولأن تأليفه شيء يلزم الناس نشره ، كما ساكننا عن ذكر اليزيديين ، وهم بيت علم ، وكلهم يرجعون إلى جدهم أبي محمد يحيى بن المبارك اليزيدي<sup>(٥)</sup>، وهو في طبقة أبي زيد والاصمعي ، وأبي عبيدة ، والكسائي ،

(١) أبو جعفر محمد بن حبيب : اللغوي البغدادي المتوفى بسامراء سنة (٢٤٥) .

(٢) أبوطالب المفضل : بن سلمة بن عاصم اللغوي النحوي ، ترجمه في معجم الأدباء

ج ١٩٣/١٩٤ .

(٣) ابن الأنباري : محمد بن القاسم النحوي اللغوي المتوفى سنة (٣٢٨) ببغداد .

(٤) أبو عصيدة : أحمد بن عبيد بن ناصح الكوفي النحوي المتوفى سنة (٢٧٨) .

(٥) اليزيدي : يحيى بن المبارك بن المغيرة أبو محمد النحوي المقرئ اللغوي

البصري البغدادي المتوفى بخراسان سنة (٢٠٢) وسمى باليزيدي لصحبته يزيد بن منصور

نحال المهدي العباسي .

وعلمه عن ابي عمرو، وعيسى بن عمر، ويونس، وأبي الخطاب الاخفش الاكبر<sup>(۱)</sup>.  
وقد روى عن ابي عمرو القراءة المشهورة في أيدي الناس، الا أن علمه  
قليل في أيدي الرواة، الا في اهل بيته وذريته، وهو ثقة امين مقدم مكين، ولا  
علم للعرب الا في هاتين المدينتين، فأما مدينة الرسول صلى الله عليه وسلم،  
فلانعلم بها اماماً في العربية<sup>(۲)</sup> - الخ.

از این عبارت، ظاهر است که علمای کوفه که مصاحبین ملوک بغداد  
بودند و از جمله شان اند در عصر فراء: ابو محمد عبدالله بن سعید الاموی،  
وابو الحسن علی بن المبارک الاخفش الکوفی، وابو عکرمه ضبی صاحب  
کتاب «الخیل»، بمرتبه ابی زید و امثال او در احتیاط و تحفظ و تثبت  
و تحقیق اصول نمی رسند.

وابو عدنان که کتاب «القصی» او کتاب خوب است بعد کتاب ابی حاتم،  
روایت کتب ابو زید نموده و از مستفیدین او بوده.  
و نیز از آن واضح است که ابو عبدالله محمد بن زیاد اعرابی، آخذ علم  
ابی زید خاصه بوده، و باوصف انحراف از اصمعی، در ابو زید جز  
کلمه خیر نمی گفت.

و نیز از آن واضح است که ابو عبید القاسم بن سلام، که مصنف حسن  
التألیف است، علم ابو زید را آخذ کرده، و در تصنیف خود داخل نموده.  
و سیوطی تصریح کرده بآنکه او در چند موضع از کتاب «غریب»،  
تصریح بسماع خود از ابو زید نموده.

و نیز از آن ظاهر است که ابن بجده مختص بود بعلم ابی زید و روایت

(۱) ابوالخطاب الاخفش الاکبر: عبدالحمید بن عبدالمجید المتوفی سنة (۱۷۷)

(۲) المزهر ج ۲/ ۴۱۰ - ۴۱۳.

آن، و ابویوسف یعقوب بن اسحاق السکیت حکایت می کرد بواسطه از ابوزید، و ابو عبیده، و اصمعی.

و نیز از آن ظاهر است که ثعلب که ثقة متقن است، و مستغنی است بشهرت خود از نعمت ناعت، روایت میکرد از ابن بجده کتب ابی زید را.

و نیز از آن واضحست که کسانی را که ابوالطیب ذکر نموده، و ابوزید از صدور ایشانست، انتهای علم بایشان واقع شده، و اینها اصحاب کتب و مرجوع الیه در علم عرب می باشند.

و نیز از قول او: « ما اخللنا » - الخ واضحست که کسانی را که ابوالطیب ذکر کرده ائمه معول علیهم بودند، و برای ایشان تلامذه بودند که احیای ذکرشان کردند، بخلاف کسانی که ذکرشان ننموده، گواز اهل بیت علم باشند لکن بمرتبه مذکورین نمی رسند.

و نیز سیوطی در « مظهر » گفته:

[ لطيفة : قال ابو عبدالله محمد بن المعلى الازدي<sup>(۱)</sup> في كتاب « الترقيص » : حدثني هارون بن زكريا<sup>(۲)</sup> ، عن البلعي ، عن أبي حاتم ، قال : سألت الاصمعي : لم سميت مني ، مني ؟ ، قال : لا أدري ، فلقبت أبا عبيدة ، فسألته ، فقال : لم أكن مع آدم حين علمه الله الاسماء ، فأسأله عن الاشتقاق الاسماء ، فأبيت أبازيد فسألته ، فقال : سميت مني لما يمني من الدماء ] .

از این عبارت ، ظاهر است که ابو حاتم از اصمعی و ابو عبیده وجه

(۱) أبو عبدالله محمد بن المعلى الازدي : الاسدي النحوي اللغوي كان حياً قبل سنة (۲۴۳) .

(۲) هارون بن زكريا : أبو علي الهجري النحوي صاحب « كتاب النوادر » .

تسمیه بمنی پرسید ، و هر دو از بیان وجه عاجز شدند و پی بآن نبردند ،  
و هر گاه از ابوزید پرسید ، وجه آن بیان کرد و حل معضله نمود .

### « دلیل ابوزید قول ابو عبیده نیست »

قوله: [ و متمسك او قول ابو عبیده است در تفسیر « هی مولیکم » ای اولی  
یکم ] .

اقول : دلیلی بر این دعوی که متمسك ابوزید قول ابو عبیده است  
وارد نقرموده ، و ابوزید معاصر ابو عبیده است ، و در سن هم قریب او  
است ، که ولادت ابوزید در سنهٔ عشرين و مائة است ، كما في « طبقات <sup>(۱)</sup>  
القراء » لابن الجزري ، و نووی ذکر کرده که او وفات یافته در سنهٔ خمس  
عشرة و مائتين <sup>(۲)</sup> ، و برای او نود و سه سال بود ، و کذا ذکر الذهبی في  
« العبر <sup>(۳)</sup> » و الیافعی في « مرآة الجنان <sup>(۴)</sup> » .  
و ولادت ابو عبیده در سنهٔ ثنتی عشرة و مائة بوده .

سیوطی در « بغیة » بترجمة ابو عبیده گفته :

[ ولد سنة ثنتی عشرة و مائة ، و مات سنة سبع <sup>(۵)</sup> ، و قيل : عشر ، و قيل : إحدى  
عشرة و مائتين <sup>(۶)</sup> ] .

(۱) غایة النهایة فی طبقات القراء : ج ۱ / ۳۰۵ .

(۲) تهذیب الاسماء و اللغات ج ۱ / ۲۳۵ .

(۳) العبر فی خبر من خبر ج ۱ / ۳۶۷ .

(۴) مرآة الجنان ج ۲ / ۵۸ .

(۵) فی المصدر المطبوع : مات سنة تسعة ، و قيل : ثمان ، و قيل : عشرة ، و قيل :  
احدی عشرة و مائتين .

(۶) بغیة الوعاة : ۳۹۵ .

و با وصف این همه قرب هم و معاصرت و اتحاد زمان حسب اقادات  
محققین عالی درجات ، ابوزید اعلم و افضل است از ابو عبیده .  
آنفا دانستی که « مبرد » تصریح کرده است بآنکه ابوزید اعلم است  
بنحو از اصمعی ، و ابو عبیده .

و نیز از افاده « ابن مناذر » ظاهر است که ابو عبیده جواب می داد در  
نصف لغت ، و ابوزید جواب می داد در دو ثلث لغت ، پس افضلیت  
ابوزید از ابو عبیده در لغت ظاهر باشد .

و نیز افضلیت ابوزید از ابو عبیده از حکایت ابو حاتم در استفسار وجه  
تسمیه منی از اصمعی و ابو عبیده و ابوزید ظاهر است ، و قطع نظر از  
این افاده شاه صاحب تکذیب خواجه کابلی مکرراً و مؤکداً می نماید ،  
زیرا که او نفی صحت ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (اولی) از ابوزید  
می نماید ، و شاه صاحب اولاً افاده کرده اند که ابوزید این را تجویز نموده  
و ثانیاً افاده می کنند که او در این تجویز تمسک نموده است بقول ابو  
عبیده .

پس بتکرار و تأکید از ارشاد مخاطب وحید ثابت شد که ابوزید تجویز  
مجویء (مولی) بمعنی (اولی) نموده است ، و این تکذیب صریح خواجه  
کابلی است ، و لله الحمد علی ذلك .

و نیز از این عبارت شاه صاحب ، ظاهر است اعتراف و اقرار بآنکه  
ابو عبیده در تفسیر « هی مولیکم »<sup>(۱)</sup> گفته : ای اولی بکم .

پس ثابت شد که نزد ابو عبیده (مولی) بمعنی (اولی) می آید ، و در  
کلام الهی مراد از (مولی) (اولی) است .

پس شناعت انکار و استهزای شاه صاحب بر أخذ (مولی) بمعنی (اولی) در حدیث غدیر، و تفسیر کلام حضرت بشیر نذیر رضی الله عنه مانفح المسک والعبیر، موافق تفسیر کلام ایزد قدیر، حسب افاده خودشان ظاهر شد. و اما حمل این تفسیر بر بیان حاصل معنی، پس جوابش عنقریب می آید که: اولاً: دعوی بی دلیل است. و ثانیاً: بر تقدیر تسلیم، منافی استفاده معنی (اولی) از (مولی) بهیچ وجه نیست.

و نیز از این افاده شاه صاحب، نهایت تعصب خواهی کابلی ظاهر می شود که شاه صاحب ناچار اقرار بتفسیر ابو عبیده (مولی) را (بأولی)، می نمایند و کابلی اصلاً بآن لحاظ ننموده، و در کتمان آن کوشیده، بر انکار محض اکتفا کرده و بمفاد «زاد فی الطنبور نغمة» نفی صحت ثبوت آن از ابو زید هم کرده.

قوله: [لكن جمهور أهل عربيت در این تجویز و تمسک تخطیه کرده اند].  
اقول: «كبرت كلمة تخرج من أفواههم أن يقولون الا كذباً»<sup>(۱)</sup>.

کمال عجب است که با این همه جلالت و ریاست و امامت متسنن، تحلیل کذب صراح و بهتان بواح برای خود نموده، کذب متواتر مکرره، و افتراآت متوالیه مزوره، و هفوات واهیة شنیعه بی اثر، و خرافات باطله فظیحه بی ثمر، بی محابا سر می دهد، و اصلاً مبالغاتی بهول روز معاد، و هراس از تشنیعات علمای نقاد ندارد!!، فلا حول ولا قوة الا بالله.

آری می توان گفت که ایثار این اکاذیب، و اختیار این افتراآت، برای تصدیق قضیه مشهوره «الولد سر لایسه»، از حضرت شاه صاحب در این مقام سر زده، زیرا که والد ماجدشان بمزید ورع و دیانت، جسارت



نموده بر نفی مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر) که رئیس المتعصیین والمتعتین فخر رازی و اشیا ع و اتباع او هم، کلامی در آن نکرده بودند این فرزند ارجمند شان اگر چه بکدام مصلحت نفی مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر) نکرده ، لکن در نفی مجيء (مولی) بمعنی (أولی) ، ترقی بر رازی و اتباع او هم نموده، که اختراع این اکاذیب عجیبه و افتراآت غریبه آغاز نهاده ، رشادت و نجابت و صدق و امانت را بغایت قصوی رسانیده ، مزیت خود بر والد مساجد خود بتکثیر کذبات و افتراآت ، ظاهر فرموده .

بالجملة ظاهر است که هرگز جمهور اهل عربیت تخطیة قائل این قول نکرده اند ، « والمدعی مطالب بالدلیل ولن یجد الیه الی آخر الدهر من سبیل » .

آری جمعی کثیر از اساطین ائمة عربیت مثل : یحیی بن زیاد الفراء و ابو عبیده معمر بن المثنی ، و ابو الحسن سعید بن مسعدة المجاشعی الاخفش و احمد بن یحیی المعروف بثعلب ، و ابو العباس محمد بن یزید المعروف بالمبرد ، و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الزجاج ، و ابو بکر محمد بن القاسم المعروف بابن الانباری ، و محمد بن عزیز السجستانی ، و علی ابن عیسی بن علی الرمانی النحوی ، و ابو نصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوهری ، و ابو اسحاق احمد بن محمد الثعلبی النیسابوری ، و ابو الحسن علی بن أحمد الواحدی ، و ابو الحجاج یوسف بن سلیمان الشتمری ، و قاضی ابو عبدالله الحسین بن احمد الزوزنی ، و ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد الشیبانی التبریزی ، و حسین بن مسعود الفراء البغوی ، و ابو القاسم جارا لله محمود بن عمر الزمخشری ، و غیر ایشان ممن سمعت

اسماءهم، موافقت ابوزید در اثبات مجیء (مولی) بمعنی (اولی) نموده و قائل بقول ابی زید گردیده‌اند.

پس اگر این موافقت و معاضدت و مساعدت و تصدیق و اقرار را، تخطیه ورد و انکار نامند فلامشاحه فی الاصطلاح.

نهایت تحیر است که جناب شاه صاحب در مقام رد و ابطال قول ابوزید، که بسیاری از ائمه موافق او هستند، از ایراد شاهد و دلیل اعراض ورزیده ادعای تخطیه جمهور اهل عربیت این قول را آغاز نهاده، کذب و بهتان را رواجی تمام داد، و ادنسی متدینی هم، چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد، چه جا علمای فاضل و کمای مدقق!

و شناعت این کذب فاحش و افترای داهش، بحدی ظاهر و واضحست که رازی رئیس المنکرین و مقتدی الجاحدین، باوصف مسییس حاجت و شدت اهتمام در این باب، جسارت بر ذکر آن نیافته، و نه اتباع و اشباع او کالاصفهان، و الایچی، و الجرجانی، و البرزنجی، و الهیتمی، و الکابلی، باوصف تقلید رازی در این باب این بهتان بر ائمه عربیت بافته.

و محتجب نماند که ادعای این معنی که جمهور اهل عربیت تخطیه ابوزید در تجویز مجیء (مولی) بمعنی (اولی) کرده‌اند، دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد جمهور اهل عربیت ثابت است که ابوزید اثبات مجیء (مولی) بمعنی (اولی) نموده، پس بطلان نفی کابلی صحیح ثبوت این معنی از ابوزید، باعتراف جمهور اهل عربیت، حسب افاده شاه صاحب ثابت باشد، و کذب کابلی بافاده شاه صاحب، مرة بعد از مرة، واضح و محقق گردد، والله الحمد علی ذلک.

و از غرائب مضحکه آنست که شاه صاحب در باب مکائد بقول ابوزید لغوی بمقابله اهلحق، احتجاج واستدلال می نمایند، و در اینجا چون قول ابوزید را موافق اهل حق یافتند، بطعن طراق تمام سر رد و تغلیط او افراشتند، و بمزید صدق و ورع، تخطئه او را بجمهور اهل حریت منسوب ساختند .

و عبارت شاه صاحب در باب مکائد، بعد ذکر دو قرائت جر و نصب « ارجلکم »<sup>(۱)</sup> در آیه وضو این است :

پس چون در حکم این دو قرائت تأمل کردیم، نزد اهل سنت تطبیق در میان هر دو بدو وجه یافتیم :

یکی آنکه مسح را بر غسل حمل کنند، چنانچه ابوزید انصاری، و دیگر لغویان تصریح کرده اند که : [ المسح فی کلام العرب یکون غسلاً، یقال للرجل اذا توضأ تمسح، ویقال : مسح الله مابک، أى ازال عنک المرض، ویقال : مسح الارض المطر ] - الخ<sup>(۲)</sup> .

و بفرض غیر واقع اگر کسی از لغوین بتصریح صریح هم، نفی مجیء (مولی) بمعنی (اولی) میکرد، باز هم در آن حجتی نبود بمقابله مثبتین، زیرا که مثبت مقدم است بر نفی، و اثبات اثبات برای احتجاج واستدلال اهلحق کافی است و وافق، و بنابراین قاعده اگر نفات از ائمه ثقات هم می بودند و مساوی، بلکه ازیاد و اکثر هم می بودند، کلام شان لائق اعتنا نبود، چه جا که اقل و اندر هم نیستند، بلکه اصلاً وجودی ندارند .

(۱) المائدة : ۶ .

(۲) تحفة العاشریه : ۵۱ ط لکهنر .

و هر گاه افضلیت ابو زید از ابو عبیده و اصمعی بلکه خلیل، سابقاً ظاهر و واضح شد، و این هم ثابت گردید که تمام علم عرب مأخوذ است از ابو زید، و ابو عبیده، و اصمعی، پس مجییء (مولی) بمعنی (اولی) باعتراف شخصی ثابت شد که افضل است از جمیع آن کسانی که جمیع علم عرب مأخوذ است از ایشان.

و چون ابو عبیده هم، تفسیر (مولی باولی) نموده، پس مجییء (مولی) بمعنی (اولی) صراحة بافاده دو کس از جمله این سه کس ثابت شد که جمیع علم عرب مأخوذ از ایشان است.

و چون اصمعی ماح ابو زید و تلمیذ او، و مستفید و کاسه لیس او است که حسب نقل (نووی) تصریح کرده است بآنکه این کس یعنی ابو زید عالم ما و معلم ما است از سی سال.

و نیز اصمعی و ابو عبیده بجواب سؤال سائلی از حال ابو زید، کمال عفاف و تقوی و اسلام او ثابت کرده اند، و حسب افاده یافعی، و سیوطی اصمعی بخطاب ابو زید گفته که تو رئیس و سید ماهستی از پنجاه سال. پس انکار مجییء (مولی) بمعنی (اولی)، و آنهم با این همه زور و شور در حقیقت تخطیه و تغلیط و رد شنیع است بر حضرات ثلثه، که مقتدای جمیع عالم در علم عرب اند، و جمیع علم عرب مأخوذ از ایشانست، که دوتا از این سه کس مصرح بمجییء (مولی) بمعنی (اولی) هستند، و شخص ثالث اعنی اصمعی، ابو زید را که مثبت مجییء (مولی) بمعنی (اولی) است، بمدح عظیم و تبجیل فخم نواخته است و بتلمذ و استفاده طولیه خود از او اعتراف و اقرار کرده.

### «رد گفتار دهلوی در لوازمیکه ادعاء کرده»

قوله: [وگفته اند که اگر این قول صحیح باشد، لازم آید که بجای (فلان اولی منک)، (مولی منک) گویند].

اقول: این حرف واهی را متعصبین غیرمتدبرین أعسی رازی قاصر الباع، واتباع واشیاع او که بهره از عربیت ندارند، و در فنون وهمیه و مجادلات رسمیه منهمک اند گفته اند، شاهصاحب از راه دیانتی که دارند، آنرا منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند، فالله حسیه و حسیب امثاله، والمنزل علیهم شدید عقابه و نکاله.

کمال حیرت است که شاهصاحب در تأیید باطل و رد حق، چنان مدهوش و مبهور شده اند، که از ظهور غایت شناعة و سماجت، این شبهه سخیفه واهی بر آدانی طلبه ناظرین اوائل رسائل معروفه، مثل «مسلم»<sup>(۱)</sup> و سلم<sup>(۲)</sup> بهاری، و شروح آن که دستمال طلبه علوم این دیار است، و بطلان این شبهه از اوائل و مبادی این هردو کتاب و شروح آن ظاهر، نیز مبالاتی نکردند، و هرگاه شاهصاحب بکتاب «مسلم» و «سلم» اعتنای نکردند، و مبادی مقام درس هردو را بنظر بصیرت ملاحظه فرمودند پس از ایشان شکایت عدم اعتناء بدیگر کتب مبسوطه اصول و تحقیقات محققین فحول، و عدم مبالات باقادات ائمه لغویین و محققین نحویین،

(۱) مسلم الثبوت فی فروع الحنفیه للشیخ محب الله البهاری الهندی المتوفی (۱۱۱۹) شرحه عبدالعلی محمد بن نظام الدین محمد الانصاری الهندی، و سباه فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت فرغ منها سنة ۱۱۸۰ - و توفی سنة (۱۲۲۵) ببدراس (۲) سلم العلوم: فی المنطق للشیخ محب الله المذكور أيضاً.

و عدم نظر در کلمات جذاق متکلمین، چه طور بر زبان توان آورد ؟ !  
و چون خواهی کابلی مناسبتی بعلم عربیت داشته، چنانچه افسادت  
ائمه عربیت را که مثبت مجیء (مولی) بمعنی (اولی) است، قابل توجیه  
و تاویل علیل نیافته، از ذکر آن مطلقاً اعراض و رزیده، همچنان از ذکر  
این اعتراض واهی و شبهه رکیکه طی کشح نموده، خود را از مؤاخذات  
محققین، و دار و گیر منقدین بیکسو کشیده، و خوف کرده که اگر تشبیه  
بآن خواهی نمود، نهایت بعد او از تحقیقات ائمه اصول و اطلاقات  
عرب عرباء و افادات لغویین و نحویین، ظاهر خواهد شد.

### « شبهه واهیة فخر رازی در معنای کلمه مولی »

و چون فخر رازی در بیان این شبهه که شاه صاحب باختصار و اقتصار  
آورده اند، براه تطویل و تفصیل رفته، لهذا، اولاً عبارت رازی بمعنیها  
نقل می کنم، و بعد آن باستیصال تقریر رکیکش، که در ضمن آن افاده  
شاه صاحب « هباء منبأ » خواهد شد، می پردازم .  
پس باید دانست که رازی در « نهاية العقول » بعد عبارت سابقه گفته :  
[ ثانيهما : ان المولى لو كان يجيء بمعنى الاولى، لصح ان يقرن بأحدهما  
كل ما يصح قرنه بالآخر، لكنه ليس كذلك، فامتنع كون المولى بمعنى الاولى .  
بيان الشرطية : ان تصرف الواضع ليس الا في وضع الالفاظ المفردة  
للمعاني المفردة، فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض، بعد صيرورة كل واحد  
منها موضوعاً لمعناه المفرد، فذلك أمر عقلي، مثلاً اذا قلنا : « الانسان حيوان »  
فأفاده لفظة « الانسان » للحقيقة المخصوصة بالوضع، وأفاده لفظ « الحيوان »

للحقيقة المخصوصة أيضاً بالوضع، فأما نسبة الحيوان الى الانسان بعد المساعدة على كون كل واحد من هاتين اللفظتين موضوعاً للمعنى المخصوص، فذلك بالعقل، لا بالوضع .

واذا ثبت ذلك فلفظة « الاولى » اذا كانت موضوعاً لمعنى، ولفظة « من » موضوعاً لمعنى آخر، فصحة دخول احدهما على الآخر لا يكون بالوضع، بل بالعقل .

واذا ثبت ذلك فلو كان المفهوم من لفظة « الاولى » بتمامه من غير زيادة ولا نقصان، هو المفهوم من لفظة « المولى » والعقل حكم بصحة اقتران المفهوم من لفظة « من » بالمفهوم من لفظة « الاولى » وجب صحة اقترانه أيضاً بالمفهوم من لفظة « المولى » لان صحة ذلك الاقتران ليست بين اللفظتين، بل بين مفهوميهما .  
بيان انه ليس كلما يصح دخوله على أحدهما صح دخوله على الآخر انه لا يقال: « هو مولى من فلان »، كما يقال: « هو أولى من فلان » ويصح أن يقال: « هو مولى » و« هما موليان » ولا يصح أن يقال: « هو أولى » بدون « من » و« هما أوليان » وتقول: « هو مولى الرجل » و« مولى زيد »، ولا تقول: « هو أولى الرجل » ولا « أولى زيد » وتقول: « هما أولى رجلين » و« هم أولى رجال »، ولا تقول: « هما مولى رجلين » ولا « هم مولى رجال »، ويقال: « هو مولاه ومولاك »، ولا يقال: « هو أولاه وأولاك » .

لا يقال: أليس يقال: « ما أولاه »؟ لانا نقول: ذاك افعل التعجب، لا افعل التفضيل، على أن ذاك فعل، وهذا اسم، والضمير هناك منصوب وهنا مجرور .  
فثبت بهذين الوجهين انه لا يجوز حمل المولى على الاولى، وهذا الوجه فيه نظر مذكور في الاصول [ .

### « جواب شبهه واهیه رازی »

محتجب نماند که این همه دندنه (۱) و دبدبه (۲) ، و قلقله (۳) ، و قعقه رازی در انکار مجبیء ( مولی ) بمعنی ( اولی ) ، ناشی از محض حب تخذیع و تدسیس است ، و چون شناخت و فطاعت مجرد شبهه عدم استعمال ( مولی ) مثل استعمال ( اولی ) بنهایت مرتبه ظاهر و واضح بود ، رازی مجرد آنرا برای اضلال عوام کافی ندیده ، بمزید تخذیع و تخویف و تهویل ناواقفین در تلفیق مقدماتی چند نهایت واهی و بی اصل ، که صریح کذب و هزل ، و خلاف عقل و نقل است ، کوشیده ، خود را مضحکه عالم ساخته ، کمال دقت نظر و منانیت فهم خود بر حذاق آفاق ظاهر نموده .

و بر ظاهر است که از شأن ادانی طلبیه علوم بعید است که بچنین حرفهای واهی و باوه السنه خود آلابند ، و قصب مسابقت در مکابره و انکار بدیهی ربایند ، ولکن « حب الشيء یعنی و یصم » .

بالجمله رکاکت تقریر سراسر تزویر رازی تحریر معدوم النظیر ، بر ناقد بصیر و متأمل خبیر ، ظاهر و مستنیر است بچند وجه :

اول : آنکه دعوی این معنی که تصرف واضح محصور است در وضع الفاظ مفرده برای معانی مفرده ، و ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر امر عقلی است ، محض دعوی است ، و دلیلی بر آن وارد نکرده ، و اگر

(۱) دندن الرجل دندنة : نغم ولم يفهم منه كلام .

(۲) ضرب من الصوت .

(۳) قلقل قلقله : صوت .



بنابر محض ادعا در این مقامات گذاشته شود ، هر کس را دعوی هر امر ممکن است ، فیتسع الرقع علی الراقع .

دوم: آنکه رازی بعد دعوی سابق، عدول و نکول از ایراد دلیل نموده بسبب مزید عجز و اضطرار، و نهایت انکسار و انتشار، بجای دلیل تمثیل علیل فرانهاده، و پر ظاهر است که تمثیل، بعد اثبات مطلوب بدلیل متین قابل التفات می باشد، و تشبیه بمحض تمثیل، بغیر اثبات مطلوب بینه و برهان، موجب نهایت استغراب ارباب امعان است .

سوم: آنکه دعوی این معنی که نسبت حیوان بسوی انسان، بعد مساعدت بر آنکه هر واحد از این هر دو لفظ موضوع است برای معنای مخصوص پس این معنی بعقل است نه بوضع، دلیل صریح است بر اختباط عقل و تغیر وضع و اختلال طبع، زیرا که کلام در ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بود، کما یدل علیه صریحاً قوله: [ فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض بعد صيرورة كل واحد منهما موضوعاً لمعناه المفرد، فذلك أمر عقلي ]. و ضم بعض الفاظ بسوی بعض الفاظ عبارت است از ترکیب آن حسب قاعدة لسان مثل آنکه فعل را با فاعل ضم می کنند، و مضاف را با مضاف الیه، و مبتدا را با خبر، و صفت را با موصوف، و «من» و «الی» را با «سرت» و «با» را با «مرت» و امثال آن، پس این ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بحسب استعمال و نطق است، و نسبت حیوان بسوی انسان حسب تصور و تعقل است .

پس کمال حیرت است که این امام المشککین بلا فصل فاصل در کلام واحد داد تهافت می دهد، یعنی دعوی امری می نماید، و در مقام اثبات آن، با وصف عدم تطرق فاصل، ذکر امر آخر می کند، و هر اهل قاصیه

از طریق فهم و عقل و استدلال و تقریب خود را دور افکنده ، کمال جمود و خمود و قلت فطنت ، و فقد امان و ثقوب نظر خود ظاهر می سازد .  
بر ادنی کسی که حظی از ادواک و فهم داشته باشد ظاهر است که کلام در صحت اقتران لفظی بلفظ دیگر در استعمال بود ، نه در نسبت مفاهیم و مصادیق .

همانا رازی بسبب کمال جنوح تأیید باطل و استنکاف از قبول حق ، امان و تحقیق را مطلقاً ترک داده ، تمیز و تفریق در نسبت بین المفاهیم و اقتران لفظ بلفظ آخر نموده ، هر دو را یکسان پنداشته ، حال آنکه هر ظاهر است که نسبت در مصادیق الفاظ امری است عقلی ، و صحت اقتران لفظی بلفظی از امور منقوله است ، پس امر نقلی را بر امر عقلی قیاس نمودن و دو امر مختلف را در یک سلک کشیدن ، رونقی تازه برای بازار خبط و خلط ، و ترک تدبیر و ضبط بخشیدن است ! و از قیاس اول من قاس هم پارا فراتر نهادن ، و ابواب اقباح طعن و تشنیع بر روی خود گشادن است ! .

چهارم : آنکه قول او : « و اذا ثبت ذلك » الخ ، دلالت واضحه دارد بر آنکه او در ما سبق مقصود خود را ثابت کرده ، حال آنکه در ما سبق دو امر ذکر کرده : یکی دعوی ، و دیگر تمثیل ، و هر ظاهر است که به مجرد دعوی ، امری ثابت نمی شود ، باقی ماند تمثیل : پس بر متدرب نبیل ظاهر است که از محض تمثیل هم دعوی ثابت نمی شود ، اگرچه تمثیل مطابق ممثل له هم باشد ، چه جا که این تمثیل از ممثل له بمراحیل قاصیه دورتر افتاده ؟

پنجم : آنکه بر ظاهر است که معنی (من) را بر معنی انسان و حیوان

قیاس نمودن کار انسان نیست ! ، چه معنی انسان و حیوان هر دو مستقل بالمفهومیة است، بخلاف معنی (من) که معنایش غیر مستقل است، و معنی غیر مستقل را با معنی مستقل نسبتی نیست .

ششم : آنکه دعوی این معنی که هرگاه لفظ (اولی) موضوع باشد برای معنی ، و لفظ (من) موضوع باشد برای معنی آخر ، پس صحت دخول احدهما بر آخر بوضع نخواهد بود بلکه بعقل ، از غرائب مجازفات ، و عجائب تقولات ، و طرائف خزعبلات ، و ظرائف مضحکات است ، و صدور مثل آن از صفار اطفال و ربات الحیجال هم مستبعد ، نه که از مثل چنین عالم تحریر و فیلسوف معدوم النظیر ! ؟

و سماجت و شناعت این ادعای بی اصل و کذب خلاف نقل و عقل بحدی ظاهر است ، که کسیکه ادنی کتابی از کتب ابتدائیة نحو خوانده باشد سخریه بر آن می زند ، و کمال تعجب و تحیر از قائل آن آغاز می نهد ، بر ظاهر است که اگر صحت اقتراان لفظی بلفظی مبنی بر محض عقل باشد ، و حاجت بسماع مرتفع گردد ، بسیاری از احکام نحویه بی اصل گردد ، و اختلال عظیم و فساد کبیر در امر لسان حادث شود ، که عقل از ادراک غایت آن قاصر است .

و اصجابه که فخر رازی بیک حرف واهی جمیع مساعی جمیلہ نحوین را در بحث و فحص از اوضاع تراکیب کلمات ، و شدت اهتمام شان را در أخذ تألیفات و ترکیبات از استعمالات عرب ، « هباء منثوراً » ساخته !!

و ادلة بطلان مزعوم رازی در کتب ابتدائیة نحو بسیار است ، فضلا عن غیرها ، بنا بر تنبیه اشاره ببعض آن کرده می شود .

پس ، از آنجمله است : وجوب حذف خبر در مواضع عدیده :  
شیخ جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب<sup>(۱)</sup> المالکی  
النحوی ، در « کافیہ نحو » گفته :

[وقد یحذف المبتدأ لقيام قرينة جوازاً كقول المستهل : «الهلل والله» ، والخبر  
جوازاً مثل : «خرجت فاذا السبع» ، ووجوباً فيما التزم في موضعه غيره مثل :  
«لولا زيد لهلك عمر» ومثل : «ضربي زيدا قائماً» ومثل : «كل رجل وضيعته»  
ومثل : «لعمرك لافعلن كذا» ] .

از این عبارت ، ظاهر است که حذف خبر در این چار موضع واجب است  
حال آنکه بر ظاهر است که اگر ضم بعض الفاظ ببعض آن ، مبنی بر  
محض عقل می بود ، وجوب حذف خبر را در این مواضع وجهی نبود  
که بذکر خبر در این مواضع استحالة عقلی لازم نمی آید .  
و نیز ابن حاجب در « کافیہ » در مبحث مفعول مطلق گفته :

[وقد یحذف الفعل لقيام قرينة جوازاً كقولك لمن قدم : خبر مقدم ، ووجوباً  
سماحاً نحو سقياً ، ورعياً ، ونخية ، وجدهاً ، وحمداً ، وشكراً ، وعجباً ، وقبلاً في  
مواضع .

منها ما وقع مثبتاً بعد نفي أو معنى نفي داخل على اسم لا يكون خبراً عنه ،  
أو وقع مكرراً نحو : ما أنت الا سيراً ، وما أنت الا سير البريد وانما أنت سيراً ،  
وزيد سيراً سيراً .

ومنها ما وقع تفصيلاً لآخر مضمون جملة متقدمة مثل : «فشدوا الوثاق فاما مناً  
بعد وأما فداعاً» .

(۱) ابن الحاجب : جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر المالکی النحوی المتوفی

و منها ما وقع للتشبيه علاجاً بعد جملة مشتملة على اسم بسعناه وصاحبه مثل :  
 « مررت به فاذا له صوت صوت حمار وصراخ صراخ الثعلبي » .  
 و منها ما وقع مضمون جملة لا محتمل لها غيره نحو : له على ألف درهم اعترافاً  
 ويسمى تأكيداً لغيره .

و منها ما وقع مثني مثل : لبيك وسعديك ] .

از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق قیاساً در مواضع  
 عدیده که ذکر کرده لازم و واجب است، و بر ظاهر است که بذکر فعل  
 در این مواضع استحالة عقلی لازم نمی آید، پس اگر بنای ترکیب  
 و ضم بعض الفاظ بسوی بعض آن بر محض عقل می بود، ذکر فعل در  
 این مواضع ممتنع نمی شد .

و نیز از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق سماعاً در  
 مثل سقياً، ورعياً، ونحیة، وجدعاً، وشکراً، وعجباً واجب است .  
 و بر ظاهر است که عقل هرگز آبی نیست از ذکر فعل در این مواضع،  
 پس اگر ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بعقل است نه بوضع واضح،  
 وجهی نباشد برای ادعای این حاجب و امثال او وجوب حذف را در  
 این الفاظ .

و نیز این حاجب در ذکر مفعول به گفته :

[ وقد يحذف الفعل لقيام قرينة جوازاً، نحو زيدا امن قال : من أضرب ؟ ،  
 و وجوباً في أربعة مواضع : الاول سماعي نحو امرأ ونفسه ، و « انتهوا خيراً  
 لكم، وأهلاً وسهلاً » - الخ .

از این عبارت، ظاهر است که در امرأ و نفسه، و انتهوا خيراً لكم، و أهلاً  
 و سهلاً حذف فعل واجب است، و ظاهر است که اگر مدار ترکیب بر

محض عقل می بود و سماع در آن دخلی نمی داشت ، اظهار فعل در این مواضع هم جائز می شد .

واز ملاحظه کتب میسوطه ظاهر است که علاوه بر این الفاظ که این حاجب ذکر کرده ، الفاظ دیگر بسیار است که حذف فعل سماعاً در آن واجب است .

شیخ رضی<sup>(۱)</sup> طاب ثراه در « شرح کافیه » فرموده :

[القربة الدالة على تعيين المحذوف قد تكون لفظية ، كما اذا قال شخص من أضرب ؟ فتقول : زيدا ، وقد تكون حالية ، كما اذا رأيت شخصاً في يده خشبة قاصداً لضرب شخص ، فتقول زيدا .

( قوله : امرأاً ونفسه ) أي دع امرأاً ونفسه ، والواو بمعنى مع ، أو للعطف ، وعلّة وجوب الحذف في الاسماء كثرة الاستعمال ، وانما كانت سماعية لعدم ضابط يعرف به ثبوت علّة وجوب الحذف ، أي كثرة الاستعمال بخلاف المنادي فان الضابط كونه منادياً قوله تعالى : « انتهوا خيراً لكم »<sup>(۲)</sup> تفسیر سیبویه : انتهوا عن التثليث واتوا خيراً لكم .

وقال الكسائي : التقدير انتهوا بئس خيراً لكم ، بوليس بوجه ، فلان « كان » لا يقدر قياساً ، فلا يقال : عبدالله المقتول ، أي كن ذلك .

وقال القراء : لو كان على الضم كان الجواز اتق الله محسناً ، أي تكن محسناً وهو حنّده بتقدير انتهوا انتهوا خيراً لكم .

وقولهم : حسبك خيراً لك ، هو ذاك لأوسع لك ، بتقدير حسبك واثم خيراً لك ، هو ذاك واثم مكاناً لأوسع لك ، يقوى مذهب سيبویه ، أي تقدير انت خفي

(۱) الشيخ رضی الدین محمد بن الحسن الاسترآبادی النحوی المتوفی سنة (۶۸۶) .

(۲) سورة نساء : ۱۷۱ .

الاية، وكذا قوله :

فواعديه سر حتى مالك      أو الربي بينهما سهلا  
أي قولي: ائت مكاناً سهلاً، وكذا قولهم: ائت أمراً قاصداً، أي ائت عن هذا وائت  
أمراً قاصداً، وقرينة ائت في هذه المواضع انك نهيت في الاول عن شيء، ثم جئت  
بعده بما لا ينهي عنه، بل هو مما يؤمر به، فيجب أن ينتصب بائت، أو أقصد  
أو ما يفيد هذا المعنى، وليس قولهم: «أمراً قاصداً» مما يجب حذف فعله على  
ما ذكر سيبويه، وأورده الزمخشري في ذلك، وأورد سيبويه انتهوا خيراً لكم  
وحسبك خيراً لك فيما وجب اضممار فعله، ولعله سمع ائتته وائت أمراً قاصداً  
بإظهار ناصب أمراً، ولم يسمع اظهار ناصب خيراً لكم وخيراً لك، والا فالثلاثة  
مقاربة المعنى، ومعنى أمراً قاصداً أمر إذا قصد، والقصد في الأمر خلاف القصور  
والإفراط، قال **الطبري**: «كلا طرفي قصد الأمور ذميم».

(قوله: أهلاً) أي اتيت أهلاً لأجانب، وسهلاً أي وطئت مكاناً سهلاً عليك  
لا وهراً.

وقال المبرد: هي منصوبة على المصدر أي رحبت بلادك مرحباً، أي رحباً<sup>(١)</sup>  
وأهلت أهلاً، أي تأهلت تأهلاً، فقدّر له فعلاً، وإن لم يكن له فعل كما قيل:  
في نحو القهقري على نحو ما ذكرنا، وسهل موضعك سهلاً، على وضع سهلاً  
موضع سهولة.

ومن الواجب اضممار فعلها سماعاً قولهم: «هذا ولا زعماتك» كأن المخاطب  
كان يزعم زعمات كاذبة، فلما ظهر ما يخالف ذلك من قول عليه سيماء الصدق  
صادر من غيره قيل له: هذا ولا زعماتك، أي هذا الحق، ولا أتوهم زعماتك،  
ويجوز أن يكون التقدير: أزعّم هذا ولا أزعّم زعماتك، أو أزعّم هذا ولا أزعّم  
زعماتك.

(١) الرحب (بضم الراء): السعة.

ومنها قولهم : « من أنت زيداً » وأصله أن رجلاً غير معروف بفضيلة يسمى بزيد، وكان اسم رجل مشهور، فأنكر ذلك عليه، أي من أنت ذا كراً زيداً، أو تذكر زيداً، وانتصاب ذا كراً على الحال من معنى من أنت، أي من تكون، كما قيل في كيف أنت وقصة من تريد ، : أي كيف تكون ، ويقال : هذا أيضاً فيمن ذكر عظيماً بسوء ، أي من أنت تذكر زيداً ، وروي زيد بالرفع ، أي كلامك زيد ، نحو كلمته فوه الى في ، والنصب أقوى وأشهر .

ومنها قولهم : « عذيرك من فلان » والعذير اما بمعنى العاذر كالسميع ، أو المعذر كالإليم بمعنى المولم، وأعذر وعذر بمعنى، ويجوز أن يكون بمعنى العذر الا ان الفعل في مصدر غير الاصوات قليل كالنكير ، وأما في الاصوات كالصهيل والنسيم<sup>(١)</sup>، فكثير ، والعذير أيضاً الحال يحاولها المرأ يعذر عليها ، قال :  
جاري لاتستنكري عذيري سيري وأشفاقي على بعيري

بين بقوله سيري وأشفاقي الحال التي ينبغي أن يعذر فيها ولا يلام عليها، يقال هذا اذا أساء شخص الصنيع الى المخاطب ، أي أحضر عاذرك ، أو عذرک ، أو الحال التي تعذر فيها ولا تلام ، وهي فعل المكروه الى ذلك الشخص ، أي لك العذر فيما تجازيه بسوء صنيعه اليك ، ومعنى من فلان ، أي من أجل الاساءة اليه وايدائه ، أي أنست ذو عذر فيما تعامله به من المكروه [ .  
الى أن قال :

[ ومنها قولهم : « أهلك والليل » ان كان الواو فيه بمعنى مع ، فالمعنى الحق أهلك مع الليل ، أي لا يسبقك الليل اليهم ، وان كانت للعطف انتصب الليل بفعل آخر غير ناصب أهلك ، أي الحق أهلك وأسبق الليل .

ومنها : « كليهما وتمراً » ، أي أعطني كليهما وتمراً ، وأصله انه قال شخص

(١) النسيم (بفتح النون) صوت ضعيف كالانين .



بین یدیه زبد و سنام و تمر لآخر : «آی هندیسن ترجید ؟ مشیراً الی الزبد و السنام ،  
فقال لآخر : ذلك .

ومنها قولهم : «الكلاب على البقر» ، «آی أرسل سو» «أحشقا وسوء كيله» ،  
«آی اتجمع حشقا وسوء كيله» و «كل شيء ولا شئمة حر» ، «آی أحصع كل شيء  
ولا تتركب شئمة حر» ، و «ان تأتني قاهل الليل والنهار» ، «آی فتأتي أهل الليل  
والنهار ، أي أهلا لك بالليل والنهار» ، و «ديار الاحبة» ، «آی أذكرها .

وقولهم : «كاليوم رجلا» ، «آی مارأيت كرجل اليوم رجلا» ، «على حذف  
تأصب رجل» ، وحذف ما اضيف الى اليوم ، و «كاليوم» حال مقدم من رجلا ،  
وقد يقال : كلاهما بالرفع وتمر ، أو كل شيء ولا شئمة حر ، «آی كلاهما لي ،  
وكل شيء أمم»<sup>(۱)</sup> .

ووجوب الحذف في جميع ما ذكرنا أمثالها لكونها أمثالا ، أو كالمثل في كثرة  
الاستعمال والأمثال ولا نغير [ (۲) ] .

از این عبارت، ظاهر است که در بسیاری از الفاظ ، سوای آنچه ابن  
حاجب ذکر کرده ، حذف فعل واجب است ، و اظهار آن سمت جواز  
ندارد، و هر ظاهر است که در اظهار آن اصلا استحالة عقلی، لازم نمی آید  
لکن لزوم اتباع سماع، سبب امتناع اظهار فعل گردیده ، فلینذهب اتباع  
الرازی یمیناً و شمالاً ، فلن یجدوا لتأیید مقاله مجالا .

وعلامه سیوطی در «اشباه و نظائر» گفته :

[ الاصول المرفوضة منها جملة الاستقرار الذي يتعاقب به الظرف الواقع

خبراً .

(۱) الام (بفتح الهمزة والميم) : اليسير .

(۲) شرح الكافية ج ۱/ ۱۲۹ - ۱۳۲ .

قال ابن يعيش<sup>(١)</sup> : حذف الخبر الذي هو استقر ومستقر، وأقيم الظرف مقامه وصار الظرف هو الخبر والمعاملة معه ، ونقل الضمير الذي كان في الاستقرار الى الظرف ، وصار مرتفعاً بالظرف ، كما كان مرتفعاً بالاستقرار ، ثم حذف الاستقرار وصار أصلاً مرفوضاً ، لا يجوز اظهاره للاستغناء عنه بالظرف .  
ومنها : خبر المبتدأ الواقع بعد « لولا » نحو لولا زيد لخروج عمرو ، وتقديره لولا زيد حاضر .

قال ابن يعيش : ارتبطت الجملتان ، وصارتا كالجملدة الواحدة ، وحذف خبر المبتدأ من الجملة الاولى ، لكثرة الاستعمال ، حتى رفض ظهوره ولم يجز استعماله .

ومنها : قولهم : « افعل هذا اما لا » .

قال ابن يعيش : ومعناه أن رجلاً أمر بأشياء يفعلها ، فتوقفت في فعلها ، فقبل له : افعل هذا ان كنت لاتفعل الجميع ، وزادوا على « ان » ما ، وحذف القعل وما يتصل به ، وكثر حتى صار الأصل مهجوراً .

ومنها : قال ابن يعيش : بنو تميم لا يجوزون ظهور خبر لا التبرئة ويقولون : هو من الاصول المرفوضة .

وقال الأستاذ أبو الحسن بن أبي الربيع في « شرح الايضاح » : الاخبار عن سبحانه الله يصح كما يصح الاخبار عن البراءة من سوء ، لكن العرب رفضت ذلك ، كما ان « مذاكير » جمع لمقرء لم ينطق به ، وكذلك « ليلية » تصغير لشيء لم ينطق به ، و « أصيلان » تصغير لشيء لم ينطق به ، وان كان أصله أن ينطق به ، وكذلك سبحانه الله اذا نظرت الى معناه وجدت الاخبار عنه صحيحاً ، لكن العرب رفضت ذلك ، وكذلك « لكع » و « لكع » ، وجميع الاسماء التي لاتستعمل الا في النداء ، اذا رجعت الى معانيها وجدت الاخبار ممكنة فيها بدليل الاخبار

(١) ابن يعيش : يعيش بن علي بن يعيش بن محمد النحوي الحنفي المتوفى سنة (٦٤٣) .

عما هي في معناه ، لكن العرب رفضت ذلك .

وقال أيضاً في قولك « زيداً اضربه » : ضعف فيه الرفع على الابتداء ، والمختار النصب ، وفيه اشكال من جهة الاسناد ، لان حقيقة المسند والمسند اليه مالا يستقل الكلام بأحدهما دون صاحبه ، واضرب ونحوه يستقل به الكلام وحده ، ولا تقدر هنا أن تقدر مفرداً تكون هذه الجملة في موضعه ، كما قدرت في « زيد ضربه » .

فان قلت : فكيف جاء هذا مرفوعاً وأنت لاتقدر على مفرد يعطى هذا المعنى ؟ قلت : جاء على تقدير شئ رفض ولم ينطق به ، واستغنى عنه بهذا الذي وضع مكانه ، وهذا وان كان فيه بعد اذا أنت تدبرته وجدت له نظائر ، الا ترى ان « قام » اجمع النحويون على ان اصله قوم ، وهذا ما سمع قط فيه ولا في نظيره ، فكذلك « زيد اضربه » ، كأن اضربه وضع موضع مفرد مسند الى زيد على معنى الامر ، ولم ينطق قط به ، ويكون كقام .

وقال أيضاً : مصدر « عسى » لا يستعمل وان كان الاصل لانه اصل مرفوض<sup>(١)</sup> .  
از اين عبارت ، ظاهر است كه بسيارى از اصول در استعمال مرفوض است ، پس اگر مدار تركيب بر عقل مى بود نه سماع ، رفض اين اصول مقبول نمى شد ، واستعمال اين اصول مرفوضه جائز مى گرديد ، واذليس فليس .

پس عجب كه فخر رازى بر رفض ملاحظه اصول مرفوضه ، اساس انكار بر تشكيك مرفوض و وهم مرفوض گذاشته ، اعلام تخجيل اتباع واشباع ، و معتقدين فضل و كمال خود افراخته ، وليت شعري كيف خفى عليه ان بناء وهمه الركيك على شفا جرف هار ، و تشكيكه كشجرة خبيثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار !

(١) - الاشياء والنظائر ج ١ / ٧٠٧ - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

هفتم : آنکه بطلان ادعای این معنی که صحت دخول یکی از هردو : «أولى» و «من» بر آخر بوضع نیست، در کمال انجلاء و وضوح است زیرا که اقتران «من» «بأولى» مأخوذ از سماع و نقل است، و اگر مناط آن بر سماع نمی بود، بجای (من) حروف دیگر را هم مثل «عن» و «على» و «الى» و «في» و «با» می آوردند، چه عقلاً ممکن است بگویند زید أولى الى عمرو، و مراد آن باشد که اولویت زید منتهی است بعمرو، نیز استحاله لازم نمی آید، و نیز اگر بگویند : زید أولى في عمرو، یعنی زید أولى است در باب عمرو هیچ استحاله پیدانمی شود، و نیز اگر بگویند : زید أولى بعمرو، بجای زید أولى من عمرو، هیچ استحاله لازم نمی آید پس نفی صحت اقتران «أولى» بمن بوضع، حرف عجیب الوضع و خبط واجب الدفع است.

خالد بن عبدالله الازهری<sup>(۱)</sup> در «تصريح شرح توضيح» در ذکر احکام افعال التفضيل گفته :

[والحكم الثاني فيما بعد افعال أن يؤتى «من» الجارة للمفضول، كما تقدم من الامثلة، وهي عند المبرد وسيبويه لا ابتداء الارتفاع في افضل منه، وابتداء الانحطاط في نحو شر منه.

واعترضه ابن مالك بأنها لا يقع بعدها الى، واختار انها للمجاوزه، فان معنى زید افضل من عمرو جاوز زید عمراً في الفضل.

واعترضه في «المغنى» بأنها لو كانت للمجاوزه لصح في موضعها «عن»، ودفع بأن صحة وقوع المرادف موقع مرادفه انما يكون اذا لم يمنع من ذلك مانع، وههنا منع مانع وهو الاستعمال، فان اسم التفضيل لا يصاحب من حروف

(۱) الازهری : خالد بن عبدالله النحوی المتوفی سنة (۹۰۵).

الجر الا « من » خاصة [ .

از این عبارات « ظاهر است که استعمال افعال التفضیل مانع است از اتیان « بن عوض من » زیرا که افعال التفضیل مصاحب نمی شود از حروف جر سوای « من » را خاصه ، پس معلوم شد که اقتران « من » با افعال التفضیل حسب استعمال و وضع است ، نه بحکم محض عقل و طبع .

هشتم : آنکه اکابر محققین و اساطین متقدمین ، تصریح کرده اند بعدم جواز ایجاد ترکیبی بقیاس ، پس هر گاه ایجاد تراکیب بغیر سماع جائز نباشد ، اقتران لفظی بلفظ دیگر بغیر سماع بمحض حکم عقل چگونه جائز گردد .

قال السيوطي في « المزهر » :

[ قلل ابو حيان في « شرح التسهيل » : العجب ممن يجوز تركيباً ما في لغة من اللغات من غير أن يسمع من ذلك الترتيب نظائر ، وهل التراكيب العربية الا كالفردات اللغوية ، فكما لا يجوز احداث لفظ مفرد ، كذلك لا يجوز في التراكيب ، لان جميع ذلك امور وضعية ، والامور الوضعية تحتاج الى سماع من اهل ذلك اللسان ، والفرق بين علم النحو وبين علم اللغة ، ان علم النحو موضوعه امور كلية ، وموضوع علم اللغة اشياء جزئية وقد اشركا معاً في الوضع ] (۱) .

از این عبارت ، ظاهر است که ابو حیان از کسیکه اجازه ترکیبی در لغتی از لغات بغیر سماع نظائر آن نماید ، تعجب نموده و افاده فرموده که ترکیبات عربیه مثل مفردات لغویه است ، و چنانچه احداث لفظ مفرد جائز نیست ، همچنین احداث ترکیبی از تراکیب غیر سائغ است ،

زیرا که همه این امور و ضعیف است، و امور و ضعیف محتاج می شود بسمع  
انرا حق این امانه و فوق در میان علم و علم لغت این است که موضوع  
نحو امور کلیه است، و موضوع علم لغت اشیاء جزئی است، و لکن هر  
دو در وضع مشترک است.

و نیز سیوطی در «مزهو» دو بیان قول ثانی را قولین در باب وضع  
مرکبات آورده :

[ والثانی أنها موضوعة فوضعت (أي العرب) بزيادة ظنهم للإسناد دون  
التقوية في مفرداته، ولاتنافي بين وضعها مفردة للإسناد بدولة التقوية ووضعها  
مركبة للتقوية، ولاتختلف باختلاف اللغات، فالمضاف مقدم على المضاف إليه  
في بعض اللغات ومؤخر عنه في بعض، ولو كانت عقلياً لفهم المعنى واجد أسواء  
تقدم المضاف على المضاف إليه، أمّا آخره، وهذا القول ظاهر كلام ابن الحاجب  
حيث قال: أقسامها مفرد ومركبة. كما في علوم رازی  
قال القرافي<sup>(۱)</sup>: وهو الصحيح، وعزاه غيره للمجهول بدليل أنها حجرت  
في التراکیب كما حجرت في المفردات، فقالت (أي العرب): من قلنا ان قائم  
زيداً ليس من كلامنا، ومن قال: ان زيداً قائم فهو من كلامنا، ومن قال: في الدار  
رجل فهو من كلامنا، ومن قال: رجل في الدار فليس من كلامنا إلى ما لا نهاية له  
في التراکیب الكلام، وذلك يدل على تعرضها بالأوضاع للمركبات ] .

از این عوارض، ظاهر است که حسب تصریح قرافي صحیح همین است  
که مرکبات هم موضوع است، و غیر قرافي نسبت این مذهب بجهور  
نموده، و دلیل آن این است که عرب حجر کرده اند در ترکیبات، چنانچه

(۱) القرافي: احمد بن ابي الملاء ادريس بن عبد الرحمن المصري المتوفى سنة

حجر کرده اند در مفردات ، پس گفته اند که « أن قائم زیداً » از کلام مانیست ، و « ان زیداً قائم » از کلام ماهست ، و نیز گفته اند که « فی الدار رجل » از کلام ما است و « رجل فی الدار » از کلام مانیست .

وسوای این نفی عرب ترکیبات غیر سائغه را بی نهایت است ، و این همه دلالت می کند بر آنکه مرکبات هم موضوع است ، و بمقابله این دلیل زاهر و برهان قاهر ، هردو شبهه که برای نفی وضع مرکبات در « فیصل علی المفصل » ذکر کرده ، قابل التفات نیست ، و همن ورکاکت و سقوط آن ، بآدنی تأمل و تدبر ظاهر و باهر است .

نهم : آنکه قول او : « واذا ثبت ذلك » ، نیز کذب واهی و فریة لاحاصل است ، که هر گز از بیان سابق مشار الیه ذلك بوجهی ثابت نشده ، که قبل از این فقره بلافصل محض دعوی ذکر نموده ، و دلیلی برای آن وارد نکرده ، زیرا که قول او : « فصحة دخول أحدهما علی الآخر لا یكون بالوضع ، بل بالعقل » ، محض دعوی و جزاف خلاف انصاف است ، و اصلاً دلیلی و همی هم بر آن وارد نکرده ، فضلاً عن دلیل صالح المقبول والركون ، ولا غرو فلابجنون فنون .

دهم : آنکه قول او : « وجب صحة اقترانه أيضاً بالمفهوم من لفظة « المولی » لان صحة ذلك الاقتران ليست بين اللفظتين ، بل بين مفهوميهما » از عجائب تهافت و تناقض ، و غرائب ذهول و غفول ، و قبائح فرار و نکول و فظائع نکوص و عدول است ، که از این عبارت او ظاهر می شود : که او بطلان خرافت خود ، که قبل از این اتعاب نفس در تقریر و تزویق آن نموده ، دریافته ، فرار از آن اختیار ساخته ، که اولاً مدعی لزوم جواز اقتران لفظ ( مولی ) بسا ( من ) بود ، و در اینجا بدو وجه صریح نفی آن

نموده: یکی آنکه گفته که این اقتران نیست در میان لفظین، دوم آنکه قول او: «بل بین مفهومیها» بدالات مفهوم ودالات صریح سیاق و سیاق واضح می کند که این اقتران منحصر است در مفهومین، و این اقتران در هر دو لفظ نیست، بلکه در میان هر دو مفهوم آنست.

عجب که رازی باوصف آنهمه اهتمام تمام در اثبات لزوم اقتران «مولی» با «من» بر تقدیر بودن (مولی) بمعنای (اولی)، که از اول کلام او تا آخر ظاهر و باهر است، فرار از آن اختیار کرده، و غایت خبط و خلط و عجز و اضطرار، و نهایت عی و غی و انتشار، و کمال انحرال و انقطاع و انکسار خود ظاهر نموده، در این قول افاده می نماید که صحت این اقتران در میان هر دو لفظ نیست، بلکه در میان مفهومیها است، و دلائل این معنی که غرض رازی الزام اقتران در هر دو لفظ (من و مولی) است، در کلام او بسیار است:

اول: آنکه قول او: «ثانیهما ان الاولی لو کان یجیء بمعنی الاولی لصح ان یقترن بأحدهما کل ما یصح قرنه بالآخر»، دلالت صریحه دارد بر آنکه بنا بر آنکه مجیء (مولی) بمعنی (اولی)، صحت اقتران کل مایقترن بلفظ الاولی، بلفظ (مولی) لازم کرده، زیرا که مراد از (مولی) لفظ (مولی) است و همچنین مراد از (أحدهما و آخر)، لفظ (أحدهما) و لفظ (آخر) است، نه مفهومیها آن، و مراد از (مایصح قرنه) لفظ آنست، نه مفهوم آن.

دوم: آنکه قول او: «الکنه لیس كذلك»، نیز دلالت دارد بر آنکه او نفی اقتران کل مایقترن بالاولی و بمولی می نماید، و ظاهر است که در این نفی هم مراد از (مولی)، لفظ (مولی) است و همچنین مراد از (مقترن)



لفظ (مقترن) است، نه مفهوم، آن .

سوم : آنکه قول او : فلما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض - الخ ، دلالت صریحه دارد بر آنکه کلام او در ضم بعض الالفاظ بسوی بعض الفاظ آخر است ، نه در ضم مفهومی بسوی مفهوم، آخر .

چهارم : آنکه قول او : « فلنظة » الاولى « اذا كانت موضوعه لمعنى ولفظة « من » موضوعه لمعنى آخر ، فصحة دخوله أحدهما على الآخر لا يكون بالوضع » ، دلالت واضح دارد بر آنکه کلام او در اقتران لفظی بلفظ آخر است ، نه در اقتران مفهومی بمفهوم آخر .

پنجم : آنکه قول او : « لا يقال : هو مولی من فلان كما يقال هو أولى من فلان » - الخ ، دلالت صریحه دارد بر آنکه غرض او نفی انضمام و اقتران (من) بلفظ (مولی) است ، نه نفی اقتران در میان مفهوم (من) و (مولی) ، و همچنین از دیگر امثله واضحست که کلام او در اقتران لفظ بلفظ آخر است ، نه اقتران مفهومی بمفهوم آخر ، پس چنانچه بطلان دعوی او : « لان صحة ذلك الاقتران ليست بين اللفظتين ، بل بين مفهوميهما » از کلام سابق او بوجوه عدیده ظاهر است ، همچنان بطلان آن از کلام لاحق او بکمال ظهور واضحست .

و نیز هیچ ظاهر نمی شود که از اقتران مفهومین ، چه اراده کرده ، و آنرا کدام مناسبت باین مقام یافته ، و کدام فائده آن برای خود ، و کدام ضرر در آن برای خصم تصور کرده ؟ ! چه ، اقتران مفهومین نمی تواند شد مگر در تصور و تعقل ، پس اقتران مفهومین در تعقل و تصور ، یا باین معنی است که اولاً تصور یکی از مفهومین کنند ، و بعد آن متصلاً بآن تصور مفهومی دیگر نمایند ، پس هر دو مفهومی باهم مقترن شوند ،

و ظاهر است که اقتران باین معنی در هر دو مفهوم که تصور آن اتصال کنند ، می تواند شد ، خواه هر دو مفهوم متباین باشند ، خواه مساوی ، خواه در آن هر دو نسبت عموم و خصوص مطلق باشد ، خواه عموم و خصوص من وجه ، و این اقتران با اختیار متصور و متعقل است ، هر دو مفهوم را از مفاهیم مختلفه هر گاه خواهد در تصویر مقرر می تواند کرد ، خواه هر دو مفهوم از اسمین باشند ، خواه تعلین ، خواه حرفین ، خواه مختلفین ، و خواه اقتران موافق استعمال اهل لسان باشد ، خواه نباشد .

مثلا در استعمال عرب مضاف را مقدم می سازند ، و مضاف الیه را مؤخر و در تصور و تعقل می تواند شد که مضاف الیه را اول تصور کنند و مضاف را بعد آن ، و همچنین در استعمال عرب جار را مقدم می سازند ، و مجرور را مؤخر می گردانند ، و در تصور و تعقل می توانند که اول معنای مجرور تصور کنند و معنای جار را مؤخر تصور نمایند .

پس در کمال ظهور و وضوح است که اگر مدار اقتران در نطق و استعمال بر اقتران مفهومین در تصور و تعقل که با اختیار متعقل و متصور است ، و مختلف است باختلاف انحاء التصور و التعقل باشد ، لازم آید که بهر طور که کسی دو مفهوم دو لفظ را تصور کند ، بهمان نحو تکلم بان جائز گردد ، و هل هذه الاسفسطة شنیعة لم یظفر بعیدها و مکابرة واضحة لم یسمع بمثلها؟ مثلا مفاهیم (من زید قام) را در عقل اقتران حاصل می تواند شد ، حال آنکه حسب قاعده لسان ، این ترکیب وجهی از صحت ندارد . و یا مراد از اقتران بین المفهومین ، تساری مفهومین است ، یعنی غرض آنست که در این هر دو مفهوم نسبت تساوی و تصادق از میان نسبت اربعه متحقق است ، پس بظلال آن اظهر من الشمس و البین من الایس است ، چه

مفهوم (من) در مفهوم (اولی) متبائن اند که یکی بر دیگری بهیچ وجه صادق نمی آید، نه مساوی و متصادق . و یا مراد از اقتران مفهومی، اقتران فی الحکم است، پس پر ظاهر است که حکم در دوشیء مستقل بالمفهومیة مثل اسمین یا فعل و اسم متحقق می شود، نه در مستقل و غیر مستقل در (من) غیر مستقل بالمفهومیة است، پس حمل یکی از (من) و (اولی) بر (آخر) و تحقق حکم در میان این هر دو امکانی ندارد، با آنکه مفهوم (من) متبائن مفهوم (اولی) است و حمل أحد المتباینین بر آخر امکانی ندارد .

بالجملة محصل صحیح این ندای شوم و جزاف موهوم اصلا مفهوم نمی شود، اندک از خواب غفلت بیدار باید شد، و متخبطانه و مجذوبانه کلام را سر نباید داد که آخرها بلاهای عظیم بر سر می انگیزد .

اما قول رازی : « بیان انه لیس کلاما یصح دخوله علی احدهما صح دخوله علی الاخر »، پس دلالت دارد بر آنکه هر چیزی که صحیح باشد دخول آن بر یکی از هر دو (مولی و اولی) صحیح نیست دخول آن بر (آخر)، حال آنکه اول دلیلی که برای این دعوی ذکر کرده، نگفتن (هو مولی من فلان) بجای (هو اولی من فلان) است، و پر ظاهر است که در این مثال (من) بر (اولی) داخل نشده، و نه عدم جواز دخول (من) بر (مولی) از آن ظاهر است، بلکه ظاهر است که (من) متأخر است از (اولی)، پس این مثال را در صدر ادلة دخول شیء علی احدهما و عدم دخوله علی الاخر ذکر کردن، از غرائب محیره است .

اما آنچه گفته : « انه لا یقال هو مولی من فلان کما یقال : هو اولی من فلان » - الخ، پس هر گاه مبادی و مقدمات این ملازمت را مختل و مبانی توهم این لزوم معلوم منحل کردیم، توجه برد آن غیر لازم،

لکن استینافاً من رأس ، بحمدالله ازاحه این وسواس می نمایم .  
 پس باید دانست که این همان شبهه است که عروة الوثقی شاه صاحب  
 در انکار منجی (مولی) بمعنی (اولی) می باشد، و از غایت صدق و تورع  
 آنرا بجمهور اهل عربیت منسوب کرده اند ، و بطلان ووهن و سقوط  
 و هبوط آن از مقام اعتماد و اعتبار ، هویدا و آشکار است بوجوه عدیده:  
 اول : آنکه هرگاه حسب افاده رازی اقتران لفظی بلفظی بحکم عقل  
 است ، مثل نسبت انسان بحیوان ، و سماع را دخلی در آن نیست ، پس  
 عدم سماع (مولی من فلان) چه ضرر دارد که بنا بر این مجرد عدم سماع  
 و فقدان اشیا هرگز سبب عدم جواز و امتناع نخواهد شد، بلکه بنا بر این  
 می باید که چون (مولی) حسب تصریحات ائمه لغوین بمعنی (اولی)  
 است، (مولی من فلان) هم جائز و سائغ گردد، و نیز پر ظاهر است که دلای  
 عقلی بر امتناع (هو مولی من فلان) دلالت ندارد، و فخر رازی خود هم دعوی  
 دلالت دلای عقلی بر امتناع این استعمال نکرده، بلکه بمحض نگفتن  
 این کلام متشبه شده، حیث قال: « لایقال: هو مولی من فلان کما یقال :  
 هو اولی من فلان » .

و اعجابه که خود، تصرف و اضع را در وضع الفاظ مفرده محصور و مقصور  
 و اقتران لفظی را بلفظی بحکم عقل منوط و مربوط می گرداند، و باز بمحض  
 عدم سماع ، امتناع (هو مولی من فلان) ثابت کردن می خواهد، حال آنکه  
 پر ظاهر است که بعد عزل حکم سماع و متصرف ساختن عقل در حکم  
 اقتران و ارتباط ، هرگز امتناع این استعمال ثابت نمی تواند شد .

دوم: آنکه شارح « مقاصد » و شارح « تجرید » در رد این شبهه افاده  
 کرده اند که مراد آنست که (مولی) اسم است بمعنی (اولی) ، نه آنکه

صفت است بمنزله (اولی)، تا آنکه اعتراض کرده شود بآنکه (مولی) از حیث اسم تفضیل نیست، و استعمال کرده نمی شود، مثل استعمال اسم تفضیل، و عبارت این مردو سابقاً شنیدی و دریافتی که این بوجه صاحب «بحر المذهب» هم از «شرح تجرید» نقل کرده، رد توهم صاحب «مواقف» و شارح «مواقف» بآن نموده،

سوم: آنکه حسب افاده زمخشری، و بیضاوی، و شهاب خفاجی، و غیر ایشان (مولی) بمعنی (اولی)، باقی است بر اصل خود که ظرفیت است و معنایش مکان است برای قول قائل: انه اولی یکم، چنانچه مثله للکرم بمعنی مکان بقول القائل: انه لکرم هست.

پس بنا بر این باوصفیکه (مولی) بر معنای (اولی) بذلت می کند، استعمال آن مثل استعمال (اولی) لازم نمی آید، گو موافقت استعمال مترادفین لازم هم باشد، زیرا که لزوم موافقت استعمال (مولی و اولی) بنا بر لزوم موافقت استعمال مترادفین، وقتی است که در (مولی) معنای ظرفیت ملحوظ نباشد، و چون (مولی) از معنی ظرفیت بنا بر این منسلخ نشده، پس موافقت استعمال آن با استعمال (مولی) لازم نمی آید، گو بر معنای (اولی) بذلت کند، مثل (مثله) که ظرف است مأخوذ از (ان) و استعمال (مثله) مثل استعمال ظرف است، که میگویند: فلان مثله للکرم پس جاد و مجرور متعلق بآن می نمایند كما يقال: البلد الفلانی مجمع للعلماء، و استعمال مثله مثل استعمال «انه لکرم» نمی کند، پس نمیگویند: زید مثله لکرم، حال آنکه بر معنای ان زیداً لکرم بذلت می کند.

چهارم: آنکه شاه صاحب این همه افادات رازی و شبهات اتباع و اشباع او را و افاده خود را من حیث الایضاح عنقریب باطل و مضمحل

وهباء منشوراً فرموده‌اند .

بیانش آنکه شاه‌صاحب در ما بعد بجواب احتجاج بفقرة «الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» که در صدر حدیث غدیر وارد است فرموده‌اند بلکه (اولی) در اینجا مشتق از ولایت است، که بمعنی محبت است یعنی «الست أحب الى المؤمنين من أنفسهم» - الخ .

این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه (اولی) بمعنی (احب) و مرادف آنست حال آنکه پر ظاهر است که استعمال (اولی) و استعمال (احب) متحد نیست ، بلکه صلة (اولی) بیا است ، كما في هذا القول الشريف اعنى «الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» وصله (احب) بالی است ، كما قال : هو بنفسه یعنی «الست أحب الى المؤمنين من أنفسهم» ، پس اگر اتحاد استعمال مترادفین لازم باشد، (اولی الیه) بجای (أحب الیه) صحیح گردد، وهو غیر مسموع، پس چنانچه عدم اقتران (الی) با (اولی) قاذح نیست در مجيء آن بمعنی (أحب) حسب افادة شاه‌صاحب ، همچنان عدم اقتران (من) با (مولی) قاذح در مجيء آن بمعنای (اولی) نخواهد شد .

فله الحمد والمنة که شبهة رکیکه رازی، وهم افادة سخیفة خود شاه‌صاحب که آنرا بمزید دیانت بجمهور اهل عربیت نسبت کرده‌اند ، بافاده خود شاه‌صاحب باطل و مضمحل گردید ، یخربون بیوتهم بایدیدهم وابدی المؤمنین .

الی هنا انتهى الجزء الثامن بتجزئتنا ويليہ انشاء الله الموفق الجزء التاسع في بقية أجوبة المصنف قدس سره علی هفوات الرازي .

## موضوعات

- ۳ نقض ورد مصنف بر هفوات دهلوی
- ۵ دهلوی حدیث غدیر را فقط به بریده نسبت داده
- ۶ راوی حدیث غدیر تنها بریده نیست بلکه بیشتر از یکصد صحابی انرا نقل کرده اند
- ۷ دهلوی معنای اولویت را از لفظ مولی انکار کرده
- ۸ اسماء جمعی از علماء که اثبات کرده اند که مولی بمعنای اولی استعمال شده
- ۱۱ محمد بن سائب کلبی مولی را بمعنای اولی تفسیر کرده
- ۱۱ ترجمه محمد بن سائب کلبی از « وافی بالوفیات » صفدی
- ۱۴ ابن القطان جرجانی محمد بن سائب کلبی را مدح نموده
- ۱۵ ترجمه ابن القطان مایح کلبی بگفتار سمعانی در « انساب »
- ۱۷ ترجمه ابن القطان بگفتار یاقوت حموی در « معجم البلدان »
- ۱۹-۲۰ ترجمه ابن القطان بگفتار ذهبی در « تذکره الحفاظ »
- ۲۲ ترجمه ابن القطان بقول ذهبی در « عبر » و « دول الاسلام »

- ۲۳ ترجمه ابن القطان بگفتار اسنوی در «طبقات شافعیه»
- ۲۴ ترجمه ابن القطان بگفتار سیوطی در «طبقات الحفاظ»
- ۲۴ ترجمه ابن القطان بگفتار مناوی در «فیض القدير»
- ۲۷ تفسیر کلبی بگفتار ابن القطان اطول واشبع تفاسیر است
- ترجمه حماد بن سلمه که از رواة ومحدثین از کلبی است در «تهذیب  
التهذیب»
- ۲۸
- ۴۰ ترجمه محمد بن سائب کلبی بگفتار ابن قتیبہ در «معارف»
- ۴۴ علاء الدین بخاری کلبی را بغایت مدح کرده
- ۴۸ فراء نحوی نیز کلمه «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۴۹ ترجمه فراء بگفتار ابن خلکان در «وفیات الاعیان»
- ۵۱ ملاقات فراء بامامون به نقل خطیب در «تاریخ بغداد»
- ۵۷ ترجمه فراء بگفتار یافعی در «مرآة الجنان»
- ۶۱ ترجمه فراء بگفته ذهبی وابن الوردی
- ۶۱ ابوزید سعید بن الاوس نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۶۲ ابو عبیده معمر بن المثنی نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۶۳ ترجمه ابی عبیده در «تذکره الحفاظ» ذهبی
- ۶۶ معمر بن المثنی اول کسی است که «غریب الحدیث» نوشته
- ۷۲ اخفش اوسط نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۷۳ ترجمه اخفش اوسط در «وفیات الاعیان»
- ۷۴ ترجمه اخفش اوسط بقول یافعی در «مرآة الجنان»
- ۷۵ ترجمه اخفش اوسط بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة»
- ۷۶ ابوالعباس ثعلب نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده



- ۷۷ ترجمه ثعلب بگفتار ذهبی در «تذكرة الحفاظ»
- ۷۹ ابوالعباس مبرد نیز لفظ «مولی» را به اولی تفسیر کرده
- ۸۰ - ۷۹ ترجمه مبرد بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة» و «المزهر»
- سید مرتضی که ناقل قول مبرد است مورد تعظیم علماء تاریخ و رجال است
- ۸۱ فضائل سید مرتضی بگفتار ابواسحاق شیرازی
- ۸۵ مناقب سید مرتضی بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»
- ۹۰ فضائل سید مرتضی در قصیده ابوالعلاء معری
- ۹۷ ابواسحاق زجاج نیز لفظ «مولی» را به اولی تفسیر کرده
- ۱۰۱ ترجمه ابواسحاق زجاج در «تهذیب الاسماء» نووی
- ۱۰۱ ترجمه زجاج در «وفیات الاعیان» و «مرآة الجنان»
- ۱۰۲ ابن الانباری نیز کلمه «مولی» را به اولی تفسیر کرده
- ۱۰۳ ترجمه ابن الانباری بگفتار سمعانی در «انساب»
- ۱۰۳ ترجمه ابن الانباری بقول ابن خلکان در «وفیات الاعیان»
- ۱۰۵ ترجمه ابن الانباری بگفتار ذهبی در «تذكرة الحفاظ»
- ۱۰۶ ترجمه ابن الانباری به قول ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»
- ۱۰۸ ترجمه ابن الانباری در «وافی بالوفیات» صفدی و «مرآة الجنان»
- ۱۰۹ یافعی
- ۱۱۰ ترجمه ابن الانباری در «طبقات القراء» جزری
- ۱۱۲ ترجمه ابن الانباری در «بغیة الوعاة» و «طبقات الحفاظ» سیوطی
- محمد بن عزیز سجستانی نیز لفظ «مولی» را به اولی تفسیر کرده
- ۱۱۳ ترجمه محمد بن عزیز سجستانی در «بغیة الوعاة» سیوطی
- ۱۱۴

- ۱۱۶ ترجمه عزیزی سجستانی در «انساب» سمعانی
- ۱۱۶ علی بن عیسی الرمانی نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۱۱۷ ترجمه رمانی در «انساب» سمعانی و «وفیات الاحیان» ابن خلکان
- ۱۱۸ ترجمه رمانی در «عبر» ذهبی و «بغیة الوعاة» سیوطی
- جوهری نیز در «صحاح اللغة» لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۱۹
- ۱۲۰ ترجمه جوهری در «یتیمه الدهر» ثعلبی
- ترجمه جوهری بگفتار ذهبی، وابن الوردی، ویافعی، و سیوطی ۱۲۱
- ابو اسحاق ثعلبی نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۲۴
- واحدی نسابوری نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۲۴
- ابو الحجاج شتمری نیز کلمه «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۲۵
- ترجمه ابو الحجاج در «وفیات الاحیان» ابن خلکان ۱۲۶
- ترجمه ابو الحجاج در «مرآة الجنان» تألیف یافعی ۱۲۷
- ترجمه ابو الحجاج بگفتار ابن قاضی شهبه در «طبقات النحاة» ۱۲۸
- ترجمه ابو الحجاج در «بغیة الوعاة» تألیف سیوطی ۱۲۸
- زوزنی نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۲۹
- ترجمه زوزنی در «بغیة الوعاة» و غیر آن ۱۲۹
- خطیب تبریزی نیز به تفسیر لفظ «مولى» به اولی تصریح کرده ۱۳۰
- ترجمه خطیب تبریزی در «انساب» تألیف سمعانی و «عبر» ذهبی ۱۳۱
- ترجمه خطیب تبریزی در «مرآة الجنان» تألیف یافعی ۱۳۲
- حسین بن مسعود بغوی نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۳۴
- فضائل بغوی بگفتار ابن خلکان در «وفیات الاحیان» ۱۳۵
- زمخشری نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده ۱۳۷

- ۱۳۸ مدائح زمخشری بقول کفوی در « کتاب اعلام الاخیار »
- ۱۳۹ ترجمه زمخشری در « مرآة الجنان » تألیف یافعی
- ۱۴۰ ابن جوزی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده
- ۱۴۰ فضائل ابن جوزی در « وفيات الاعیان » تألیف ابن خلکان
- ۱۴۲ ترجمه ابن جوزی بگفتار ذهبی در « عبر فی خبر من غیر »
- ۱۴۳ ترجمه ابن جوزی بگفتار سیوطی در « طبقات الحفاظ »
- ۱۴۴ ابونصر در واجکی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده
- عظمت در واجکی از کلام عبدالقادر حنفی در « طبقات الحنفیة » معلوم
- ۱۴۵ میشود
- تفسیر زاهدی تألیف در واجکی از کتب مورد اعتماد اهل سنت است ۱۴۷
- ۱۴۹ نظام الدین نیسابوری نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده
- ۱۵۰ ابن طلحة شافعی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده
- سبط ابن الجوزی نیز معنای اولی را برای « مولی » از علماء عربیت نقل
- ۱۵۱ کرده
- ۱۵۱ بیضاوی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده
- ۱۵۲ ترجمه بیضاوی در « مرآة الجنان » تألیف یافعی
- ۱۵۴ ابن سمین نیز لفظ « مولی » را به معنای اولی تفسیر کرده
- ۱۵۴ ترجمه ابن سمین بگفتار ابن حجر عسقلانی در « درر کامنه »
- ۱۵۵ ترجمه ابن سمین بگفتار اسدی در « طبقات فقهای شافعیه »
- ۱۵۶ ترجمه ابن سمین بگفتار سیوطی در « بغیة الوعاة »
- ۱۵۷ ترجمه ابن سمین بگفتار سیوطی در « حسن المحاضرة »
- محمد بن ابی بکر رازی نیز کلمه « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۵۸

- جلال الدین خجندی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۶۰
- حافظ نسفی نیز لفظ « مولی » را باولی تفسیر کرده ۱۶۱
- ترجمه نسفی بگفتار عبدالقادر حنفی در « جواهر مضیئه » ۱۶۲
- ترجمه نسفی بگفتار کفوی در « کتاب اعلام » ۱۶۳
- عمر فارسی قزوینی نیز کلمه « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۶۴
- ابن الصباغ مالکی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۶۵
- جلال الدین محلی شافعی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۶۵
- فضائل جلال الدین محلی در « ضوء لامع » تألیف سخاوی ۱۶۸
- حسین کاشفی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۷۵
- « مواهب علیه » و « جواهر التفسیر » تألیف کاشفی از کتب انیقه است ۱۷۷
- ابوالسعود عمادی نیز کلمه « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۷۹
- ترجمه ابوالسعود عمادی بگفتار کفوی در « کتاب اعلام الانحیاء » ۱۸۰
- سعید چلبی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۸۱
- شهاب الدین خفاجی نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۸۲
- فضائل خفاجی بگفتار محبی در « خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر » ۱۸۶
- شیخ سلیمان جمل نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر نموده ۱۹۲
- جارالله اله آبادی نیز معنای اولی را برای لفظ « مولی » ذکر کرده ۱۹۳
- محب الدین افندی نیز « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۹۵
- محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی نیز « مولی » را به اولی تفسیر نموده ۱۹۶
- عبدالرحیم صفی پوری نیز لفظ « مولی » را به اولی تفسیر کرده ۱۹۷

- ۱۹۸ رشید النبی رامپوری نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- ۱۹۹ سید مؤمن شبلنجی نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده
- تفتازانی نیز معنای اولی را برای لفظ «مولى» در «شرح مقاصد» ذکر  
نموده ۲۰۲
- علاء الدین قوشجی نیز اولی با تصرف را از معانی «مولى» دانسته ۲۰۲
- ترجمه تفتازانی بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة» ۲۱۰
- فضائل تفتازانی بگفتار ابومهدی در «اسانید» ۲۱۰
- فضائل تفتازانی بگفتار کفوی در «کتاب اعلام الاخیار» ۲۱۳
- ترجمه تفتازانی بگفتار ازبکی در «مدینه العلوم» ۲۱۶
- قوشجی نیز از اکابر محققین وأجله مدققین اهل سنت است ۲۱۷
- ابوبکر و عمر نیز از کلمه «مولى» معنای اولویت استفاده نموده اند ۲۲۰
- حدیث غدیر به الفاظ دیگر هم در کتب اهل سنت نقل شده ۲۲۶
- لفظ «مولى» در کتب اهل سنت بمعنای متصرف در امر نیز مکرر ذکر  
شده ۲۳۲
- معانی کلمه «مولى» در کتب اهل سنت ۲۴۴
- حدیث غدیر بلفظ : «من كنت ولیه فعلى ولیه» در مسند ابن حنبل ۲۷۴
- حدیث غدیر بلفظ «من كنت ولیه فهذا ولیه» در خصائص نسائی ۲۷۶
- حدیث غدیر بلفظ «من كنت ولیه فعلى ولیه» در «کنز العمال» از  
طبری ۲۸۱
- حدیث غدیر بلفظ «من كنت ولیه فهذا ولیه» در «مستدرک» تألیف  
حاکم ۲۸۲
- حدیث غدیر بلفظ «من كنت ولیه فهذا ولیه» در «مناقب خوارزمی» ۲۸۳

- حدیث غدیر بلفظ « من كنت مولاه ووليه فهذا وليه » در « مناقب ابن مغازلی » ۲۸۴
- حدیث غدیر بلفظ « من كان الله ورسوله وليه فان هذا وليه » در « فرائد السمطين » تألیف ابن حمويه ۲۸۷
- حدیث غدیر بلفظ « من كنت مولاه فهذا وليه » در « تاريخ ابن كثير » ۲۸۸
- حدیث غدیر بلفظ « من كنت وليه فهذا وليه » در « ازالة الخفاء » ۲۸۹
- دهلوی
- جمعی کثیر لفظ « مولى » را بمعنای سید ثابت کرده اند ۲۸۹ تا ۲۹۴
- رد گفتار کسانی که گفته اند « مفعل » بمعنای « افعل » استعمال نشده ۲۹۵
- رد شبهات واهیة فخر رازی راجع باینکه « مفعل بمعنای افعل نیامده ۳۰۲
- لغات والفاظیکه بی نظیرند ۳۰۳ تا ۳۱۲
- تراکیب عجیبه که در قرآن شریف استعمال شده و نظیرش یافت نشده ۳۱۲ تا ۳۱۸
- مجوز « مولى » بمعنای اولی فقط ابوزید نیست ۳۲۵
- فضائل ابوزید انصاری در « تهذیب الاسماء واللغات » ۳۳۳
- ترجمه ابوزید بگفتار یافعی در « مرآة الجنان » ۳۳۴
- ترجمه ابوزید بگفتار جزری در « طبقات القراء » ۳۳۵
- ترجمه ابوزید بگفتار سیوطی در « بغية الوعاة » ۳۳۷
- دلیل ابوزید قول ابو عبیده نیست ۳۵۳
- شبهة واهیة فخر رازی در انکار مجیی « مولى » بمعنای اولی ۳۶۱
- جواب شبهة فخر رازی بوجوه مختلفه ۳۶۳

## المصادر

قرآن كريم

اتحاف الاكابر تأليف قاضي شوكانى

الاتقان تأليف جلال الدين سيوطى

ارشاد السارى فى شرح البخارى تأليف قسطلانى

اساس البلاغه تأليف زمخشري

الاشباه والنظائر تأليف سيوطى

الامالى تأليف ابن الشجرى

الانساب تأليف سمعانى

انوار التنزيل تأليف بيضاوى

البحر المحيط تأليف ابوحيان

بغية الوعاة تأليف سيوطى

تاريخ بغداد تأليف خطيب بغدادى

تاريخ جرجان تأليف سهمى

تاريخ مكة تأليف ابوالوليد ازرقى

- تنمة المختصر تأليف ابن الوردى  
 تحفه اثنا عشرية تأليف عبدالعزيز دهلوى  
 تذكرة الحفاظ تأليف الذهبى  
 تذكرة خواص الامة تأليف سبط ابن الجوزى  
 تفسير ابن كثير تأليف ابن كثير الدمشقى  
 تفسير الجلالين تأليف محلى وسيوطى  
 تفسير فخر تأليف فخر الدين رازى  
 تلخيص الشافى تأليف شيخ طوسى  
 تنزيل الايات تأليف محب الدين افندى  
 تهذيب الاسماء تأليف نووى  
 تهذيب التهذيب تأليف ابن حجر عسقلانى  
 الجواهر المضية تأليف عبدالقادر مرسى  
 حسن المحاضرة تأليف سيوطى  
 الخصائص تأليف نسائى  
 خلاصة الاثر تأليف محبى  
 الدرر الكامنة تأليف ابن حجر عسقلانى  
 دمية القصر تأليف باخرزى  
 ديوان ابى تمام بشرح التبريزى  
 ريحانة الالباء تأليف شهاب الدين خفاجى  
 زاد المسير تأليف ابن جوزى  
 سنن ابن ماجه قزوينى  
 سنن ابى داود



الشافى فى الامامة

شرح تجريد قوشجى

شرح صحيح مسلم تأليف نووى

شرح المعلقات زوزنى

صحيح اللغة جوهرى

صحيح البخارى

صواعق محرقة تأليف ابن حجر مكى

طبقات الاسنوى

طبقات ابن قاضى شهاب

العبر فى خبر من غير تأليف ذهبى

عمدة القارى تأليف بدرالدين عيسى

غاية النهاية تأليف شمس الدين الجزرى

غرائب القرآن تأليف نيسابورى

فتح البارى تأليف ابن حجر عسقلانى

فرائد السمطين تأليف حموينى

الفصول المختارة من العيون والمحاسن

فيض القدير تأليف عبدالرؤوف المناوى

قاموس اللغة تأليف فيروز آبادى

الكشاف تأليف زمخشرى

كشف الاسرار تأليف علاء الدين البخارى

كشف الظنون تأليف جلبى

كواكب الدرارى تأليف شمس الدين كرماني

- لسان الميزان تأليف ابن حجر عسقلاني  
مدارك التنزيل تأليف نسفي  
مرآة الجنان تأليف يافعي  
المراقبة في شرح المشكاة  
مسلم الثبوت تأليف محب الله البهاري  
مسند احمد بن حنبل  
المعارف تأليف ابن قتيبة  
معالم التنزيل تأليف بغوي  
معجم البلدان تأليف حموي  
المفردات تأليف راغب  
نور الابصار تأليف شبلنجي  
نهاية تأليف ابن اثير جزيري  
وافي بالوفيات تأليف صفدي  
وفيات الاعيان تأليف ابن خلكان

## الاعلام

- آدم بن ابي اياس ابو الحسن المروزي المتوفى سنة (٢٢٠) ٣٠
- آقازرگ الطهراني ٢٦٩
- ابراهيم ابوالقاسم بن الافليلي المتوفى سنة (٤٤١) ١٢٦
- ابراهيم بن حميد ابواسحاق الكلابزي النحوي المتوفى (٣١٦) ٧٠
- ابراهيم بن دحيم ١٧
- ابراهيم بن عبدالرحمن بن مهدي البصري ٣٥
- ابراهيم بن علي مغازلي ١٢٥
- ابراهيم بن المنذر الحزامي ابواسحاق المدني المتوفى سنة (٢٣٦) ٧٧
- ابراهيم العلقمي ١٨٧
- ابراهيم الهروي ابواسحاق الحافظ نزيل بغداد المتوفى سنة (١٤٤) ٣٧
- ابن ابي حاتم عبدالرحمن بن محمد الحافظ المتوفى سنة (٣٢٧) ٩١
- ابن ابي داود: عبدالله بن سليمان السجستاني المتوفى (٣١٦) ٢٠٨
- ابن ابي شريف ابراهيم بن محمد الشافعي المصري المتوفى
- سنة (٩٣٢) ١٦٧

- ابن ابي طي يحيى بن حميدة المورخ الحلبي المتوفى سنة (٦٣٠) ٨٥
- ابن ابي العوجاء عبد الكريم المقتول بعد سنة (١٦٠) ٣٥
- ابن الاثير ابو السعادات مبارك بن محمد الجزري المتوفى سنة (٦٠٦) ١٠٤
- ابن اسحاق: محمد بن اسحاق بن يسار المدني المورخ المتوفى
- سنة (١٥١) هـ ٢٢٤
- الابناسي: ابراهيم بن موسى بن ايوب القاهري الشافعي المتوفى
- سنة (٨٠٢) هـ ١٧١
- ابن الاشعث: عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بن قيس المقتول
- سنة (٨٥) هـ ٤٠
- ابن الاعرابي: ابو عبد الله محمد بن زياد اللغوي الكوفي المتوفى
- سنة (٢٣١) هـ ٣١١
- ابن الانباري: محمد بن القاسم النحوي المتوفى سنة (٣٢٨) هـ ١٠٢
- ابن البارزي: الكمال محمد بن محمد ابو المعالي المتوفى
- سنة (٨٥٦) هـ ١٦٩
- ابن بابشاذ: طاهر بن احمد المصري النحوي المتوفى سنة (٤٦٩) هـ ١٣٣
- ابن باكيه: محمد بن عبد الله الشيرازي الصوفي المتوفى سنة (٤٢٨) هـ ٢١
- ابن البرهان عبد الواحد بن علي المتوفى سنة (٤٥٦) هـ ١٣٣
- ابن البريدة: عبد الله بن بريدة بن الحصيب المروزي المتوفى سنة
- (١١٥) هـ ٢٧٤
- ابن البزازي: حافظ الدين محمد الكردي المتوفى سنة (٨١٦) هـ ١٤٩
- ابن بسام: علي بن بسام الاندلسي المتوفى سنة (٥٤٢) هـ ٨١
- ابن بطه: عبيد الله بن محمد الحنبلي المتوفى سنة (٣٨٧) هـ ١١٥

ابن بطريق: يحيى بن الحسن بن الحسين الحلبي المتوفى سنة (٦٠٠) ٢٦٩

ابن الثلجي : محمد بن شعاع البغدادي المتوفى سنة (٢٦٦) ٣٥ ٥

ابن الجعد : ابو القاسم محمد بن عبدالله الفهري الاندلسي المتوفى سنة

(٥١٥) ٥ ٨٣

ابن جريح : عبدالملك بن عبدالعزيز المكي المتوفى سنة (١٥٠) ٢٩

ابن جرير : ابو جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى سنة (٣١٠) ٢٥٦

ابن الجزري : محمد بن محمد المقرئ المتوفى سنة (٨٣٣) ١٧١

ابن جماعة : عز الدين محمد بن ابي بكر المصري المتوفى (٨١٩) ١٦٩

ابن جنى : عثمان بن جنى الموصلى الاديب المتوفى سنة (٣٩٢) ٣١٧

ابن الجوزي: ابو الفرج عبدالرحمن بن علي المتوفى سنة (٥٩٧) ١٣٩ ٥

ابن الحاجب : عثمان بن عمر الاديب النحوي المالكي المتوفى سنة

(٦٤٦) ٣١١

ابن حبان : ابو حاتم محمد بن حبان الحافظ البستي المتوفى سنة

(٣٥٤) ٣٢

ابن حجر : احمد بن علي بن محمد العسقلاني المتوفى بالقاهرة سنة

(٨٥٢) ٨٤

ابن حجر مكي : احمد بن محمد الهيثمي المتوفى سنة (٩٧٤) ٢٠٠ ٥

ابن الحصين : ابو القاسم بن الحصين الشيباني البغدادي المتوفى سنة

(٥٢٥) ١٤٢

ابن الخطاب : محمد بن احمد بن ابراهيم المتوفى سنة (٥٢٥) ١١٤

ابن خالويه : الحسين بن احمد اللغوي المتوفى سنة (٣٧٠) ٧١

ابن خضر : ابراهيم بن خضر بن احمد الشافعي القاهري المتوفى سنة

- (٨٥٢) ١٧٢  
ابن خلكان : احمد بن محمد بن ابراهيم البرمكى المورخ المتوفى سنة  
(٦٨١) ٤٩  
ابن دريد : محمد بن الحسن بن دريد البصرى المتوفى سنة (٣٢١) ١١٦  
ابن سعد : محمد بن سعد البصرى الحافظ المورخ المتوفى سنة  
(٢٣٠) ٣٦  
ابن سعدان : ابو جعفر القرىء الضوير المتوفى سنة (٢٣١) هـ ٧٥  
ابن السكيت : يعقوب بن اسحاق الشهيد المتوفى سنة (٢٤٤) هـ ٣٠٦  
ابن السمين : احمد بن يوسف الحلبى المتوفى سنة (٧٥٦) هـ ١٥٤  
ابن شبيب الحراني : احمد بن حمدان بن شبيب الحنبلى المتوفى سنة  
(٦٩٥) هـ ٩١  
ابن الشجرى : ابو السعادات هبة الله بن على البغدادى المتوفى سنة  
(٥٤٢) ٩٣  
ابن شهاب : محمد بن مسلم بن عبيد الله الزهرى المدنى المتوفى سنة  
(١٢٤) هـ ٢٦٣  
ابن الصائغ : محمد بن احمد بن عبد الخالق المقرئ المصرى المتوفى  
سنة (٧٢٥) هـ ١٥٥  
ابن الصباغ : نور الدين على بن محمد المالكى المتوفى سنة (٨٥٥) ١٦٥٥  
ابن الصلاح : ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن المتوفى بدمشق سنة  
(٦٤٣) هـ ١١٢  
ابن طالحة الشافعى : ابو سالم محمد بن طالحة النصيبى المتوفى سنة  
(٦٥٢) هـ ١٥٠

ابن طولون : ابو العباس احمد مؤسس الدولة الطولونية في مصر توفي

سنة (٢٧٠) هـ ١٥٥

ابن الطيب : محمد بن الطيب بن محمد الفاسي المدني المالكي توفي

سنة (١١٧٠) هـ ١٩٦

ابن العباس : عبدالله بن العباس الصحابي المتوفى سنة (٦٨) هـ ٤٢

ابن عدي : عبدالله بن عدي الجرجاني المتوفى سنة (٣٦٥) هـ ١٥

ابن عربشاه : احمد بن محمد الحنفي المتوفى (٨٥٤) ٢٧٢

ابن عيينة : سفيان بن عيينة الكوفي المتوفى بمكة سنة (١٩٨) ٢٧

ابن غانم : علي بن محمد بن خليل الحنفي نزيل القاهرة المتوفى سنة

(١٠٠٤) هـ ١٨٨

ابن فارس : احمد بن فارس القزويني المتوفى سنة (٣٩٥) ٣٠٣

ابن قاضي شهبه : ابو بكر بن احمد بن محمد الدمشقي المتوفى سنة (٨٥١) هـ ١٢٨

ابن قبة الرازي : ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن المعتزلي المتوفى

(٣١٧) ٢٩٤

ابن قتيبة : ابو محمد عبدالله بن مسلم الدينوري المتوفى سنة (٢٧٦) ١٤١٥

ابن القطان : ابو احمد عبدالله بن عدي الجرجاني المتوفى سنة (٣٦٥) ١٥

ابن القيم : محمد بن ابي بكر الدمشقي المتوفى سنة (٧٥١) هـ ٩١

ابن كثير : اسماعيل بن عمر الدمشقي الحافظ المتوفى سنة (٧٧٤) ٢٨٧ هـ

ابن ماجه : محمد بن يزيد القزويني الحافظ المتوفى سنة (٢٨٣) ٢٨٨

ابن ماكولا : علي بن هبة الله المقنول سنة (٤٨٦) ١١٤

ابن مالك : محمد بن عبدالله بن مالك المتوفى سنة (٦٧٢) ٣٧٥

ابن المبارك : عبدالله الحنظلي المروزي المتوفى سنة (١٨١) هـ ٩٢

- ابن مجاهد: احمد بن موسى الحافظ البغدادي المتوفى سنة (٣٢٤) هـ ١١١
- ابن المديني: علي بن عبدالله الحافظ البصري المتوفى سنة (٢٣٤) هـ ٣١
- ابن مسعود: ابو عبد الرحمن عبدالله الصحابي المتوفى سنة (٣٢) هـ ٢٧٣
- ابن معين: يحيى بن معين بن عون البغدادي المتوفى سنة (٢٠٣) هـ ٣١
- ابن مغازلي: علي بن محمد الجلابي الشافعي المتوفى سنة (٤٨٣) هـ ٢٨٤
- ابن مقلة: محمد بن علي بن الحسين بن مقلة الخطاط المتوفى سنة (٣٢٨) هـ
- ابن الملقن: عمر بن علي المصري الشافعي المتوفى سنة (٨٠٤) هـ ١٧١
- ابن منذر: محمد ابو جعفر الاديب البصري المتوفى سنة (١٩٨) هـ ٦٨
- ابن مهدي: عبد الرحمن ابو سعيد الحافظ البصري المتوفى سنة (١٩٨) هـ ٢٩
- ابن ناصر: ابو الفضل محمد بن ناصر بن محمد الحافظ العراقي المتوفى سنة (٥٥٠) هـ ١١٥
- ابن نباتة السعدي: عبدالعزيز ابو نصر الشاعر المتوفى سنة (٩٤) هـ ٩٤
- ابن النجار: محمد بن محمود الحافظ المورخ البغدادي المتوفى سنة (٦٤٣) هـ ١١٥
- ابن الوردي: عمر بن المظفر المعري الشافعي المتوفى سنة (٧٤٩) هـ ٧٧
- ابن هشام: عبدالله بن يوسف النحوي المتوفى بمصر سنة (٧٦١) هـ ٣٠٤
- ابن يعيش: يعيش بن علي النحوي المتوفى سنة (٦٤٣) هـ
- ابو احمد الحاكم: محمد بن محمد الحافظ النيسابوري المتوفى سنة (٣٧٨) هـ ٢٢
- ابو الاخوص: سلام بن سليم الحافظ الكوفي المتوفى سنة (١٧٩) هـ ٦١
- ابو الارشاد: نور الدين علي بن محمد الاجهوري المصري المالكي المتوفى سنة (١٠٦٦) هـ ١٨٦
- ابو اسحاق الشيرازي: ابراهيم بن علي الفيروز آبادي المتوفى سنة



٨٥ (٤٧٦)

ابواسحاق الزجاج: ابراهيم بن محمد السري المتوفى سنة (٣١٠) ١٠١٥

ابواسحاق الزيادي: ابراهيم بن سفيان النحوي المتوفى سنة (٢٤٩) ٣٤١

ابواسحاق ابراهيم بن محمد الاسفراييني المتوفى سنة (٤١٨) ٣٩

ابواسحاق التنوخي: ابراهيم بن احمد المتوفى سنة (٨٠٠) ١٣٧

ابواسحاق الغزي: ابراهيم بن عثمان الشاعر المتوفى سنة (٥٢٤) ٩٤

ابوبشر ثمامة بن الاشرس النميري المعتزلي المتوفى سنة (٢١٣) ٥٠

ابوبكر بن ابي شيبة: عبدالله بن محمد الكوفي المتوفى (٢٣٥) ٣٢٠

ابوبكر بن ابي قحافة: عبدالله بن عثمان المتوفى سنة (١٣) ١٤١

ابوبكر الحيري: بن احمد بن الحسن الشافعي النيسابوري المتوفى

١٥ (٤٢١)

ابوبكر احمد بن جعفر البزاز: القطيعي المتوفى (٣٦٧) ٢٨٢

ابوبكر بن بالويه: محمد بن احمد بن بالويه المتوفى (٣٤٠) ٢٨٢

ابوبكر الاديب: مسلم بن احمد النحوي القرطبي المتوفى سنة (٣٧٦) ١٢٦

ابو بكر الاسماعيلي: احمد بن ابراهيم الجرجاني المتوفى سنة

١٧ (٣٧١)

ابوبكر البرقاني: احمد بن محمد الخوارزمي الشافعي البغدادي المتوفى

٨٦ (٤٢٥)

ابوبكر ابن السراج: محمد بن سري اللغوي البغدادي المتوفى سنة

٨١ (٣١٦)

ابوبكر بن عياش: المقرئ الكوفي المتوفى سنة (١٩٣) ٣٢

ابوبكر القاضي الانصاري محمد بن عبد الباقي الحنبلي البغدادي المتوفى

سنة (٥٣٥) ٨٨

ابوبكر شنواني : اسماعيل بن عمر الشافعي المتوفى سنة (١٠١٩) ١٨٧

ابوتمام : حبيب بن اوس الشاعر المتوفى بالموصل سنة (٢٣١) ٩٦

ابوجعفر الرؤاسي : محمد بن الحسن النحوي المتوفى سنة (١٩٣) ٣٤٧

ابوجعفر محمد بن حبيب اللغوي البغدادي المتوفى سنة (٢٤٥) ٣٥٠

ابوحاتم الرازي : محمد بن ادريس الحافظ المتوفى (٢٧٥) ٣٨

ابوحاتم السجستاني : سهل بن محمد اللغوي البصري المتوفى سنة

(٢٤٨) ٦٩

ابوحامد الاسفراييني : احمد بن محمد الشافعي المتوفى سنة (٤٠٦) ٢٥

ابوالحجاج الاعلم يوسف بن سليمان الشنمري المتوفى (٤٧٦) ١٢٦

ابوالحسن الباخريزي : علي بن الحسن النيسابوري المتوفى (٤٦٧) ٩٠

ابوالحسن بن ابي الريح : عبدالله بن احمد الاموي المتوفى (٦٨٨) ٣٧٣

ابوالحسن الرمانى : علي بن عيسى بن علي المتوفى سنة (٣٨٤) ٩

ابوالحسن سعد الخير : بن محمد بن سهل الاندلسي المتوفى (٥٤١) ١٣١

ابوالحسن العروضي : احمد بن محمد المتوفى سنة (٢٤٢) ١١١

ابوالحسن علي المعروف بابن بسام الشاعر المتوفى سنة (٥٤٢) ٨٣

ابوالحسن علي بن الحسن الاحمر مؤدب الامين توفي سنة (١٩٤) ٣٤٤

ابوالحسن القابسي : علي بن محمد الحافظ المعافري المتوفى (٤٠٣) ٨٩

ابوالحسن الكسائي : علي بن حمزة الكوفي النحوي المتوفى (١٨٩) ٤٩

ابوالحسن اللحياني : علي بن حازم من تلامذة الكسائي المتوفى

(١٨٩) ٣٤٤

ابوالحسن المقرئ : عبد الباقي بن فارس الحمصي المصري المتوفى

حدود (٤٥٠) ١١٤

ابوالحسين : زيد بن الحباب الحافظ الخراساني المتوفى (٢٠٣) ٢٨٠

ابوالحسين الاثرم : علي بن المغيرة اللغوي المتوفى سنة (٢٣٢) ٣٤٩

ابوالحسين الحنظلي : محمد بن احمد بن تميم المتوفى سنة (٣٤٠) هـ ٢٨٢

ابوحنيفة : النعمان بن ثابت الكوفي المتوفى سنة (١٥٠) هـ ٣٩

ابوحنيفة الدينوري : احمد بن داود المهندس المورخ المتوفى

(٢٨٢) ٥٤

ابوحيان : محمد بن يوسف الاندلسي النحوي المتوفى (٧٤٥) ١٥٤

ابوحيان التوحيدي : علي بن محمد المتصوف المتوفى نحو سنة

(٤٠٠) هـ ١١٨

ابوالخطاب : علي بن عبدالرحمن بن هارون بن الجراح المتوفى

(٤٩٧) هـ ٨٨

ابوالخطاب الاخفش الاكبر : عبدالحميد بن عبدالمجيد المتوفى

(١٧٧) ٦٧

ابوخليفة الجمحي : الفضل بن حباب البصري المتوفى سنة (٣٠٥) ١٨

ابوداود السجستاني : سليمان بن الاشعث الحافظ المتوفى سنة (٢٧٥) ٢٦٤

ابوداود الطيالسي : سليمان بن داود الحافظ البصري المتوفى (٢٠٤) ٢٩

ابوذر الهروي : عبدالله بن احمد الانصاري الحافظ المتوفى (٤٣٥) ٢٥٨

ابوالزبير : محمد بن مسلم بن تدرس الحافظ المكي المتوفى سنة

(١٢٨) ٢٨

ابوزكريا التبريزي : يحيى بن علي المتوفى سنة (٥٠٢) ٩

ابوزكريا الفراء الديلمي : يحيى بن زياد الكوفي النحوي المتوفى

- (٢٠٧) ٤٩  
 ابو الزناد: عبدالله بن ذكوان القرشي المتوفى سنة (١٣١) ٢٦٢  
 ابوزيد الانصاري النحوي اللغوي سعيد بن اوس بن ثابت المتوفى  
 (٢١٥) ٣٣٣  
 ابوزيد: عمر بن شبة بن عبيدة البصري المتوفى سنة (٢٦٢) هـ ٣٣٣  
 ابوسالم: محمد بن طلحة القرشي النصيبى المتوفى سنة (٦٥٢) ١٠  
 ابوسعد السمعاني: عبدالكريم بن محمد المتوفى سنة (٥٦٢) ١٥  
 ابوسعد الماليني: احمد بن محمد الهروي الحافظ المتوفى سنة  
 (٤١٢) ١٨  
 ابوالسعود: محمد بن محمد العمادى الحنفى المتوفى سنة (٩٨٢) ١٠  
 ابوسعيد الاشج: عبدالله بن سعيد الكوفى الحافظ المتوفى سنة  
 (٢٥٧) ٣٢٠  
 ابوسعيد الخدرى: سعد بن مالك الانصاري المتوفى سنة (٦٣) ٢٨١  
 ابوسعيد السكرى: الحسن بن الحسين النحوى المتوفى (٢٧٥) ٣٤٨  
 ابوسعيد الضربى: احمد بن خالد البغدادى كان حياً سنة (٢١٧) ٣٤٨  
 ابوسلمة التبوذكى: موسى بن اسماعيل المنقرى الحافظ البصرى  
 المتوفى (٢٢٣) ٢٩  
 ابوسليمان الجوزجاني: موسى بن سليمان البغدادى الحنفى المتوفى  
 (٢٠٠) ٤٧  
 ابوشامة: عبدالرحمن بن اسماعيل الدمشقى المتوفى سنة (٦٦٥) ٩١  
 ابوصالح: ذكوان الزيات الكوفى المتوفى بالمدينة سنة (١٠١) ٢٦٤  
 ابوالضحى: مسلم بن صبيح الهمداني الكوفى ٢٨١

- ابوطالب الطائي: زيد بن اخزم الحافظ البصري المقتول سنة (٢٥٧) ٣١
- ابوطاهر الخشوعي: بركات بن ابراهيم الانماطي المتوفى سنة (٥٩٨) ١٣٧
- ابوطاهر السنجي: محمد بن محمد المروزي الحافظ المتوفى سنة (٥٤٨) ١٣١
- ابوالطفيل: عامر بن وائلة المتوفى بمكة سنة (١٠٠) ٢٢٦
- ابوالطيب الطبري: طاهر بن عبدالله المتوفى سنة (٤٥٠) ٨٦
- ابوالطيب اللخوي: عبدالواحد بن علي الحطبي المتوفى سنة (٣٥١) ٦٧
- ابوالطيب المتنبي: احمد بن الحسين الكوفي المتوفى سنة (٣٥٤) ٩٣
- ابوالعالية: رفيع بن مهران الرياحي البصري المتوفى سنة (٩٣) ٤١
- ابوهامر: عبدالملك بن عمرو البصري المتوفى سنة (٢٠٥) ٢٦٠
- ابوالعباس ثعلب: احمد بن يحيى البغدادي المتوفى سنة (٢٩١) ٧٦
- ابوالعباس ابن سريج: احمد بن عمر البغدادي الشافعي المتوفى (٣٠٦) ٨٧
- ابوالعباس ابن عقدة: احمد بن محمد الحافظ الكوفي المتوفى (٣٣٢) ١٨
- ابوالعباس الكندي: محمد بن يونس محدث البصرة المتوفى سنة (٢٨٦) ١٠٦
- ابوالعباس المبرد: محمد بن يزيد الازدي البصري المتوفى سنة (٢٩١) ٨
- ابوعبدالله البارع: الحسين بن محمد البغدادي المتوفى سنة (٥٢٤) ١٤٢
- ابوعبدالله: الحاكم محمد بن عبدالله المعروف بابن البيهقي النيسابوري المتوفى (٤٠٥) ٢٨٣
- ابوعبدالله محمد بن ابي الخصال مسعود بن طيب الاندلسي المقتول

٨٢ (٥٤٠)

ابو عبدالله: محمد بن المعلى الازدى النحوى كان حياً قبل سنة (٢٤٣) ٣٥٢

ابو عبيدة: معمر بن المثنى التيمى البصرى النحوى المتوفى سنة (٢٠٩) ٨

ابو عبيد: القاسم بن سلام الهروى الخراسانى المتوفى سنة (٢٢٤) ٧٠

ابو عبيد الله المرزبانى: محمد بن عمران المورخ البغدادى المتوفى

(٣٨٤) ٥٥

ابو عثمان الاشنادانى: سعيد بن هارون اللغوى البغدادى المتوفى سنة

(٢٨٨) ٦٩

ابو عثمان المازنى: بكر بن محمد بن حبيب النحوى البصرى المتوفى

(٢٤٩) ٦٣

ابو عبيدة: احمد بن عبيد بن ناصح النحوى الكوفى المتوفى سنة

(٢٧٨) ٣٥٠

ابو العلاء المعرى: احمد بن عبدالله بن سليمان المتوفى سنة (٤٤٩) ٩٧

ابو على بن شاذان: الحسن بن احمد البغدادى المتوفى سنة (٤٢٥) ٨٦

ابو على الفارسى: الحسن بن احمد النحوى المتوفى (٣٧٧) ٣٢١

ابو على القالى: اسماعيل بن القاسم اللغوى المتوفى بقرطبة سنة (٣٥٦) ٣١٥

ابو على التنوخى: المحسن بن على الاديب البصرى المتوفى سنة

(٣٨٤) ١٠٧

ابو على الجبائى: محمد بن عبد الوهاب المعتزلى البصرى المتوفى

سنة (٣٠٣) ٢٤٧

ابو على الجبائى: الحسين بن محمد الاندلسى المتوفى سنة (٤٩٨) ١٢٧

ابو عمران الجونى: عبد الملك بن حبيب البصرى المتوفى سنة (١٣٨) ٢٨

- ابوعمر بن حيوية : محمد بن العباس البغدادي الخزاز المتوفى  
(٣٨٢) ١٠٤
- ابوعمر الزاهد : محمد بن عبدالواحد المطرز اللغوي غلام ثعلب توفى  
(٣٤٥) ٧١
- ابوعمر الرزاز : عثمان بن احمد بن سيمان البغدادي المتوفى  
(٣٦٧) ١١٥
- ابوعمر الجرمي : صالح بن اسحاق النحوي المتوفى سنة (٢٢٥) ٣٢
- ابوعمر بن العلاء : مقيء البصرة احد القراء السبعة توفى سنة (١٥٤) ٦٣
- ابو عوانة : وضاح مولى ابي خالد الواسطي المتوفى سنة (١٧٦) او  
(١٧٧) ٣٤
- ابو العيلاء : محمد بن القاسم المتوفى بالبصرة سنة (٢٨٣) ٦٣
- ابو غالب بن البناء : احمد بن ابي علي الحسن البغدادي الحنبلي  
المتوفى (٥٢٧) ١٤٣
- ابوالفتح ابن ابي الفوارس : محمد بن احمد الحافظ البغدادي المتوفى  
سنة (٤١٢) ١١٦
- ابوالفتح الرازي : سليم بن ايوب الشافعي المتوفى سنة (٤٤٧) ١٣١
- ابوالفرج يحيى بن محمود بن سعد الثقفي الاصفهاني المتوفى سنة  
(٥٨٤) ٢٢٧
- ابوالفضل بن طاهر : محمد بن طاهر بن علي المعروف بابن القيسراني  
المتوفى سنة (٧٠٥) ٣٣
- ابوالفضل الرياشي : العباس بن الفرج البصري المتوفى سنة (٢٥٧) ٣٤١٨
- ابوالفضل محمد بن ادريس البديسي المتوفى سنة (٩٨٢) ١٧٧

ابو القاسم الافليلى: ابراهيم بن محمد الاندلسى المتوفى سنة (٤٤١) ١٢٦

ابو القاسم البغوى: عبدالله بن محمد الحافظ المتوفى سنة (٣١١) ١٨

ابو القاسم بن عساكر: على بن الحسن الدمشقى المتوفى سنة (٥٧١) ٢١

ابو القاسم على بن المحسن بن على القاضى التنوخى المعتزلى المتوفى

سنة (٤٤٧) ١١٧

ابو القاسم عبيدالله بن على الرقى المتوفى سنة (٤٥٠) ١٣١

ابو القاسم السيارى: عبدالكريم بن محمد البغدادى المتولد سنة

(٤٤٩) ١٣١

ابو قلابه: عبدالملك بن محمد الرقاشى المتوفى سنة (٢٩٦) ٢٨٢

ابو كريب: عبدالرحمن بن كريب البصرى المتوفى سنة (١٣٩) ٣٢٠

ابو الليث: نصر بن محمد السمرقندى المتوفى سنة (٣٥٥) ٩٢

ابو محمد بن الاخضر: عبدالعزيز بن محمود الحافظ البغدادى المتوفى

سنة (٦١١) ١١٥

ابو محمد بن الصاعد: يحيى بن محمد البغدادى المتوفى سنة (٣١٨) ١٨

ابو محمد الجوهرى: الحسن بن على الشيرازى البغدادى المتوفى سنة

(٤٥٤) ١١٧

ابو محمد سلمة بن عاصم النحوى الكوفى المتوفى سنة (٣١٠) ٥٣

ابو محمد عبد المجيد بن عبدالله الاندلسى المتوفى سنة (٥٢٧) ٨٣

ابو محمد اليزيدى: يحيى بن المبارك النحوى المقرئ البصرى المتوفى

سنة (٢٠٢) ٣٥٠

ابو مروان: عبدالملك بن مسعود القرطبى المتوفى سنة (٥٣٩) ٨٣

ابو مسلم الاصفهاني: محمد بن بحر المفسر المعتزلى المتوفى سنة



- (٣٢٢) ٢٤٩  
ابوالمعالى المعروف بشيذلة : عزيزى بن عبد الملك الشافعى المتوفى  
سنة (٤٩٤) ٩١  
ابومعاوية : محمد بن خازم الضرير الحافظ الكوفى المتوفى سنة  
(١٩٥) ٢٧٥  
ابومنصور بن الرزاز : سعيد بن محمد البغدادى الشافعى المتوفى سنة  
(٥٣٩) ١٥٢  
ابومنصور بن الجواليقى : موهوب بن احمد البغدادى النحوى المتوفى  
سنة (٥٤٠) ١٣١  
ابومنصور عبد الملك بن احمد بن اسماعيل الثعالبي المتوفى سنة  
(٤٢٩) ١٢٠  
ابومنصور الماتريدى : محمد بن محمد السمرقندى المتوفى سنة  
(٣٣٣) ٤٧  
ابومهدى : عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى المتوفى سنة (١٠٨٠) ١٦٦  
ابوالتيجا السنهورى : سالم بن محمد المصرى المالكي المتوفى سنة  
(١٠١٥) ١٦٦  
ابونصر : احمد بن حاتم الباهلى صاحب الاصمعي توفى سنة (٢٣١) ٣٤٢  
ابونصر : احمد بن سهل الفقيه البخارى ٢٨٢  
ابونصر التمار : عبد الملك بن عبدالعزيز المتوفى ببغداد سنة (٢٢٨) ٣٠  
ابو نصر الجوهرى : اسماعيل بن حماد الفارابى المتوفى بنيسابور سنة  
(٣٩٣) ٩  
ابونصر الدرواجكي : احمد بن الحسن كان حياً فى سنة (٥٠٩) ١٤٤

- ابو نصر الريفلموني : احمد بن محمد الحنفى البخارى المتوفى سنة  
(٤٩٣) ١٤٨
- ابو نواس : الحسن بن هانى شاعر العراق المتوفى سنة (١٩٨) هـ ٣١٢
- ابو الوفاء بن عقيل : على بن عقيل بن محمد البغدادي الحنبلي المتوفى  
سنة (٥١٣) ٨٨
- ابو الوفاء الهوريني : نصر بن نصربونس الازهرى المتوفى (١٢٩١) ١٩٥
- ابو الوليد الباجي : سليمان بن خلف القرطبي المتوفى سنة (٤٧٤) ٣٦
- ابو الوليد الطيالسي : هشام بن عبد الملك الحافظ البصري المتوفى  
(٢٠٤) ٢٩
- ابو الوليد الازرقى : محمد بن عبد الله المكي المتوفى حدود سنة  
(٢٥٠) ٤٨
- ابو هريرة : عبد الرحمن بن صخر المتوفى سنة (٥٩) ٢٦٠
- ابو يعقوب المنجنيقي : اسحاق بن ابراهيم الحافظ البغدادي المتوفى  
(٣٠٤) ١٨
- ابو يعلى الموصلى : احمد بن علي الحافظ صاحب «المسند» توفى  
سنة (٣٠٧) ٢٠
- ابي بن كعب : بن قيس الصحابي الخزرجي المتوفى بالمدينة سنة  
(٢١) ٣٣
- احمد بن الحسن الكندي : بن اسماعيل الكوفي كان حياً في حدود  
سنة (٢٩٠) ١٠٥
- احمد بن حفص : بن يزيد المعافري المتوفى سنة (٣١١) ١٥
- احمد بن عثمان : ابو الجوزاء البصري المتوفى سنة (٢٤٦) ٢٧٧

احمد بن عمير : بن يوسف ابوالحسن الحافظ المتوفى سنة (٣٢٠) هـ ١٧

احمد بن كامل : بن خلف بن شجرة القاضي الكوفي المتوفى سنة

(٣٥٠) ٧٨

احمد بن محمد بن حنبل : امام الحنابلة المتوفى سنة (٢٤١) هـ ٣٠

احمد بن محمد العتابي : ابوالقاسم المتوفى سنة (٥٨٦) ١٦٢

احمد بن محمد العقيلي : بن احمد البخاري الانصاري المتوفى سنة

(٦٥٧) ١٤٦

احمد بن محمد الفيومي : الحموي صاحب « مصباح المنير » توفي

حدود سنة (٧٩٠) ٢٦٧

احمد بن علي بن مسعود : هو التفتازاني المشهور اختلف في اسمه ،

توفي سنة (٧٩٢) ٢١٣

احمد بن مصطفى : بن خليل الرومي المعروف بطاش كبرى زاده توفي

سنة (٩٦٨) ٢١٩

احمد بن منيع : ابو جعفر البغوي البغدادي الحافظ المتوفى سنة

(٢٤٤) ٣٧

احمد بن نصر الشذائي : البصري المقرئ المتوفى سنة (٣٧٣) ١٠٦

احمد بن هيثم البزاز : بن خالد ابو جعفر العسكري المتوفى سنة

(٢٨٠) ١٠٣

الانسيكني : محمد بن محمد الفقيه الحنفي المتوفى سنة (٦٤٤) ٤٦

اخطب خوارزم : موفق بن احمد ابوالمؤيد المتوفى سنة (٥٦٨) ٢٨٣

الاخطل : غياث بن غوث بن الصلت الشاعر المتوفى سنة (٩٠) ٣٠١

الاخفش الاصغر : علي بن سليمان بن الفضل المتوفى سنة (٣١٥) ٧٤

- الاخفش الاوسط : سعيد بن مسعدة المجاشعي البصري المتوفى  
(٢١٥) ٧٢ - ٨
- الازهرى : خالد بن عبدالله النحوى المتوفى سنة (٩٠٥) ٣٧٥
- الازهرى : محمد بن محمد بن الازهر الاديب الهروى الشافعى المتوفى  
سنة (٣٧٠) ١٥٩
- اسامة : بن زيد بن حارثة الصحابي المتوفى سنة (٥٤) ٢٤٠
- اسحاق بن عبدالله بن ابي طلحة الانصارى المدنى المتوفى سنة (١٣٢) ٢٨
- اسحاق بن مرار: ابو عمرو الشيباني الكوفي المتوفى سنة (٢١٠) ٣٤٧
- اسحاق بن منصور: بن بهرام الكوسج المروزي المتوفى سنة (٢٥١) ٣١
- اسرائيل بن يونس : بن ابي اسحاق السبيعي المتوفى سنة (١٦٢) ٣٣٣
- اسماعيل بن أبي خالد : الحافظ الكوفي المتوفى سنة (١٤٥) ١٦
- اسماعيل بن اسحاق القاضي: بن اسماعيل البصري النحوى المتوفى  
سنة (٢٨٢) ١٠٣
- اسماعيل الصفار : بن محمد بن اسماعيل ابو عاي اللغوى المتوفى  
سنة (٣٠١) ٧٩
- الاسنوى: عبدالرحيم بن الحسن الشافعى المتوفى سنة (٧٧٢) ١٥٥
- الاسود بن عامر شاذان: ابو عبدالرحمن المتوفى ببغداد سنة (٢٠٨) ٣٠
- الاشيب: الحسن بن موسى ابو علي الحافظ البغدادى المتوفى سنة  
(٢٠٩) ٣٠
- الاصم: ابو عبدالرحمن حاتم الزاهد المتوفى سنة (٢٣٧) ٢٤٩
- الاصمى : عبدالملك بن قريب بن علي الباهلى البصري المتوفى  
سنة (٢١٦) ٣١

- الأعرج: عبدالرحمن بن هرمز ابوداود المدني المتوفى سنة (١١٧) ٢٦٢
- الأعمش : سليمان بن مهران الكوفي المتوفى سنة (١٤٨) ٢٧٣
- الأقصرائي: بدرالدين محمود بن محمد المتوفى سنة (٨٢٦) ١٦٩
- أكمل الدين محمد بن محمود الحنفي البابر تي شارح اصول البزدوى  
توفى (٧٨٦) ٤٧
- امام الكاملية : محمد بن محمد بن عبدالرحمن القاهري الشافعي المتوفى  
سنة (٨٦٤) ١٧٣
- امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه صلوات الله وسلامه الشهيد  
بالكوفة (٤٠) هـ
- الامير علي شير : نظام الدين النوائى وزير السلطان حسين بايقرا توفى  
سنة (٩٠٦) ١٧٧
- انس بن السلم : الدمشقي المتوفى سنة (٢٨٩) ٢٠
- انس بن سيرين: ابوموسى الانصارى التابعى المتوفى سنة (١١٨) ٢٨
- انس بن مالك : بن النضر الخزرجي المتوفى سنة (٩٣) ٣٣
- الاوزاعى : عبدالرحمن بن عمرو الشامي المتوفى سنة (١٥٧) ١٦
- الايجى : عبدالرحمن بن احمد المتوفى مسجوناً بكرمان سنة  
(٧٥٦) ٣٥٧
- ايوب السختيانى : بن ابي تميمه كيسان البصرى المتوفى سنة (١٣١) ٢٩
- البابلى : محمد بن علاء الدين الشافعي القاهري المتوفى (١٠٧٧) ١٦٦
- البخارى : محمد بن اسماعيل بن المغيرة الحافظ صاحب «الجامع  
الصحيح» توفى سنة (٢٥٦) ٣٣
- البخارى الحنفي: برهان الدين محمود بن احمد المتوفى سنة (٦١٦) ١٤٩

البحترى : الوليد بن عبيد بن يحيى الطائى الشاعر المتوفى بالشام سنة

(٢٨٤) ٥٦

البدخشانى : ميرزا محمد بن معتمدخان المتوفى بعد سنة (١١٢٦) ٢٢٦

بدرالدين بن الصاحب : احمد بن محمد المصرى الشافعى المعروف بابن

الصاحب المتوفى سنة (٧٨٨) ٩١

بدر الطنبذى : احمد بن عمر بن محمد الشافعى القاهرى المتوفى سنة

(٨٠٩) ١٧٠

بدرالدين العيى : ابو محمد محمود بن احمد المتوفى سنة (٨٥٥) ٢٥٤

بدرالدين الغزى : محمد بن محمد بن محمد بن احمد الشافعى المتوفى

سنة (٩٨٤) ١٥٨

البراء بن عازب : الانصارى الاوسى نزيل الكوفة المتوفى سنة (٢٣٣) ٢٨٠

البرزنجى : محمد بن عبد الرسول الحسينى الفقيه الشافعى المتوفى سنة

(١١٠٣) ٢٣٠

بريدة بن الحبيب : بن عبدالله الصحابى المتوفى سنة (٦٣) ٥

البساطى : محمد بن احمد بن عثمان المالكى قاضى القضاة المتوفى

سنة (٨٤٢) ١٦٩

بشر بن السرى : الافوه نزيل مكة المكرمة المتوفى سنة (١٩٥) ٣٠

بشر المريسى : بن غياث بن ابي كريمة المتوفى سنة (٢٦٨) ٥٣

البغوى : الحسين بن مسعود الفراء المتوفى سنة (٥١٠) ٩

البقاعى : ابراهيم بن عمر بن الحسن الرباط المتوفى سنة (٨٨٥) ١٧٣

البلقينى : عمر بن رسلان بن نصير القاهرى الشافعى المتوفى سنة

(٨٠٥) ١٧٢

٣٠ بهز بن اسد : ابوالاسود الحافظ البصرى المتوفى سنة (١٩٧)

بهلول بن اسحاق : بن بهلول التنوخى قاضى الانبار المتوفى سنة

٢٠ (٢٩٨)

البيجورى: ابراهيم بن احمد بن عيسى المصرى المتوفى سنة (٨٢٥) ١٩٨

البيضاوى: قاضى ناصر الدين عبدالله بن عمر المتوفى سنة (٦٨٥) ١٠

البيهقى: احمد بن الحسين بن على المحدث المتوفى بنيسابور سنة

٢٥ (٤٥٨)

التاج ابن مكنوم: تاج الدين احمد بن عبدالقادر الحنفى المتوفى سنة

٣١٦ (٧٤٩)

تاج الدين احمد الخجندى بن محمود النحوى المتوفى سنة (٧٠٠) ١٠

الترمذى: محمد بن عيسى صاحب «جامع الصحيح» توفى سنة

٣٣٧ (٢٧٩)

التفتازانى: مسعود بن عمر الأديب المنطقى المتوفى سنة (٧٩١) ٢٠٢

التقى الصائغ: محمد بن احمد بن عبدالخالق المصرى الشافعى المتوفى

سنة (٧٢٥) ١٥٤

الزيمى: محمد بن جعفر ابوالحسن ابن النجار الكوفى النحوى المتوفى

سنة (٤٠٢) ١٠٧

التوزى: عبدالله بن محمد بن هارون ابومحمد اللغوى المتوفى سنة

٢٩ (٢٣٣)

ثابت البنافى: بن اسلم ابومحمد البصرى المتوفى سنة (١٢٣) ٢٨

ثعلب: احمد بن يحيى ابوالعباس الأديب البغدady المتوفى سنة

٧٧ (٢٩١)

- الثعلبي : احمد بن محمد بن ابراهيم ابواسحاق النيسابوري المتوفى  
سنة (٤٢٧) ٩
- ثمامة : بن اشرس النميري المعتزلي المتوفى سنة (٢١٣) ٥٠
- ثمامة بن عبدالله بن انس بن مالك المتوفى بعد سنة (١١٠) ٢٨
- الثوري : سفيان بن سعيد بن مسروق الكوفي المتوفى بالبصرة (١٦١) ٢٦
- جابر الانصاري : بن عبدالله الصحابي الكبير المتوفى سنة (٧٨) ٢٦٤
- الجاحظ : عمرو بن بحر بن محبوب ابو عثمان المتوفى سنة (٢٥٥) ٥٣
- الجرمي : صالح بن اسحاق ابو عمر النحوي البصري المتوفى سنة  
(٢٢٥) ٣٤٢
- الجزولي : عيسى بن عبدالعزيز المراكشي النحوي المتوفى سنة  
(٦١٠) ٣٢٤
- جعفر بن يحيى البرمكي : وزير هارون العباسي والمقتول بامر سنة  
(١٨٧) ٥٠
- جعفر الطيالسي : بن محمد بن ابي عثمان الحافظ البغدادي المتوفى  
(٢٨٢) ٣١
- الجلال البلقيني : عبدالرحمن بن عمر الشافعي القاهري المتوفى (٨٢٤) ١٦٨
- الجلال الدواني : محمد بن اسعد القاضي الشيرازي المتوفى سنة  
(٩١٨) ١٨٨
- جلال الدين الخبازي الخجندی : عمر بن محمد بن عمر الحنفي المتوفى  
سنة (٦٩١) ٤٧
- جلال الدين المحلي : محمد بن احمد الشافعي المتوفى بالقاهرة سنة  
(٨٦٤) ١٠



جمال الدين عطاء الله بن غياث الدين الشافعي المتوفى سنة (۹۲۶) ۴۷

الجويني : ابو المعالي عبد الملك بن عبد الله الشافعي المتوفى سنة

(۴۷۸) ۱۲۳

الحاكم النيسابوري : ابو عبد الله الحافظ محمد بن عبد الله المعروف بابن

البيع المتوفى سنة (۴۰۵) ۱۵

حبيب بن ابي ثابت : ابو يحيى التاجي الكوفي المتوفى سنة (۱۱۷) ۲۷۶

الحجاج : بن يوسف بن الحكم الثقفي السفاك الهالك سنة (۹۵) ۳۷

الحريري : القاسم بن علي بن محمد البصري صاحب « المقامات »

الشافعي المتوفى (۵۱۶) ۳۱۳

حسام الدين عمر ابو المفاتخر بن عبدالعزيز المقتول سنة (۵۳۲) ۱۴۶

الحسان بن ثابت : بن المنذر الصحابي الشاعر المتوفى سنة (۵۴) ۵

الحسن بن احمد الحافظ : ابو العلاء الهمداني العطار المقرئ المتوفى

(۵۶۹) ۳۳۶

الحسن البصري : بن يسار ابو سعيد التاجي المتوفى سنة (۱۱۰) ۴۱

الحسن بن الدهان : الحسن بن محمد بن علي بن رجاء ابو محمد المتوفى

(۴۴۷) ۱۳۳

الحسن بن رامين : الحسن بن الحسين بن رامين الاسترآبادي المتوفى

(۴۱۳) ۲۱

الحسن بن رضوان : المقرئ روى القراءة عن ابي زيد سعيد بن اوس

المتقدم ذكره ۳۳۶

الحسن بن سفيان : ابو العباس الشيباني النسوي المتوفى سنة (۳۰۳) ۲۰

الحسن بن سهل : بن عبد الله ابو محمد السرخسي وزير المأمون العباسي

- توفي سنة (٢٣٦) ٥١  
الحسن بن عثمان القاضي : ابو حسان الزبدي المتوفى ببغداد سنة  
(٢٤٢) ٣٩  
الحسن العجيمي : بن علي بن يحيى المكي المتوفى سنة (١١٣٣) ١٥٣  
الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام الشهيد في سنة (٥٠) ٤٤  
الحسن بن عمارة : ابو محمد الفقيه الكوفي قاضي بغداد المتوفى سنة  
(١٥٣) ٤٣  
الحسن بن الفرج : ابو علي الغزي المتوفى بعد سنة (٣٠٠) ٢٠  
الحسين بن حريث : بن الحسن بن ثابت المتوفى بقوه سنة (٢٤٤) ٢٧٨  
الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام الشهيد في سنة (٦١) ٥٢  
الحسين بن محمد : القاضي ابو علي الشافعي الدورودي المتوفى  
سنة (٤٢٦) ١٣٥  
الحسيني : محمد بن علي بن الحسن ابو عبدالله الدمشقي المتوفى  
سنة (٧٦٥) ١٥٦  
الحماد : بن زيد بن درهم البصري المتوفى سنة (١٧٩) ٣٠  
الحماد : بن سلمة بن دينار ابو سلمة الحافظ البصري المتوفى سنة  
(١٦٧) ٢٧  
حمزة بن محمد بن طاهر : الحافظ ابو طاهر الدقاق المتوفى سنة  
(٢٢٤) ١٠٧  
حمزة بن يوسف السهمي : بن ابراهيم الحافظ الجرجاني المتوفى سنة  
(٤٢٧) ١٥  
الحمصي الرازي : سديد الدين محمود بن علي ٢٧٣

الحموي: ابراهيم بن محمد بن المؤيد الخراساني الجويني المتوفى  
سنة (٧٢٢) ٢٨٦

حميد الطويل: بن ابي حميد التابعي البصري المتوفى سنة (١٤٣) ٢٨  
حميد الفقيه اليماني: بن احمد بن محمد الشهيد صاحب « حقائق  
الوردية » ١٩٦

حنبل: بن اسحاق بن حنبل المتوفى بواسط سنة (٢٧٣) ٣٠

خالد بن الحارث: ابو عثمان الحجيمي البصري المتوفى سنة (١٨٦) ٣٤

خالد الحذاء: بن مهران الحافظ البصري المتوفى سنة (١٤١) ٢٩

خالد بن الصفوان: بن عبدالله بن عمرو المتوفى نحو سنة (١٣٣) ٥٦

خالد بن الوليد: بن المغيرة المخزومي القرشي المتوفى سنة (٢١) ٢٧٥

خديجة بنت خويلد: ٢٢٨

الخطيب: احمد بن علي بن ثابت البغدادي الحافظ المورخ المتوفى  
سنة (٤٦٣) ٥٠

الخطيب التبريزي: ابو زكرياء يحيى بن علي المتوفى سنة (٥٠٢) ١٣٠

الخطيب القزويني: ٩٥

خلف الاحمر: ابو محرز بن حيان الاديب الشاعر البصري المتوفى  
حدود سنة (١٨٠) ٣٣٤

خلف بن سالم الحافظ: المهلب البغدادي المتوفى سنة (٢٣١) ٢٨٢

خلف بن هشام البزار: المقرئ البغدادي المتوفى سنة (٢٢٩) ٣٣٦

خليفة بن الخياط: ابو عمرو العصفري المقرئ المتوفى سنة (٢٤٠) ٣٣٦

الخليل: بن احمد بن عمرو الفراهيدي العروضي المتوفى سنة (١٧٠) ٤٣

الخليلي: الحافظ ابو علي الخليل بن عبدالله بن احمد القزويني المتوفى

- سنة (٤٤٦) ٢١
- الدارقطني: علي بن عمر بن احمد الشافعي المتوفى ببغداد سنة (٣٨٥) ١٦
- الداني: ابو عمرو عثمان بن سعيد القرطبي المتوفى سنة (٤٤٤) ١١٠
- داود بن ابي هند: ابو محمد البصري المتوفى سنة (١٤٠) ٢٩
- الدميري: كمال الدين محمد بن موسى الشافعي المصري المتوفى
- (٨٠٩) ١٧٠
- الدوري: عباس بن محمد الحافظ البغدادي المتوفى سنة (٢٧١) ٣١
- الدولابي: محمد بن احمد الحافظ الرازي المورخ المتوفى سنة
- (٣١٠) ٣٥
- الدهلوي: عبدالعزيز صاحب «التحفة الالائنا عشرية» المتوفى (١٧٣٩) ٣
- ذو الرمة: غيلان بن عقبة الشاعر المتوفى باصبهان سنة (١١٧) ٣٣٠
- الذهبي: شمس الدين محمد بن احمد الحافظ الدمشقي الشافعي المتوفى
- (٧٤٨) ٢٢
- الراضي بالله: ابواسحاق محمد بن جعفر الخليفة العباسي المتوفى
- سنة (٣٢٩) ١٠٨
- الراغب: الحسين بن محمد الاصفهاني اللغوي المتوفى سنة (٥٠٢) ٢٣٨
- ربيعة الرأي: بن ابي عبد الرحمن الفقيه المدني المتوفى سنة (١٣٦) ٤٥
- الرشيد: هارون بن مهدي الخليفة العباسي المتوفى سنة (١٩٣) ٥٧
- الرضي الصفاني: الحسن بن محمد المتوفى سنة (٦٥٠) ١٢٢
- الرماني: علي بن عيسى ابو الحسن المعتزلي المتوفى سنة (٣٨٤) ١١٦
- رؤبة بن العجاج: التميمي اللغوي المتوفى سنة (١٤٥) ٣٣٧
- روح بن عبد المؤمن: ابو الحسن البصري المقرئ المتوفى (٢٣٥) ٣٣٦

الزبيدي: محمد بن الحسن الاشبيلي النحوى المتوفى سنة (٣٧٩) ١١٢  
 الزجاجي: عبدالرحمن بن اسحاق البغدادي المتوفى سنة (٣٣٧) ٣١٢  
 الزركشى: بدر الدين محمد بن عبدالله الشافعي المتوفى سنة (٧٩٤) ٢٣٧  
 زكريا بن يحيى المسجزي: الحافظ خياط السنة المتوفى سنة (٢٨٩) ٢٧٨  
 زكريا الانصارى: زين الدين بن محمد بن احمد القاهري الشافعي المتوفى  
 سنة (٩٢٦) ١٥٨

الزمخشري: محمود بن عمر ابوالقاسم المتوفى سنة (٥٣٨) ١٣٦  
 الزوزنى: الحسين بن احمد ابو عبدالله المتوفى سنة (٤٨٦) ٧٦  
 الزهرى: ابوبكر محمد بن مسلم الحافظ المدني المتوفى سنة (١٢٤) ٣٧  
 زياد الاعلم: بن حسان بن قرة الباهلي البصري الراوى عن انس بن  
 مالك ٣٤

زيد بن ارقم: الصحابي المتوفى سنة (٦٦) ٢٢٦  
 زيد بن اسلم: ابواسامة المدني المتوفى سنة (١٣٦) ٤١  
 زيد بن بشيع: الهمداني الكوفي المتوفى سنة (١٣٦) ٢٧٩  
 زين الدين: قاسم بن قطلوبغا الحنفي المتوفى سنة (٨٧٩) ٢٧٢  
 الساجي: ابويحيى زكريا بن يحيى البصري المتوفى سنة (٣٠٧) ٣٦  
 سبط ابن الجوزي: يوسف بن قزوغلي المتوفى (٦٥٤) ١٠  
 السبكي: عبدالوهاب بن علي المتوفى بدمشق سنة (٧٧١) ٢٥  
 صبحان وائل: بن زفر الفصيح المتوفى سنة (٥٤) ١٣  
 السخاوي: علي بن محمد المصري الشافعي المتوفى سنة (٦٤٣) ٣١٥  
 السدي: اسماعيل بن عبدالرحمن النابعي الكوفي المتوفى سنة (١٢٨) ٣٨  
 سعد بن ابوقاص: مالك بن وهيب المدني المتوفى سنة (٥٥) ٢٧٧

- سعد بن عبيدة : ابو حمزة وثقه يحيى بن معين، حكى عنه الاعمش ٢٧٤
- سعدى جلي : سعد الله الرومي المتوفى سنة (٩٤٥) ١٠
- سعيد بن ابي هروبة : مهران ابو النضر البصرى المتوفى (١٥٦) ٣٤
- سعيد بن وهب : الهمداني الكوفي المتوفى سنة (٧٦) ٢٨٠
- السفاح : ابو العباس عبدالله بن محمد أول الخلفاء العباسيين توفى  
(١٣٦) ٥٦
- سلطان ابو سعيد خان : بن محمد الكوركاني آخر ملوك التيمورية قتل  
سنة (٨٧٣) ٢١٨
- السلفى : ابو طاهر احمد بن محمد الحافظ الاصفهاني المتوفى سنة  
(٥٧٦) ١٣٤
- سليمان بن ايوب : بن الحكم الخياط البغدادي المتوفى (٢٣٥) ٣٣٦
- سليمان بن حرب : بن بجيل الازدي ابو ايوب البصرى المتوفى سنة  
(٢٢٤) ٣٣
- سليمان بن طرخان التيمي : ابو المعتمر المتوفى سنة (١٤٣) ٢٩
- سليمان بن المقرئ : ابو سعيد البصرى المتوفى سنة (١٥٦) ٣٦
- سلمة بن عاصم : ابو محمد الحموي الكوفي المتوفى سنة (٣١٠) ٥٣
- سماك بن حرب : بن اوس الداهلي الكوفي المتوفى سنة (١٢٣) ٢٩
- سيبويه : عمرو بن عثمان الحموي الشيرازي المتوفى سنة (١٨٠) ٤٢
- السيد احمد الحموي : بن محمد الحسنى أو الحسينى الحنفى المتوفى  
(١٠٩٨) ١٨٩
- السيد القرطبي : محمد بن الحسين مؤلف « نهج البلاغة » توفى (٤٠٦) ٩٨
- السيد المرتضى : علي بن الحسين علم الهدى المتوفى سنة (٤٣٦) ٧٩

- السيرافى : الحسن بن عبدالله ابوسعيد النحوى المتوفى (٣٦٨) ٨٠
- السيوطى : جلال الدين عبدالرحمن الاديب المورخ المتوفى سنة (٩١١) ٦٧
- الشافعى : محمد بن ادريس القرشى المتوفى سنة (٢٠٤) ١٢٣
- شاهصاحب : عبدالعزيز دهلوى المتوفى سنة (١٢٣٩) ٤
- شاه ولي الله : احمد بن عبدالرحيم دهلوى المتوفى سنة (١١٧٤) ٢٢٦
- شبابه بن سوار : ابو عمرو المدائنى المتوفى سنة (٢٠٦) ٢٦١
- الشبلنجى : السيد مؤمن بن حسن المصرى المتوفى بعد سنة (١٣٠٨) ١١
- شبيب : بن شيبه ابو معمر البصرى المتوفى نحو سنة (١٧٠) ٥٦
- الشرف بن الكويك : محمد بن محمد القاهرى الشافعى المتوفى  
(٨٢١) ١٧١
- شرف الدين العقيلى : ابو حفص عمر بن محمد المتوفى ببخارى سنة  
(٥٩٦) ١٤٥
- الشرىف الجرجانى : السيد على بن محمد المتوفى سنة (٨١٦) ٢١٢
- شعبة : بن الحجاج بن الورد الواسطى المتوفى بالبصرة سنة (١٦٠) ١٦
- الشماخى : احمد بن سعيد المغربي المتوفى سنة (٩٢٨) ١١٣
- شمر بن حمدويه الهروى : ابو عمرو اللغوى المتوفى سنة (٢٥٥) ١٠٥
- الشمس البامى : محمد بن احمد القاهرى الشافعى المتوفى سنة (٨٨٥) ١٧١
- شمس الدين البرماوى : محمد بن عبدالدائم القاهرى الشافعى المتوفى  
(٨٣١) ١٦٨
- الشمس بن الديرى : محمد بن عبدالله الحنفى المتوفى سنة (٨٢٧) ١٧٠
- شمس الدين بن هزم : محمد بن عمر التونسى المكى المتوفى سنة  
(٨٩١) ٣٢١

شمس الدين محمد بن عبدالرحمن السخاوي المتوفى سنة (٩٠٢) ١٦٨

شمس الدين محمود الاصفهاني ابو الثناء الشافعي المتوفى سنة

(٧٤٩) ٢١٧

الشطونفي : على بن يوسف المقرئ المتوفى بالقاهرة سنة (٧١٣) ١٦٩

الشمس الغراقي : محمد بن احمد الشافعي المتوفى سنة (٨١٦) ١٧٠

الشمس محمد العلقمي : بن عبدالرحمن القاهري الشافعي المتوفى

(٩٦٣) ١٦٧

الشهاب البلخي : بن المعمر روى عنه البخاري ٣٢

الشهاب الخفاجي : احمد بن محمد المصري المتوفى سنة (١٠٦٩) ٩٣

شهاب الدين العجيلي : احمد بن عبد القادر الشافعي المتوفى (١٢٢٨) ٢٢١

الشهاب العجيمي : احمد بن عبيد الله الحنبلي النحوي المتوفى سنة

(٨٠٩) ١٦٩

الشهاب بن عماد : احمد بن عماد المصري الشافعي المتوفى (٨٠٨) ١٧٠

الشهاب القسطلاني : احمد بن محمد المصري الشافعي المتوفى سنة

(٩٢٣) ٢٥٥

الشهاب الكوراني : المدرس الفقيه بالبرقوية كان حياً سنة (٨٤٤) ١٧٢

الشهاب المغراوي : احمد بن محمد الابشهي القاهري ١٧٠

شيبان بن فروخ : بن ابي شيبه الابلي المتوفى سنة (٢٣٥) ٣٠

الشيخ ابو عبدالله بن الحسن المروزي من شيوخ البغوي قرأ عليه سنة

(٤٥٠) ٤١

الشيخ داود البصير : بن عمر الانطاكي الطبيب المتوفى بمكة المكرمة

سنة (١٠٠٨) ١٨٨



- الشيخ رضى الدين الأسترابادى : محمد بن الحسن النحوى المتوفى  
(٦٨٦) ٣٦٩
- الشيخ سليمان الجمل : بن عمر بن منصور المصرى المتوفى (١٢٠٤) ١١
- صالح جزرة : بن محمد الحافظ البغدادى المتوفى سنة (٢٩٣) ٢٨٢
- صدر الاسلام أبو اليسر البزدوى : محمد بن محمد المتوفى سنة (٤٩٣) ٤٦
- صديق حسن خان : بن حسن القنوجى البخارى المتوفى (١٣٠٧) ٤٢
- الصفناقى : الحسين بن على الفقيه الحنفى المتوفى بحلب سنة (٣٩١) ١٦٣
- الصفدى : خليل بن ابيك الأديب المورخ المتوفى سنة (٧٦٤) ٧١
- صفى پورى : عبد الرحيم بن عبد الكريم المتوفى سنة (١٢٦٧) ٢٥٨
- صفى الدين القشاشى : احمد بن محمد المدنى المتوفى سنة (١٠٧١) ١٦٧
- الصولى : محمد بن يحيى بن عبدالله المتوفى سنة (٣٣٥) ٧٩
- الضحاك : بن مزاحم التابعى الخراسانى المتوفى سنة (١٠٥) ٤١
- الظبرانى : سليمان بن احمد الحافظ المتوفى سنة (٣٦٠) ٢٢
- الطوسى : أبو الحسن على بن عبدالله اخذ عن ابن الأعرابى المتوفى  
(٢٣١) ٣٤٨
- الطيبى : الحسين بن محمد بن عبدالله المتوفى سنة (٧٤٣) ٢٣٢
- عائشة : بنت أبى بكر بن أبى قحافة توفيت سنة (٥٨) ١٤١
- عائشة : بنت سعد بن أبى وقاص المدنية ماتت سنة (١١٧) ٢٧٧
- عاصم : بن بهذلة أبى النجود الكوفى المتوفى سنة (١٢٩) ٣٣٥
- عباد بن صهيب : البصرى المتوفى حدود سنة (٢١٢) ٣٥
- عبدان الأهوازى : بن احمد المتوفى (٣٠٦) ١٨
- عبد الباقي بن قانع : بن مرزوق البغدادى المتوفى سنة (٣٥١) ٢١

- عبدالحق : بن سيف الدين الحنفى المتوفى سنة (٢٠٥٢) ٢٢٠
- عبدالحق الدمشقى : بن محمد زين الدين المتوفى سنة (١٠٢٠) ٩٣
- عبدالرحمن بن ثابت الدمشقى المتوفى سنة (١٦٥) ٤٥
- عبدالرحمن بن ابي بكر المتوفى بمكة المكرمة سنة (٥٣) ٢٤٩
- عبدالرحمن بن القاسم الهاشمى الدمشقى المتوفى سنة (٢٩٧) ٢٠
- عبدالرحمن بن مهدي الحافظ البصرى المتوفى سنة (١٩٨) ٣١
- عبدالرحيم العراقى : بن الحسين الحافظ المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٦) ١٥٨
- عبدالرزاق : بن همام بن نافع الصنعانى المتوفى (٢١١) ٢٥٩
- عبدالرؤوف المناوى : بن على الشافعى المتوفى (١٠٣١) ٢٤
- عبدالصمد بن المعذل : الشاعر البصرى الهجاء المتوفى نحو (٢٤٠) ٨٠
- عبدالعزيز بن صهيب : البنائى البصرى سمع انس بن مالك ٢٨
- عبدالقادر البغدادى : بن عمر اللغوى المتوفى بالقاهرة سنة (١٠٣٠) ١٨٩
- عبدالقادر بن محمد : القرشى ابو محمد الحنفى المتوفى بالقاهرة سنة (٧٧٥) ٤٦
- عبدالقاهر الجرجانى : بن عبدالرحمن النحوى الشافعى المتوفى سنة (٤٥٠) ١٣٣
- عبدالقادر الجيلانى : بن موسى الصوفى المتوفى ببغداد سنة (٥٦١) ١٩١
- عبدالكريم بن المبارك : الفقيه الحنفى المتوفى سنة (٥٩٦) ١٤٦
- عبدالكريم المسمعانى : بن محمد المروزى المتوفى سنة (٥٦٢) ١١٦
- عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل المتوفى (٢٨٨)/٢٩٠ ٣٤
- عبدالله بن الحسين بن حسنون : ابو احمد السامرى المتوفى (٣٨٦) ١١٤

- ٤٤ عبدالله بن سبا : رأس السبائية الضال المقتول حدود سنة (٤٠)
- ٤٣ عبدالله بن لهيعة : بن فرعان المصري المتوفى (١٧٤)
- ٢١ عبدالله بن محمد الحافظ : بن يوسف القرطبي المتوفى سنة (٤٠٣)
- ٢٨ عبدالملك بن عمير : القبطي المتوفى سنة (١٣٦)
- ٢٦٥ عبدالملك بن مروان : بن حكم الخليفة الاموي
- ١٠٧ عبدالواحد : بن أبي هاشم البغدادي المقرئ المتوفى (٣٤٩)
- ٣٢ عبدالوارث التنوري : بن سعيد الحافظ البصري المتوفى سنة (١٨٠)
- ٣٠ عبيدالله العيشي : بن محمد البصري الاخباري المتوفى سنة (٢٢٨)
- ٤٨ عثمان بن ساج : من محدثي القرن الثاني حدث عن الكلبى
- ٣٦ المعلى : ابو الحسن احمد بن عبدالله الكوفي المتوفى (٢٦١)
- ١٦٦ المعجمي : الشيخ الحسن بن علي الحنفى المكي المتوفى (١١١٣)
- ٢٨٠ عدى بن ثابت الانصاري الكوفي المتوفى سنة (١١٦)
- ٢١٠ عز الدين ابراهيم بن عبدالوهاب الزنجاني المتوفى بعد (٦٥٥)
- ٩١ عز الدين بن عبدالسلام : احمد بن محمد المصري المتوفى (٩٣١)
- ١٥٩ العزيزي : محمد بن عزيز ابوبكر السجستاني المتوفى (٣٣٠)
- ١٨٨ العصام : على بن اسماعيل الاسفرائيني المتوفى سنة (١٠٠٧)
- ٤١ عطاء بن ابي رباح اسلم التابعي الفقيه المتوفى سنة (١١٤)
- ٤٥ عطاء بن السائب : ابوزيد الثقفي الكوفي المتوفى (١٣٦)
- ١٩٣ عطية الاجهوري : بن عطية الشافعي الضرير المتوفى (١١٩٠)
- ٢٨١ عطية العوفي : بن سعد بن جنادة التابعي المتوفى سنة (١١١)
- ٣٢ عفان : بن مسلم ابو عثمان الصفار البصري المتوفى (٢٢٠)
- ١٤٦ عقيل بن ابي طالب : بن عبدالمطلب المتوفى سنة (٦٠)

- عقيل : بن خالد مولى عثمان بن عفان توفي بمصر سنة (١٤٤) ٢٦٣
- عكرمة : بن عبدالله البربري المفسر المدني المتوفى (١٠٥) ٤١
- العلاء البخاري : علي بن محمد صاحب « نزهة النظر » كتبها سنة (٨٢٣) ١٦٩
- العلقمي : ابراهيم بن عبدالرحمن المصري المتوفى حدود (٩٩٠) ١٨٦
- علي بن جدعان : علي بن زيد بن جدعان البصري المتوفى (١٢٩) ٢٨٠
- علي بن حجر : بن اياس الحافظ المروزي المتوفى سنة (٢٤٤) ٣٨
- علي بن سعيد : بن بشير الحافظ الرازي المتوفى سنة (٢٩٧) ١٥
- علي بن عبدالواحد الدينوري ابوالحسن المتوفى (٥٢١) ١٤٢
- علي بن محمد البزدوي : بن الحسين المتوفى سنة (٤٨٢) ٤٣
- علي بن نصر الجهمي البصري النحوي المتوفى (١٨٧) ٣٣٩
- علي بن يوسف بن تاشفين من امراء مراکش المتوفى (٥٣٧) ٨٣
- عمران بن مجاشع : عمران بن موسى بن مجاشع الجرجاني الحافظ  
توفي (٣٠٥) ٢٠
- عمر بن شبه : بن عبيدة الحافظ البصري المتوفى (٢٦٢) ٦٣
- عمر بن عبدالرحمن القزويني الفارسي المتوفى (٧٤٥) ١٦٤
- عمر بن محمد العقيلي : ابو حفص الحنفي البخاري المتوفى (٥٩٦) ١٤٥
- عمرو بن ابي عمرو الشيباني اللغوي المتوفى (٢٣١) ٣٤٧
- عمرو بن دينار : ابو محمد الاثرم المكي المتوفى سنة (١٢٥) ٢٨
- عمرو بن ذى مر : ابو عبدالله الكوفي الهمداني المتوفى (١١٦) ٢٧٩
- عمرو بن عبيد البصري المعتزلي المتوفى سنة (١٤٢) ٣٣٧
- عمرو بن عون : ابو عثمان الحافظ الواسطي المتوفى سنة (٢٢٥) ٣٧

- حمرو بن عهدي كرب : فارس اليمن المقتول في القادسية سنة (٢١) ٣١٤
- هيسى بن عمر : ابوسليمان الملقب المتوفى سنة (١٤٩) ٣١٣
- هيسى المغربي : جار الله ابومهدي المالكي الشاذلي المتوفى (١٠٨٠) ١٨٦
- الغزالي : ابو حامد محمد الطوسي الشافعي المتوفى سنة (٥٠٥) ١٥٢
- غلام محمد الاسلمي الهند ترجم « التحفة الاثنا عشرية » سنة (١٢٢٧) ٦٢
- الفارسي : ابو علي الحسن بن احمد المتوفى سنة (٢٧٧) ١١٨
- فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلوات الله عليها وعلى ابيها وبعلمها وبنها
- فتح الله الشرواني : بن ابي يزيد الشافعي المتوفى بعد (٨٨٠) ٢١٧
- الفخر الرازي : محمد بن عمر المتوفى سنة (٦٠٦) ٧٢
- الفراء يحيى بن زياد بن عبدالله الكوفي النحوي المتوفى سنة (٢٠٧) ٤٢
- الفراوي : ابو البركات عبدالله بن محمد النيسابوري المتوفى (٥٤٩) ١٤٦
- الغريابي : جعفر بن محمد بن الحسن المحافظ المتوفى سنة (٣٠١) ٣٣٨
- الفضل بن العباس : بن حنيفة الشاعر المتوفى سنة (٩٥) ٢٥٦
- الفضل بن موسى : ابو عبدالله المروزي المتوفى سنة (٢٩٢) ٢٧٨
- فليح بن سليمان : المدني المتوفى سنة (١٦٨) ٣٣
- الفوي : عبدالله لطيف بن احمد المصري المقتول سنة (٨٠١) ١٧٦
- القاسم بن احمد بن الموفق الاندلسي المتوفى بدمشق سنة (٦٦١) ٣٢٤
- القاسم بن زكريا المطرزي : بن يحيى البغدادي المتوفى (٣٠٥) ١٥
- القاسم بن عبدالله الاخميمي المحافظ المتوفى سنة (٣٠٤) ١٥

- قاضي القضاة : ابو عبدالله محمد بن علي الدامغانى الحنفى المتوفى  
 ٨٨ (٤٧٨)  
 القاضي ابو الفرج : محمد بن عبيد الله البصرى المتوفى سنة (٤٩٩) ١١٦  
 القاضي زكريا : بن محمد بن احمد الانصارى الشافعى المتوفى  
 ١٨٧ (١٠٠٤)  
 القاضي سناء الله پانى بنى الحنفى المتوفى سنة (١٢١٦) ٢٩٦  
 القاضي الشوكانى : محمد بن علي اليمنى المتوفى سنة (١٢٥٠) ١١٣  
 القاياتى : محمد بن علي القاهرى الشافعى المتوفى سنة (٨٥٠) ١٧٢  
 قتادة بن دهامة : المفسر البصرى المتوفى سنة (١١٨) ٢٨  
 القرافى : احمد بن ابي العلاء ادريس المصرى الشافعى المتوفى  
 ٣٧٧ (٦٨٤)  
 القسطلانى : احمد بن محمد المصرى المتوفى بالقاهرة سنة (٩٢٣) ٣٣٢  
 القطان : يحيى بن سعيد الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨) ٢٩  
 القطب الرازى : محمد بن محمد المتوفى سنة (٧٦٦) ٢١٠  
 القطب الشيرازى محمود المتوفى سنة (٧١٠) ٢١٢  
 قطرب : محمد بن المستنير بن احمد النحوى البصرى المتوفى سنة  
 ٥٠ (٢٠٦)  
 القفال : محمد بن علي الشافعى المتوفى سنة (٣٦٥) ٢٣٤  
 القلقشندى : احمد بن علي المورخ القاهرى المتوفى سنة (٨٢١) ١٧٣  
 القمولى : احمد بن محمد القرشى الشافعى المصرى المتوفى سنة  
 ١٤ (٧٢٧)  
 القواربرى : عبيد الله بن عمر الحافظ البصرى المتوفى سنة (٢٣٥) ٧٧

- قوام الدين الكاكي : محمد بن محمد الفقيه السنجاري المتوفى  
(٧٤٩) ٤٦
- القوشجي : علاء الدين علي بن محمد المتوفى سنة (٨٧٩) ٢١٧
- قيس بن الربيع : ابو محمد الاسدي الكوفي الحافظ المتوفى  
(١٦٨) ٦١
- قيس بن سعد : مفتي اهل مكة بعد عطاء توفي سنة (١١٩) ٣٤
- الكاشفي : الحسين بن علي الواعظ البيهقي المتوفى سنة (٩١٠) ١٠
- الكديمي : (بالتصغير) الحافظ محمد بن بونس البصري المتوفى سنة  
(٢٨٦) ١٠٨
- الكردي : محمد بن محمد الفقيه الحنفي المتوفى سنة (٦٤٢) ٤٦
- الكرماني : ابو الحكم عمرو بن عبد الرحمن الجراح المتوفى  
(٤٥٨) ١٠٨
- الكرماني : محمد بن يوسف شارح « صحيح البخاري » توفي سنة  
(٧٨٦) ٢٦٢
- الكسائي : علي بن حمزة النحوي الكوفي المتوفى سنة (١٨٩) ٥٣
- الكلبي : محمود بن سليمان الحنفي المتوفى نحو سنة (٩٩٠) ٢١٣
- الكلبي : محمد بن سائب الكوفي المتوفى سنة (١٤٦) ٨
- الكواشي : احمد بن يوسف الشافعي الموصلي المتوفى (٦٨٠) ١٧٤
- ليث : بن ربيعة العامري الصحابي الشاعر المتوفى سنة (٤١) ٧٢
- ليث بن المظفر : بن نصر الخراساني اللغوي ٣٠٤
- المازني : بكر بن محمد ابو عثمان النحوي المتوفى سنة (٢٩٤) ٧٩
- مالك : بن انس بن مالك امام المالكية المتوفى بالمدينة (١٧٩) ٣٧

- الماليني : احمد بن محمد بن أحمد ابوسعبد الانصارى الحافظ  
 الهروى المتوفى (٤١٢) ٢٤
- المأمون : عبدالله بن هارون العباسى سابع العباسيين مات سنة (٢١٨) ٥٠
- المبرد : محمد بن يزيد البغدادى النحوى المتوفى سنة (٢٨٦) ٤٢
- ميرمان : محمد بن علي بن اسماعيل العسكرى النحوى المتوفى سنة  
 (٣٥٤) ٨١
- مجاهد بن جبر : ابو الحجاج المكي المفسر المتوفى سنة (١٠٤) ٣٨
- مجد البروماوى : اسماعيل بن ابى الحسن المصرى الشافعى المتوفى  
 سنة (٨٣٤) ١٧٠
- مجد الدين القيروز آبادى : محمد بن يعقوب المتوفى سنة (٨١٧) ١٢٢
- مجير الدين البغدادى : ابو القاسم محمود الواسطى البغدادى الشافعى  
 المتوفى (٥٩٢) ١٥٢
- محب الدين الافندى : محمد بن ابى بكر الدمشقى الحنفى المتوفى  
 سنة (١٠١٦) ١١
- محب الله البهارى الهندى المتوفى سنة (١١١٩) ٣٦٠
- المحبى : محمد امين بن فضل الله الدمشقى الحنفى المتوفى سنة  
 (١١١١) ١٨٦
- محمد بن ابى بكر بن عبد القادر الرازى المتوفى بعد سنة (٦٦٨) ١٠
- محمد بن احمد بن النضر الكوفى البغدادى المتوفى سنة (٢٩١) ١٠٤
- محمد بن احمد الزاهد العلاء الواعظ الحنفى المتوفى سنة (٥٤٦) ١٤٨
- محمد بن انحنى ميمى : بن عبدالله ابوالحسين الدقاق المتوفى ببغداد  
 سنة (٣٩٠) ١٠٧



- محمد بن اسحاق بن يسار المتوفى سنة (١٥١) ٣٩
- محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني المتوفى سنة (١١٨٢) ١١
- محمد بن ثور : ابو عبدالله الصنعاني المتوفى سنة (١٩٠) ٢٥٩
- محمد جارالله بن عبدالعزيز بن فهد المورخ المتوفى (٩٥٤) ١٦٧
- محمد بن الجهم : بن هارون السمرى الكاتب المتوفى سنة (٢٧٧) ٥٥
- محمد بن حيان : حفيد ابي حيان محمد بن يوسف المتوفى (٧٤٥) ١٣٧
- محمد بن خالد البصرى بن عثمة التابعى ٢٧٧
- محمد بن خريم : ابوبكر العقيلي الدمشقى المتوفى سنة (٣١٦) ١٧
- محمد بن الخير الاندلسى : بن عمر الحافظ المقرئ المتوفى  
(٥٧٥) ١٢٧
- محمد بن رافع بن ابي زيد القشيري النيسابوري المتوفى سنة  
(٢٤٥) ٢٦١
- محمد بن زياد القرشى : ابو الحارث البصرى الجمحى مولى عثمان  
بن مطعم ٢٨
- محمد بن سعد : ابو عبدالله الحافظ المتوفى ببغداد سنة (٢٣٠) ٣٣٣
- محمد بن سلام الجمحى : بن عبدالله البصرى المتوفى سنة (٢٣١) ٧٧
- محمد بن شعاع بن الثلجى البغدادى المتوفى سنة (٢٦٦) ٣٥
- محمد بن العباس بن محمد اليزيدى البغدادى المتوفى سنة (٣١٠) ٧٧
- محمد بن عبدالستار بن محمد الكردرى البرائيقى المتوفى سنة  
(٦٤٢) ١٤٦
- محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب رسول الله ﷺ راح الى روح الله  
ورضوانه سنة (١١)

- محمد بن عثمان بن أبي شيبة : أبو جعفر الكوفي المتوفى سنة (٢٩٧) ٢٤
- محمد بن عزيز السجستاني : البغدادي المتوفى سنة (٣٣٠) ٩
- محمد بن العلاء : بن كريب أبو كريب الهمداني المتوفى (٢٤٨) ٢٧٦
- محمد بن علي المؤذن : بن أحمد الدمشقي المتوفى سنة (٧٧٦) ١١٣
- محمد بن عيسى بن الطباع الحافظ أبو جعفر البغدادي المتوفى سنة (٢٢٤) ٣٧
- محمد بن فليح بن سليمان المدني المتوفى سنة (١٩٧) ٢٦١
- محمد بن كعب القرظي التابعي القفسر المتوفى سنة (١٠٨) ٤١
- محمد بن المثنى : أبو موسى الحافظ البصري المتوفى (٢٥٢) ٢٧٦
- محمد بن محمد الجزري : شمس الدين الدمشقي الشافعي المتوفى (٨٣٣) ٣٣٥
- محمد بن مروان : بن عبد الله السدي الصغير المتوفى سنة (١٨٦) ٤٢
- محمد بن مقسم : محمد بن الحسن البغدادي النحوي المتوفى (٣٥٤) ٧٨
- محمد بن هارون : بن نافع التمار الحنفي البغدادي المتوفى بعد سنة (٣١٠)
- محمد بن يحيى الروزي : بن سليمان المتوفى ببغداد سنة (٢٩٨) ٢٠
- محمد الرملي : بن أحمد المصري الشافعي المتوفى سنة (١٠١٩) ١٨٧
- محمد سناء الله : الهندي الحنفي النقشبندی المتوفى سنة (١٢١٦) ٢٢٦
- محمد الصالحى : بن عثمان الدمشقي الشاعر المتوفى سنة (١٠٠٤) ١٨٨
- محمد طاهر : الفتني الهندي الكجراتي المتوفى سنة (٩٨٦) ٢٣٧
- محمد هابد سندی : بن أحمد بن علي الحنفي المتوفى سنة (١٢٥٧) ١٣٤
- محمود بن محمد بن قاضي زاده الرومي الحنفي المتوفى سنة (٩٣١) ١٣٣

- ٨٣ محيى الدين المراكشى : عبد الواحد بن على المتوفى سنة (٦٤٢)
- ٢١٩ محيى الدين محمد الاسكلىبى المفسر المتوفى سنة (٩٢٢)
- ١٤٨ المرغينانى : برهان الدين على الحنفى المتوفى (٥٩٣)
- ١٦ المزنى : اسماعيل بن يحيى الشافعى المصرى المتوفى سنة (٢٦٤)
- ٣٣ المزى : يوسف بن عبد الرحمن الدمشقى المتوفى سنة (٧٤٢)
- مسلم : بن الحجاج بن مسلم القشيرى النيسابورى المتوفى سنة (٢٦١)
- ٢٠٤ مصطفى الجلبى : بن عبدالله المعروف بحاج خليفة المتوفى سنة (١٠٦٧)
- ٢٥ مصطفى بن عزمى محمد قاضى عسكر الرومى المتوفى حدود سنة (١٠٤٠)
- ١٨٨ مصعب بن الزبير : بن العوام المقتول سنة (٧١)
- ٤٠ المطرزى : ناصر بن عبد السيد الخوارزمى المتوفى سنة (٦١٦)
- ١٣٦ معمر بن راشد : ابو عروة الحافظ البصرى المتوفى (١٥٣)
- ٣٠ المفضل بن محمد : ابو محمد الكوفى المقرئ المتوفى سنة (١٦٨) ٣٣٥
- ٤١ مقاتل بن حيان : ابو سظام البلخى المتوفى قبل سنة (١٥٠)
- ٢٦ مقاتل بن سليمان : بن بشير البلخى المفسر المتوفى سنة (١٥٠)
- ١٧٥ ملاجيون : احمد بن ابي سعيد الحنفى المكى المتوفى سنة (١١٣٠)
- ملا عبد الحكيم : بن محمد السبالكوتى الحنفى الهندى المتوفى (١٠٦٧)
- ١٥٣ الملا على القارى : بن محمد سلطان الهروى المتوفى سنة (١٠١٤) ١٢٣
- ٢٨٠ ملا هلى المتقى : بن حسام الدين الهندى المتوفى سنة (٩٧٥)

- الملك المؤيد : اسماعيل بن علي صاحب « حماة » المتوفى سنة (٧٣٢) ٢٦٨
- الملك تيمور : الاعرج (او تيمورلنك) المتوفى سنة (٧٨٣) ٢١٢
- المنذرى : عبدالعظيم بن عبدالقوى الحافظ المصرى المتوفى سنة (٦٥٦) ١٣٥
- المنصور العباسى : عبدالله بن محمد ثانى الخلفاء العباسيين مات سنة (١٥٨) ٥٦
- المؤرج بن عمر : بن منيع البصرى النحوى المتوفى (١٩٥) ٣٣٩
- المهدي العباسى : محمد بن عبدالله ثالث العباسيين مات سنة (١٦٩) ٥٦
- المبيذى : الحسين بن معين الدين المتوفى سنة (٨٧٠) ٢٩٢
- نجم الائمة : رضى الدين محمد بن الحسن الاسترابادى المتوفى سنة (٦٨٦) ٣٢١
- نجم الدين الغزى : محمد بن محمد الدمشقى الشافعى المتوفى سنة (١٠٦١) ١٥٧
- النجيرمى : يوسف بن يعقوب المتوفى سنة (٤٢٣) ٣١٣
- النحاس : احمد بن محمد المصرى الاديب المتوفى (٣٣٨) ٤٣
- النخعى : شريك بن عبدالله القاضى الكوفى المتوفى سنة (١٧٧) ٧٥
- النسائى : احمد بن على بن شعيب الخراسانى المتوفى سنة (٣٠٣) ٢٤
- النسفى : عبدالله بن احمد الحنفى ابوالبركات المتوفى (٧١٠) ١٦١
- النشاوى : محمد بن على الفقيه الشافعى المتوفى سنة (٨٩١) ٢٥٦
- النضر بن شميل : ابوالحسن النحوى البصرى المتوفى (٢٠٣) ٣٣٥
- نظام الدين النيشابورى : الحسن بن محمد المتوفى سنة (٧٢٨) ٩
- نظام الدين الصيرامى : يحيى بن يوسف من ادباء القرن التاسع ١٧٠

- نفلويه : ابراهيم بن محمد النحوى الواسطى المتوفى سنة (٣٢٣) ٧٧
- نوح بن قيس : ابوروح الهدانى البصرى المتوفى سنة (١٨٣) ٢٨٤
- نورالدين الزبادى : علي بن يحيى المصرى المتوفى سنة (١٠٢٤) ١٨٧
- النوى : يحيى بن شرف الشافعى المتوفى سنة (٦٧٦) ٧٧
- الواحدى : علي بن احمد النيسابورى الشافعى المتوفى (٤٦٨) ٢٣٦
- الواقدى : محمد بن عمر بن واقد المدني المتوفى سنة (٢٠٧) ٢٠٤
- وكيع بن الجراج : الحافظ العراقى المتوفى سنة (١٩٧) ٣٨
- الولي العراقى : احمد بن عبدالرحيم الكردى المتوفى سنة (٨٢٦) ١٦٨
- الونائى : محمد بن اسماعيل القاهرى الشافعى المتوفى سنة (٨٤٩) ١٧٢
- هدبة بن خالد : ابو خالد الحافظ البصرى المتوفى سنة (٢٣٦) ٣٠
- الهروى : احمد بن محمد ابو عبيد صاحب «الغريبين» توفى سنة (٤٠١) ١٥٩
- هشام بن عروة : بن الزبير بن العوام المدني المتوفى سنة (١٤٦) ٢٩
- هشيم بن بشير : ابو معاوية الواسطى المتوفى سنة (١٨٣) ٢٦
- هلال بن علي : الفهرى المدني المتوفى حدود سنة (١٢٥) ٢٦٠
- اليافعى : عبدالله بن اسعد المورخ الشافعى المتوفى (٧٦٨) ٧٧
- ياقوت الحموى : بن عبدالله الرومى المتوفى سنة (٦٢٦) ١٢١
- يحيى بن حماد : الحافظ البصرى المتوفى سنة (٢١٥) ٢٨٢
- يحيى بن عبدالله بن بكير : الحافظ المصرى المتوفى سنة (٢٣١) ٢٠
- يحيى بن عيسى جزلة : ابو علي البغدادى المتوفى سنة (٤٩٣) ٣٩
- يزيد بن هارون : ابو خالد الحافظ الواسطى المتوفى سنة (٢٠٦) ٣٨
- يوسف بن عيسى : ابو يعقوب المروزى المتوفى سنة (٢٤٩) ٢٧٩
- يونس بن حبيب : ابو عبدالرحمن البصرى النحوى المتوفى سنة (١٨٣) ٦٧
- يونس الدبوسى : بن ابراهيم العسقلانى المتوفى سنة (٧٢٩) ١٥٤